

ماک ...
ص

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۱۰۲۲۴

الکلیات
۳۳
صفحه دارا
بیاضه

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
شماره ثبت کتاب
۱۳۴

در خط اول
معمولاً

بازار پند شند
۱۳۸۲

بازرسی شد
۲۶-۲۷

LIBRARIAN
H. M. J. SPEHANT
۱۳۸۲

روزنامه
نادر

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: ...
مؤلف: ...
مترجم: ...
موضوع: ...

شماره ثبت کتاب: ۵۰۵۱۲
۹۰۴۱

۱۰۲۲۴
۳۴۹۲

کتابخانه
۸۲۲۲



کتابخانه
مجلس
تاسیس ۱۳۰۳

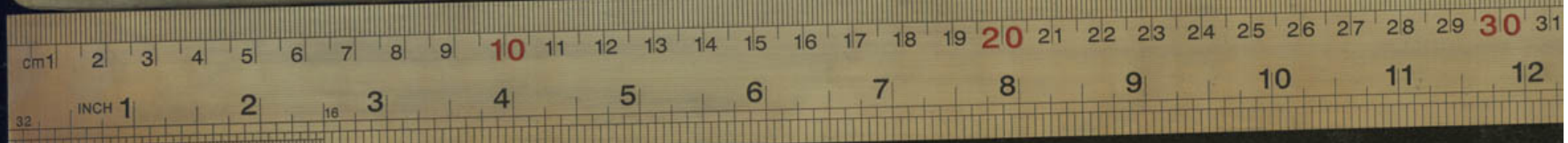


بسم الله الرحمن الرحيم

برود غیاثی ز نور اکبری و وقت به بان کجی آئی و این است که در عرض و ادب
 و اوضاع جهان مشغول و پیران و طرح مستحکم کلام شمشیر که در دهن او نه
 یکانه و بر این کار خفته و عقاب اوضاع زمانه است از فیض پادشاهی خود سزاوار
 سوزید و در عرض کستی جوهر لایله که هر چه جسم در جسم در است السلام بر حمت
 قلوب تنه و مکان پرورد و در اوقات شای شگامان زخر و ادب را بشود عدت
 شرف سار و در صدق این مقال است بهمان حال و محضر قدر قدر است
 کند حمت از ادب و این سخن کس برده جنگ ز حمت کس راه نام و نیک
 منظر قدرت آئی در دواج و عهده سگ شاهی فرزند و رهت که در کشت با باران
 تحت فیروز حمت جان از آنکه زود به زودی خضم الحی و دلبری جوهر کجی کجی سنا
 و ملک کبری بر روی که از نسیم خود کس طبع زین از چرخ زری بر بر کشته
 و جند اشرفی که از نسیم روح غلک شگفتی سپهر برین شگفتی بر نیش در زمین و چرخ

سر...

یست بر نیش چون عرض یک بر منقش و از شدی سیف تو بر نیش صورت از نیش
 در قبک که بر نیش قلوب اعدا قلب پر و ج دور آورده که در نیش دلخ
 و پستان بارگاه جلالت لعلی ده روزه خدمت و صد سال خدمت تو بر نیش
 بگوش چنان بر نیش تند و تیران لاریان بر نیش از نیش از نیش از نیش از نیش
 لذت کام نیشی بکام هر روز یک نیش نیش نیش نیش نیش نیش نیش نیش نیش
 شمع طراز نوا می شایسته افروز اورنگ تا آینه نهران سید طراز نیش
 خرقان المدح عصفه العبر ای قان الا عظیم و القان الا اکرم شمشیر هر ران نیش
 بخش ملک ملک کند و توان **میت** خدو جهان نیش نیش نیش نیش نیش نیش
 پروردگار نیش نیش نیش نیش نیش نیش نیش نیش نیش نیش نیش نیش نیش
 انشاء و طبع حیران نیش نیش نیش نیش نیش نیش نیش نیش نیش نیش نیش
 از نیش نیش نیش نیش نیش نیش نیش نیش نیش نیش نیش نیش نیش نیش نیش
 از نیش نیش نیش نیش نیش نیش نیش نیش نیش نیش نیش نیش نیش نیش نیش
 ابراج دست پرورد و صنع جمل و قابل استغناء فیض جری مباحث و مباحثی که
 با نیش نیش نیش نیش نیش نیش نیش نیش نیش نیش نیش نیش نیش نیش نیش
 ستم و در عهده دوران هر کس کجی بگردد و نیش نیش نیش نیش نیش نیش نیش
 گفته **میت** ز نیش و نیش کار اهل ایران بکند در هم شده به برای انجام آفاق
 جمع شده نیش سر روی پادشاه و نیش نیش نیش نیش نیش نیش نیش نیش نیش



بجز این هستی تر و خشک شعله افکن که دید در سم ملوک طوایف شیوع و فتنه و انواری
 از غلظت و سفل و قوع یا فتنه چنانکه از فتنه مار لایحه صحنای طایفه غلبه و در حررات
 ابد الی و در شیر و انات لکزی و در فارس ضعی میز نام محمود البلب و در کرمان
 سید احمد نواده میز داد و در جرجان و سمت بنا در سلطان محمد نام مشهور
 بجز سواد و در بلخ که جانشین و در کابلان و در خراسان ملک محمود استیفا
 صاحب و اچمه و استبداد گشته و کرده رویند نیز اذربایجان را از کیمت از فتنه
 از فتنه چنانکه تا سلطانیه و ابرو و در کفرت از کرده فتنان الی که از متصرف شدند
 روسیه هم از فتنه تا زنگران و جمع و دارالمزرا بکلیت تصرف در آورند و همچنین
 ترکیه نیز صاحبان خانه را با کوه افق است بجهت انگری و ترشش متنا و بودند و الوار
 قضا و کجاست ری و اگر در اردلان و اعراب مویزه و بنا در حتی که نشینان
 و لایق است سر از اطاعت از زنده اظهار رسم که که دندانها یکدیگر میسبب الله
 پدید میسر است و بخواهی تا پریشان نشود کار بان زنده بکلیت با نده و ایدر داد که
 اقصای ظهور علیه و بستان خسرو زید و ن فوک از لطف و قهر آثار و جلاله
 قنار و از عقل جز ازین نقش غریب ملک بدایع کار وضع حضرت باریت نموده
 کوکب بخت سینه شش را که که آرای عرصه جهان و پرتو طلعت هر کس شش را در
 بخش دیده پرو جان رحمت ای کجی خانه بود که در هر عقیقت اندیش از برای
 روز به جویس ذخیره کند گشته و یا مقدر نام آمدی که سلطان قضا برای وضع

حوادث در کین باز داشته بود چون سلسله حوادث عالم کون و فدی که بر پشته
 قبل از شروع بذکر معادرت احوال آن براننده بحث و تاج با براد حکایتی چند
 محتاج است لهذا نگارنده این سکر فتنه و طر ازنده این تاریخ صدق ختمه فتنه
 که ازین کران و ببط و قوع با مورسب بطهار مجمل انوری که در ایام سلطنت قان
 سعید سینه شاه سلطان حسین با آغاز دولت این شاهنشاه صاحب تابد بوقوع
 پیوست شروع بنیاید تا بر طایمان کشف شود که ایران چگونه ایران و هم ملک فتنه
 و ایران بود که آنحضرت بهار غم منین آن و برانله درست کرده و کلهای این کلمین
 افسرده را که از هجوم برهه میکانه لکه کوب کچین حوادث زمانه شده بود و بیک آید
 رنگ از قار که بعضی ظهور آورند **بیت** سرگذشت عهدی که از نظر سرتیوند
 عند پست آشفته ز میگوید این فتنه با، اندا که بنا بنطق علیکم با نخی در جمعه استبداد که در
 ایام سلطنت قان مخوف بود بجهت ملک ایران شده بود اول بطنان میسر و پیش
 و مقدمه فتنه با بود که در سال هزار و صد و بیست و یک هجری بوقوع پیوست
 بین این اعیان آنکه که این فتنان و الا که جرجان که در آن ادان بیکدیگر کشیده بود
 که جیه که با فتنه قی و در فتنه با میروند ابوابی به اعتدال باز دست فتنه بر
 در ایام و پس غلبه کم انگزده ازین بسوء و از روی نظم برگاه ملک شکره آمد
 چون در راه بر پادشاهی که در هر شهر سلطنت داد برسی بنامه روی ارادت
 بر تافت و بکینه مطایبه شافت و درین مرعبت متبع انور نزدیک دور کرده دادند

در وقتی که گرگین خان بعزم پینه طایفه کاکری در منزل دوشاخ خارج شد با او
 بر سر اورنجک اوراد و سیکر حث و مراد خان نام افغان را که خشی بود مأمور نموده تمام
 کارش پرده است بعد از آن کچهر و خان برادرزاده او پس از آن در منصوب گشته
 بخوان خواهی غم باشکست کسر و جم با انواع مختلفه از طوایف کرجی و عرب و غم
 به تفرقه قرار و پینه میر و پینه کشیده جماعت ابد الله شد تا راکه با افغان غلبه
 معاند بود و جمع و یکسال قلعه را محصور کرده نشست و بالاخره از دست او بدر
 سردر پای قلعه که نشسته بقم خویش پیوست بعد از آن محمد زمان خان شاد و قور
 باین امر مأمور گشته و در زمان مدینه طی مراد کرده تا رسیدن بقعه تا زمان عرض
 بر رسید بعد از آن دیگر بجای قلعه را برده و پینه مقدمه بهرات و شورش اید
 بدیده آمده میر و پس پشت سال در قلعه را بکومت کرده بعد از آن عبد العزیز
 بجای او نشسته یکسال بر حکومت پرده است و بعد از آن محمود ولد میر و پس
 نفر از آن همان رنگ مو هفت دیکه او را متحمل ساخته لای حکومت بر او
 دیگر شورش افغان ابد الله و سایر بهرات بود که در سال هزاره هجرت **بظهور**
 تفصیل این اجمال گفته ابد الله که در عدالت از علی پیش باقی نشست هزار
 کجا پیش نمودند عبد الله خان و دلجات خان را بعد ویرانه بعد از نشستن و اتم
 قندهار با شرفی سده الله و خود از میان نزد کچهر و خان شستا شد حکم ابد الله
 تا اینکه بقدری است که که بغیر و تبدیل در آن راه نیست مقدمه شد تا بان غم

(توضیح)

عبد الله خان با ولد خود وارد حرارت شده در آن اوقات ایالت حرارت را بپای
 شاد و موقوف بود چون آنجا رسید طالب عبد الله خان آنارف و باطن ظاهر شد
 عبد الله خان او را با ولدش مجبوس حث در خیال آن حال قریباً شبیه حرارت
 بقیاسه خان شوریده او را پسندل کردند بعد از آنکه این خبر بعرض انصاری و لند رسید
 جعفر خان استا چو را با ایالت مأمور در وانه هراس شد و معارف این امور سده الله
 با پدرش از مجلس فرار و بگوه هر شیخ و قده شیخ سرکش بر او فرجست و بکفر حث ابد الله
 قلعه انوار از آنطرف و بعد از آن در کوفه سخی شهر با جعفر خان نام حرارت جنگی
 او را در سیکر و شهر را محصور شده بعد از چندی که محصورین از امداد و آب و پوس شدند
 او ریخته و آشکارا راه سزاش و طریق امیرش با افغان کشته و در شب میت و ششم
 ماه رمضان سده الله چند نفر از اهل قریه بدم من اعمال حرارت که در شهر حضور و در جز
 با افغان غم خبر بر هندستان بودند زیرا بخارا ترمت داده از میت برج مشهور بقیل فایه که در
 دروب عراق و قمت افغانه را با لاه و افغانه تیرش استلا کشیده بقدر کمان
 بکند زنده از آن بقیل و غارت پرده است و بعد از قلعه شهر را ز وجود قریباً شبیه افغانه
 انوار از آنکه در شهر حرارت تو هفت و بانیک و قتی که سوبه و غور بان و سرمدات
 مرغاب و با و عین تمام تصرف کردند پس اسده الله بکفر تفرقه زاده که در سال
 قبل تصرف افغانه غم در آمده بود اما ده بشی علی الفکر انوار و با خبر و با این شرح
 صعود نموده بجای سردی ستم شبیه بر فرار از حصار موقوف و بر آمده آید و لا یسده الله

مرجهت کرد در آن اثنا خلیفان ترکمان که از دولت بینه متوجه سرداری نامور شده
 بود در توابع کوسویه تمامه فریقین واقع گشته تخت افراخته مغلوب و شب نسبت غولان
 پرگشته از آنجا هر طالع نامساعد و بخار پندار در دهان غنای مصفا عد بود در بار با فوجی بقیه
 ایشان کیمیت تهور بر آنچه با صد نفر کما پیش در پشت صحرای مشهور بر درنگ بطایفه
 افغان برخوردیده با کانه برایشان تا هشته ایشان نیز خریف را خیره و چشم بپوشان
 از بغار غرور تیره دیدند نوسن گریز در طلف خندان و شیخ خوینتر از زمین کشیده
 سردار با جمعی از پیشتران ازین سستی عاری سمشد بعد از چند روز محمود و ولید محمود
 بجزم استر و او خواه حرکت کرده با پهن فراد و زمین دار در محل موسوم به دلا رام با
 جنگ کرده سهد الله قبل رسیده محمود چون تصرف قلعه فراه در تیر اتمین عید دیدگان
 قتل سالد الله گفت که بصوب قندهار شتافت و در حینکه نزدیک مفرق کبکستان
 سعید بود و نیز اجابت را از جلیل قدمات شمرده پیر بارش ای عرض و انشای دولت
 ندانم در اصدق فرض کرده او را بصوفه صفا فیروز قوت حقه حسین غنای خطاب
 داد و بدو و کشته سنجان قزوین تواریخ قتل سهد الله چنین باشد **مصعب** سردار یک شاه ایران
 در میدان بعد از آن زمان و دولت زمان فغان و ولد دولت گشته هرات را تصرف
 در عهد آله پیر سهد الله را بمحو سس ساحت و نهان زندگانا جعفر فغان و گرفتاران را
 در ریختن باغ نوباره خوینتر سیاست از پای هر آورد و عثمان دولت باو
 چون طایفه غنچه و ابدل را مشغول کار یکدیگر و محمود نسبت بخود از نو پنهان چنان

(کلمه)

کتر باشد صلیقا خان ترکستان انظار ابر دراری نقین نموده با جمعیت سیاهان
 و تدار کات فراوان روانه هرات شدند و در صحرای کافر قلعه نیمه پهن او زمان
 تمامه واقع شده سردار فرزند پسر و امینی پیشتر باعث قوی دستهای نظایر باو
 پس با فخره در آن ولایت اقدام کلی بمرسینده چند سال آن نواحی را در تصرف
 داشتند تا اینکه با رقیبش جهانگیر ظفر آلی آن بلاد آباد و بازوی دولت نادره واقع
 میان فته و فک دید **دیگر شورش ترکمانان صابین خان و اتراب و سب** آنکه با فخره
 آن نواحی جرجان و دشت قباق سکن دارند اگر بعضی اوقات بنا بر مراد کار خود
 انظار ایلی و انقیاد و حکام اتراب میسر کند و در غلبه او ان مشارکت
 و سرکشی و افشا بودند و در سوا الف لایم سرداران با شوکت بپوشید ایشان نقین
 کشته طرفه نه بسند و در روز هفتاد ایشان تراب میگردانند تا آنکه خورشید جهان
 از آبی ذات اقدس از افق سروری طلوع کرده شیره طبعان سر بر او به جمول کشیدند
دیگر شورش زبکانه و عثمان و افغان بعد از شورش آن شخص این مقال یکجهت زبکانه
 با روزه که اهل بیروان رحمد و فخره و انبار کجیب بودند اچا سردار با فخره
 در دلد و دیکه سکن دارند اتفاق و در ندره ترمه بنیاد کرده حسین فغان حاکم بیروان
 با جمعیت در صد و پنجاه تنجا بخت بر آمده بعد از در و دجال سکن آن جهات همچون
 حاکم بیروان با جمعی متحول و باده لشکرش از تو حبه اموال ایشان تصرف آن
 در آمد و بعد از چندی حاجی داوود نام مسکوری با احد فغان روی قیقا و مشرف

زکات همد استمان گشته اول احمد خان حکام قندهار از زمین برداشته متوجه پسر
 بیرون شدند مقصود ایشان بحصول پوسته سعادت و ثناء افعال بدون
 او می آید قند شامتی و متصرف حسین خان پیکر یکا بعد بیرونان را که قند قبل
 در آوردند و بقبضه بیرونان و آن نواحی پر داشته آنجا رسید را بدولت قندهار
 عرض نموده راه امتساب باندولت سعادت کتاب گشودند و از دولت قندهار
 نومان ایالت با سهم نجیبی داد و صادر و مصطفی پاشا بکن و امداد او بپور
 راه بغایت سرفی میدود و شد چون سرفی در جمعیت از حاجی داد و پیش بگفته
 در پیش بود رسایل بر آنچه فرمان ایالت با سهم خود حاصل نموده در آن نواحی است
 اقتدار بر افراشت و در مصطفی پاشا مورد کینه که دید و بگفته و **دلفان ملک محمود**
 توضیح این مقال آنکه در سال جزار و یکصد و سی و دو که جز قند صفتی قلی خان در در بند
 کردن مدارش می رسید همچنان بر بنده سپه سالاری فایز و نامور نیز همراه کرد
 و در در ارض قدس شد چون ملک محمود حکم توان بنابر استیجابی ده خود در
 چندان اقبالا با مردن می خوانین ارض قدس نمیکند و سپه سالار قندهار قند پیکر
 شده با با فوجی از فزونی شده بر قند توان نامور و ملک محمود گشته بکجا تمام
 آمده او با قندهار گشته بیست و نه نام کوشش با رفت در فتنه قندهار گشته بود
 از قندهار فتنه فتنه گشته خود را بقلعه رسانیده ملک محمود از قندهار قند پیکر
 آگاهی داد و روز دیگر ملک محمود بیست و نه نام کوشش از قندهار در آمده جنگ کرده قندهار

(باف)

بزخم ککول از پای در آمده این معنی سبب اقتدار و استعداد ملک شده همان نوال
 در آن سرزمین دم از خنجر را میزند تا آنکه مقدمه اشغال و ضاع سپه سالار و داده ملک
 در شده مقدس فرزند و او شد بنین این مقال آنکه بعد از وقوع قندهار قندهار مذکور
 سپه سالار ایالت ارض قدس را بعلت آن که در آن او ان پیکر یکا مرو و در شده
 مدتش نمود نفویض نمود و از روز بروز اشغال کار سپه سالار از دیار و داده اقبالی
 استبداد میباش سپه سالار چون اطوار میخوان را مواق سینه نیک خواهی
 از او سرگران بود خواست که اورا سلوب الامتیار سازد و قندهار از رضوان کرد
 و لایحین المکر السی آبا جمل غافل گشته جمعی از او باش که با او همد استمان
 بمنزل بعمل فتنه دست یارده او در آن کشان از زمین خیابان برده مجروح
 و فزیده ابقار ایالت پر در اجتهاد در روز یازدهم محرم ۱۰۳۱ که آقا غنچه بر اصفهان
 مستط گشته این واقعه نیز در همان روز در مشهد مقدس وقوع یافت پس سر رشته
 کار بدست الواط مشید اقامه عقیقه فتنه نیز بطی که فرود چیده بود بر چیده با ملک
 در راه جهاد در اول همان سال الواط بجای عقیقه فتنه در رجعت اورا مقبول و همچنان
 از مجلس آورده باز بشغل حکومت مشغول شدند تا آنکه حکومت خراسانی با او نه بود
 و الواط خود سرتی و قتی جهات سپرد و گشته چون حرکات اقبالیست تمام شد
 بود ملک محمود بر سر دستار و اورا تکلیف ارض قدس نموده ملک محمود چنین
 از فتنه خواننده به قتل وارد در ارض قدس و مسند مکن گشته اگر چه الواط را کهنون نظر

آن بود که در روز و روز و ملک محمود با تمام کارش بر داند اما چون **مصر** بمصر
 درش برود و ملک فانت و عمل این دفعه چرخ کینه جو علی لب استقام از آن گشته
 ملک را در پند آن سرگشتان دیار بد اندیشه دست پستی داد و کونای وضع اله الناس
 ببقیم معوض لغبت الارض **و کراة محمود بن محمد بن برادر عثمان و تکرار محمود و لایس**
 در سلطه که با سده جنگ کرده او را بقتل آورده این مره بید دولت علیه عرض
 استند عاگرد که چون این خدمت از راه برانداختی آن دولت از من بظهور رسیده
 مویک باو شای از آن طرف عازم خراسان شود که من هم از قندهار به سمت هرات
 حرکت میکنم از هر طرف بدفع ابدالملک رسیده شود امنای ساره لوح که در
 قندهار بقیه انان فتم نقطه از خط در دست از غلط میگردند احوال روانه بود الا
 بسبع قبول صفا و ایالت قندهار را با او انقباض کرده وقت و شمشیر بر او در دست
 حین صفایان خط بجا آوردند محمود نیز به جهت ابد الاحرارست و در سیستان هم
 گردید در حال آن حال شهید او بروج عازم هرات گردید که آن گشته اهل کرا که قندهار
 ناله کرد و پیش مقدم محمودی شدند محمود نیز وارد کرد که آن گشته نه ماه ببطور که
 پرواست تا آنکه خبر شورش فارس زبانان قندهار بخورد رسید باعث انحراف
 او بقتله ناکر دید چنین این مقال که محمود در معین بر آمدن از قندهار چرخ سلطان
 که در قندهار سکین محمود تا سپه قندهار کرده عازم گردید شد چرخ سلطان نیز
 از آن فاخته جدا دیده با ملک جعفران سیستان که در قندهار محمود آمد باغ فرخ آباد و

رکده

کرده با نظاره شوای صغیر سرانگه کمان خموش در آورده بدست تباری فارسی بنان
 صفای سرورش در داده جمعی از افاغنه را که در قندهار بودند مقبول و صبح افغانه پسران
 و احت کشته جمعیت نموده از کیمیت داخل قندهار و چرخ سلطان و ملک جعفران را بست
 آورده با فارسی زبانان قندهار بقتل آوردند و محمود و جعفران نشینان این خبر که مان را باغ
 و ایر کرده آهنگ قندهار کرده در سال دیگر شوق سخنگر که مان که پسران که پیش
 کشته بیست هزار کس از افاغنه قندهار را بروج و هزاره آمنت جمع کرده آمده قندهار
 که مان را محصور و قتل و غارت غیر محصور کرده چون از صبح طرف اهد بر آمد قندهار
 یکبار نه پرواست ایمل قندهار چار علی لب مان و قتل پیش کشیده در باب توفیق
 قندهار انجام کار جعفران و استمال کردند محمود نیز مقبول کرده از گردمان عازم صفایان
 شد ایجان در لبت به آینه سباب قتال مشغول در جیغانه را اگر کرده مردم سر شای
 و بازاری را که از قندهار جنگ عاری بودند بسیف و سنان و مورخ و جعفران محکم
 و در پال دگو پال هر یک را الله رحمت در استمان علی سخته جمعیت شمار عهد آن گشته
 شتا قندهار در روز ششم جمادی الاول ۳۳۳ هجری او دین در کونان
 چهار فرسخی صفایان قندهار واقع شده قزلباشه مغلوب گشتند در تمام قندهار
 نبات قدم در زنده با احمدخان نوچی باشی و جمعی از اعیان و کبار دولت مقبول و نما
 نوبخانه و بسبب اهل ارو بر سفر قندهار در آمده بقیه بسیف وارد شهر صفایان
 تسبیحندی و در دست حاکم گشته بعد از روز محمود آمده باغ فرخ آباد و

نزول اعتبار و زینت سپه آفرین و در آورده در غره جمادی آقا خرسنه ند کورستان
 باریسی که سلطان در اقرار جهان یعنی حور عالم آرا بنوم خیر شهرستان حاصل است
 اقله افزایه لشکر بهار بر بنزن همکار بهمن و غار کتخودی کشت و افغان هرگز
 با خوار دستمان شور فرای فرج آباد چمن و حراره جبل و بلوچ خارا کل مالک
 پای کشت گلشن که دید محمودیان در کمال شوکت و استلا دست تباحث و تاز
 در آن کوه باندیشه ای که انداز طرف خواهد رسید بلکه حقیقت خود را در هم نمی پاشند
 و اینان جرات کفری که از برای کس شوکت خصم اندیشند این بود که سلطان
 محمد میرزا نام ولد اکبر خاقان شجاع را در حرم رجب بولد عهدی بر آورده بعد از چندی
 او را به مورق پور ارج و صفی میرزا بر او رسیده او را بجای و در سند ولایت
 عهد یکم داده باز در دست و حشم همان ماه قطع غلبت جهان بنام از او کرده در این
 حال بنام شاهزاده والا کوشه و همایون میرزا زنده و دست و سوم ماه مهراک
 رمضان در ظلمت لیل و راز و انه کاشان ساعد کشته شد در دست قزلباش و آنکه
 حقیقی منعقد و لشکر را مستعد کرده غشا و امری شود بعد از خروج همایون میرزا از
 بنای صحیح که گذشته اطراف شهر را بسته بندی و راه آمد و شد یکباره مسدود
 ساخته پس با شش تمام بحال خاص و عام راه یافته روز بروز قوت ضعف و ضعف
 قوت گرفته آتش غلا و نایره با بالا میکوشید بجدی که مردم برای کل مینه میزدند
 و بزرگان در سولاق و محلات اطفال خورد سال را در دیده و بچ کرده می خوردند

و دله

و دله برای کندی چون سینه کندی چاک می بود و طیر جانی در غم دانه که قشادام
 هاک برای کرده نماند دروغی چون شور باش ضرر نماند و چشم قرصی برای نمانی
 سواهی چو کس خورشید نمی بست از نور چشمی زمانه عهدی شد که تیرین دمنان سنا
 شکر لب خویش میبکند و شکون بجای ریزه شد بناناست میخا بندند و بهوش
 در این روز غفلت زنده بر عهد و پیمان اگر ناک پای ناک را از این راه چون تو بنای خود
 چشم نمی کشند که یک از بر ابر ایشان تن می پوشیدند چون کم پله بر چو یک
 خوردن میندند و جمعی که بنور زینه کام نمی آوردند از شدت جوع به پوست درختان افتاد
 اگر دانه اندکی می خورد ریش بر لاله میخا سیه میخاستادند و اگر خسته جادوس میخاست
 در قیسم آن متبرختاش می نهادند که راهی میزایر میبندد و دانه باش از
 ش هراچ عدسی عزیز تر که دید سلطان از برون اسلم نمان توی و حنی میخوردند
 و در این حالان حرر سنگ طفلان چون خشت کعبه کور میردند و با حق مطیع میگردیدند
 و چراغ حیا ما غلبه نور انصافان یکباره ویران گردید و خط آدم عماده خطان
 امنای دولت را سر رشته یافت کینه شد و خاک مجز و جوان بر زنتان ریشک نماند
 به اودن شهر مصمم گشته در یازدهم محرم ۱۰۳۳ مطابق با ربی سلیمان سینه شند
 بیخ آباد برده افسر و وزیر از سر وی برداشته بر سر آن حرم کس تاج و خنجر
 تاقب محمود کس برای ضبط خزاین و کارخانه جات پادشاهی و روانه اصفهان
 ساخته و خود در چهار دهم ماه فروردین شهر کشته و خطبه بنام خود که در دیوانه

سرخ واقع اصفهان در آخر محرم در دار استظنه قزوین بطهارت میرزا رسید
 بر او نیک شاهی جوئس کرده بکشیدن قزوین آخر ماه محرم را تاریخ جوئس
 یافتند در شهر صفی بعضی از افاضه برای اخیال کار حضرت ه طهارت با قزوین
 کشته بعد از ورود افاضه بده فرسخی قزوین شاه طهارت با قزوین که بمراد
 سرخویش راه آذربایجان در پیش گرفت تا قزوین چون یاد شاه را آورد
 و دشمن را پر زور دیدند بعد از معاهده و استیمان افاضه را داخل شهر کشته
 و افاضه دست تعدی از استیمان در آورده در کوه پهنی بدست در اندازی برد
 ایمنی حاصل قزوینان بر تاسه شصت شصت کشته و هر کس بهمان خود را کشته
 جمعی از ایشان را بجا ک حاکم انداختند افاضه که در باغات و باغچه شکر بود نیز
 عازم کربز و بجا است اصفهان نگار و اینگز شد محمود نظر باستمع این خبر
 وقع قزلباشه امشاده در روزیکه افاضه از قزوین برگشته وارد اصفهان شد
 شروع بملاحظت ان امرای محمول و منار ف کرده یکصد و چهارده تن از ایشان
 یکی از شیخ نیز کزنده و هر جا که کمان اهل صلح و مودت میرفت کشته می
 خان بقل رسیده جمیع آتیمه بر آزار ما مورد وانه ساخته ایشان رفته نامه بر آزار
 محصور و بتصرف در آورده و تجرد و تربیت بدست در اصفهان و ولایت مروره
 رایت مکرانه افاضه بعد از آن دوسه نفی او را بکفر دفع شاهزادگان انداخته
 جمع اولاد و اصفاد فغان مخوف که صغر اکبر آسی و کینه بود نه مودت شیخ جانش

(نویس)

نقشایش را باقیم و نستاند و بعد از چند روز جنون نوی و فایده شد بد را و طاری
 شده و دیوانه و از فرزند پیکانه کشته احدی و بکلم جنون از تن او و جریان عاقل کشته
 در روز دهم شهر شیخان للموطم لاله مطابق میان سبل اشرف سبب عیش که بشار
 مرکب او نیز نسبت جمع از افاضه را با خود ببرد استمان کرده از کج اغوال برای
 نوبت سلطنت بنام خود بزند آواسته و کس فرستاده محمود را بخیجه کشته
 من حیث الاستقلال جابس بر مرکب اندا کردید و در ایام سلطنت خود که ان و بزود
 بنیاد قزم و قزوین و طران را تا پل کرب که در اسس احد عواقب و خرابان است بخیط
 تقدیر در آورده **دیگر بخت روئیده است بر در الملز و کنگانات** فوضع این مقال آن
 حکم در بیک کشته و طهارت در قزوین سر بر سر روی راسته بجهل یک نام تا چمن
 وزیر اعظم را بر رسم سفارت و عزم استمداد بملکت روس فرستاده جمع از نویسه
 بر حسب طلب و اشاره طهارت بر کوه که کینه فرودار رسیده آمده سفیان ایشان
 در فرقه رشت فکر تو هفت انداخته وزیر رشت از فرود آمدن در آمد مغلوب و
 در باطنی را که در جنب شهر رشت واقع است محل اقامت ساخته بار تو هفت کوه
 و حرف روئیده اند که با بخواهش ایندولت را در آورده و در از طی کردیم و این است
 طهارت بکالت او کلی در الملز را از زینا آباد الی استرا با بدولت روئیده تو نویسه
 که بجهت ایندولت کرده بوضع دشمن پرودایم و بین ادعا دخل و تصرف از
 در الملز میخواستند اما دست تفریق را کشیده داشته پرامحسان مال دیوان و غیر

نمی کشند تا اگر متعاقب سردار بزرگ ایشان با ده هزار کس آمده خستند
 و در المیزانی نیاز آید بوجیب نوشته که اسمعیل بیگ بکالت علیه صفویه بر سر
 داده بود و بخود مشرب است از طرف شاه طهماسب جمعی بر رفع رویت نمود
 گشته در فرج رشت تالاق فیلق واقع و قزلباش گشته هزار و رویت
 رشت و کدم رهنم و بدون منازع و سیم در سال در آن نواحی بقطعه
 افتد و عمل و جهات دیوانه پرده شد تا اینکه واقعه قلعه مشهور اسمعیل میرزا در اول
 چنانکه مذکور خواهد شد اتفاق افتاد و رویت بدون جنگ و نزاع الله را بچنان
 و بیچنان را که در تصرف قلعه بوجوب موقوف گشته و بقا صلح چندی نظر پادشاه
 در سیه رانند از راه خشک از سمت قلعه قزلباش که پشماره اردو در بند و ایلات آنجا نزل
 چمن غلبه زد که در رویت که اعدا عدو هر است بودند در بند اذن در ضعیف ایلیان
 بنوده از باب اطاعت در آمدند پادشاه بزبور امر تخلف نازین قلعه در بند کرده
 سوزان نفر لغت در رویت را سولداد گویند با ستیغظ آنجا گداشته با دو بر و سالیان
 نیز تصرف و همان افند و معطله و مال و جهاب حبله اکتفا کرده محاد دست
 بمقر سلطنت خود نمود و **یک سلسله و سینه است بر روی لک آذربایجان** متعلق
 آنکه بعد از حرکت طهماسب از قزوین بی بن تبریز از دولت قتلها از حاکم
 حکم از آن اروم بلجستان و عارف احمد پاشای بایروان و مجد الله پاشای
 کوبریا ایضا حکم آن بر تبریز حسن پاشای و ابوالفضل و بکرمانشاهان و همدان

(مهم)

با مرگ گشته هر یک با عساکر پشماره از خود و خود رهت غنیمت افزا شدند و آن در
 لشکر آذربایجان را از شش جهت بچار بود و حیرت در انداختند ابراهیم پاشا قلیس را
 بقطعه ضبط در آورده عارف احمد پاشا با جمیع تمام بایروان آمده چهار ماه قلعه را
 و چون از بنای ایلیان در است امدادی مقصود نمود ایلات آنجا طلبه مان شده
 قلعه را بر و بند و مجد الله پاشای کوبریا ایضا هم در آن سال بوزم قنبر تبریز و بایروان
 حرکت کرده در حینکه موکبش ای در اردو پس توخت داشت بر تبریز آمده چون
 قنبر در آن سال در آینه اردوی نمود عطف خان کرده در خوی و سلسله قتلان
 در سال دیگر بگشته قنبر و غلبه بر قلعه مستر و ایلات آنجا را عموما از بیع گذر اندم
 حسن پاشای و ابوالفضل ادایت غنیمت بجایست که انشان افزا شده گشت
 تصرف و بعد از چندی در گمانشان برادر البقا شناسنده احمد پاشا در پیش
 از دولت عثمان سرعک و عازم قنبر همدان شده فریدون خان حکم مگری که در آن
 او ان حکم همدان بود بجهانه جنگ بیرون رفته با احمد پاشا بیعت و قتل آنجا
 همدان با بنده امداد دست سه ماه قلعه داری کردند تا احمد پاشا نیز قلعه را ترک کرد
 لوازم قتل و غارت بطور رسیند و بعد از او را در مصطفی پاشا بر قنبر کجی
 پاشا نیز اردو پس با مور شده بعد از جنگ و محاصره همدان کجی نیز بقطعه ضبط رویت
 در آمد و بعد از آنکه رویت متوجه اردو پس شده موکبش ای در اردو پس عازم طهران
 گردیده رویت آمده اردو پس و همدان و زنجان و سلطانیه و محال گنده را بقطعه

در آورند و آن وقت در سال از جوس شاه طهماسب انقضای یافته بود اشرف ان
 چون خبر اشغال آمد با چنان در محبت و طهماسب را بجانب طهران شنید برخت
 تمام عازم طهران گردید و در قریه اندران که در جنب طهران واقع و مضرب خنما
 سلطت بود عساکر قبلاش بمقابله پرداخته در سندان آباد طهران تمانه فریقین
 واقع و قزلباشیه شکست یافته بود ای هر نیت شتافته شاه طهماسب از اندران
 عازم ما نذران و تبرایا شد اشرف جمعی را بجای حیره طهران و سیدال برادر خود را
 به تبریز قزوین ما مورس شده اشکاف صفهان کرد و امانت قزوین را بدو در مقام اشکاف
 در آمدند و بعد از آنکه موکبش بنی ولده دما نذران شد از آنجا غنیمت آرد با خود
 صفحان که با جوار کجکومت سندان برافراز و با جمعی از زکامینه و قاجار به بعد از آن
 طهران روانه شد تا را به جمعی در طهران تمانه افغان کشته بشد
 اضداد دستی اهل فساد و غنای کارگی ساخته به نین مراد روانه آرد با دشمنان
 نیز با یوسس از امداد و با فغان مطلع و منفذ گشتند اما ساد و قریب که نایان
 زمان با اشرف طریق مخالفت سپردند راه متابعت کتوده شهر و پیردند در پندان
حجی از احوال اشرف و غنیمت جنگ و صلحی که فیما بین او در نتیجه وقوع پیوسته
 و در سال نهم از جوس اشرف احمد پاشای و الا بعد از اولت عثمانیه برادر
 منتجب و با فوجی عظیم با اتفاق فاکند پاشای حاکم بیابان و عبد الرحمن حاکم همدان
 و قزاق مصطفی پاشای حاکم موصل و حسین پاشای ایضا حاکم موصل بطلب فاعه آن

(شاه)

شاه سلطان حسین و تصرف ملک متصرف فیه افغانه نامور گشته وارد همدان
 و از آنجا نیز جمعی را بشهر نوزاد و شکر که در فغان و ایلی نزد اشرف فرستادند
 و اندک افغانه طایفه به پاس و بدون اجمیت مالک سیر و افسرند چون
 پادشاهان و ارشاد پادشاهان چنانچه فغان سینه را به پاس و افسرند
 سلطنت خارجی که از او کبریا اشرف نیز از صفهان عازم کل با کلان و پیوسته
 پادشاه و مغفور را که در صفهان سپرد از دم شیخ جنی شربت شهادت نوشیدند
 برادر خود ایچی روم فرستاد و جو اسبان را بر زبان سیف و سنان حمل
 ساحت ایمنی نایره از فرختم زدند گشته احمد پاشای سرعک پاشایان
 و غنای آنروز هم از همدان راهیست از جرم شده در شهر که تمانه فریقین و
 اشکاف میره شور و پیشین بین الفریقین گردیده رویته مغلوب و مغفور شده و
 غنیمت بود ای غنیمت گشتند اشرف نیز عازم صفهان و در سال بعد
 احمد پاشای همدان لایحه غنیمت افراشته و طرح مصالحه انداخته فرار ملک
 یقین حد و بجهت سوزن باین پنج دو دستور دادند که ولایت خوزستان و
 خفا ناکر از آن و سلطنت و فغان وارد پس بدولت عثمانیه و ولایات
 شرق عراق تا دارالمنزله افغانه مغرور و متعلق باشد و بر این عهد و میثاق اتفاق
 غایب نزاع و فغان کرده هر یک عازم متوجه و تمام خویش گشتند و در سال چهارم
 جوس اشرف را شد پاشای ارجینب سلطان احمد خان پادشاه روم بر سر

معارف برای نیکدینان صلیح و صلاح و تهتیب بهوسل اشرف و اردو اصفهان
 و ازین معنی اشرف نیز محمد خان بلوچ باطنی کوی روم نامور و همراه اعلیٰ عزادار
 در بار شهبان که دید در میان چند نفر در ایام وقت ایران با دعای شهبان که
این را خود می گوید که در لفظ صغی میرزا نامی بود که در دست نیتتاری بهر سید خفیه اول
 اینکه مومی لید خفیه بود لفظی که آبی در سبیل سلاله در سبیل آیه بختیست
 شده با دعای اینکه شهبان و سیرفان سعید میباشم و نام من اوله انوار
 میرزا بود و ثانیاً این رسم را که شهبان و محمد خان حکم شهبان را از راه سده
 با سیدخان بختیار و سید احمد و آختم و آختم مقدم اورا که اخی و محترم داشته
 اطاعتش که نشسته مومی لید زلف از شهبان شهبان شهبان شهبان با دعای
 در یکی از بنو کانت اصفهان که نشسته بود از خلیل آقا خواهر بر او دم رفته اورا جبرم
 آوردند و در این وقت حاج کار کرده لایق با طرف نوشت اما چقدر نسبت چیده
 خطه را در شاهر و مساجد به اسم شاه طهاسب خوانده اسم خود را تا نام اسم او
 که خوانده و حکام شوهر و کوه کیلوی و روسی ایلات است نسبت نزد او جمع آمده
 که اطاعت بشند و امر برای خود قیام کرده در آن نواحی کمال مکن بهر سید
 تا اینکه از جناب حضرت علی رضی الله عنه که شاه طهاسب در این اوقات داشت
 به ارکان دولت علی میرزا امروالا صدور یافت که چون شاه طهاسب
 طهاسب و ادعای شخصی خلاف واقع است اما که شهبان طی که چیده اند بر چینه

(نیز)

لید ابرو و شایسته و الا در جنگ ده و شت متروغ میرزا بود اورا قبل رسانیدند و نیتت
 در او سده و محرم سلاله روی نمود و یک سید احمد خوانده میرزا داد و بود شخص
 احوال او اینکه بعد از واقعه اصفهان که شاه طهاسب عازم آذربایجان گردید سید احمد
 بی جنب ابرو رفته باقم محمود مشهور بر توفیق ایشیا رحمت فارس و کرمان
 شاه طهاسب با اسم خود ابراز و عوام کالانعام خود از این جنس کذب طراز کرد
 جمعی از او با شش فراهم آورده عازم بونانت و بهر مردت در دست فرسختی
 واقعت وارد گردید و در آن اوان زبردت افغان از جنس محمود حکم شهبان
 بود جمعی را بقا بر سید احمد فرستاده در سبیل خان تانز فریقین و قشده سید
 مستترم و در ابرو آمده و مردم ابرو که کفایت حال او و تالیس حکم مجول آگاهی
 حاصل نموده اورا که شهبان سلاله و بعد از راه از مجلس فرار کرده بی جنب جبرم
 شتافت و مسلک جمعیت خود را تجدید انظم داده از جبرم رفته در اب و نیز از
 اچظه ضبط و داده جمعیتی موفور منفقد و کرمان را تصرف کرده در چهارم ربیع الاول
 سلاله جلوس نموده اسم پادشاهی بر تو قرار داد و سکه و قیو زده بعد از چندی
 اشرف لبر کرد که محمد نام افغان کبر قیام او نامور و سید احمد جمعیت ده هزار
 نفر فراهم آورده در باره عازم شهبان و محمد شهبان جمعیت افغانه و غیره بنرم
 و از شکر بیرون رفته در سبیل فی سده فرسختی شهبان جاریه واقع و سید احمد
 باقیه سده و سباسب را که نشسته در ایشیا روفور را بداد رسانیدند در قلع حسن آباد

محصور و بلاخره گرفتار گشته او را با صفهان آورده با امر اشرف اورا گردن زدن
 و هوا می سپرد و در آن زمان او پروان کرده عاقبت بزور زیاد سری او را در آمد
 دیگر محمد بن زین العابدین **ص** صفتی میرزای قزوینی که عیث احوال او اینکه در راه محرم عطله
 در لباس درویش وارد شهر گشته از آنجا که عقل مردم در چشم ایشان می باشد
 جمعی از اهل اطوار دیده گفتند چشمهای او در نظر ما چشم آن صفتی میرزا است
 و او را دیده او باشد و او می شنید داشت عوام از همین صفت صحبت کرده خریدار
 او شدند نایب شوهر با شماع این خبر متوجه گشته اراده تمسک او نموده او را
 بجزیره شمشاد و از آنجا از راه بصره روانه بغداد شدند ایمان دولت قهری
 بیانات آنکه شاهزاده ایران پناه بدولت عثمان آورده است بدون تحقق
 شاهزادگان او را تصدیق نموده و موعی الیه را بدر بار غمناک حضور و بعد از در هواد
 بکمال استیصال همانند در تعیین و در اسکو در مکان سکنا و اخراجات برای او
 دادند و بعد از رفع سلطان احمد خان پادشاه روم بجنابار صد در بعضی حرکات
 او را بشهر سلانیک که بچه منزل آنطرف قطعیینه و نزد یک بره قهرمان است
 فرستادند و بعد از چندی از آنجا نیز او را بجزیره ایس فرستاده کن او را بخش
 ساخته و تتمه احوال او در پیمان و قایع عسله بخار شش خواهد یافت **دیگر**
نام قلندر است که از راه بغداد رفته مدتی در قندهار در دیوانه کرد و ادوی میباید
 بود از آنجا همراه افغانه در کوهت درویش وارد اصفهان و بعد از قتل صفی میرزا او

میان طایفه جوگان رفته خود را بجانس میرزا موسوم و بادعای برادری فغان
 مغفور قتلای سروری کرده گوشه کلاه موسس بر گشت و بر مسند این دعوی او
 در است نشست و از طایفه جوگان و مردم اطراف جمعی را فراهم آورده چون کارش
 باید گذاشت جناب آقا بهوای ریاست سری به او آورده باز سر بر میان عظیم
 و شمع و لبتش چون از صدق زو غمی گذاشت زود پیمان رسید **دیگر**
است شمس بندر بحر رسیده بادعای لیری فغان مغفور خود را سلطان محمد میرزا
 نامید بشاهزاده خسرو اشرفت یا شت و در شمس چهار صد یا صد نفر از اعراب
 نیا در بر سر خود جمع کرده از آنجا نزد عبد الله خان بلوچ رفته جمعی از بلوچ
 بیعتت او بر خویشند و از آنجا میان طایفه نازری آمده آن طایفه با موثق
 به غزنیست بندر کرده با سید احمد که در آن اوان نیز در آن سمتت است
 استقلال بر او داشته بود و جمله نموده سید احمد را منظم ساحت و بندر با بگن
 شمس و جناب کله تصرف در آورد با لافزه جمعی از جانب اشرف افغان برقع او
 نامور گشته با او مجاز و مروجی الیه گشت یافته بجایست مند و ستان کر گشت
 و بندر با محال متصرفت فیه صمد ولایات افغان گردید **دیگر** **نام قلندر است**
 که در لاجان بحر سینه و او را دابر حسین نام طبعی بود با چند نفر از درویشان
 در بوزنه کرد و قلندران مرامل نور در رفیق گشته در قریه کتام من اعمال و پیمان
 بمشهورن اینکه **ص** بعد درویش اگر هیچ نباشد صحبت به از کلاه مند و گشت

جو سافر و سرور و از جریده و شخ غیر بکفر علم و غیر آفاده از چادر قنذری پیکان
 داران سلطنت که آشته با دعای پسر رشاد سلطان حسین خود را اسمعیل میرزا
 نام نهاد جمعی صوفیان دست و دینمان را فریفته است حکم بر او داشت
 و دینمان را بارات کوه قزاق کرد در آن اوان محمد رضا خان عبدالملوک
 قوری باشی که سپه سالار و صاحب اعتبار کیلان بود در لاسجان توقف داشت
 این خبر آشنیده با دوازده هزار کس عازم دفع قنذری گشته در کوهستان دینمان
 با او محاربه نموده بکشت و فتنه بر تن جان برکشت و قنذری همان روز داخل لاسجان
 گشته لاسجان با بیجان صمیمه تصرفات خود کرد و ایند محمد رضا خان در جاده
 خود را منعقد ساخته عازم لاسجان و در آن کوه تعلق واقع و قنذری منور و بی جنب
 کسرم کرکیت و در آنجا مجدداً مسلک جمعیت اولادش چون و سایر رجال اعظام
 یافته علی سوله من اعمال رشت را تصرف و از آنجا عازم لاسجان گشته بر یک
 آنجا تعلق آمده باز دیندار و پیل رفته در حواله اردو پیل جنگ کرده بکشت و کشت
 و بعد از آن پیمان شامون آمده جمعی از شامون را با خود معش ساخته و جمعی اتفاقاً
 داده بمقانات رفته با سلطان خان شامون که دم از هوا خواهی و اقلیدریه
 میرزا جنگ کرده باز مغلوب گشته بامبوله آمد با لافچه جمعی از لافچه شامون که باریه
 اتفاق دشتند با جماعت با سوله که از بنا حسابات قنذری جنگ آمده بودند بروغ
 قنذری مقیم گشته در سوله بر سه اویخته آور گشته برش را برای سرگردان رود

(ماده)

بروند در پیمان **سبت** و مولد جناب **قلی** برای گاه دوان و قنذری رس که بهین
 زادگان آباد علوی و اجامت سفی اند و وضع خواهد بود که سعادت یاری که زاده
 ندای یکانه و کرامی فسر زنده در زمانه باشد نه مخافتش بسبب کتب زیرا که کتب
 نقل کتاب این در امر بر پیکاه نظر بنده متان سببترین پیوستم اعتبارت و تامل
 ترین مرتبه از مدارج اشیا رخ بر ننده را فرخنده هر خدا داد خویش نه بیکان آیین و
 شاهوار را نازش باب و رنگ ذاتا خوبت نه بصلب معدن حضورها این بر کز
 خدا و بزرگ کرده لطف ایند توانا را بعد از فضل الهی اتفاقش بشیر خویش است
 نه برورد باز وی اهل و عشره و پیکانه و خویش هم ما غی از نسبت هم پیش چرخ
 جو دمان افزوده اند و ما بدانجا اندک لست فاندانش و لست فاندان اند و
 بنام همصمیم جدیدش را و لست تیمور در آستین و با رخم کندش سلسله چنگیز و قنذری
 کشته نشین **نظم** ز سبب فداکش قضا بر پر از شمع کجش است بر شعله اگر نادر افزون
 از فرخنده چو خورشید آتش زنده در سپهر و در هزاره رخسارم دم زنده دوم صبح آتش
 با علم زنده در آتش کز بود سمند زیم و خد سمر کوه و میان بان نسیم در زیر سپهر کلک
 سخن سنج را از کارش این مطلب باز داشتن اولیست تا چون غرض موعظ حفظ
 کلمات احوال ندیو پیمالی و ذکر انبیا و نیز از لوازم انبیا است لکن شسته لوح پان
 میگرد که اکثر ساریل قنذری و قنذری از نوع افشارت و افشار از جنس ترکمان
 میباشد و مسکن قدیم ایل خربور ترکستان بوده در ایامی که سقییه توران استیلا میشد

از ترکستان کوچ کرده در آذربایجان توطن همیشه را و بعد از ظهور فغان کیتیستان
 شاه ایمن صفوی بقوم پات کوچ کرده در چشمه سیاه که کوکب من جمال است
 خرابان که در سمت شمال مشرق مقدس در پست فرسخی واقع است و در قریب جوار
 توطن جسته تابستانه در آنجا عیالشی و در زمستان در دست جود و در جوشن
 میگردند و لذا کحضرت در در شبیه است و هشتم شهر حرم اکرام سنه هزار و صد هجری
 در قندهار و سجد و دهه جز در مکانی که بالفصل عمارت عالیله در آنجا و بمولود خانه شریف
 یافته اتفاق افتاده به اسم جدو ندرت یک مولود که دیده و در آنجا پدید آمد
 قدم بر معراج رشک گذاشت چون در میان تاجیک و ترک و خوار و بزرگ مظهر کار با
 ترک گشته در بمادی مالک تار و لست و فراتقبال از باقیه احوال شریف و بود
 عقیقه از دست نوبت او صادر و در عالم خود با در آفاق بود این الامام نهاد در قاضی
 مولود و مشهور است در میان آغاز کار **رضای اللهی** از آنجا و نقش بند کار کا و همچو
 روضه و پیوند مزاجت را بنا و بود و پهای بقای نبی آدم ساجده و باین جنس کردن
 طراز بانه قوام و در ام بر بر و در شش نوع بشر انداخته بجز در مخصوص ذات خود
 صمدت و تفردش نیسته ایندو یکان علم یلد و لم یولد و لم یکن لکنوا الله صمد حضرت
 دوران اوان که آغاز شب تاب و جوانه و جوار کفر از زندگان و هنگام ربان یک
 عیش و کامرانی بود باقی تا بگشته با با صلیک کوسه احمد بود که از روسای شایسته
 است و همیشه در اولایت با ترکمانینه و از یکجهت مبر که آرای رزم و جزوی بود

(فهم)

خانه نسبت خویشی آن جوان تشریف رسی مصداق در بر خویش میداشت
 و بجز لب سپند در خف بجا استگاری چند آن سادگانه شده اگر از احدی بگفتند
 س لک طرفی قانع و هنگام آرای جنگ و نزاع گشته جمعی از روسای نظایف باین علت
 بهم اعتراض شد بدخا و همچو ابرویخ و خاشاکند با آفره بکلمه امر موصلت وقوع شد
 از آن محذره سراق عفاف در سلاطه در شب کینه است و پنجم شهر جدای لا و طه
 نیم گذشته شاد هزاره رضا قلی میرزا بود آمده بعد از پنج سال آن مستوره رخ نجف
 تراب کینه جسته دیگر او را در ملک پر دیکان حرم محبت انظم دادند نظر الله میرزا
 و امام قلی میرزا که هر اندر بوج و احسان بوج اندر چند که آغاز ظهور کوکب اقبال آنجا
 و قیام اموری که در سمت در جز و است و در مشرق مقدس و قندهار است آنکه در و نیمه
 آن دست از آنحضرت با افسانه اصفاد و ترکمانینه و اگر ادا و بکنید و سایر بطور اعیان
 اهل عباد و بوقوع پیوست و کوششی از بند اندیش در اخلال کار ایشان بظهور آمد
 جنگمانا که با جز و نزدیک و ترک و تاجیک و قندهار تا اظرف داروم و بر صدقات
 برین آرام کرد اندک اگر همه از هر یک بجز یا بد تاریخ مظلومان اهدا شد پیرون
 اندازه و کتله میکرد و بوج از حوصله قبول تدوین و شرازه لیکن چون در این اندک
 خوف ختامه بر خصم رخن مانور و عرضی صی خط بگفت است مورست لندانه جاز
 و ایچا زمعی دهشته کیت قلم ای جنب همشاه رخسان گرای میدارد **ذکر صا در است**
 ایام سعادت فرجام جهان کبر **رضای اللهی** بعد از آنکه بزم آرای حادثات زمان

اول داستان مادر

ایران سازسازی کوک کرده در هر گوشه از خلیف و موالف نوایا و از هر سری
 کاسه بنور هدا تا بر فاسه ترک و تا چک جنگ آسایینه بنخن حرمت خورشیدینه
 و کوپک و بزک قانون خرمی از دست داده از دایره تحت کف زمان افزون
 در هر جوی دستی لجه سر از کپان خه سری و کردن فرای در آورده با از اندازه
 پرون گذاشته از آنجه ملک محمود سینا بطریق که مذکورشده بر شهنشاه مستی
 شده رهت طینان برافراشت حضرت فضل اللهی تا آن اوان در حدود اسپورده و کلمات
 و باقه سرحدات دست مشول ملک داری و پیکمال خون ریزش همانرا اوج زمین
 شکاری و مانند شیر صیاد پیشه خویش و طعمه بخش کام یکمانه خویش بود چون بی
 که ساقه چرخ مینا از سوغا و دهر خونا به غم باهل ایران چمرد و حرف شک
 طرف زمانه از بدستی کاسه بر سر ضعیفان گشت و راه زن شمشه جوی دهرت
 تقاول کرده راه آیش بر هر روز نزدیک بر بست یعنی راه صلح غیرت حضرت
 بر ستاشه با لاهم خداوند بنیاد و ارت و بخت فرخنده طرز و نیروی غم بلند
 و قوت بخت از چند طوایف افشار و اگر او باقی ایلات را که ساکن اسپورد
 دوره خمر و کلمات بودند بجزه خدمت احضار و کلمات را که حصن حصین و قله
 خدا آفرین بود با قله دست جود و اسپورد که پیوسته جولا نگاه است کیتی نورد
 و مسکن و نوای و توانان اخصاص پرورد بود برای فریبتن برن جگر نه همیشه
 و بیاری که در کار آغاز کردند آدمی عظیمه صورتی که جهامت و صلاحیتش در زمین

ایران

سیران جهان کندگی حوصله دوزد که هر کجا خصمی از او باه بازی چرخ پلنگ نوی
 بدعوی کردن افرازد و سروری که همیشه کردن و از آن کردن بطریق افش
 خم داشته اند که روادار و که کردن اطاعت بدیکری خم ساز و ایلات عمده
 که بهرامی توفیق بر قدم ساخته ملک این طریق شده اند و فرقه بودند یکانش
 که شرف انساب آن جناب داشتند و دیگر اگر او ساکن دره خرو اسپورد که از
 ایلات معظم خرمیان میباشند هر چند طوایف دیگر در زمانه بجه اند و قدرت
 قدیم و فرزانه می گشته اما آن هر فرقه در بدو عالم بهمدستی تا بنده ای متصل
 با زوی اقبال خسرو می را بمنزل دودست خضم افکن و مساعد بخت نیز در ایستادت
 سعادت دو پنجه دشمن شکن بودند بعد از چندی از رفت ریه و اگر ادا که صحرای و او
 ساده لوجی بودند و بس و مسیطرا مختلف اندا گشته از شش فرقه که گشته
 و جمعیت بودند بمقامت مکان و قدرت خمر مستظهر شده با کفر در مقام کاوش
 و بعضی نزد ملک محمود در قله یا او از دالمعت و سازش در آمده اند که دره خرو بود
 و چینی اند که در جوشان پیوسته شد و کوهی با تر کمانه تا بقدر نواخت همیشه
 و هر یک بقدر امکان رکنه و شمشه و بر اینجه و با دشمنان آینه با آن حضرت
 در او گشته سواهی سید چهار صد تن نوار از ابل جلابر که با طهاسپ پیک و کل
 محمد علی پیک و ترخان پیک و باقی روشای خود قصوری در اعقاد و دوشی در
 قوی بنیاد راه نداده در شدت و رفاه مژم رکاب نصر انساب در سنجی است

و بنابر دو پسر خود ششید قناب بودند و بخت با قناب جوان و کثیر نعمان
 و همین صفت بر میان زده با اتفاق بود و امان کزین خوبگاه در خانه زین مشه
 رایت غزم انزاشت و با هر زق بنای کبر و وار کد داشت **در بیان توبه و کب**
و الای باب ارض فیض میان بزم دفع نعمان اینجی نند پسر افروز و شش است
 که جوره جنود کواکب و انجم تا ظهور کواکب است و بلند پروازی است پره طبعان بیایم
 نیز جهان قناب به نسی که در مقدمه کتاب است گذارش با دست بعد از آنکه ملک بود
 در ارض مقدس آغاز خود سری کرد و روی ایماست فرمایان از ارض اصفه فخر و
 دهن بطریق خدمت او کردن غایب و در اهل غمت بر رویش کشد وند از آنجا قلیچ
 پای ظهور و اما مقی یک ایر لوی که از فرق فشار بودند از دولت نادره روی بر نشا
 نزد ملک سنی محمد و در این حرکت از نشانی بر طبع غنود فدیو پهلوان مایم افتاده
 بچاره جولا کار ایشان یک خیال بقرظرف هر اینده در پسر این امر طایر
 شد تا اینکه وسایل بر بگنجه چون در ملک فرمایان همیشه روزی است با کجای اندیشه
 و هر سال بود محمدی نیا ز محمد ان نژاد او بودند که در پیغام است نو که بچندین
 و ستاد که مارا از آمدن بار ارض قدس بفرز صیانت حال مسلمانان منظور میشد
 اگر در عالم ایلی رسم مرا هشت مرعی کرده منبج فواید فیرو باعث اند او را فایده
 خواهد بود آنحضرت نیز قبول سنون ملک کرده عازم ارض قدس شد که در لاری
 با ملک اظهار صداقت کرده وحشت او را رفع و در خلوت یا بشکارگاه شرف و شرف

من کند تخت با افشار و جلیار که در خدمت آنحضرت بودند فرمودند که در عهد
 خود سازی کرده چنان باشند منظور را ایضا آنحضرت را نشان بر روی و آب تازی جلوه
 ر بوده با تمام کارش بر دانه هوا خوانان هر یک بخوانان و اتباع او در
 ایشان را از هر کسستی در اندازند روزی که در میدان کا و سلوک با ملک کم خرید
 بازر بودند بفرم همان کبر ملک دست انداخته چون زمان توسن امور در دست
 در ایض و دست پست دستی که که تا از آسمان در پیش از پنجه آفتاب پست دست
 بر زمین گذاشته بر دمان آب ملک خورده جلوه دست نیاید ملک از آنجا دست
 با ده هوش و باطاعت بود نفوس اینجی کرده بعد از آن تقضای میدان کجا
 شهر عطف عثمان که دند اما آنحضرت پرسته در یکین وقت میبودند تا اینکه منبج
 مشفقانه که قلب قلیچ خان و امام قلی کرده با ظاهر استیام ایشان را با خود رام
 ساحت و بعد از آن ملک را بنده فرسخی مشه در عین بشکار کرده ملک بخوانش
 آنحضرت یک روز پیشتر حرکت و حضرت ظاهر الهی روز دیگر قلیچ خان و اما مقی بنویسند
 همراه برده بعد از دو روز بقریه یا حجاز من محال شده قدس چون چند بار
 از دست را کردن معقضای عقل خدا داد بنود آن هر نفر را که در طایر هر چون فیض
 بیع لاف و دستاری و در باطن بستان ششم از خوان خوار بر سر زنده از میان
 و از آنجا عازم اسپور گشته ایامات آن ناصیه را جمع کرده جهت برقع کینه جویان
 کما شند در بیان آغاز حجازی بر بفرستید با ملک محمد مستند ملک محمود بعد از این

واقعه چشت یکم چون دانست که از شر خلاف آن آزاد و مردود بقیه راه کشی
 جز بر یک پند پیکان بر می نخواستند خورد و بار گران زبانه سر بر که برهوش دارد و بر تزل
 بجات نخواهد بود و عند لیب حالش و نسیج انبغال که دید **پت** روز اول که دیدش
 کلمه آنکه روزم بد کند اینست پس با که او چشکرک داشت که با من مشق شده پیش
 تا در می برد از نند یا کار جنگ را آگاه سازید اگر او جواب داد و دادند که آن جناب که
 فرزندت بود و دلاوریست بموطن الید و جمعیت بسیار و استحکام مکانش در نیت
 تصور اینجی از حمله ضعیف با پروست و این خیال از غیر قدرت ما افزون است
 ملک چون خدا را نشان را مشوب بگر دانسته از کل رعایا جواب آنکه در ششم
 رایحه در کار نمودم خرم نینه انظایفه کرده چون راه کلمات و چه وجهی شمشیر بود
 عظیم و محتوی بر قوه جاست حکم بود عزیمت التبت را مقرون بصلاح مذانتی شایع
 کس از راه را دکان متوجه جنوشان کردید در منزل برزبور مجدد اگر ادکس بلفظ
 نزد ملک فرستاده پیغام کردند که حرکت او باعث چشت اگر او در وجهی تراج
 و ف دست از این با جواد در گذرد و از آنجا که ملک محمود را داده نمودی و با غیبت
 فرستاده اگر ادرا قطع نمی کرده باز گردانید و یعنی سبب پند ما غی غموم اگر ادکس
 باستینا ف لوازم سرکشه پیر و احده لغرم دفع ملک پیش آمدند اما از نامل عدلیت
 مغلوب گشته بقبولت خود متواری شدند و ملک با مانع و اهل جنوشان و نیکان
 که قلعو اگر در اتاحه جمع از عورات و اطفال ایشان را بر غه مال در ارضی اقدس

را

ساخته ز نام حبش را ایشان را بدست گیرد و اولاً تا تحت قلعو زندان لورا که در
 نرسنجی جنوشان واقع و متفقا قبا نجا عمت بود سپشهاد خاطر سخته می مره کرده
 در خلال این حال خود بوسمهال بر و قمش رسیدند زمین انبغال آنکه بعد از اول
 خبر غنیمت ملک بمبت جنوشان حضرت ظل الله بگوکت و شان و چون بگر
 جوشان در عهد خودشان با فوجی از زرم کوشان از راه تعصبت ایلی با جانت ایضا
 در ابتدا کادر در در و نسیج جنوشان بوجی از اتباع ملکی که اسباب تو نجانند ادا
 از مشهد می آوردند هر چه رگشته اکثر را مقول و معدود می زان کرده جان بست
 برده بدر شده ملک محمود از این واقعه خبر و کند قلعو کبریا تاب و شمشیر عا جگر کشه باب
 داده که کم گرفت و دیگر قلعو در شرف نسیج بود که دفعتا حضرت نظر اللهی با جواب
 صف کشن و دلبران مرد و کجی عربده جو نغره زن از یک گذار نمودار گشته بجز
 سگاف قلب لشکر محمود را سگافه خود را بیای قلعو بر قلعو را بیای در سینه از سگاف
 می صره نجات یافتند ملک چون پیش از وقت بنا بر اسم خرم در قلعو سگاف
 ترتیب داده بود بعد از وقوع تلافی و ظهور گشتار از در قلعو فرار و در سگاف
 و حصار کرده حضرت نظر اللهی عورات و اطفال قلعو با مال ایشان از قلعو در آورده
 یکطرف قلعو از بن دست نزول و در اسباب اگر ادی که از خوف ملک محمود
 حمله گشته بودند از قلعو در و در موبک اقدس حمله تازه و بهیچ باندازه یا فته
 با رواسر قدم ساخته بجز عمت و ایا پوسشند و تجدید از روی مصداق عقده بند

سبب روز دیگر که ملک بنو زینبی خورشید جهان افروز از قلعه اقی شمع کبشده آنک
 خود نماد کرد ملک محمود لوی غم افزا و طرح جنگ انداخته چون حریف را قاف
 و دست سنی از اذن من طلب قهر یافت کشته عنان و کشته سنان بر تافت و کشتی
 و تو بجان را حصار خود ساخته بی سبب ارض قدس آنقدرت نیز تا عشرت آباد
 مشند و جوشان از اطراف ملک محمود کرد اینکزی کردند که شید ملک ازیناه
 تو بجان بمبرک جنگ آید فایده نکرد چون طایفه افشار و اگر ادا آن زمان منکر
 همیشه با شمع و ستان خصم افکن میدان جنگ بودند آنقدرش در او سخن ایشان
 تو بجان و بقیگی منزه خرم دانسته ترک رزم کرده از عشرت آباد اگر او را مخص
 خود بی سبب پاره طرف زخم عزم کردند ملک نیز عمر در باره معتمد دانسته
 دارد در مرض فیض مقام گردید که **تغیر یک قلعه و باقی قلعه بابت اسپورد برادر با زوی**
پورد و چون بجای قلعه جا شپورد که در تصرف افشاریه انداد می بود محمود شده
 در صد و چهلست بودند از آنجمله جماعت ایروی سکته یک قلعه که در روز سنجی اسپورد
 هر چند که موسم زمستان و لشکر بر ما غارت تاب و توان بود لیکن حضرت علی بابا
 که همیشه سرگرم شاه تا بند بودند ازین عزم ظفر پورد نه سه ده و دل در کشته دین
 عرصه بزد قلعه مزبور را اطراف آنرا بجاک و خشاک اینانسته بند کرده آن
 بقوله سببیده آید بر وی کار نیاید کس حواله و سر کوب شده فلیکان را هدف تیر و کشت
 س صند بعد از چند روز که صواعق بلا بخرمن هستی انطیقه آتش افروز بود اهل قلع
 الملقن

ایمان

ایمان تو سبب معذرت جویمان و راه ندانست پویان کردن بر تو آفتاب
 گذار شده آنقدرت اساس قلعه را برکنده و اهل قلعه را کویا نیده به اسپورد
 مجال برکنده ساخته چون اهل قلعه با غوازه که مسکن طایفه کوندز لوی نشانی
 در زمره اتباع ملک محمود استقام یافته رخ از خلاص کیشی بر تافت بودند بعد از
 تمیشت کارینیک قلعه را بایت توبه با تصور با فراخه مدت سه ماه آنقلعه را پیش
 می صره انداخته سخت از هر طرف حواله اتر تیرت داده و خاک ریخته بند خسته
 است و ان لقب زن و پاه جویمان خار اشکن آغاز لقب بریدن کردند مقارن
 وصول لقب بر حصار اهل قلعه از کج کادی سیل و کلنگ بفر پرونیان پاره
 سر رشته لقب را بدست آورده خواسته که آب بر آن حصار بسته آتش
 فروت نند پرویان پیش دستی کرده لقب را با بار و ط اینانسته آتش
 چند نفر از فلیکان که در میان لقب بودند از غنا هستی بر آنکه بادل غنچه
 و بگر قلعه روانه دیار عدم شدند و دیوار قلعه نیز منهدم گشت آقا قلعه کمان باز
 خوب و خشاک با توضع ریخته راه دخول بر سپاه نصر پناه بسته چون لقب
 کاری ساخته نشد سپه داران سیل توان از اطراف جمع آورده چاره قلعه را
 بقوه صدر زرع کما پیش از خاک و خشاک بمشابه تل بندی که میت سی که عرض
 نه زرع ارتفاع آن میشد اصطفی کوندسته بسته آب بر آن جاری کردند در عرض
 در ساعت آب را ط حصار کرده رخنه بر اساس و بنات و قرار دیوار انداخته

بنام قله بر دستی کبیل با امان چون خانه جناب باب رسید و برج و بومست
 و آثار و همیشه عا و دشمنان ظاهر کردید مردم آنجا کوکب طالع را در برج اقبال
 دیده دست ازین ششده و ازین اصطراب مانند سرنگ از فتنه چشم روان گشته
 از روی مذمت بیای سر در دوران فرود میشد خدیو لیکن چهار نفر از روسای
 اقطای فخر را که سر بایه ف و د بودند معدوم شیخ یا سا نموده برات نام که خدا
 قله را که در شیطنت مشهور بود بگو که لعنت نشانه فاجعه شهاب ثاقب حشر
 برات جانشین با شش حواله کرده سا کین آنجا را بقتل و دیگر فرستاده
 پس بی بی سپرد و نزدیک لوی ظفر پرورده بعد از چند روز بخت بلند عزم پیش
 زان چند که دند چون قزاقان نامی که بزرگ قله بزور بود جمع از ترکمانه را با حقوق
 سخته جوای و لوطای ملک آتش مشهومی فرودخت حشر ظفر لوطی در حینکه شمول
 حیره با غناده بودند لهما پیک و کسل جلای را با چراغ پیک افرا و جمعی از
 دلبران نامدار با طفا آن بایره نامور صند چون آب نزع چند از چاره دیده
 کلمات صفت میشد تا مورین در سر قراب بیای توف که نشسته بر می را از میت داده
 که می نطف آب کرده که از مذ که داخل قله شود قزاقان تیر با بصیرت خود بفرم مضم
 بر سر برج آمده با ما مورین مجادله و کشت فاحش داده جمعی را قتل و چراغ پیک
 دستیک کرده همانا طالعش فانه را روشن میکرد در روزی که آنحضرت را شتر
 سعادت یافته وارد آوردند آنحضرت را لکن بعضی قدس رسید شهاب

(عزم)

بزم سکار از آنچه جنگی مصابت تیر و سر پنهان را خونی تر شد هنگام شام بخنج
 حرکت و از راه میان جبال باد لیران مو که جدال خود با پی رده رسیده متفرقه سپاه
 جمع و تهنه اسباب قلع و قمع کرده در برابر از آنچه جلوه خرمای استهب برق چند
 گشته جمعی از سادگان جلالت قرین را در ب قله یقین نمودند که به کهنه راه اقدام
 و اگر ترکمانیه قله قند فرار کنند اعلام نمایند در آنروز قتیکی ان اقبال کرده خدیو
 بلند اقبال به چاره بر گشته از اوقات در همان شب فوجی از تاتاریه مرد به امداد
 قزاقان رسیده با جمعی از قله بر آمده ایشان را در زمین لکن باز در شسته و خفته
 باز بقدر بر گشته پاد کالج در ب قله خروج آنحضرت را از قله تصور فرار کرده
 کرده خبر بخدیو بلند آنحضرت رسانیدند آنحضرت هنگام صبح بزم تقاب بر مرکب کینه
 سوار شده هر دو نسخ که از چاره دور و بر آنچه نزدیک شدند قزاقان بسیار
 مجبور می از قله بر آمد ترکمانیه از سمت میمند و تا قله ازین صبره از زمین گاه
 انداخته با شمشیرهای آخته از هر طرف بر قله سپاه کینه خواه تاخته آنحضرت را تازی
 حضرت را کبی نموده بمذلول وان یکن میکن یعلی الق از قله خود ذکر است عدت
 اگر کرده اندیشه کرده با دلبران افش را پای بنات و قرار افتد و دست
 با ستمال الت ضرب و پیکار بردند و در اندک زمانه جمعیت اقطای فخر چون
 طره غریبان تا تار و مار و ترکمانیه تمام تا به سپر و ادبی فرار گشته پس مرکب کینه
 با نعت و فرود شج و ظفر بچاره بر گشته مقارن آن جمعی از تاتاریه ادای هر قسم

اخذ از بخت خدیو کامکار آمده است عای معاضه که فشاران با چوایغ بیک
 نمودند آنحضرت سلسله پذیرگشته که فشار از طرفین برخص و همانشب تا تاریخ بید
 و خا سر عازم مرد شدند و دیگر که سلطان این بند طارم از قوه چهارم راهت اقم
 گیری برافروخت و قرفان سبب در مقابل از قرض بدر پر انداخت خدیو از جنبه
 بعزم اتمام کار قوه زانچه اعلامی لوای نظیر میوند کرده قراخان چون مال خیر
 تبار و روز خود را سیاه دید دست بردمان استمان زده از قوه بدر آمد و مقصد
 خدیو مسکناری و متقبل رسم فرمان برداری شد آنحضرت نیزه سوانی اعمال در آن
 و اخراج مغزون و ترکمانینه قهر را کوچ داده بصوب اینروزه توبه فرمودند و از آنجا
 بقصدت بدلتنا که هر روز در آنغوشش تمامی یکی میبود پرده بند چون ترکمانینه
 ایغ و میره بی و کوه و نموت که در صد هفت و درون میو دند در مادی آن عالی
 سعید سلطان کلا تر درون پارز جاده اقیقاد پروان گذاشته ولایت را به طرف
 کرده بودند حضرت ظفر اللہی بعزم تپینه ایشان از اسپورد بایک تاران عوض بنزد و از
 ف و محمد حسین بیک و لاسم بیک و کل چنگیز که نیز که اظهار بیکریه و اخلاص بیان
 همان دولت مناص میگردید حسب الاشاره اقدس با جمعی آواگرد جنوستان و
 بو اغانان بوبک مقدس پوت سعید سلطان بر حقیقت حال داشت گشته چون
 طاقت معاضه داشت با تمامی ترکمانینه است وارد با خدیو فرسخی ن
 و از آنجا بر بنمونه بخت سعید با جمعی از رز و وارد استمان آسمان فرساخته

(اندر)

اظهار خدمت و شرمندگی و تجدید عهد صداقت و بندگی که دند پس زمام عیث
 بی بی سپور و الوطاف و محمد حسین بیک رحمت انصاف در خلال آن مال باز
 قراخان زانچه بر اسر چرخه خدان که پیمان گیر جان گشته با چند نفر در طرزت شرت
 حذر کرد که عا الفقه کزندی بذات مقدس رس نیک از اخلاص گیش ن عذو یکد
 بد اندیش ن را برض خدیو زین رس نینده هیچ ایشان مورد ضیاع سبب
 و تارک هوای ریاست کردند **در بیان نصیب رضای خان از دربار پادشاه ایران**
سر در در خانه کار او در اثنای این حال رضای خان نامی که از دربار پادشاهی
 بسر داری خوب ن تپین گشته از عرض راه در حینیک عازم خراسان بود بنابر
 آوازه شوکت نادری کس موافق روز و روز دیکت بود اعلام کرد که آنحضرت
 کتاورد و داد عازم جنوستان گشته سلسله جمعیت را با کرا داد اتفاق داده تپینه ملک
 پر داند چون پیرای و الا معلوم بود که مع ملا اثنای کرا با آنحضرت قسح الوقوع است
 بسیاری با دلیران گزین و زدم آرمیایان نصرت قرین لوای توبه بی بندارض
 اقدس با فراموش منزل موم بیکر بیکر زاکه در یکونسخی مشهده مقدس در دست بیخان
 علی واقع است جو لایگاه با پای سینه ساشه ملک نیز با سده اتمام بمقابل
 و بیخاین نایزه حرب اشغال است پس دلاوران نظیر توام شیخ تیز بر است ن حکم
 جمعی از اعران و سرکردگان ملک را روانه دیار عدم ساخته ملک از صدمه جنگان
 جبارک بیان مانند صید زخم خورده گشته بال خود را بر پناه شهر گشید خدیو بهمهال

روز اطراف شهر را میرا قدم هر طرفی که میخواستند طوس را که بودیم
 حاجی تراب در زنجی مشد مقدس در دست خربزه و آن سینه منور که نظر بر آفتاب
 کرده راه آمد و شد بر ملک بسته هر روز سه روز یک دفعه ادهم تیر کام را با فرج خون شام
 در حواله قله جولان میدادند و بزخمهای کاری صیقل و سنان زخمهای مزه مزه برآورد
 خاطر ملک محمودیان می کشیدند ملک چون رزم ساری میداد ان داری آنجناب را
 میدادند و معلوم او بود که بکنند میدان هر طرفه نخواهد بود از شهر جدا گشته پشت
 که تفری میکرد و بسیار از مردم توانع و آن نواحی خدمت آن حضرت را چنانکه
 همان چار دیواری شهر را ملک ملک گشته در سیاق اینحال رضای خان و اردو جوانان
 گشته شهیر دی پیکر شیخ انو با جمعی دیگر که همراه رضای خان بودند شنبه یک
 تر و بر گشته بر رضای خان حلا که دند که هر گاه جناب نادری باین کوه خور بر یک
 مکش سازد و لو ای نام و سنگ افراز در سرداری تو ضایع و نقصان در شان و کت
 تو واقع خواهد شد رضای خان بعد از استماع این سخنان کاظم پیک نام خوش
 خود را باین جناب نادری فرستاده پیغام کرد که جنگ با ملک مقرون بر من
 سخنان تهور را گیشده دارد و قدم پیش نگذار و بعد از وصول فرستاده او
 این پیام آنحضرت تیز دست از جنگ کشیده و با بی نظار در هر سردار همان قله
 حاجی تراب را به تیر گو که فریزی ماب س همد سردار نیز در راه اگر او خوش
 کرده عازم مشهد و مرطوبهای مقصد گشته ملک بعد از آنکه شنبه در رشته کار

وز نام آهیتار بدست سردار آمده چون حالت او لشکرش معلوم ملک بود و خواه
 برده ظهر حشم روشنی گشته با خاطر از رسیده از مشهد مقدس بعزم مقابله با لشکر و
 نوبخانه از راه سر ولایت روانه و بدو ن اندیشه و محفت طی مسافت کرده و در
 جنبه و سردار نیز بنده و آغز و ق را در قله حاجی تراب گشته از راه دامن با شقایق کرد
 متوجه ارض فیض خندان گشته در باغ خوابه بریح یکو نسختی مشد لقب خنام آن گشته
 در آتش خور و در خود باهل مشد اعلام و ایشان با طاعت خود و کوشدن در راه
 ترخپ کرده در روز نارا کشته با بتیاع ملک که در میان شهر و بازار بودند در آتش
 ایشان را متحد و چند نفر از ایمان را عرق ریز شتاب برای اطلاع این فوید
 شیخ البلب را نیز در سردار فرستادند از امور اتفاقا قدا ایکن ملک بعد از زور و بیجا
 مطلع میگردد که سردار از راه دامن همت بر زده عازم ارض فیض انصاری
 و احمال و اطفال او و لشکرش در قله حاجی تراب است در جنبه مکش مکرده بصیت
 قله نیز روز روانه هر دو راه گشت که در باغ خوابه بریح میگردد این خبر حشمت
 افزای خاطرش گشته با بصیحت خود بر سه راه ملک نصف و تعلقه فریقین و آفتاب
 و قشون سردار دسته دسته از اطراف و بصیعت ملک حمله در گشته اما چون ملک
 نوبخانه و لشکر را محیط لشکر خود ساخته در قشون سردار اشدار لشکرچی و استنداد
 بنود حملات الفوج رخنه کر بنیان بنات و قرار ایشان گشته کار شروع گشته
 ساعت سردار جنگ را موقوف و عنان بجانب شهر طوس معطوف داشته سیر

استرحمت گسترده و بر باین غفلت بیکه کرده لشکر باین نیز شیره سپندار خویش پیش
 گرفته حرکت در کوشه حشاش بش ایکنند و ششادگان این مستند بعد از در و پستان
 مزبور که بی سهر دارنقا دیدند متعاقب او شتابان کشته در مکان مزبور وارد و در
 و مرده رسان این اخبار گشته سردار نیز تا پس خان عالم اسفوا این دو کاظم بیگ
 خویش خود را با بعضی از لشون در کمال تقیل بجانب سحر کسل کرده بفضط شهر پرده
 خون ملک محمود صیانت حرم و غنوبان خود را بجهدی نام شهنیدی که در آن اوان
 و کین جهات و لشتش بوجمل داشته او را در ارک گدشته بود همدار شش
 و گن ملک را بر داشته بر برج اطراف دروازه ارک متواری و مشغول و فارغ
 از خودداری شده همان وقت کس دستاده ملک را ازین واقعه آگاهی نخبیده
 ملک فی الفور با توپخانه و جمعیته بی جنب شهر ایفا کرده از دروازه ارک که در تصرف
 حمدی بود داخل شهر گشته ابواب جنگ گشود و لب شیره را پای شتاب و قرار ازین
 و دایع خبر کرده شهر را گدشته فرار کردند ملک شهر را تصرف و با شکر باین اتفاق
 راه موافقه و مصدا در پیش گرفت حضرت نظر الهی هر چند که از آینه آغاز کار صورت
 ایجابم را بعین البقیه دیده مید است که مال کار سردار نباید از یکجا فرار خواهد شد
 اما بعد از آنکه خیره سر بسته این امر بهم در کلین رسوا لکل کرده معلوم نظر کلین آن
 چمن گردید که دو نفر رفاقت انظیف را جز نمند است بری و کلستان احوال آن
 امید جی رست بدون اینکه سردار را مقام نمایند عزم ایورد کرده سردار

(مؤلفه)

متوجه جنون شد و بعد از سه ماه باز تهنه سردار را از سر قبلیش و اگر او بر کوشه
 در سس جنگ در اظهار جهات عاده این تمندی مرده رنگ کرده بر سر شهنه آمده با
 ملک بمقابل او پرداخت و او را بجهت جنون کی زبان سحت اینند فوکار در آینه
 از حقیقه انظام عاری گشته دیگر لوای اقدارش قد علم کند در میان سردار **محمد**
ترکیان و ظهور در این سلطنت از ملک محمود و محاربه که فیما بین او و حضرت نظر الهی و مؤلف
 در آن اوان که از باچان متفرک که پادشاهی میبود چون این خبر بیع ایمان
 آن دولت رسید رقم عزل بر صفی احوال رضای خان گشیده محمد خان ترکمان
 سرداری خرمسان منوب عقد آما پیش از آنکه محمد خان وارد خرمسان شود ملک
 عرصه ملک را خلا دیده اولاً تغییر نیشا بور پیش نهادی طرف سخته ملک سعی بر آن
 خود بر سر نیشا بور فرستاده جهات پاسبان کن نیشا بور چون در حضور خان
 سواهی جناب نادری که که امید یاری و توقع بدد کار راز او توان داشت
 بنمیدیدند در مقام استعانت بر آمده محبت عال خود را بجز تشش اعلام و آنحضرت
 نیز بنوبه توبه موبک و الا مرده رسان مدلول و کم من قریه اهلکنا تا نانی و سنا
 میان گشته خود استعد و مسلک جمیعت راز فرشیاره و اگر ادکلاست و دره
 منتقد سخته متوکل بخدای یگانه و بغرم امداد ایشان روانه گشته اگر او
 نیز ببا شاره آنحضرت چو سخته و بعد از در وجود نیشا بور ملک سعی مغلوب گشته
 جمی از اتباع او از مر حله جهات حور و خودش در باغی از باغات نیشا بور محقق

و محصور شده بعد از وقوع این امر که در بعضی کسان ازین اقدس که برآمد
فضای عصر بود از جانب ملک برای اصلاح دانت الین و اردویشا بر کشته چو آن
جو انزوی و قنوت امضای حمایت طرف عاجز و زبون میکرد و عروت که بیانه
مقتضی آئیده که ملک سعی را از سنگهای حصاره مرضی و روانه ازین اقدس برزند
که بعد از رسم عاجز فزازی ملک رهین احسان و سرفرازی باشد نه بکنند
رای و اراده او نیز درین ضمن کرده باشند طایفه وحشی تر ادا کرد بنا بر وقت
زمان ماضی با یعنی راضی گشته قصد که بش مال و ایندای ملک سعی کرده
اراده ایشان چون پروانه اذن از دیوان رضای خدیو سیمان شان در دست
نداشت در عهده مانده در حکما میکرد سرچند این اندیشه که پیمان گرفتن طراکاد
در کشاکش و نایره شرارت اینگز هوای ترک تازی فعل با و پای در روشن در کش
داشت ملک محمود از حقیقت حال و وقت و بر عت تمام عازم بنیاد گشته
دو منزل قدمگاه پای قرار افتاد و حضرت تیر با فاش رید و اگر از این بنا بود بیت
جواد بر افراشت چون ملک از نیم شیخ و سنان جان ستان دیران جت
کیش نوبیانه را مین خویش با خدیو نظر فرجام هرگز بیکه میدان اقلیم
میکرد کار می رنپش زنده اگر چه اساس قرارش منهدم و بعضی از لشکر با نش
منهدم گشته اما چند نفر از افشار و اگر دینز جنت بر منزل نیست گشته
ابراهیم خان برادر آنحضرت زنده را که دیدن بنا بر آنکه عیبش تو سس کوش

X

طایفه

طایفه اگر از مشرب چنانکه آب بلایم خورد و میان خود سر کرده کامل ازلا
شد با کسب و اسبابا که بدست آورده بوده اند از مصلحت علی و
نوبت هر یک سر خویش بر راه مسکن خود در پیش گرفته و از در وقت آنجست
کار بر خیز نشد ملک بعد از وقوع اینجمل میشا بود را محصور است احدی نخر و خورا
در مروض نمی طره و مکنای صحی مره یا هشتاد از در عجز در آگاه قدر
حکومت آنولایت را بعضی خان پات حکم بقای آنکه آنرا بر خیزند
ارض اقدس و بعد از ورود بارض فیض بنیاد در عهده همان استعداد و آغاز
فرماندهی و استبداد کرده از بسکری حق بر سر و سکه سلطت بر سیم و زنده
چون خود را منوب بجان میدانست گماهی گمانا برای خود ترتیب داده لیکن
تا نفق رضا در کف لسان الغیب بکوشش میخواند **میت** نه هر که چهره بر او چوشت
دلبری داند نه هر که آینه سازد کندری داند نه هر که طرف کلاه کجها و دوش
نشست کلاه داری و آیین سروری داند تا با بوقیع که قبضه البیت تا این مشهد
مقدس و سپور و سر از رتبه اطاعت او بر تافته تخت احکام فیض امکرده ملک حق
باین امر امور تحت مردم بوقیع رانیز از حضرت نعل الهی استمداد نموده تا وصول
آنحضرت بر منزل امداد کار از کار گذشته ملک سعی بوقیع را بطرف کرده بر گشته
بود آنحضرت بجنگاه مشهد نعت را و کان نعت فرمود ملک نیز از مشهد مقدس
سروان آمده که بعد از آنحضرت پروا شده از اینجی بر سر خوشان آید در استبراه

که از موضع مشهد است غنا و فزاین واقع و اتفاق افتاده تدبیر خلیف مقتدر
 دولت نوری و از اتباع آن حضرت قتل و دستگیر گشته بقیه فرار و غم خانه و دیار
 کردند آنحضرت با هر نفر وارد بکلمات و ملک عازم تحت جوشان گردید بعد از مدتی
 این امر و همین و فخر افشانه از باب حسد و عناد فرصت فساد یافته از راه قهوه
 اعتقاد رفته از ترکمانیه سمت درون استمداد و آن طایفه تیرمزبویان ایشان
 تارک عهد ایقاد گشته آمدند که با آنحضرت بطرف خلیف کشته شده اسپور در آن طرف نماند
 آنحضرت سب از غلالت عازم اسپور و در طرف قوه موکه آزادی بزرگ گشته افشانه
 مزبور را با ترکمانیه شکست داده فراری و جمعی از ایشان را در سوزنله منتهی متورانی
 و از آنجا بغرم عافه ملک مرکب تور سمیت جنون بر آنجه تا وصول کوکبه و
 بیابان ملک اگر در آنجا شده و مسلک جمعیت ایشان را منقوش ساخته است مرتب از
 بود با بزرگی سب اسپور و عطف غنا و آشنایی کیتی نورد کردند بعد از وقوع این عقدهات
 چهره آن ترکمان که از دربار پادشاهی سرداری مور بود وارد خراسان گشته و
 سیات که از جانب ملک محمود بکامت نیشاورد اقدام داشت بسبب وصول خبر آن
 سردار جوی و با ملک در مقام خود در برابر آمده شد خلیف است ساز کرده ملک و باره
 از راه راست آنجهک نیشاورد کرده و فوجان بمقابله پرداخته با قضا و تقدیر دست گیرد
 کردن او عرضه ضرب شمشیر گشته و ملک بشهر استیلا یافته ملک سب را بکامت
 تعیین و غم از زمین قریب نمود و بعد از تسخیر نیشاورد ایچه مدافعه آنحضرت

با یکدیگر شمشیر گشته ملک سب را با لشکرش از نیشاورد طلب و خود با کوکبه و از راه
 بیاض خارج شمر معتمد نفل کرده از اتفاقات خدیو پنهان نیشاورد با هم از نیشاورد
 راهیت او از جهال بی سبب ارض خدیو شمال گشته و از جناب و در آنجا پرتو نامی
 که قبل ازین در جی دله تون از حقیقتان روگردان و بملکت پرسته بود در آن اوان
 از جانب ملک سردار و مستحفظ آن نواحی بود بعد از آنکه پیش آمده مغلوب و بقلوب
 و موکب و الاینز با رضی اقدس عزیمت نموده بعد از ورود کوکبه که سب
 مشتمل از غم ملک و همت گشته حرکت ملک را دلیل آمد کار و علمان لطف
 گرد کار دانسته سمیت کوه سبکیان یکون سب مشتمل از نیشاورد آنجا که پیش از
 در رانجام اسباب دولت این خدیو جهاندار بدو دست روز و شب وسیله
 و پای سب آسمان در وادی حجت روانه این خدیو نیک اختر از کوکبه آید
 چنانچه بمیان حسن اتفاق و تا بنید خداوند انفس اتفاق ملک سب هم از نیشاورد
 همانروز وارد منزل طرق و فسر سب مشتمل که دند طرف عصر ملک سب از نیشاورد
 با قدرت و ملک محمود از طرف بیاض نیشاورد با قدرت و شوکت بعرضه کین ملک
 حضرت علی الهی نیشاورد لیران کرد و نیشاورد پاری خدای با نیاز با هر طرف
 از آریسترد آو نیز گردیده تا اول کوکبه سلطان روزی بار تیشاورد چنانچه از نیشاورد
 خرمین صبر و قرار ایشان بر آورده جمعی کثیر را طعمه شمشیر آمدار و فوجی را گرفتار
 قید آسار ساخته و نیشاورد و نیشاورد خدای از نیشاورد کردند ملک محمود و ملک

هر روز موک تا شده و بجا بست فله شتا شده در بامن تواری تخم جسته و از
 که فشاران موک آنچه اصل مشید بودند از دیوان جهان خدیو پهل عیله اندر
 بخت و جمعی که خواص و کسان ملک بودند نامور بکلمات گویکه والای بکلمت
 انفراف یا مشا با ملک محمود بعد از وقوع این سکت با غوای فشاریه که در کشته
 او همدست و در سلسله مناجتشی ای سبت بودند زودتر بکمانه درون و نسا و اگر او
 جنز شان کس فرستاده که بنمایین آنچه هست سازش و ایشان را مطمین بوعده
 بنوازش کرده بخواهت او ترخف و بجای لغت انحضرت تحریک نمایند ایشان
 نیز عهد بو ائت با ملک محمود بسته و بکش کش و سادس هر رشته اخلاص را از ان
 حضرت گشته انحضرت بخود استماع این خبر قبیله تر کمانه در پشیمانها و ضمیر انور حش
 هنگام صبح که ترک شیخ بند هر کبستی فردر ظهوره که میدان روز که دید از اسیر و سوار
 و در یک شبانه روز میت فرسخ راه میفر که صبح روز دیگر در باغ فربرز بکشته
 رنجکه لو از مقل و غارت بظهور رسیندند و از انجا مردم ساز جمع و دلالت
 و قلوب ایشان ترا استمالت کرده باز از راه میاب و کوبکاب بجا بست از رضی آید
 جلوه فرمای سبب غرم و در بیت افراز لوای روزم جلالت کیشان را که از نسیم
 فله کیشان عقاب پر بر حرکت هر دست کرده در کوشه کمان یکین از یکین زده که در ده
 با چهار صد نفر سبک و تر از نسیم حور و در فله موملوم بهمار و ملک محمود نیز از شهر
 بعزم مدافعه سوار شده بهین که تلاحق فریقین نزدیک شده انحضرت بقصد انکسار

بکوه

یکین که در ایران کشتند و آن صید خون کرد را بستر ترسند چنان بکیز آغا فرود
 کیت کرم کت صحت بسو کرم خان و یکران رکا بر تا ظاهر فله سبک جوان رسند
 ملک چون پله مده تا خبر داده بود تغییر در نظم صحت خود را نه اد بیست مجموعی متوجه
 و بانا ریکر و در کرم که دیده کرد و فرزند طریفین بهل آمد چون دران او ان شدت
 سر بخاک از حد برده دلهای سلطان از بر فتنه آب در جو سار افزوده بود که
 جنگ را سورت کرمی سخته شده ملک بی بن رضی قدس احقر طریقه الهی صحت
 اسیر در و ر او زده از انجا بنا بر انقباب و وضع هر و منزه آن نایه کشته تو صبح
 مقال که از قدیم الایام جهشت تا جاریه مرد و اصل مرد و طایفه تا ناره و عا بسته
 خارج فله سکتا داشتند بنمایین تا جاریه بختی از جهات که مقتضات عالم کون و نسا
 احداث بفاق و نزاع شده آنچه عت دیده خود را از ملاحظه عانت کار بسته
 و هر یک نفوق از تا تاریخ پیوسته بخت ایشان بر دفع یکدیگر برداشته تا تاریخ
 شمرده در تقویت رای فاسد انجاعت کوشیدند تا اینکه رفته رفته قاجار به ضعف و
 تا تاریخ شهر گشته انظرف بعد از ظهور آثار انکسار در احوال قاجار به جهت بیوت را
 که از خود از دم آمده در محل مرموم بقرا اقوم یورت گرفته بودند با خود متفق شده معاف
 تا حث و تا زده اند که قاجار به نیز چند نفر از روسی بیوت را بقلعه برده مجوس
 غفلت بر ایشان ایثار کرده جمعی را مقول مس صند بعد از وقوع این حال جهت
 اعواب و تا ناکو کوح کرده بموضع مستور بکمال که در روز زده فرسخی مرد واقع در آب

زده است که بر نور بود رفته افتاد و از او باقیه سار و جاق و تر که بنده است حکمت کرده
 آب را از قلیحی که مقطع و اهل قلع را از کشت و زرع ممنوع ساخته ملک محمود در شمال
 اوضاع مرویان به جهت کشته بر طبق استعدای نامتاریه که فزاید آن حکومت انوکبت
 بقین و حکم مزبور با اتفاق اشرار مار و جاق و تر که بنده دست نظول دراز و تا سه سال آن
 ناحیه را تاخت و ناز کردند چون اهل قلع را از وقت آب و آذوقه کار بفرمانگشتند
 بر سر حد هلاکت رسید دست توکل بر ذیل یار و دوام مردست و مدد کار را بکوشش زنده
 بعضی احوال خویش پرده شد و آنکس نیز از راه تعصب ایلی بوزم آنچه عت انداه
 ترش رهت عوفیت با آنصوب فرستند **در بیان مقدمات سرخس** چون موکب لای
 وارد ترش کرد دید با عساکر طغیان آب عبور از دوقوه فایز میر کشنده درین سمت آب
 کشت واقع شد چون از فید کاه عوفیت با دست تپی بازگشتن ناگوار حوصله شبانه
 طبع عبور و نجاعت طایفه او باقیه سرخس بس که در کوه دود و قلیحان چغنی کاه
 آنچه در اسنند و افواه مذکور بود از کنار ترش آنکس تاخت سرخس کوه از پرا بینه بود
 مقصد کشته بش بر سر دست آمده باران شدید شد تجوی که لباس سیاه تمام
 در قامت بش بر یک آب مبتدل گشت و هر چنگ سپهر نیز که در دران سرزمین از کشت
 آب پای بست لای و کل کردید و آن سیل کوه را با یعنی لشکر آسمان اوج فوج
 بان موج کید کبر را کم کوه هر یک سبمی قماندند و از شدت بباران و کثرت کل غلغله
 رکوب بگردن قدرت نزول در سرشته جاده از دست میک نگاه بدر رفته علی طریق

البر

است در خانه زین بر برده مسلک طلحه لشکر فخر بخرج قلع رسیدند نمود و در قلیحان
 چون نوزاد آسمان تیر در خانه خود میهمان دید بخرا اقیما و چاره نمدید جاده معدر کشته
 و پدر خود را پیشکش و منزل بخدمت والا فرستاده سرگرد و گمان قلیحان دیگر نزار آنها
 طریق خدمت پرند چون تو بجا نه همراه نبود بکار قلع بر و احضه کجا بندان بعضی از
 ایلات امره الا صد دریا مش جلیح سلطان چغنی که بی نطفه قبلی است اقدام
 داشت در مقام محافط در آمده با آن خره مغلوب و منزیم کشته بقلعه حصن حبت اهل قلع
 از در اطاعت در آمده جلیحان را با اعوان و اتباع گرفته بخدمت اقدس آوردند و آن
 با سبزه از خا نوار از ایلات سرخس و توابع کوچی بنده و عیبت کلات و اچور در سینه
 خود نیز بر وصول بربر اچور و بیان انداختند **در بیان محاصره قلع تورغان** و
توابع و توابع آن از جمله قبلی است طایفه افشاریه قلع تورغان بود که متعلق به شور یک
 پایا بود تا آن هنگام لشکر آن در عقده توابع ننده بود چون عا شور یک با محاصره این
 باین شور مان حکم محافط در زمین دل کاشته و حایه را گمان کم کلن اهل کاشته خود را
 ش و او نیز که دزد و ساری چشم که بود در محافط این آستان با او همد آستان و در آن
 او آمده بود لهذا الوالی ظفر التوابعی بن تورغان شوه گشته در اطراف قلع هر جا
 متین و سپه های حکم ترغیب یافت تخت جعفر قلی یک اظهار نبونا و اقتدار کرده هر
 خطا پوشش در ابا طایفه او در حضرت عبور از راه داشتند عا شور یک به شایه با حجت
 بر اسم قلع و او بر برداشت از نوید است اقبال که در لایم توقف کو که مضرور در فوج قلع

بزرگ اتفاق افتاد و یک چون در از منس بقینا بر عدم مصلحت ایمان دولت
صوفیه سرحدات خرابان اکثر اوقات بولا مکانه نوسان از بیکه خواندم و ترک نشد
بودیتر غازی بقصور ایام ماضی در بمادی عهد آنحضرت اظهار شده جرم در نسی و دیار
جنود او بیک حوسن ترک نازی میکرد در دفعه اوز بیکه مغلوب میان مغازی و جنود
یکتا زمان موعود سر بازی کشید پس یتر غازی ترک قطاول دوست داری کرده
بنابر ارسال رسل و رسیدن اخبار و قوازل گذاشته در همان اوقات جمعی از تجار
خواندمی وارد ارض فیض نمود و بنا بر اینکه ولایت چهره از فروشت و مردم آنجا
ملک را تابع بودند ملک بایشان اعلام کرد که بدرقه همراه کرده که قافله را بترن
رسند و اهل چهره سبب مطالبه باج با تجار مزاج و ایشان را بقبل رسیده اول
ایشان را متصرف کشید و چون در آن آوازه شوکت اقتدار آنحضرت ما و هیئت
مزاج فاسد خویشان و از سطوت میتر غازی آشناسنهای هر روز نزدیک
هر سال میبود بسامع و دست و دشمن رسیده در باره و لنتش قبله انام و مرجع
عام بودیتر غازی بعد از شنیدن اینخبر اعلیٰ بخدمت آنسر در فرستاده تمنای
استرداد اموال منسوبه نمود آنحضرت لازمه هر چند نسبت بفرستاده او بود
و در استخوان مال و آترضای حال و و شرایط التفات معمول داشتند یعنی بسبب
رفع خایله شور و شین و باعث التیام فیما بین شده با قصد نفر از غلامان قاص
موسوم بالنون بطور ابرسم خدمت و امداد روانه موکب نظر میناد شده بود

افزود

آنجا حجت در پیای قلعه قورغان وارد و محکم نظر اثر و بنوازشت لایق عبره در کشید
و نیز سبب انقلاب وضع مرد و روسی قاجاریه را چون پای تحمل و قرارش از
رشته لاجوردی آمید واری بدر بار آن رخنده میر بر شتر باری آورده در پیای قسطنیه
بفرمود بوسی سر بندی حبشه و هم از جناب شاه طهاسب که در آن اوان در میان
بسر میرد و حصفه یک معیر الملک بشارت و استغفار تحقیق کار آن کو کب جلاله
که از ایش خویشان طالع شده روز بروز فروغ اخبار عالم افزوشش بر درو بود
شبستانه و کوههای قش نامور کشید در ایام محصره اقله دیده بسیرتین
خبر مقدم و الا نزل و دست نما از کچیدن رنگارنگ سعادت کرم کل افش
ساحت آنحضرت فرستاده بر روزگرا می داشتند بعد از چند روز مرضی و کوبید
سبب خرابان بکلیف و تحریص فسر بودند چون ترکمانند عیال ساکن در
باز بخیدند محلیت کرده بر عادت سابقه خویش سر از کرمان سر کش بر آفر
بودند چند اظهرا بجز دا و جهرمت منصور و غیره الله اول ابراهیم خان را با
از سپاه نصرت تریس بجای هر هفت قورغان نامور شده با همان اوز بیکه و جمعی از
خاص چپاول بقعه خرسند که مسکن ترکمانند بود انداخته اموال و ذواب الظایف را
عرضه غارت شده ایشان نیز از قله بر آمده تجمیع خراب و جمعی از ایشان بشوخته چنان
کسی هدف تیر کوله و لنگ که دیدند و دلبران بر سر قله پورشش برده شرفی را
تصرف کردند و قله در شرف تیر بر آمد و اهل قله برداشتن سپهتان در آنجا حضور

چو باره از اعمال ایشان غلبه پذیر گشته رحمت انصاف از همت بعد از درو گو
والا به نزدیکی نور جان عالمی یک قله در دریا سپا دیده دیده قله را تسلیم در بر تو
اطاعت کند آتش پس گمان شیر خا نیز که مدینه در کاب همایون سالک
طریق سربازی بودند بطنای آب و غلبت نوازش کرده مرضی ساحت چینه
تا تاریخ پیشما و ضمیر قدسی بخیر نمود از راه بچهره و جوی خندان و جاس آباد
مرد را مطرح فروغ ما چه خورشید فیما سخته اولاکس بد لالت فرستاده
انچه عت سراز اطاعت برتا همد انحضرت متوجه ایشان گشته فیما بین مجاد
واقع و انچه عت مورد تمسک منع و جعی از ایشان مروض شیخ پدید گشته که کوش
خود را که داشته نسبت بند در دستا همد و قلمه پال در جبال و نوان رحمان
انظافه بتصرف در آمد پس حضرت ظاهر الهی الی غنایم را انغازیان غنایت و انرای
ایشان را مرضی ساحت عزم تقاب فرمودند انچه عت از باب استمان در آمده
انحضرت لایق مبرور را کوی بنده در صل قله مرد مسکن و با فرقه قاریه صلح داده
هر دو گروه را مورد عطفت علما و روسای فریقین از نظر مان رکاب و الا ش
اعراب را با فاشه کوچ بر اسپورد فرستاده عازم ارض مقدس و با امان گشته
فرمان نوشته مرده رسان موکب مقدس گشته **در میان قوم حضرت شاه**
بزم مقبول با ملک محمود بی جنب جنون و در دو موکب نامور و عیادت هر دو
انزان بعد از حرکت موکب شیخ بی جنب و ملک محمود چون کریمان خود را از جنگ

نوی دست را دید بقیون **ایکیمیت** هر دو خشنده چو تپان شود **پشیره** بازیک
میدان شود **فصت** یا فقه بی جنب چون و انفراین مرله چماک دید که شید دران
ناجیه بشه طهماپ نسطیا فقه باخلال کارش پردازد و سر رشته در لسن از نه نظام
اندازد چون صیت مردمانی و فرزانی انحضرت در صدهو ضربان بلند آواز و کلان
افزوده اوضاع آن دیار از زلال جو سپار شیخ آبدار ش نازه بتازه قیوم طراوت
با اندازه گشته ولایات نواحی اسپورد مطلع ماه لوای فلک نورد انحضرت میسر بود
شاه طهماپ که دران او ان در شاه رود بطمام توقف داشت بعد از استماع
ملک محمود به جوی سپه داری را انحضرتان قاجار لغویض و با مید داری و مظاہرت
و اعانت و مددکاری آن زنده بر بر شتر یاری از راه جاجرم و انفراین روان
و در بین حرکت خود حنیف یک میگردانید مت و الا فرستاده نمائی مقدم آورد
فرمانه و نادر زمانه نمود اما ملک محمود انان قله جوی را در راه محصر کرده
تصرف و مشول نیز سیر نواحی بود که آوازه انصاف موکب نادر و
و عنایت انحضرت بی جنب ارض قدس و جنت افزای فاطمه ملک گشته دست
از کریمان سیر مجال بنود آشته نسبت متهد مقدس شتابان کرید معان آن
حنیفا یک از جنب حضرتش بی جنب دست و الا پسته چون آمدن شاه طهماپ
بسمع اطلاق و امان عتبه در لست رسید عنایت بی جنب شند را مو خوف و فتن
کیران جهان پیماری بی جنب جنون موقوف ساحت انا در عرض راه همیشه در نظر

خیزد خطور میکرد که چون فیما بین آنحضرت و اگر اوستا بقدر نزاع و بخار نثار در غایت
از نفع است احتمال دارد که بعد از ورود مویکب و الا بجز نشان انظار فی در میان
اهدات شده و شرد کار آنحضرت را با شاه طهماسب بنا سازی بخور کرد و از آنجا
که همیشه خداوند مسبب الاسباب و سبب الیکبر اسباب هر است آنجا بود عکس
اینمغنی از پرده تقدیر ظهور نمود **میت** صد هزار ان طفل بر برید شد تا یکلم الله
صاحب دیده شد شرح این احوال آنکه شرفان بعد از ورود شاه طهماسب بخوان
چون بعضی از لطایف اطراف بود درگاه پادشاهی آورده از آنجا از طایفه اکراد
جمعی کامل اتفاق دیا شده بود حضرت شاه طهماسب را با خود سر کران میدید عاقبت اندیش
کار خویش گشته و سبب جوی آن شد که بغراض تدبیر سنگ تفرقه میان انظار انوار
و خود را در امور دولت مقدر سازد بخت یک شاد و لورا که از غیرین چشمک بود و نام
ساحت که با اتفاق ایل خود بر شانه بر سر مشد رفته با ملک همکاره جنگ گرم کند تا که
شاهی وارد شود چون عقل خردمند از قبول بگونه به تکلیف تماشای داشت بخت یک
سراعت از پیش آورده شاه طهماسب بر شیخ تدبیر حقیقیان او را کردن زد و بعد
باعث چشمت آن وحشی خصلتان گشته و چون ابواب قلعه را بر روی خود بسته
دیدند هجوم عام و از دحام تمام دیوار قلعه را شکافته بیست مجموعی بیام نیزه
جنوستان رفته در آنجا بنای حقیقت گذاشتند و در آشت غلغل و غوغا در میان اکراد
تقوین اتر ابا بلند بود هر کجا بگردی دست با شند از لباس ویرانش عریان میکنند

الاد

اگر چه از بگذر بعضی امور بخار نثار فیما بین آنحضرت و اگر اوستا بعد بگو لیکن در غایت
چون انظار بود است از این چاره گشته دیدند از نام تدبیر جمعی از روسای این
ایچکایت عازم خدمت آنحضرت گشته در منزل میاب در چنگا آنجا متوجه جنوستان
بود بر کاست طلبش پوشید و بکلف و میاب و سوگند عهد بندگی بستند و همیشه
و کیل چشمک را برای تولید نتایج العیام در همان مجمع نامزد آن زمینان فرست
کرده بر ارفع نزاع شکر آب شیرینی خوردند و بمغاد العبدید بر الله بقدر آینه
تدبیر حقیقیان صورت نمای عکس مطلوب او و عکس پذیر صورت آنجا که دید القمه
آنحضرت در دود استیلاست اکراد و منع ف و در آمده چند نفر از افسار بر جراه کرده
نزد محمد حسین نیک و دلرام نیک و کیل شامودی یک شیخ انوار فرستاده که مرده
حرکتی ننده منظر در هو مویکب و الا با باشند و از همان مکان میفرمایند که را
نزد شاه طهماسب و حقیقیان دست داده پیغام کردند که هر چند این نوع سلوک
و ناسازی در چنین وقتیکه همگام دلالت و ترغیب دلیران غازی بود که سر باز
مفرون بصلح بنود عالم بکلم تقدیر چنین اتفاقا قائله من هم متعاقب از دیده
اگر اوقای آورم روز دیگر که خمر دستیار کان بزم فلک را بنور حضور خویش بر آید
آنحضرت با گو که تمام وارد جنوستان و شاه طهماسب را ملات و عذر خواه گفته اکراد
رفع ماده طالی از این چنین کردند در آنجا حکومت جنوستان بموجب اشاره آنحضرت
به محمد حسین یکسز بود تقوی بعضی گفته بختب فلان فایز شده پس لوای جهالت در تپه

محرم سال آنکه از غنوشان بجزم تخریض ارض اقدس حضرت نموده اولاً ملک را در حق
 راه با حقست دعوت کرده چون او را سر پنجه غفلت در آن گمان کرد بر کشته شد
 گناشته هم تقدیر گشته بود به ندادن جواب جواب داده بس که برخواست و در آن
 نشست در راه فرود گشته در شهر بست و مویک نظر همراه در راه ماه صفر و او را
 شهر مشهد مقدس و از می زرارک از بن کوه سکنین در کمان عزت مکنین با کوه کین
 عبور در اوید نموده خواجه پیر را مقرب سپاه منصور ساختند و درین عبور از کناش
 ملک محمود از بیج ارک با نداشتن توبه و با لیس بیگم نام فرزند بکوش مکنان میرزا
 حضرت فقید الهی با فوجی از لشکر بایان دشمن کوبید تا وقت غروب در پارچه
 با محمودیان آتش از زنا بیره حارب گشته هنگام شام مانند هر عالم گیر عازم کرد
 گشته ملک محمود از ظهور طلوع نیز طلعت خدیو بهمال برد و ال زوال خسرو لنگ
 میرزد و در شند حیرت سر ایست گشته آنا هر روز خدیو از جبهه باطل بیفان
 و باه متنبان پای حصار شهر بند رفته از قلع نیز جمعی در آنده پشت بقلعه کردند
 میکردند تا اینکه قیسه قتل فغان بوقوع پوست **در ذکر بو است قتل شیخ فغان**
فاجار چون درین وقت شاه طهماسب در بطام که خبر آمدن ملک محمود و خیرین
 ایمان آمد و دولت رسید حرکت قاجاریه همراه بدو ن تدارک و استعدادهای
 ایام سفر نیز امتداد و دم سردر لشکر در شند ایاقت سپاهیان را وقت
 یق مانند هر چند شیخ فغان بکند و دفعه مصدر قدمی شده در آن اوقات نیز خرف

که سلطنت را منظر رسید است تا چون مزاج شاه طهماسب را از استقامت و سستی
 و از کارکنان آمد و دولت چندان لطیفان نداشت تا چارسیانان لشکر را و سیه کرد
 از خدمت شاه مستعدی حضرت که دید که با سترانه در شسته تهنیه کبر رشک بایان کرده با
 در ابتدا ای حمت حاضر شود از آنجا که حضرت او در چنان وقتی موجب دهن دولت بود
 هر چند که امنای آنرا کار ظاهر را رضامند کردند اما در باطن بکفر و بی اوفاد
 چون بدون اعانت جناب نادری از عهد او می توانستند بر آید شاه طهماسب
 در خلوت کمون درون را با آنحضرت در میان آورده آنحضرت فرمودند که گفتن
 او با بشیره مروست منصف و همان حبس و قید او را کافیت هر گاه خاطر شی بر
 متعلق باشد او را گیرانیده روانه کلمات نماید شروط آنکه بعد از شرح مشند مقدس
 بجزر خصص نمایند شاه طهماسب بر این پنج اقرار نموده پس روز چهارم آنماه قتل
 با روسای قاجار که در دربارش می حاضر بودند گیرانیده محققان را در نیمه آنحضرت
 مجبور ساختند شاه طهماسب چون میدانست که آنحضرت بقتل رضا نخواهد داد نظر بر
 به اراده خود نموده طرف که آنحضرت بو ثوق پیمان سینه و در دربارش می
 رفتن و قتل امور رعیت و سپاهی بودند بعضی از نزدیکان شاه طهماسب که کینه
 محققان در سینه مخفی داشتند فرصت یافته در جزو نمند کرده چند نام قایل
 که با محققان غوطه بخورد از بن شاه طهماسب بقتل او ناموس شد که مشکان
 بنجل اینکه شاه طهماسب خود سر مکتب این گشته با تاره آنحضرت خواهد بود

جرات منع کرده مانورین با تمام کارش بر دهنه سرش حضور برود پس حضرت
 مفضل امیر مملکت و جهات یکا حوزان کشته ایگ آقاسی باشکیر بر اهلین میک
 ولد با با میک و لشکر آقا سیکیر با بعلاوه حکومت بزنه و اربشه و یردی میک
 شیخ انور قونیض یا مٹ **در ذکر تفسیر ارض اقدس و آن کار ملک محمود بعد از وقوع**
قبضه قتل خلیفان حضرت ظفر القلی بدست ساری ایذات الهی که هست بر تفسیر ارض
اقدس سبته هر روز بر سر قلعه رفته مویک سینه را آید ترا افروده نمی سخت آن ملک
چون بر سر قلعه قتل خلیفان منقطع شد حیانه تازه یافته یعنی را موجب اجای دولت
خود دانسته دیرانه مقیم شد که بنوم جنگ بر سر راه را پادشاهی آید آنحضرت را شنید
این خبر سبقت جتد ساززم و بقصد ارض اقدس از خواب بر سع تحریک لوی خرم
کرده ملک با تو بخانه و استعداد بمقامه شتافت و درین سخن فرج قلعه بلاقی
فریقین واقع کشته سگت عظیمی بشکر ملک راه یا مٹ و جمع کیشی از انجوان و
با ابراهیم خان نامی که توپچی باشی ملک بود بزناک هلاک افتاده ملک بجانب قلعه
بزمیت و محض ایضار و دیگر روبرو آرد گاه بنا درده مدت و ماهه قلعه را محصور کرد
جلادت کیش و ملک گرفتار در طحیرت و تشویش پیوده تا اینکه معلوم در روز نزدیک شد
که در آنجا چو بر روی بر پیوه و کار او را آمانا محمود میت نزدیکان او رفته درین
کشتن از او در چندند از آنجا بر تفر نامی که مویک تون ملک پوسته سرد اردو جمله
کنده چون دولت مکی بر نقش بر آب و نمونه موج سرب دید در جزو عیاضان نام

تا این خود را بخدمت حضرت قتل الهی که از ناصیه ملک بمشورش افوار تا سینه آنگهی تا پیوه
 بود فرستاده پیغام کرد که اگر مرا ایمنان کامل از جانب آنحضرت حاصل شود بشد در و در
 سمت میر علی آقویه را کشته دروازه را میکشیم جمعی از لشکر یان در یکین بوده مجروح اعلام
 من در این شهر شوند پس در شب شازدم پرسع الله از تبرور صیحا میکشیم کتیل پرده
 غفلت بر دیده غنودگان بتر فاک و کجیت و سپه دار ما افواج و انجم و اشراف لشکر
 شکر بند پیر بر کجیت آنحضرت با هر روز در هر روز نوزاد و در سپا ده از زاید خواهد پرسع
 پای قلعه کرده در سمت دروازه پیوده در کین کین استاده بظهور و عده پر تحفه
 شدند پر تحفه بردن میمند نشب پاسبانان برج واکشته سرهای ایشان را پاسبان
 قلعه افکنده در دروازه را کت و غنود بر بندوی کجیت خدا داده با پاسبان
 شیخ زن و بی دران صند شکون و خلی شکر کشته آنخوره غنود قرین را تا صحن مقدس
 و چار باغ متصرف شدند محمودیان که در محلات و بروج مشغول مجرب بودند از
 ایحال سر پیوه خود را به ارک رسینده محقق شدند ملک محمود و حکام طلیعه صبیح از در
 یک از سمت خیابان چار باغ و دیگر از سمت خیابان سفی در کمال جلادت شورش
 نورش بشهر در افکنده حضرت ظفر القلی تیر سادگان زر کوشش و سپرداران جوشش
 پیش انداخته با شمشیرهای حقه از هر جانب جنگ برداشته و تپای ارک نخل چاهای
 از ایشان با برک سخته ایگت را به ارک که بر میزند و آرد تمام شهر متصرف
 بشکر نفرت قسین در آمده بعد از آن حضرتش ای از خواهد پرسع عازم زیارت و

ساعت اندوز قبل استانه مقدمه ملایک مطاف کشته باز بر سر خورده
 کرد روز دیگر حضرت ظل اللهی اهلک یورش ارک کرده همین که فاین روسیه
 شب از چم تسلط فرمان هر از شهر بند جهان به ارک عدم که کشت ملک را چون را
 پذیر بسته و پای چاره کشته دید از در استیمان در آمده چقدر زیاده سرور از سر
 راه در رسم پا کرد از سر کشت و کشت و اساسه سلطت در مرتبت کرده بود
 سپرد اما عهدی نامی که در بدو مال تون تاب که با به منهد و بناسبت اکتل در
 حکومت تون با ملک کهن امیرش کرم کرده درین اوقات برسند و کالت
 یکا کینه زده نشاء اغوا می او بود میا سار رسید و سایر بنجده و اعوان ملک مورد
 امان کشته ملک محمود از راه همین کبوت قهرتیس حسته بغداد ترک الدینا لاینا
 ترک ریاست را ترک تارک بخزید س حه سنگ قناعت بر خورست و کشت را
 به پوست کشت تبدیل و از خرگاه دارا سلطنت کینه قلندری و درویشی نقل و تحویل
 دید یکی از جهات استانه مقدمه بر رسم خول نشست و پر محمد در از ای ای خدمت
 حکم جام و جرحه نوشش هم مرام کشته کجنا بسطلا فایز کشت **در میان تو**
موتکب و الای بی جنبه جنوشان و وقایع آذربایجان بعد از آنکه یکدیگر شمشیر معده اس
 برود بازوی دلاوری بهر پخته تصرف آن بر خیزنده بر بر سر در آمد و چند ای از چینی
 بر آمد غنیمت توطن در ارض قهس پرورد در خاطر انور بقیم بافته جمعی از ارض به
 سکه اسپورد و توابع را برای می فطنت سرحدات آن نواحی که کشته بقیم را شاهان

رضایع میزاد و حرم محترم به ارض آقدس آورده امکان فیض چنان را که مظهر غمغری
 حنت مستورا و مقام بود در انشای توفیق و قرار که دولت س صده چون در
 مبادی عالم بنوی و همچو وضعه آقدس آن بود که بعد از شهر ارض معده تصف
 و مناره استانه مقدمه رضویه مذحبت و زراعت و شود انشا حکم و الای بانجام آن
 امیر خوجام صادر کشته مناره و کسند مبارک چون پیغمبر بود و مناره دیگر
 حجاز است آن با وج عیوق فراغند که بقدر خراج برین را عمود دیده هر ماه را
 زراعت و دباشه اهل حضرت ظل اللهی بعد از فراغ از صل و عقد امور خراسان کس
 عقد که هر مقصود که سابق در بام تبه خواشند اتفاقا شده بودند و از جنوشان
 و چون بعضی از جهات عراق و آذربایجان که مقرب بسا سلطنت بودند از پیش
 اکثر در جهات مکانا علایم طبع ایشان بود خفته در صد و احوال بر آمده شاه
 طهاپ را نیز ز غلب و رقیب غم طلبت کردند من قولی لا لک ب رقیب غنیمت
 انطایف مست عهد نیز همین سخن کشت فرستاده حضرت ظل اللهی را به نیل مطلوب
 و مقصود باز کرد و ایند چون تکمیل این قسم امور را جو صلح مردم بازاری که کشته
 و همیت عاری باشند بر نمی بد تا به اینچنین سرور بخور چه رسد انحضرت قطع و
 فضل این امر را بقصد بیشتر که محاکمه کار مرد نامرد حمله به اوست رجوع و در
 با جو اخوانان جان فشان عازم جنوشان کشته سر نسی جنوشان را هم
 ختام عوژشان کرد و ایند منظور اینکه در جنوشان طهاپ و اگر ادب حاضر باشند

بحر خود که مقصد باشد اینجا فیصل باید مقارن آن شام میوردی فان شیخ انوشاکم
 استرا با دینار و در جنو شان کشته محمد حسین حاکم انجا نوشته را که شاه طهماسب
 مخصوص این مطلب به او تجرید با حجابی بازگشت نقاب از شاه مانده الغیر کرده بخینه
 بخدمت ارسال داشت با وصف اینکه آنجانب صورت اینی را در پرده نقاب نگاه
 کرد و حکام شام که خبر و نیز در هر روز منزل سپهر در طلوع خورشید و آن شام بر سر شمشیر
 غرب کرم شتاب شاه طهماسب بر شمشیر تیر چتران رکاب و مقصود اینم
 شباب بدون اطلاع خدیو فلک جناب بر بهی سوار و چترای را بطل بر او
 دیار جریده و شام در لباس تواری خود را بشهر رسانید جسج که برای جهان کرا
 انگش فیاثت سباب کارخانه جات و را که در مکر ظفر اثر و ارض اقدس بود
 برای اینکه پامال تعجب و دست فرود تصرف دیگران بگذرد مضبوط و ملبوس
 و مایه جی که برای او در کار بود بجنو شان ارسال و تمامه را با رض اقدس برگردانید
 در منزل بزور حرکت و یوسف آباد که در محنت غرب جنو شان واقع و مبعور او بود
 نزول و راه آمدند را بر قلعه ان سد و سد شدند و در صحن عبور مویکب و الا در
 جنو شان فوجی از ارا که در راه بر جنود جلا دست بنیاد که قه قه تیر و کلک
 اشغال نایره جنگ کرده اعزام یافتند شاه طهماسب تجرید سبابه تیرش همی
 و باقیه اعیان دولت که بنفش شناس مزاج او بودند پرده لزدوی کار برداشته
 و از قام با طرف ممالک حضور صاحبکام گرامی و ما نذران و تبرکات کفایت

نقل القی و اینجاست اسناد و از آن کرده استمداد کرده بملک محمود ملک استی بر روی
 سپاه نیز که در راه رسیدن میوه و نذران فرستادند که ترک وفاق آن نبرد
 نموده راه اتفاق پیش گیرند ملک محمود اگر چه سخت بر از فرمان شاهی مکرده بکنج
 دانست که با نماند بروز خواهد کرد و بعد از چندی بنظر اندکس رسانند هر چند که
 سبب نقار ظرو و الا که دید امان آن از ناسپاسی و حق ناشناسی بی بل فرزند
 و بعد از چندی جمعی از ایالات اطراف با مداد قلعه ان آمده ایشان لفظ قه پرو
 و قه کیان بیسات مجموعی با سواره و پیاده از اندرون هجوم آورد و مستعد قتال
 کردند حضرت علی دیران افشار و خلاص کشان جان نثار بمو که کارزار
 فریقین هم در او بگشید و بنار عرصه اجمار با پنج تو از بر آتش جعفر پاکت ذل که در
 جنگ که بود در آن روز بگلوله اشک گشته گشته جمعی کسر عرضت آمدار و بقیه پاره
 و بقیه ایشان کرم خیز میدان فرار شدند روز دیگر جاعت فراچو لو که در میان
 طوایف اگراد صاحب شمشیر و بد لاوری ممتاز دشت سینه صفت کرده بفرم اسناد
 طهماسب آنکه قه که حضرت علی بعد از ظهور سبای آن راه زمان طریق پاره
 سر راه برایشان کرده اند که بگشاعت نیز جمعی قیاس و ایرک دید چون در صحرای دشت
 حبس که شماران طایفه وحشی سرشت تقدیر داشت چاه طولانی حفر کرده ایشان را
 انداختند و بعد از چند روز افندی ایشان را منانه قوت دانسته بعضی را قوت
 در عاقبت ایی مرتضی شدند با وصف اینکه برادر آن سال تجدی شده اد داشت که

صحرای متصل از برف در بر جان چینه در بر سر مرد و آتش سوزان اگر از بستر سنجید فاکتور
 سر بر میگردد برای خویش سرگشته میبرد و جنون را در کمال شدت محصور کرده
 حیرت انداخته و آنچه بعد از چندی و سابط بر آنچه آنحضرت را بزرگ مکتوب
 و آنحضرت هر دفعه بزبان سیف قطع جواب آن حرف بیخف میدادند
 بزور چون دیدند که از توسط و سابط کار انجام نیافت متبذعی شدند
 که آن عزیز مصر اقبال از یوسف با حرکت و غنیمت ارض اقدس کند در آن
 نیز متعلق شاه طهماسب را از جنون با مرض فیض جنبان برده از خود را
 صورت دهند و کارکنان آن دولت را غرض اینکه شاید از خارج از حکام و لایا
 که در مقدمه جنون از ایشان استمداد کرده بودند مددی رسیده از قرار خود
 کمال و امر زبور را برای شاه طهماسب که اغوشش تمنایش چنانچه کس شوق
 و غیظ بود صورت حصول دهند اگر در آن از بسکه مرگم رضا جوئی آنحضرت
 بودند برف زرش را بترق تم تصور کرده از خدمت دلردی نمیکردند آن
 دو اب و مراکب از شدت سرما در معرض تلف بودند و فرزان نیز از باد کاف
 همیشه متوکل بخدای یگانه و حاصل حسن مدار با آشنا و یگانه و جمیع خلق زمانه میبود
 بملاحظه هوای کار و کار هوا حرکت و غنیمت ارض قایض البرکت کرده بعضی
 از ایشان شاه طهماسب را از ارض اقدس برای او فرستادند با آنحضرت شای
 و همان آن دولت بنا بر مدافعه گذاشته راه تامل می نمودند تا مقدمه که این واقع

و از رسیدن ملک با یوسک شسته بقیه اینقال آنکه محمد علیان تو را آقا سی بن کلام
 فقیحان قبا را از دربارش بی دور و ازب ط قرب حجوگشته در نازندران میبود
 بعد از قتل فقیحان از جانب شاه طهماسب مأمور شده بود که در خزانه و حساب
 که در نازندران میبود باروی شاهی نقل نماید مش را لیه بروق فرمان عمل و جملی
 از فاضلان و غلامان که از دی و سردی فقیح خان در قشاق نازندران متواری بودند
 دوران را بکام در ویکی از ایام دیده آفتاب و همراه مش را لیه بعزم اعداد
 و آنهنگ فرمان کردند بعد از درود بجا جرم من اعمال که ایلی حسیم خان حکم
 آنجا علی الفی با جمعیت شب بر سر منزل شرف الدین نامی که از نازندان حکام آنجا
 و در ایام هرج و مرج صاحب جمعیت و استبداد شده به محمد علیان پیوسته
 بود و بجهت سبب نزاع سابقه او را نقل رسیده روز دیگر که صبح از آنجا بیخ
 خونیان بجزه چرخ برین کشید آنهنگ منزل محمد علیان کرده مشارالیه تمامی خوان
 و ائمه سلطنت را که داشته قرار در حرم خان نیز یکجا آنجا بجزه چهار خورشید در آورد
 اینچنین آنرا بیع شاه طهماسب و اگر ادسیده یا مسکنی در احوال ایشان راه پیش
 با بد شاه طهماسب از جنون حرکت کرده در حواله نوروز فرزند دارد ارض آنجا
 که بد حضرت نظر الهی کسی تر در حسیم خان دست داده و تمامی خوان و حساب
 استرداد و واصل سرد کار پاشی سهند و در همان اذان حضرت نظر الهی بشی بود
 بجزه علی بن حسیم و همو حسیم فغلا و اتصال بجزوات علویه و مشاده صورت غنی

و استغناء انوار قدسیه در عالم رویا دیدند که مرغاب بزرگ که آنرا فوکویند نودا
 گفته آنحضرت علیا در دست داشتند بجا سب آن تو خدا کرده تو را بدون ایکنه ذره
 نفی باورسد در بغل گرفته و بعد از آن خیمه قبیله که مخصوص آنجا است در برابر خیمه
 چشمه و جوی در میان موضع حاجی سفید بزرگ چون بره که چهار شاخ تو را داشت
 آنحضرت بی فرمان فرمودند که آنرا بکنند چهره شده و شوا نشد آخرال امر خود دست
 انداخته که شده او را نیز در بغل گرفته و صبح این خواب را به نزد لیکن حضور تالیون
 نقل کردند شخصی حضرات این شعر را خواند **شکر** که در خواب بینی مرغ و مایه دیگر
 تاج پادشاهی بود بغیر این خواب صحبت که آینه صورت نماز و وحی و الهام است
 و تحقیقه آینه است که چنانچه تو بزرگ ترین مرغ پاست پادشاهی آنحضرت خیمه
 و عظم سلطنتی است و صید مایه چهار شاخ سفید اشاره بر اینست که تا بعد از ملکوت
 چهار پادشاه با آنحضرت تلقی یا بد چنانکه ایران و هند و سستان و ترکستان
 و خوارزم بجزه تصرف شد **آمد در میان وقوع تو بر شکر هزار و صد و سی و نه**
 روز نیت و ششم شهر رجب خرد ستارگان رحمت بر منزل شکرستان گشت
 شاه کل پرچم چهار در شتابان چمن و دامان جو چهار آغاز جوده که می کرد عروسان
 دلا رازی لاله در یگان در ججه کلشن به نشو و نما برخاستند و مشایگان قوت
 نایم چهره لاله رخسار نرین و یابچین را با فزه گلگون و دلکش آراستند و پند
 شوریده عالم در عشق کل بشور ایکنه شیخ زبان تیر و فاشه سوحه بال در کوه

سر و سببی که کوزبان از بنزه نوین سب زو برک دشته و خنجر خیز نو اگر او که گشت
 ایشان مانند آب در نکت بجای بر عبتار بود از آمدن نقاد در زمین که او میکند
 کلمات و دره جزای نجف بر ایکنه و آنقا یقین در حال دره جزای که در کاشیک
 چنگر که جمعیت نموده آغاز نورش که دند و تاناریه مروینتر بر یک ملک محمد طبع
 یا عینک که همه جمعی از قبا را مرورا مقبول القدر انصرف کرده نقاره بنام ملک محمد
 در آورده پس آنحضرت نظر الله و اول ابراهیم خان به چشمه اگر او دره خرفیق
 و آنقا یقین پر شرمی بر رو کشید با ابراهیم خان از در تیر در لایحه علی انوشیروانی
 بشور ایکنه ز شکر شربت فنا سخی نوشیده اند و از یکطرف کلا تر درون با ترکانه
 میره و عیایلی و از یکطرف محمد حسین خان رغبان لودش میوردی خان شکر
 سید جمعیت را اتفاق داده با عادت و استعداد به نیت اگر او پر دانه ابراهیم
 دره جز محصور شد حفر طغی اللهی بعد از شنیدن این واقعه دگر با حضرت
 طهارت جنگ دره جز کرده در راه جز رسید که جمعی از اکراد با کونج و بنده خود را
 جزو شاند آنحضرت شاه طهارت را در میان مشهده و جزوشان در قلع موسوم بدستبرد
 گذاشته خود بجزوشان این مسمی کوه با آنقا یقین خانه اگر چه نظر بر اعانت نویسن
 ای موقوف این زنان آن راه زنان بکشند اما تمامی اموال ایشان و باء اگر او
 نواحی جزوشان را عارت و کام ایشان را لذت اندوز مرارت شد و از آنجا
 دره جز گشته آنقا یقین را کما یقین تینه یمن و جمیع امور و وضع پدید بیست خسته تیره با

و اگر آنچه خود را در ورطه بحر دوزخ و دینند از در آستان در آمده بخدمت والا
 نایز و استند عالی انصاف مسودی بی جنب مستند و متجد امور محمود که دیدند پیش
 که شاران را بر رعایت راه و رسم این مخلص و محمد حسین خان حکم جنوشتن را با
 شاه ویرودش و مرکز و کان اگر ملازم رکاب ساخته از راه سلطان میدان بعزم شاه
 شاه طه پسر روانه نیشابور و کس برای تمشیت این امور بروی مضابطه و قنون مشبه
 مقدس و جنوشتن فرستاده بعد از دیدن شاه طه پسر غیبت ارض آمدند
 در آنجا محمد کشان مودج مقصود از جنوشتن وارد شده شاه طلب بستن جوی
 رسانیدند اگر چه در این روزنامه ظفر که نوع و سان دلا را از اکثر وقایع ملاحظه طول
 مقال مجله آرای غلو سترای بیان گشته در پرده اجمل میماند ذکر آنچه از امور از
 عذر و خارج از دایره مطلب بکار نیست اما چون مقدمه موصلت بابا یک بکار
 این وصلت که خون دلیرانش غازه آرایش و شعیرش کرنگ پر آیش
 بوده از بسبب است ایند و لست با پوند شمرده بر کشت قلم تقابستغ از چهره این
 گشوده ها نامگمت باله الهی معضی این بود که بوسیله این وصلت تولید نتایج دولت
 و تکوین موالید قدرت و شوکت آشکر شده سرکش انقشار و اگر که موعظ است
 بعد از سخن آرمایه بر بحر خود اقرار و با فدای او داده عقد بندگی بسته طریق خدمت ایشان
 نمایند و اول قابل این ماده چنان ماده قابلیت بود که تولید این هر خور زور و
 نزاع و همه اینگز کند ذلک تقدیر الغیر العلیم **در بیان کشته شدن ملک محمود**

استی با شاه خدیو آفاق در خلال این احوال بوضوح پیوست که تا نایر که در مرد بنام
 ملک محمود نقاره عصیان فرود کوفته قهر را ضبط کرده بودند ملک محمود در جزیره روزه
 با این نوشته جات و ستاده انظافیه را تحریک بغداد مینماید چون در مقدمه جنوشتن
 چنانکه مذکور شد اراق میرا که از جانب شاه والا باه مشور برنجی لغت آن حضرت شد و
 میباشد مخفی داشته خاطر انور از این بر کذب بخارا کوه کلفت پیوسته در این اوقات
 که بر روز این جنایت نیمه افعال سابق که دید اقامی او بر ابقا راجع آمده محمد خان
 چوله او را با هر جهون بقصاص خون محمد یک بین باشی چوله که از کشتگان شیخ
 پدید آمد ملک با ملک استی چاسا رسیده و ملک محمد خارا که برادر کوچک ملک بود
 به نیشابور نزد پسر اسمعق خان پیات فرستاده موعجی الیه او را در عوض خون شخی
 برادر خود عرض شع انتقام که دانید **پست** هر سرش بسته تاج بزرگ که بوی بگری
 با قضا سر در سرودا کنی و بعد از قتل ایشان ملک مهد الله خان حکم ساقی سینه
 که در آن اوان از سبستان بخدمت والا آمده بود با اولاد و اقارب و مشربان
 ملک مخلص در دانه وطن با لوف خود سینه **در بیان بنفست موبک والا بجز و دین**
بزم خنده حسین سلطان و کیفیت جنگ سنگان در اثنای توفیق ریاست جهان گش
 در ارض فیض نجی حسین سلطان که از لقب سیرستان و در حدود قاین میبود به سبب
 انتساب با ملک محمود سیرستان و اغوا سرد و مسلطان مشبه فببلا کرده نیایی را
 که از بسبب آنحضرت در آنوقت میبود از قنارون پیرون کرده حضرت علی تهنیه او

مأمور شده کار میرشد چون تمسبه افغانه سنگان خواف نیز منظور نظر والا بود
 مفید هم شکر و چکر احوام مسئله بر هفت شاه طماپ با شتر زار نفر از زبان مومک
 جان ستان به بنده تا بند بزوانه از ارض اقدس من نصیبت و مجرد وصول آوازه کوی
 همایون به سمت نزل در بنیان حال آنحضرت راه یافته ملک کلبه و له ملک محمود ملک
 لطیف برادرزاده او و بقا رسیدن که در آن مکان بودند فرار کرده با صفیان رفته برف
 غله پوشید و کربلای معلی او بشده حصن سلطون در قلعه حصن حبت بعد از در حوض
 در مقام ندیمت و بندگی و صد و هجرت شرمند که در آمده اعتمادش محل قبولی
 بعد از هفتم هم نام آن سرزمین گو که سکین بی جنب سنگان نصیبت کرده سر روز
 سفیدین خیم سادات عز و تمکین گشته روز پنج به تربیت هر اول بیت و خط
 شکر و قیاس ساقه و جواهر و آرایش طرح و بر افکار پرداخته و در ماثرن آباد و
 ایکنه ما بین آن مکان دیزر کوه ریگام بود تو بخانه در یک نشست پس آنحضرت با جمعی از
 و نیزان شترهای کوه کوبان برداشته خود بر شتر زانند هر بر شتر سپهر سواری گشته
 و آیین عزم و در این عمت بر زده کاهی سواره و کاهی پیاده بکشیدن تو بخانه
 و در شدت صیغ که آب جز در دم سیف یافت نمیشد انعم نصیب اعدا تو در
 در آن میان رحمت تو بخانه میکشیدند در درم صفر نزل اجمال بهد اودین و پنج
 چون جمعی از افغانه در قلعه بهد اودین ساکن و چند روز بود که عا که فیروز در روز
 مصداق که افغانه از راه کید اظهار میکردند سنگدل و جوای قاتل آن گروه همان

بودند همت والای حضرت نظر الهی بدفع الظایف پرداخته آنچه عت چون خود را
 معروض ملا دیدند از راه خدمت از قلعه بر آمده عهد کردند که سر کرده ایشان رفیق
 قلعه نیاز آباد را مطمئن خط در کاب اقدس حاضری شده قلع را به تصرف دهند
 بعد از استقرار این عهد سر کرده مزبور قلعه نیاز آباد رفته از عهد خود باز گشته
 باز گشت آنحضرت بهد اودین را بسبب خلف و عده از شمع تیز کند زاننده مال علی
 ایشان را بمعرض بنیب و اسیر آوردند و رعایای آن محل را که با افغانه اتفاق افتاد
 بودند امان داده از مواخذه ایشان با خذ سیورست و توپکش گفتا کردند
 بعضی از قبایع اظهار اطاعت نموده و کلاً ترسنگان از دادن سیورست فرود
 در زنده کس نزد افغانه با حذر و کوسویه و غوریان فرستاده استمداد نموده پس
 قضا مضاعف دیانت که جمعی از دلیران توب قلعه کوب را از ارض ملا که مضاعف
 از راه بالای خواف بر سر قلعه سنگان برده قلعه را حصاره و منظر در و در مکه
 باشند ریات همون در چهاردهم ماه مذکور آمده قلعه سنگان را محصور و محاط
 سپاه منصور شده از طرفین با نداشتن توب و لنگت همگامه ساز حرب و جنگ نشسته
تا سبب عجب که در آن روز اتفاق افتاد آنکه در زمینکه توپچیان با سر والا کم پر کردن
 و انداختن توب بزرگ بجای توب بودند حضرت ظفر الهی بر سر توپخانه آمده و غیبی
 درین توب بیستاده منوبه تعلیم توپچیان گشتند در آن اشنا که توپچی توب را فک
 در باره مشغول پر کردن آن شد آنحضرت با لهما غیبی عزم مر حبت کرده همین که

پنج شش قدم از موضع خطرناک در شدند ناگاه توب از حور است درون در کتبه
 شراره شرارت از وحشت و عید سلطان کاش در درون و چند نفر از توپچان عازمان
 مردی را که در آنجا بودند بصاعقه فدا گشتند اگر چه وقوع این حادثه طالع بگردد
 آنرا از آنجا که دل حقیقت برشت اقدس گوه پابرجای جهان نوکل و غیر منزه شد
 البز سبکو دریای تحمل بود بصهر انگیزی ریاح نوایب و لطمه خیرکی امواج حوادث
 از غبار در غمی که ظهور این امر بر احراق کوكب طالع خضم بد امر محمول گشتند
 و هنگام شام که چرخ می چهر از مویک پسر و بر منزل عزوب گذشت و ماه زین
 بطایه در امر مسلک نجوم فلک رهت ضیاء بر افراشت طایه داران پیاسیانه
 لشکر و حور است اطراف قلعه برداشته و مانند دیده انجم و اثر از گنبد نیان
 و تا طلوع صبح از شهب صاعقه توب و لنگ قلعه سنگان نمونه ذات البروج
 بودی و از شر راه آسمان سوز بوارق باد بچ و ضرب زن فضا را مومن
 چرخ برین نمودی در آن شب کلوله توجی بر صف سکن بر بروج و بار حصار
 اکنون گشته روز دیگر همین پنج توپهای صاعقه بار آتش افروز خرمن جستی
 میود تا اینکه از منتهی توب حصار قلعه مانند دل قلیکان ترزل یافته بطرف
 برج زرد بگشت و پلکان میدان بزد یورش برده شرفاخر انقرف کردند
 آن غنچه بعد از مشامده ایحال از در آستان در آمده روز دیگر که صبح صادق
 هر یک در آن افکنده از قلعه اقی بر آمدند کلا شرسنگان شمشیر آستان میل کرد

راحت و دست در ذیل بند است زده مقبول دادن سیر رسات و سپردن قلعه
 گشت و دوباره سرکشی بنیاد نهاد از اینوا قبه آتش قهر قهرمان زمان را شکر
 گشته پیش انجم خشر بفرمان آتش و رقله را در میان گرفته مشغول بنزد شدند و در
 هفتم ماه نبرد رقله را بتصرف در آورده مردان و زنان ایشان عوضه قتل و
 ریر گشتند و آن سرزمین لکه کوب جنود ظفر نش و به سبب قلعه حمل مطیای
 کوه توان گشت بعد از آنکه کار قلیکان سباحت و قلعه را از منفس برداشته
 خبر از مستحقان فرزانه رسید که هشت هشت هزار نفر از افغانه حور است
 با عانت سنگان سنگان واقع و قلعه محکم و مکان خرم بود مکان قرار قرار داد
 بمفاد یکی بنا به مستقر بر حرفه که کرده منزل و مکان معزز فرمودند روز
 آن غنچه که در جنگ قربان شید دیر بودند در کمان لیر و اردو در پنج اردوی
 همایون گشته غافل از اینکه شو که به شربت در کشتن موش یک موش
 در مصاف پیکر و چون چشم مردم ایران عموماً از افغانه حوران و اول
 جنگ انظافی و سپاه حوران بود حضرت طهرانی که و ایامه رموز آگای و
 پنج نقدان لشکر و سپاهی بودند جنگ میدان را مقرون بصلاح ندانسته
 میخوشید که آهسته آهسته با بی غده طوم خضم الفخی سخته و بتدریج تقویت داری
 با حه ایشان برداشته بعد از آنکه ایشان را دلیل و در عرصه دشمن سکار شمشیر
 سازند حضرت جنگ میدان دهند لهذا شکر بیان فرمودند که در همان لشکر کا

خود سازی و بی تر و لغت دستبازی میکردند با ششند نازنده رفته رفته جزر و بیداری
 خود آرزو مانده در جنگ میدان کار فرما شد و لاوری شوند پس آنحضرت بعد از آن
 ضابطه لشکر و احکام لشکر با پانصد نفر از دلبران کار آرد نموده سوار و در ترک
 لشکر نفری را به بنیم جلوه باد پای خاک نوزد آتش افزون آید هر جنگ و سپاه
 هر چند غازیان تمنای میسردان ازین در آمدند خدیو نتمن رزم با قضا در دیده
 خرم غنان داری تو سخن غم ایشان کرده سپاهیان با آن کرده آغازت
 برد و بتوب و لغت زود خورد و نموده جمعی کثیر از آن فتنه را سر افکنده شمر خور
 کردند القصد تا چهار روز زمین منزل موکه قتل و جدال آراسته مرد و غلبه
 و نصرت ازین طرف بر وجه خواسته بعمل آمد در شب پنجم که سپاه پیش خیمه
 در موکه سپهر از دایره ناله پرازد آشت و هشام بخوم بدامن دشت فلک نجوم
 کرد آن فتنه حرب بهرب بدل ساخته بجای حرارت بر گشته آنحضرت را
 تعاقب مترون بصلاح ندانسته حرکت بر سر حرارت را بوقت دیگر تحول در وقت
 و بدان شبه عین ستم بر ای جنب ارض قدمس مطوف فرستند در میان
 و تاریخ چنین **من مغانی سلاله** داور زین گناه هر که در منزل حوت انظار نکوت
 لشکر میکرد روز ختم شهر شیمان اعظم در ملک من ازین سبب بجاری افسی سولت
 پیکار نموده با شیخ شمش درج دشمنان بجهت لشکر شتا پرداخت خدیو جهان
 بجار که مشور غولت از دیوان قضا در صحت خیر امتش را یافته بود در باره بر باره

نشته

نشته فساد پیشکان وی را از نوار المیزین بر انداخت سپیدار بنده مقدر چنان
 بر روز باز وی قوت نامید بر ممالک کلزار دست یافته مبهوط الید گشت حکم کلکی
 آتشین و بفرمان هوای فروردین جوای آب بر بسط خاک جار شد بجهت تحویل
 گشته لو از جم جشن عید با نصرت و تائید تقدیم رسید چون از دیوان بفرمان
 یافت در یک مایر یک حکم قضا بر زوال حرالت صفویه نصیر و بطلان آن گناشته
 کلک تقید بر شده بود در روز زاموری چند که از کمن غنیمت جلوه بروز میکرد
 که عقل صایب در ای سقیم آن رایحه اسباب نصیحت انداخت محلی قرار
 مجمل این جدول ایکنه از کان حرالت پادشاه و الا جاه سبک مغز را آن
 بدلت و حجت دلا را باست راجع کرده بتقریبات اسباب گشت برای آنکه
 و الا درست میکردند و آنچه منافع مصلحت بود بگونه گاه ظهور می آوردند با
 عین امرونی شان قدم از چهار دیوار حرالت بر ابرون نمیکند آشت پیک
 جهانمیزد قوت نامی در چهار خد جهان پوید زین وجا ذمه هشتم را در منافع ششم
 هر کویه و بر زین مشاهده بنک رسولا و هرزه در اما حلقه کوب حرالت و من
 چو دند و آنحضرت بنا بر رضا جمل خاطر پادشاه و هر وقت مرعات حال ایشان
 و منبع مفیدان و بداندیش و بکوش رنم تالیف دلای دوشان آن نفاق کتب میکند
 مقصود اینکه انظار بدست بد و خوار از کربان حال و لایات نکوت یافته
 تا آنحضرت با تمام کار افاضه بر آشت و صفا آن پر دازند بعد از آن این آفتاب

و کفر با ایشان از زمان باشد اما چون ذات آنحضرت سرشته آب و کل غرض
 و ترک عادت موجب مرض بود از عین زمان کاری چشم از طبع و منظور خود
 نمی پوشیدند و کار دشمنان را یکسو گذاشته در اخلال کار آیند و ملت نادان
 میکوشیدند لقصه شاه و الاجاه در باب توبه موبک جهان کشی بنی بصلوات
 کمر با آنحضرت تا یکد و باج شید نموده آنحضرت هر چند در برابر لشکر با اقامه
 معاذیر و بیان موانع و محاذیر کرده فرمودند که مثل ایاله هرات دشمن توئی
 در این نزدیکی که دشمن در بهت خویمت بمن در دست از دشمن روی تو
 و مقصای استقامت رای غم میشا اول قینه دشمن همسایه باید پرده است بگذاشت
 کار سفر اصفهان باید ساخت شاه طهارت این حرف را ناشی از بهانه دفع لغت
 مید است اصرار از ضد پیر دنیا اگر فیما بین چنین محمد شد که آنحضرت از ارض ایام
 و شاه و الاجاه از پیشا بوری بن سلطان آبا و تر نیز حرکت کرده در ایام
 جمعیت را منعقد ساخته با استعداد تمام متوجه هرات شوند پس هر دو وارد وسط
 آباد گشته حضرت نظر الهی بهینه کار پرده است بعد از آنکه گو که و الادر نیز در هرات
 در آمده ایمان در است شاهی نغمه دیگر در ظهور افزوده ترانه تازه شد که دند
 و از دایره موافقت خارج آهنگ گشته خویمت با زندان نموده با خود خرم میشد
 که انجام کار هرات و امور خراسان بر ذمه نید و پهمال و محمد عیان و ولد سلمان
 نایب در سلطنت و مرد در عراق و آذر باجان باشد و حضرت نقل الهی پیام تمام

که

که بچو که تهمید کند متوجه هرات شوند و خود بقصد باز ندران روانه بنزد ایشان
 پس نید و بند اقبال از راه خوف و با فر عازم هرات گشته ما پچه لوی فلک میر
 چند منزل را ریشک منازل ه نیز حسایمان در است شاه و الاجاه شروع با
 کار خراسان و در روز دیک را از خود خراسان کرده از آنجا با الایمانه آنحضرت
 حضور صابکن و منوبان جمعیکه از غزوان موبک نصرت اثر و در موبک و الایمان
 سفر بودند نقدی آغاز و دست نظا ول در از کرده خواستند که باین تقریب
 نوزده در میان لشکر آنحضرت اندازند آنحضرت چون رخ کار چنین دیدند از پشت
 سفر هرات خوف و بی بن ارض اقدس منطف گشته امنای آن دولت باز
 از حرکات ناصواب خود متقاعد گشته بر سر قلعه گشته شرکان که پاهن سبزو
 ویشا بود واقع و بکنای طایفه از بغایری احضار داشت حرکت کرد و فریغ
 ایتمقال آنکه چون طایفه از بغایری سکنه آنقلعه سمت هوا خواهی حضرت نظر الهی
 داشتند و کار کرداران سر کارش می تمیز و استیصال این نوع طوایف
 بهمت ناقص میگذاشتند تحریک بعضی از ایمان قتل و تدبیر انظار به نصیبین
 ضیمه شد با جمعی که همراه داشتند از بنره در بر سر انظار به ایمنار و قتل و تفرقه
 کرده به جنب و اسر قلعیان پرداختند در ضلال آن عالم بعضی و الایمان رسید
 موسی دانی که از روسای بد الاحرات بود با جمعی از افا غنه تباحث نامه
 بیار جمند رفته حضرت نظر الهی في الغور بقصد سده راه انظار به تحریک لوی منصور بود

در وقت که میشا بر خرقه کهنه مشکال مسموم سمع خدیو جهان کشته شده و ابان
 نوشتند که مقصود ایشان تهنه بغیری بود بر وجه الحبل بمل آمده چون هفتاد شاهی
 تهنه افغانه داشتند حال نظایفه دوپای خود بدام آمده پیمان مهوره هفکلت
 با پانده اند و در کهنه مکان کاری که نمائده جمعیت خود را بر داشته بر بزرگ
 بیایند که سر راه بر موسی که شده شود شاه طهاسب در جواب نوشت که شما کهنه
 مشکان می آید که آب میث و ما بنز واری نمی که از تو میث مهند ایمان آید
 از حکایت جنون بجز آنکه اندر کشته همان معاویه سابق پیش که شده محمد دا
 تمامی ولایات خرفان احکام نوشته زنده که آنحضرت از جمع همت
 حکا سلب الاضیاء دارند آنحضرت چون از کلهای خود روی این جوابها ششام
 رایحه فاق کرده دیدند **میت** مردم این باغ بر می رسد تازه تر از تازه
 تری میرسد **نه** الفور محمد حسین خان بگوشان فرستادند که مشول ضبط قلعه
 اگر از کار ادا حدی خواهد که باروری شاهی با جانش شاهزادی خان رود نمائت
 پروازد و خود چهل تمام با لشکر انجم اقسام عازم بنز و ارگشته از آنجا باز آرزاه
 خیر خواهی بگوشای اعلام کردند که سینه بار عیاشایان شان سلاطین میث
 از تقصیر نظایفه در گذرند جواب بروش صواب نیامد روانه کهنه مشکان کشته
 وقتی بسر وقت آنها رسیدند که اتباع پادشاهی شیخ عاجز گشته را نیز و خنجر میزد
 خو نیز زنده بجزه قلعه کم سبتر و او بر زنده بودند ایمان دولت در قلعه را

بر در آنکس بسته از باب بی گفت در آمده و حضرت خلیفای کس اقبیه فرستاده
 علت منع را استفسار و برای کشودن در ب قلعه تا عصر آن روز چشم بر راه اظهار
 چون کار از چنگ و مدار گذشت توب بر چهار دروازه بسته بعد از آنکه سیر کلور که بود
 بلند پنا و جنگ بگوش نظایفه ناخوار شدند رسانید ایشان نیز بیست مجموعی از
 بر آمده پشت به دیوار قلعه آغاز شک و انداختن زینورک و لغت کرده حضرت شاه
 بعد از که در کوه بجای ت ر این بست و سرور کردن فراز را تو بدست دیدن ایشان
 آنچه علت است اعتد از انداخته بجز نظر خلیفای بیعت و شرط کرد که من بعد از عهد
 مصداقت کول و از رضای آید مس عدول نوزد آما در آشنای حیض و پس که حضرت
 نقل خلیفای مقامات نموده چینه در سر اسب هر خود را زبل در آورده به محمد علی خان بست اول
 باسم نیامی سلطت مهور بوعاق کرده محمدان و غلامان با طاعت او توهینت
 تا کینه نموده شاهزادی خان شیخ انلو که محرک این مفسد و در صد و خیالات چند
 بود قرار کرده حضرت خلیفای شاه و الا جاجه را با عزاز و اگر ام در نزد یک خود جا و
 در بر سر آسایش آرام دارند اما امرا و اعیان را با محمد علی خان از حضور او دور شد
 همان شب جمعی از غلامان و مقربان پادشاهی بفرم هشتم بگوش که بیست از آن
 در شدند چون وجود عدم نظایفه می مید استند مقرر شد که احدی در این
 در روز دیگر شاه طهاسب را باقی چ چراغ پیک افشار و جمعی از متمدان روانه ارض آید
 و خود بر سر راه موسی تا حالت ایفا نموده در آنجا جبر رسید که پاره چند را آید

پشتر ازینا نه قاین و موجلات با عیار گذشته و بجزات رفته لهذا موکب و الا نیز
 درین انصراف وارد حواله فیض آبا و کما تعلق بمیزا جدر کما تر غلطی بود کشته
 کلا شمر برورد قعود بسته در دادن سوزسات باب ببرد کتو و پس غازیان
 با بر آنحضرت که گزشتن شهر با مانند هلال در بند خم ابر و راست بجوم آورده بود
 تصرف و کلا نیز ایستاد که دند و از آنجا وارد مشهد مقدس و متوجه کوه ظفر گردانیدند
 باز پادشاه و الواجه را در امر سلطت بسوط الیدر حشد **کعبه ابراهیم خان**
با کرد و ترکان محل بر بوم بکر مغان چون بعضی از مغان جوینان شیخ طیب طالب
 فرصت جو دند که حرکت داده ف در خند که هر لست خدا داد شوند از آنجا ترکینند
 و میره و دسالور که با پس در وین و استر اباد و نواحی دشت سکنا داشتند بعد از
 وقوع این واقعه همه روزه بسخت جهین و درون آغاز دست درازی میگردید
 همای جمایون فال لوامی نصرت اتما در موکبشی بغرم اسفام انظایون در
 جنح حرکت در آورده فرمان والا بغرفا دپوست که اگر ادر چنگک و قرچولوم
 در این مغرض اثر در معرکه ظفر حشر حاضر شوند انظایون خضر صا اگر ادر قرچولوم
 محمد حسین خان حکم چنگک سر از اطاعت باز زده با روسای که ادر دست بانه
 و سملقان مشهور بکر مغان بغرم ف و جمعیت کابل کردند چون موکب و الا نیز
 بسخت جهین و درون بود ظفر اند و له ابراهیم خان را با جرم خان در حکم کاپان
 و قشون موغور بنیسه ایجا عسرت با مور سخته خود از راه کلات و پاسور در برتر کمان

روان شدند و در موضع جزیر قیما بین ابراهیم خان و اگر ادجی به تو دوست داد
 او را اگر ادر مغلوب و جعی از ایشان مقبول کشته منکام شام که دلیران خون شام
 بمعکوف خود بر می کشته طایفه اگر ادر متعاقب ایشان بجوم آورده کشته جنگ در پیشند
 ایند فقه لشکر ابراهیم خان را پانز قرا از باره کشته فاحسن ای فقه قریب نزد
 نفر از غازیان در آنم که بمعرض تلف در آمد ابراهیم خان با جمعی خود را بکجا مشهور
 بقبله یوزباشی رسانیده مختص شد در حیم خان و سرگردگان دیگر در همان خارج
 بر نیت و بجانهای خود غولیت کردند ابراهیم خان بعد از چهار روز در نیت
 شب که قله را از شمشه هالان سب از به من قله بر روی من رازشت و در غول
 احوال ریات نصرت آیات با جان داغی که در دشت فحوق و اوقت رفته از قتل و
 غارت تر کمانینه و اثر از اجمت فرخت و انصراف یافته بود که در عرض راه با خمر
 بسبع جهان در جهان و ادر رسید با وصف ای که حد و دمانه و سملقان و در وین
 بر کوهستان سپهر نمود و برف راهها آمد و کرده بجز تر قد بر سواره بسیار توانا
 می نمود از خود ق را از راه ف و پاسور در دانه و خج با تاره و الواجه از راه حیم کاب
 و بر سر اگر ادر ایغلو و همه جا پنا و گان ر بگشتن و کو پیدن برف با مور سخته بر
 پاریان بصورت آراه طی کرده وارد سملقان و کمر مغان کشته ابراهیم خان
 با بقیه لشکر از قله راز عازم خدمت خدیو کردند و فرزند دید و از روی بی لب حیم
 سای نیاز شد ند چون از راه و الا که سو تدر و از محمد حسین خان ف و محمد ظفر

آمده بود بنا بر نظام ضوابط ریاست و مختصات تو این سیادت امر و الیکس
 هر روز صادر گشته اگر دین در جماعت اصرار در زنده با چند روز هر روز از قیام و سخت
 خود بر آمده آتش جنگ می افروخته و از آن معاندت سوار خسته آن چیزی نمانده
 تا اینکه جمعی کثیر از ایشان قتل رسیده تا چارمست خدمت و چاکر و متقبل اعانت
 و فرمان بری گشته عمد که دند که بعد از انصراف موکب و الا تمام می کردگان
 برسم که و کوی چیده روانه ارض قدس شوند آنحضرت نیز بروی استند عاقلان
 عمل بجای جنب ارض قدس بنفست که ده در راه عرض راه ابراهیم خان و محمد حسن خان
 از جنس مرضض و تمامی معارف اگر ادب طبعی نمود که چهار سفره آورده در شهر مدینه
 اقامت در مقام اخلاص و در لشو اعی شبات و استقامت کردند و از آنجا رحیم
 که ایلی را بدرگاه معنی طلب فرموده بایالت استرآباد فایز و سرفراز حسند
ذکر شورش استرآباد و بنفست حضرت نظر الهی آن صحت و مقول شدن در الفقار نظر
بر شیخ قهرمان ربیع العباد سابق صحت بخیر یافت که در روزیکه مقدمه گفته نشان اربع
 شد شاه و الاجاه در خیمه جهر خدر از بغل در آورده آورده کردن محمد علی خان
 محمد طغیان نیز با فوج غلامان و خاندان شاهی که حاجب سلطنت نظر الهی بود
 طرد و منع در پیش پای ایشان گذاشته بود و در دستم گشته در الفقار خان
 بنی عم خود را بنیاست از نذران قیام و از آنجا وارد استرآباد گشت و بعد از
 چون متوجه کار استرآباد شد با خیال اضمحله و بهم به نزاع و جدال آنجا رسیده امر او
 در آن

ولایت روش نیایش بایالت را با توفیق خان قاجار توفیق کرده بجنب مازندران
 شتافت مقارن آن رحیم خان که ایلی که از جانب حضرت نظر الهی بایالت استرآباد گشته
 بود وارد استرآباد و الله قیام عازم هزار جریب و دهقان گشته از آنجا بجای
 از قیام جریب با خود منقح ساخته بر حجت و چون در میان شهر نیز بجای یک اصل فد
 ماده نزاع اشتهاد یافته کاری رسیده بود که اصل محقات خون و مال
 حلال دانسته بر جنب اموال قتل نفوس و احراق موت همه بگریزیدند
 رحیم خان پای شبات بند مکرده عازم گریه و الله قیام داخل استرآباد گشته
 روانه مازندران و نور الفقار خان را که با روید کار خود میداند با دانه خسته
 او نیز با جمیع تمام آمده دست تقدی بر روز و نزدیک گشته بعد از چند روز
 همسایه بایالت که پیمان کفر فخر الفقار خان گشته چون الله قیام را قتل
 میداشت و او را که اینده بش کو سفند و در مذبح ساحت و در ولایت بجو گشته فوج
 پر داحت بعد از آنکه این خبر بسمع خدیو کار رسید بنوم قطع آن ماده فد
 با جمیع زیاد بر عت برق و شدی بد عازم استرآباد گشته چون آورده تو بود
 همایون سامون نور الفقار خان را گوشمال داد چنانچه داب مال بندان میدان
 و نفوذ فروشان پیمان بازدار گشت توبیخ نه از راه پس برآه انداخته خود
 بنوم استقبال پیش آمد اما از فایز شهر قیام انداز سهم سلامت گشته راه را گنج
 کرده یکراں پهلوان را بجای مازندران تاحست بعد از زور هو موکب جهان گشت

به بطام که جز فرار و بعضی الا رسید کس برای آوردن پادشاه که در ارض اکتفا
 توخت داشت روانه حش چون در آن اوان تر که نیند بیوت ساکن داشت
 تپتی قیظار بنی و شقاق میگردند چنانکه ایشان را از لوزم دهنسته بکشتن ساده را
 روانه استر ایا و کرده خود از راه لشکری مرکب ایغار را نیز بکشد و در کیش از نظام
 وارد کنار رود از یک و فوجی از آن کرده بدرک را عرضه مبارک کشته وارد استر
 شدند و بعد از پنج شش روز موبکبش می نیز تخیل وارد شده انحضرت متوجه شدند
 و شاه طماپ را در اثر شرف موهبش حش خود با حیوش بجز خورشید و شرف
 بارفروش کشته محمد غنی که از آوازه توبه شوکت موبکب منصور اندیشمند
 و بیست آمل فته بود بنفوخط پوشش انحضرت سطر کشته باز آمد و نیز انفقار فغان
 که از غایت تهور چند منزل پشتر از محمد غنی پیش فانه صبر و قرار بکوه سنانات
 لا بهی ن فرستاده بود چون مقرر شده بود که حکام و املا کیسان را بنهار
 بران خیزه سرگیز پاسد و دنیا بندش را الیه کوه گریز را بسته یافت روی
 بر تاش و با جمیت خود بصولت شیره جرات بوش بی بند بارفروش
 شتافت هر چند که در ماده او غفو و اغراض کمون ضمیر او فرمود لیکن آن کم تقی
 سر با خود در از دماغ بدر کرده با جمیت اطراف در کمال رعنا و خود غنا غوم
 آمدن کرده در صین ورود بکلیک باندا حق زنبورک و لکک پر دایه طغنه
 شوکت خود را کوشش زده و رو نزدیک حش چون این حرکت از رویه ادب و انوار

فنا و از ناصیه عالم او جلوه که عرصه ظهور بود بعد از زور و به سپکاه حضور دوست
 ادر که جوای سسر که آنرا در مرد است از بار سر سبک حشد و بنا بر اینکه خاور و طمان
 و در این در حیطه تصرف انغان بود جمعی را بمبار و شوارع امنیت و فوجی را بسبک
 محمد زمان فغان شاقوی فطت راه سمنان و حسین فغان زکند را بر در کمان است
 که در تصرف روئینه بود نامور و مقرب حشد که با شاقو اغور لو فغان زیاد است
 در شقایر ولایت زندان می فطت حد و دیکلان پر و از نند چون عوفیت نمر
 حرات در خاطر اقدس نصیم داشت بعد از آنکه رخصه که شبه جور از غرض دولت
 ذیل و از نظام جهام خرمهان و ما زندان فراغ حاصل گردید ایچی بطلب کیلانی است
 بدولت روئینه و مستاده و رجم فغان در ایالت استر ایا و ملکن داده امر فرمود
 که با سپاه استر ایا و و گرایلی در ابتدا او نور و زنبورک موبکب فیروز غنی شود چون حرم حرم
 شای درباری چسبوندند در کات باقی بجهت سرکار فصد و اتباع و منوبان انشکاک
 دیدند پادشاه را در باز نندران که داشتند که متغایب در عهد مقرر بعزم سفر ارات
 در مشهد مقدس عفر کرد پس عطف غغان بی جنب خرمهان کرده تو بخانه را از راه
 اسفراین و جنون روانه و خود از راه جاجرم و میشا بور به ایغار ارض اقدس
 متوجه موبکب منصور حشد و متغایب حضرت شای و بعد از آن رجم غغان با توفیق انوار
 در ارض اقدس با حضرت پیوسته در **پان واقع نما تویریل الله** در پدید آمد
 شهر شکان الموعظ نقل گو که خیر اعظم به منزل حمل کشته شد و بهار سار و برک بقیق

کوزار که ده کردن فرازان کاستان را بخود و منقرض و لذت و دروغ و جوش
 حضرت و انوار مجسمی سر بر او آسند و سپاه مکتوبه را بقدره بجیش لشکر اودی
 بهشت نموده لویای جهان آرا را از سر و سستی برافروخت همان شیخ اشجار زنده
 و اعضاء سنان و به تبریز نمودند و چهره دستمان چهار از اوراق مسطری
 پنجه خضم انجلی کشیدند لاله پیر سیاه بدوشش افکند و کلین نمود و قنبر بروت کوش
 ترکش بندان شخار تبر و کمان برداشتند و نیزه داران در خان سنا بیا
 سگین کلاب را فرستادند بکلیان بکنند پوشش بر آزار کوهها و قطره بر تلب
 برک کل ریخته و آتش از آن برقی نو بهار عدرا بر عواده که در آن کشیده بود
 جنود فروردین با دمایان سبک خیز نسیم را بعد افکند لشکر بهین بر کف خسته خط
 کوزار را که از انقلاب زمان مقام افغان را غ و زلفی گشته بود از اصداد چکانه
 پر دوشه محل نغمه سرای قرمز و عند لپ ساهند و همواره چمن تبارک پای کشت سلف
 بهار و منقرض تبا سینه کل کردید مجلس جشن و عیش با سران لشکر و غلامان جشن
 گشته بعد از انقضای ایام عیش به تهیه سباب سفر و مدافعه خضم خیره سه
 پرداشند و هر یک از دلاوران کزین را بطور نفقه و اسب و سلاح فراخور
 کنیایش بهره مند نوازش ساهند **در همه ذکر احوال طایفه ابداله و میان محمد**
استیاریان و نضت موبک و ال بغم حرات محیی از احوال فاعنه ابداله حرات
 در صدر کتاب کفار مشرف است که در حرم سلسله که محمود غنچه بر صفهان مستور شده

محمد خان افغان که در آن عهد حاکم حرات بود بهوس شهر مشهد مقدس آمده
 چهار ماه قهر را بیقین می سره انداخت و بالاخره اطراف و نواحی را تا خسته رایت
 عزیمت میگزینست و بعد از در و دخرات افغانه بر الا شریده فر الفقار خان
 و لذت آن خان را از شور ایک آورده در حرات حاکم ساهند و در سال ۱۳۱۱
 رحمن ولد عبد الله خان که پدرش در ایام حکومت زمان خان در حرات تعلیم
 بود بغرم خون خواهی پدرش در در حرات گشته اهداش لغاف و مزاج کرده تا آنکه
 افغانه برای اطفاء و نایز به شهر فر الفقار خان را بجای با خرد در حرم رهسپار شدتا
 و فراده روانه کرد الله یار خان برادر محمد خان را در سال ۱۳۱۱ از قتلان آورده بکین
 حکومت کین ساهند و چون عبد الفتی که کوزار که گمت بهوا خواهی فر الفقار خان داشت
 از الله یار خان منوحش بود چندی مد ارا بر حمت اینتر کرده عاقبت پرده اندو کار برداشت
 و فر الفقار خان را با خزا آورده رهت لغاف بر افروخت شش ماه نایره جلال شغال
 تا اینکه افغانه دامن از اطاعت هر چه بر چیده فر الفقار خان را بجای بن فراده و از این
 سمیت مار و حاق فرستاده هر یک می و نایره را مالک شد ندیه حاکم و سکره
 بر سر برده و بعد از آنکه خبر توبه موبک مضمور کوشش زدایشان گشت ناچار یکدیگر
 کاوشش آغاز سازش نموده فراده را به زود الفقار خان همشخص دادند و بفرقه تبر
 کوزار دند انقضای رهت میقی بعد از اجتماع عسکر در روز چهارم سوال که چهل و شش روز
 از نوزد انقضای ساهند بود از ارضای قدس نضت کرده الکتیه قیلا را که از نیزه زردی

طغنه بر صبح غیر زنده کون میزد متفر دیران لعل غفان س صند و از آنجا کوچ بر کوچ
 عاجزم مقصد کشنده و در تربت جام چند روزی لشکر اقامت انداختند در آنجا در تربت
 که هزار نفر آقا غنه آمده و قلع فرمندی آید و خرد را محصور کرد و آن حضرت نظر الهی با سه چهار
 ارد دیران مو که کارزار به نقل تمام ایفان نموده بعد از دو روز و آنجا معلوم شد که
 برگشته اند باز به تربت جام حرکت و تحریک لوی آسمان سا که در منزل
 به تربت نیب و قزاول و قین طرح و هر اول و آرایش سده و سول و تو بیمنه
 و قول پرده شدند که قزاوله با دیده روان روشن ضمیر انجم دیده با معیار
 فکلی بر فرزند این نسلگون حصار بر آمد جمعی از سپاه کاراگاه را بقزاوله مانور خود
 بعد از طغنه قزاوله لوی منصور کرده قزاولان حیرت میندند که آید یا رفان با
 تمام وارد کونیه شده آنحضرت اولاً از برای استتراج شرمی بر دسامی بلا شسته
 کلک صلاح ایمنه تحریک و ایشان را با طاقت و ارادت و تحریک و محبت جواب
 حواله بشیر تر که دند روز دیگر مروض و غار و مضرب جنام سپهر نمود کشته طیاره
 در آن تاریخ صولت و پاسبانان کیوان حجاب آفتاب پاسدار لشکر نزل
 جلالت بر کمر زنده آقا غنه آمده رباط و دیوار کافر قلع در حصن خود ساخته ستر
 پرده شدند پس موکب صحرانوار غار و در نهضت و از نیم فرسخی قلع بی بین کونیه
 مخد کشت آقا غنه لابد به تربت بیسه و سنکر و آننگ مقابل لشکر نصرت اثر
 که دند چون به نخی که بستن و گریافت طایفه افغان بجنگ توانا میسند و لشکر
 پاره

م

بیشتر کشید بر اهل ایران استعلا و بر ولایت پیستل داشتند آنحضرت میخواستند
 که محنت مجاهدان غازی سپاهیان با نظایف خیره دست بازی نموده بعد از خود
 قدم بمیدان کین گذارند و بسر کشت جان ستان پرده بند از رخ کار اظیف
 بردارند لهذا تو بخانه و پلچکان پیاده را احصار لشکر و محاط عکس حربه جمعی از نوادگان
 نیزه گذار و تو تا زان عرضه گیر و دار در برابر قول حیوان بعنوان طرح نقیص و بقا
 سپاهیکر سرنگار آرای مو که کین شدند اول آقا غنه بی بن میمنه حمله در کشته
 پا دکان طرح بکو یک میمنه بر آمده جنگ در پوست دران آشنا فرج دیگر از افغان
 دست بشیر بی بن پا دکان هجوم آورد و داخل ایشان کشته خیر که از زنده
 پا دکان پس نشسته و از بر کشتن ایشان دیران سر رشته جنگ را گرفت
 کشته نزدیک بود که دینی رود هر که معارف آیت شیخ الهی حضرت نظر الهی بیشتر
 نیز بر سر سینه کتا در این کشته میقتل از پیشن نازان انقاره را بجا ک هلاک
 انداختند و با بی شیخ جانور آتش خشم با دهمار اس شده اگر چه از روی تحمل و
 به نینب حیب افواج پیاده را بمیدان رانده سواران افغان از پیش برداشته
 آتاپای راست آنحضرت که سر کوب جهان بود زخم نیزه برداشت چون شب
 بر دست در آمد که کوبه ظفر قرین در همانجا و آقا غنه نیز در حواله کافر قلع نزل
 با عتبار اینکه امکان از آب دور بود آن شب جوشش بحر خودش از آب آید
 متباد که دند و بخرفه آید بر آتش عطش افشانند روز دیگر که سپاه بخون از کافر قلع

پس کوسس چهل کوشه بجای غروب میل کرد افغانه حرکت و از راه کوسیه گذشته
 در کیمت آب جرب رود توخت و از روی همون نیز متعاقب ایشان رفته در کیمت
 فرود آمدند امروز از چرخ طرف بکنک اقدام کرده لراده خاطر اقدس بود
 روز دیگر بعزم کوسیه لوی نظر از روزه صبح کابان چون توب لرود در بان
 افغان کولوله آبشار مهر لرود من در انداخت و عرض جهان را از نیسای سپاه
 بروحت معلوم شد که افغانه توبخانه خود را بجای دی از روی لغت قرآن
 آورده چیمای جنگ کشته اند پس انظار فرود بسته شده فوجی از مهر رودخانه چیمای
 از جانب میمنه هجوم آورده بدستور روزش غار خزرک و اچرک کرده و کچکان پناه
 که مستحفظ امنیت بودند از راه برداشته در آن اثنا با یکی از زمیندان دلاوری و
 پرداز مو که سردری فخری حضرت علی بن ابی طالب غزوان با شیخ پیران بر قلب سپاه زدند
 و ایشان را از میان یادگان دور و بمغاد که یکد نیمه الله انجمن من الطیبین
 آوردند تا هنگام ظهر نیران قبال استقبال داشت بعد از ظهر شکست فاحش احوال
 انظار فرود راه یافته چیمای کیمت از ایشان بودی عدم شتابت بقدره انیسف روی
 بر تافته عیال و اطفال خود را که در قبلیت سر راه بود بر کشته ردیف خود شده
 تا دروازه حرارت عثمان باز نمیشدند و عا که فیروز می شرد اطفال کافوقه و مروج
 و غارت خیم و اسباب انظار فرود نام کرده توبخانه و نهاره خانه انجمن عتبت
 آمد و از منزل رباط چرفه شاه گلهای را با اغروق و توبهای بزرگ بغیرت بد

رود کرده

رو کرده خود با توبخانه جلوارا تیر مل عازم حرارت شدند الله یارغان و افغانه عقده
 جمعیت خود را درست کرده و این شعور باط پریان هر فرسختی شکر باستقبال آمده
 سخت یغری با عریضه مشور طلب صلح نمودند و الا فرستادند و بعد از طلوع از راه
 تبه و بر آمده از پشت لنگر لغت اثر بجای میره میل و بقاعده اخذ کرده سکا
 کشته بهمت بیروان پشه دغانه انداخته از خورشیدها بیست مجوعی با شمشیرهای
 در کمال جلالت بقدر سپاه نصرینا تا حقیقاً یادگان جلود را و همیشه دیگر اطفال
 بجای ای میبده که کار از تیر و لنگر کشته شده جنگ کار و بیشتر و تر رسید و از ابتدای
 طبع هر کسیتی فرزند تا نیروز بوارق شیخ و دختر دلدور فغان سوز چید و خوار لغت
 از آن کرده بضرر سیف آید ابرو خاک حلاک فغانه تیره با قلب اشک شد از
 با دیگت باد صبا شتاب شد هر چند مقام اقصا و تعاقب میکرد اما مرگت رویه
 حرم باغ آمده احدی حفت بنافت که قدم مشر نهان رزم گاه موهبت که
 عز و جبه کشته همین که آتش جنگ فرود نشست با دشمنی بر جسته بجای کیمت
 بود که خاک سپاد و عالم امکان را غنای از یاد رود و در شبانه روز فرین از کشت
 کرد و خاک چشم از جنگ پوشیده در ها بجای کیمت که دند روز سوم کشتت غبار
 تکیه می داشت و با مغرور از داغ فلک پیرون رفت باز از جانب الله یارغان
 آدم آمده طریق مصالحت محضت بزبان عالم فرمودند **مصلحت** یکته بر عهد تو
 با صبا شوان کرده با دایک لرود می با بداله وارد حضور گشته بتمند خدمت سکانت

شاهد مصداق در آینه حصول صورت پذیرمیش پس از جنب الله یارخان عبد الغنی
 علیکوزان و چند نفر از معتبرین آیه عهد اطاعت است آنحضرت نیز مسئول آنجا است
 قبول و بیعت بزرگ عطف عنان ظفر شمول که دند روز دیگر خبره الله یارخان و
 عبد الغنی هر سه کرده معتبر بودند رسیده مشور بر اینکه در الفقارخان حکم فراه جنیت
 سپار با عانت ابداله آمده انظافه این طمان از نماهد و رستمیان پشیمان
 کشته بعد از وصول آنحضرت از نفران و لیران موکه دزم جولا رهبت فراه که راه
 فر الفقارخان بود روانه دو شیکبان را محکم اردوی هایون ساخته و در روز در آن
 رحل اقامت انداختند تا در الفقارخان در ظلمت لیل با جمعی از پشت پیکان کشته
 در کین کاه نشسته روز سوم با رخصت افغان نمودار و الله یارخان با قوچی زکرت
 شرف آتش افزودن و ایر حرب و سکار و در الفقار نیز با جمعی آموه از کین در آمده
 اردوی هایون رفته مسئول کارزار کشت حضرت نظر الهی فوجی از خازیان را پیش
 دو الفقار نامور و او را بتر دل زد و سنان خان سوز از نرسنه در کرده از افاق
 جمعی کثیر هر ف کلوله توب و لعنت و زخم تیر و شمشیر کشته و منکام شام
 و لیران طرفین دست از جنگ باز داشته در قلعه موسوم ساد کارمادی یکدیگر
 بوار قرار کردند روز دیگر که گو که زین هر فادری آغاز جلوه کی کرد آنحضرت کس
 شه و لاجه را نیز ارشاد آورده باینده و غزوق و جمعی از پشیمان در منزل پیکان
 دوباره بی بی هرات اعلا اعلام نصر تایت کردند افغانه باریان پیکان



با و صبا تیه جنگ و بعد از تقارب فین بخت تمام دست بشیر کلاه در کشته از پشیمان
 بشک توب و لعنت عرصه را از کشکان بر جلوه جنول شک که دند روز دیگر صبحگاهان
 که هر ازین لوبابا پوه فلک فرس نمودار کشته چند نفر از افغان وارد و از جانب
 الله یارخان طالبان شدند آنحضرت زستانه کان را بر کرده آینه پیام دادند که
 ما و یک عطا افغان خود بخود مت اقدس بر نرسند تا یک نفر از غازیان را جان در حق در حق
 در بدن است ترک رزم و فتح این عزم نخواهد شد پس جمعی از روسی انظافه اید که
 خدمت سرور کرد و نفر از و زودی عقد از جبهه سی زمین نیاز کشته عرض کردند که
 افغانه غلبه و ابداله هر روز رخصت قدیم ایران بود نام و غلبه مصدر خاست کشته
 بود و آنجا خیمه زد و بعد از آن اصفهان که قرارگاه کشت سلط بود تصرف کردند و
 ابداله مدتها به هوا خواهی ایران غلبه در مقام جنگ و جدال می نمودند و اگر بمقتضای وقت
 پیش ازین بشک و ما را یعنی در مقام مواخذه اعمال فی بنوده عطف عنان نظر
 تو ام و چند طایفه غلبه را ابرام و اقدام دادند بعد از زمینه آنجا عت کرده ابداله را
 بر بق در صلا ایامی و اطاعت بیه عقده بندگی در کوشش و غایب خدمت بر پیش
 خواهند کشته هر چند که یعنی می اف رای شاه و الایاه و ایمان دولت او
 اما آنحضرت مسئول انظافه موقع قبول بخشیده ایشان را رخصت انصاف و زمام
 بی بی پیکان انعطاف دادند روز دیگر دست سی نفر از عظامایان بپیکان
 و در ایام شرف اند در قتل کاب فیروز می است بکشته بمجملع فخره جره منند چندان

از روی معتبر ابد الا که رکاب سادت پهن کشته حکومت حرارت با زبان
 یارغان استقرار در قم با سبب او غرض اصداد داشت پس فارسی زبانان را که در قیامت
 توابع حرارت بودند با طایفه همیشه میسکنند با غیبت کویا نینده و بحال عام و
 و نواحی ارض مقدس درشت ماند مقارن آن عریفه از جانب الله یارغان رسیده
 مشرب بر اینکه غازیان نصر نشان که از منزل کیشیان با حثت فراه رفته بودند فراه را
 اسرو غیبت انرا شده از جمله اسراهی زنان قارب نور الفقارند اسرار ایشان با ایشان
 حکم داد و با سبب آن اسرای برزور از موث فرمان عرضه دریا فته در چهارم در چنان سال
 بفروری واقفال وارد ارض فیض تمثال که دید مدت سفره کورتا روز در دو شبند
 مقدس شفته روز اتفاق قناد و از آنجا مجدداً خلع فخره و بیشتر مرقع برای الیه
 ارسال و او را بنوازشت شفقتاً مستمال شدند در میان **حرکت اشرف غلج از صحن**
بجانب خون و وقوع جنگ فیما بین او و حضرت علی در کنار آب همانند است
 بعد از آنکه مشد مقدس متفرک که منصوره که دید در روز بعد از غمی که فرزند را نزد حضرت
 میرحبت با وطن خود داده مطلع نظر و الا آن بود که در زمان آن سال بر تیرگی
 دشت رفته موسم چهار در استرا با دمنقعی سازند و نزدیک برقع حاصل لوی مملکت
 کبرری بصبغ افروزند اما بمقاداد از او شیشا یعنی سبب چون مکم قضا
 سرانجام لوازم دولت بجا براراده آنحضرت بقت کزین و هر ثمنه بعضی خطور از نظر
 خطرش بحصول و بیشتر قرین است بمضمون اینکه **مهرج** صید را چون جل آید بوی تسمیاد

سر پنجه تقدیر که پیمان گیر خا طر و عنان غریبت اشرف را گرفته خواهی بخوای سمبت
 خوب ن کشیده و آن خون که فته تزلزلت ضرب دست خراب یا نرا چیده ن کشیدین
 انتقال که نید از آنکه بهضنت لویا فکد سبب حاجت حرارت و وقوع آنقدر در طرف
 ممالک شیوع یافت اشرف بنو که مقصدی امر سلطنت بود عرصه را نگاه دیده با جمعیت
 و کزین غیر محصور در روز شنبه سیزدهم محرم سنه ۱۱۰۰ بمجدود خراسان را بست از زندان
 و پکار شده بغاصه چند روز که هنوز عرق خون از زمین شیخ دبلران کشیده و مرکب
 نیز کام و لا دوران چون هشتاد زین کلام محر و شب رنگ ماه زوی طویل آسایش
 در آرام ندیده بود این نوید بجهت شرب مع عیبه رسیده فرایین فضا این به جمع
 نکرنا فذو تو بخانه از راه سرو لایات مشند وسطان میدان روانه ساخته خود
 با اتفاق حضرتش در چند ماه صفر از راه نیشابور و بسبب زار بخوبی لویا ژردن آمار
 کردند اشرف نیز ازین طرف تا سمنان آمده اولاً بر سر قله میر سید علی قاضی سمنان
 که در آن نزدیکی بود رفته قله او را تفرقه و قاضی را بدست آورده از آنجا بجای سمنان
 پرده است حضرت ظل العالی تجرد استماع این خبر با غیبا طایفه با دانا سمنان بنا بر کمال
 قاضی جوادن قله را ضعیف شوند بواسطه چند نفر زرافت و قاجار و سربازان اطلاق
 از اخبار تو بجهت موبک میدون قرین همیان و بشارت و بشارت قدم و صیانت
 قله تا نیکد و بشارت کرده از بنزدار بطریق ایفار مرحله می کشند اشرف تیر
 از آمدن تو بخانه و الا مطلع شده سیدال ما که سردار و مقدمه بهجس او بود بر سر تو بخانه

روانه و در چنگ تو بخانه اش فام وارد قله حجر و شش من اعمال بطام و از آن طرف
 نیز در فرسخی قله بزور مطلع با چهر اعلام ظفر فجام کشته بود سیدال از بطام بگذر
 بکوشی قله رسیده از آمدن کوبه منصور آگاهی یافته از جانها بگذر کشته روی بر نش
 و مکنایک شکر بند بطام معرکه کوبه انجم افشام کشته چون سبب کثرت و از دعای
 تو بخانه در فراج شکر قرار گرفته بود آن شب سیدال با افغانه پیشون بر سر تو بخانه
 آورده کارن حش و بیعت اشرف لوامی عزیمت فرجه پس روز دیگر تبت
 جهک مستوبه مومن آباد و افغان کشته سیدال از مومن آباد متوجه همانا دست و
 هفتاد اشرف از منمان پیش آمده در همانا دست سیدال غنی شده و در پشته
 ششم پیرس اللادل در سیل جاد در جوش و در بحر موج در خورش آمده در کنار تبت
 همانا دست طرفین دست از جان کشته بمقصد یکدیگر کشته شد در آن روز حضرت ظفر
 قاضی لشکر فیروز را یک قول قرار داده بچنگان پاده را که هر یک با سام سوار برابر
 فوج فوج با تو بخانه صاعقه بار محیط آن در بامی خوشخوار صند و مقرر شد که افواج
 ظفر برود و دلبران انجم سگوه بهمان پنج کرده درجا بر زمین در کمال آرام و دوقا
 ضبط عنان ثبات و قرار کرده بدون امر همون ازجا در دنیا مده دست بهستمال حرب
 گشت میدا حتی در مقامیکه سپه آرای عرضش تر چپ تو این روزم لوامی قرار فرزند و بهت
 حادثه و حرا حد ر کام از فجام مقرر فراتر مو اند کدشت و مکنایک سیرا شمشیر ضبط
 روم خرم پر از دانه بعد بر چرخ سینه کار کسه قدم از بامی خود مو اند بر داشت

در شام کین چون منقش افزوری کند برق را قدرت چنان زن میث و وقت شکر
 چون بخاموشی فرمان در صبح با جرات نفس کشیدن با افغانه ترحیمت خود کرده
 کرده از سبب جانب جو ریز و با تمها کشته شده دستهای تیر بجانب قول لقا و دیگر
 و مشغول سینه و آویز شده نه صبی از جوانان نامی ایشان که همیشه در صحرای کجاست
 مشتاز و در صحرای ختم انجلی رزم ساز بودند پیش پیش انظار افغانه یکدیگر رو بپشت
 حمل در کشته جهنم که تر رس کلور رسیده تو بچیان فرنگ نژاد بدستیار روز
 امر و الا برسم هر کوشی کوشش توب رعد خودش رسیده اند از تراکم بخارا آسمان
 بوم نماند و بدفان مبین کسکار کرد و زمین آیه نقشی الناس هذا عذاب الیم
 خصم بریدار آورده کلور توب آن یک نمانان عرض صبط با که را با چند نفر زینور کچی و ستر
 زینور ک که بخط مستقیم در صحرای ذات توب می آمدند از پیش برداشته افغانه را از
 این حال مانند توب آتش بجان افغانه ازجا در آمد انظار افغانه از هر طرف
 که هجوم آورنده خود را در دیار آتش شناسان در دیده بجانب میت خود شتافتند قول
 همون بهمان ضابط و تربیت متوجه پت افغان کشته متوب دیگر علمدار ایشان
 از پاره آند اشرف لوامی اقبال را سه کون دیده دم علم کرده تو بخانه و خدام
 خود را کدشته مانند جفت شکر بر کشته رد و بگیرند و آن روز از سبب حق روزی
 سنگ نوایر جنگ و بوارق توب و لشکر فرزندان بود جمعی کثیر از روسی افغانه
 ایشان متغول دستگیر شدند هر چند که گیت تبر کام شوق دلبران بقصد تو بچیان

سرکشی میکرد تا چون هنوز مجرب اندوز راه در رسم جنگ نبودند حضرت ظل اللهی ایشان را
 فغان در آن نموده فرمودند که هر وقت ضمیر اقدس بر او اردات نفسی صلاح دهند
 بتعاقب ما فرزند خویشم ساحت در میان اموری چند که در ایشان حال بود
 پوست بعد از وقوع کشت فغان که رایت عزم اشرف کنون را شد بر کبک
 وارد و فغان کشته از آنجا که رای جهان آرا آینه صورت غای امور آینه و بر تو
 ماضی و مستقبل بر پیشگاه خاطر الهام پذیر اقدس تا بنده است بر سر خجسته پیش از
 زمام دولت دیده از جهان مکان معتمد بر اطلب ولایات آذربایجان بر رسم
 سفارت روانه روم شدند پس رای کیتی را اتفاق کرد که متعاقب اشرف کوچ
 بر کوچ عازم اصفهان شوند باین عنایت متوجه منزل آهوان کشته در آشنای راه با
 والا جا مشغول مکالمه بودند گفتگو رفتنیت آینه حضرت ظل اللهی بمفاد ائمه طریقه
 مبارک شایع گوار آمده فغاره خانه و فغان هم را از عسکر فیروزیه اثر جدا کرده
 طرح و چشم بجا بود در روان شد بحضرت کاهی چند رفت کرده هر چند
 نصیحت مشفقانه القا کردند میفید میفاد پادشاه از روز وارد تو دور وار شده در ایام
 اقامت انداخت حضرت ظل اللهی محمد فغان دستید علیان عرب را که دخل کامل کرد
 شایه داشتند قولاً قولاً لاینار روانه شدند که بفرزبان که باشد او را از ترس
 باز آورده بر گردانند و در روز در سمنان با مطا را یعنی تو هست کردند پادشاه نیز فغان
 غیظ افاده حاصل کرده باز کشته از کرد راه بجهت اشرف شسته بذیل اعتبار رفتار

از آنجا فغان اشرف زد و دند پس حضرت ظل اللهی کس قیطان سردار و اغوز لوفان هر چه بیست
 که در دست یکسانات بجای فغان بود ما مور بودند مقرر کردند که از میان فرزند و طهران دارد
 با و جنایع شوند و خود بهر ای شاه والا جا به بفرم تعاقب اشرف تحریک کرد که خود
 کردند و سنج عجمه که در آن او ان بنظر رسید ای که افغانه طهران بعد از شنیدن خبر
 اشرف بموجب اعلام او معتبرین بدر ایمنان ارک که در کنز شتر اهدا است کرده بودند
 رخ نیز چند و حیات ایشان را قانع کرده قعود را بی بی بن اصفهان شتافتند در ایام
 شهر بعد از فرار افغانه پیمان ارک ریخته مشول جنب اموال و اسباب آنچه کشته
 در آخر روز نوبت کسب بجای فغانه افتاده آن ستاره شوشان دیار نادان که مرکز
 چنین روزها در نیمه روزگار خود تصور مکرده بودند و از فرط شادی سر از پانیمشها
 با مشعل فسم و چشم بجای فغانه رفته تا که آن سراره از آن مشعل بیاروط افتاده چراغ شعله
 و پیدا در ارک از فغانان بیاد کار مانده بود روشن کرده چشمان و نفری فغانان
 پروانه وار با شش پا پروانه شمشاد در میان جنگ برده خاره که شوکت افغانه
 تا آن اشرف بعد از واقعه کشت همانند بت عازم و در میان و از آنجا اسلام فغان کم
 طهران داد طلب کشته با نوبت نرسند و پنهان فغان کجی آمده سر دره خوار که در میان
 دو کوه واقع و سخی مبرمش مور از نور یافت بوجود دیران فولاد پوشش شد است
 بست و آن گذرگاه سنگ را با توجیه را در شکوه فزاد که راه با لنگی انبوه زد که فرزند
 با سواران جلالت آیین در یکین نشست غافل از اینکه شست فغانک راه بر اهل سوزان

دشمنه تا بناگونی توان بست و شبیه پیغمبر سبک خواره نمی توان سکت پس فرمود
 دیده در و دیده چنان نیز نظر القاء این خبر سبک خواره غصه فر کرده آنکس بعد از
 توقف بر این عالم را نمند سبک ره سپرده که شترخ شش نزلد کس از پنهان
 خزانه و مخفی دلا لولا که نیکت تو خجست جوبه بودند فوج مخدوم پیش کرده سمیت
 شرق و غرب کوه قین و تو بخانه وز نورک را از وسط راه راهی ساخته و خود چون
 پاریس در این همت بر کمر استوار کرده به پورشش برده اند بجمک هایون تو چنان چنگ
 آتشین چنگ از زمین دره سکت بدافع جالسوز توجی برق فرزند القاء تو از چنگ
 که دند و چنگین پکنینه پوشش نیک صولت و دلیران مریخ کین جرم سولت
 از بن پنهان کوه خشکامه کبر و دار کرم و پاشش افشا کوه لاهر لکشت دل چون سنگ
 نرم ساخته انظافه را چون پای توانا سبک آمده مانند سیل از فرزند کوه آهنک
 نشپت کرده سواران ایشان نیز زمین دره تو بخانه و اناش خود را کدشته
 در کمال خذلان و خواری اندوی ششماری بجانب اشرف که در در این
 نمود فراری و جی کبر به مغول فنا متواری شدند اشرف بعد از ملاحظه احوال تو
 قله کوبه را که همراه از صفهان آورده در در این کدشته بود کشته تو سن کوز را
 بجانب صفهان حین زد چون حکومت قزوین در آن اوان از بن اشرف
 سیدال اختصاص داشت و کوچ و اتباع و ولدان او و جی از افغانه در قزوین
 سیدال خواست که خود را قزوین رساند بنا بر اینکه حسین صفهان و اغور لونان پیش

به امر او ایا مورت سبک خواره و جمل غ و لشکر قزوین بودند سیدال راه در در افغانه
 سده و دیا فقه خایب و خاسر بر کشته با شرف مهوت و ولدان او با افغانه رحمت حسن
 بنارین قله قزوین کشیده با موریرین بنا بر استمال و دفع الوقت کدشته
 اشرف بجهت تجدید آینه دت لارک وارد اصفهان و اول امر نقل عام سکنه مکنه کرده
 سه هزار نفر متجاوز از ارض و معارف و سایر رجال را از ارض تبرکد زانین دوز لطف
 شاه طهماسب به شاه راه و ایا برای نظم و تنسیق جهات یک در طهران توقف و بنا بر
 عبور تو بخانه از راه تبرود مستعد بود که چون از راه نظر عازم اصفهان کردید در
 که فرادلان طریقین تلافی یکدیگر گشته سر روزنه از آنجا رفت به پیشگاه حضور میر رسید
 بند اسلام خان در حواله کاشان با فوجی عظیم بنوم مستیز و مر از کریان جلدت
 بر آورده و او طلبکته قزولان این سمت که عدت ایشان زیاده برینا فخر بود
 دو چار افغانه مذکور در سر کوهی محصور گشته با چار با شکار آخته بران کرده تا حه مستم
 از زمین انقوج بیرون شتاده شرف خدمت اقدس در راه شداری که کجنگ ضعیف بود
 تربت آنحضرت شود به شکار بنده و زنده آید و اگر رو با جی بقله رده بقیتمش در آید
 با شتریان سینه در میان جنگ مورده خود او و غلبه شدن افغانه تربت سوم
 اشرف چون پیش از وقت از سر عکرموم که در همدان پیوسته استمداد کرده سر عکرموم
 چند نفر از شایان حیل ایشان را با جمعیت شایان بمعاونت او روانه ساخته بود بقیتمش
 روئیده را نیز بر پیش مغربت ساخته با کوه که دستگیر او تمام و هشتم لاکام طریق تعجب

پرده در مورچه خوار سایه نزول و پشم در بیت جهانکش از هین طرف بیاض میران در دکن
 مورچه خوار پر تو و صول افکنده تخت فوجی زاکر اقرار چون که بغر اول لشکر و پهلوان طبع
 نصرت اثر بودند مقدمه افغان طاقه و شاید پیشین کلاب شیخ و سنان بر کردن پیمان
 عرایش سانه کشته اول کار چون آخر بزم مستان ساعد و میک کردش میدان
 سرخصان از باده ناب آب شیشه نایب که کم شده چهار صد تن از ایشان سرست یک
 افتادند و از تفریر که قماران خرد و پاشیان روم بجکر اشرف مروض خدمت افتاد
 شده از آنجا که دریای غم آنحضرت به بحر محیط توکل پیوسته و در بحر امر بر صغر پیوسته
 یغینه امید را بنا نهادند لطف ضمای یگانگی بکنده محراب است ایمنی را نیز از نایب جانی
 دانسته التبت ترفیق در همان مکان با سپاه انجم چشم چشم بر راه طبع جلوه جزیرین
 علم سوده صبیح کاهان که پستم ماه پر سع الشنا آن سال بود تخت از اطراف اردو که گویان
 پور کابون طبل رضای جنبه آوا و اعلام جهانکشای فلک در سانه کشته با سلطه سلیمان
 و بد به همت سلطان بجای اشرف روان و با کینش کردی بر بر انطا یونفا که نرفزار
 فدایان که دید چون پست مورچه خوار محلی نزول افغان کشته که بلند در اردو
 واقع شده ابر میدان جنگ بسته بود آنحضرت اراده کردند که بر سر راه ایشان
 زنده از دماغه که متوجه اصفهان شوند شایده افغانه از پشت ده در بمو که رزم آورند
 بعد از آنکه موکب نصرت پروهه متقارن انکوه فلک سگوه کردید اشرف چون از جهنت
 همان دست با حقا و خود از نسبه آراء آنحضرت کار آموز و از طریق جنگ فید و جهان

تجرید اندر زنده بود ایند فخر مقام معارضه مثل آن در آمده بضابطه و آینه که در معانی
 همان دست از شکر بار کثرت دیده بود رنگ خنک ریخته افواج لشکر خنجر را در یک
 سلک انقاد و اسنظام و اطراف آن بر تخی نه کوه میان اسنظام دادند که
 بعبان جهانت را از برای ترس که گلوله داخل فوج رزم از نامیشت در عداوت
 سخت جوی از کوی تاران کزین افغان قدم بمو که میدان دلیر کردی شسته بد افغان پر حشد
 آنحضرت از آنجا که همیشه خداوند عالم اورا یار و مدد کار و نیش و فرزند جهان را در نظر
 همت یگان و هموار میداند مقدمه سخت دست مکان کشته بجای آب آنگان
 روان آوردند و چون شکر بار جوان بخت به ارشاد پیر خود در انهمه الهام خداوند محمد
 در هر جنگ بمقتضای صلحت وقت رویه فوج اهلوب علیجه دست درین کرت طرح کلاه
 در کار جنگ ریخته اول انکینچان بگرام کین که پاده رود لشکر فیر و جنگ و مانده شرو
 ملنگ در قفا ده اسنظام حکم با فرحنگ بودند سلسله خود داری از کردن بر کشته جنگ
 چنگال دلیر بر سر توبی نه روان و متعاقب ایشان اعلام طرفت ان را شوق کشته
 قول نصرت قرین را حرکت دادند بیاد کان دلا در صد از نورک و فلک آواز
 بخانه و جنگ و آتش افشا تو بجای زنگه نثر آوار در بازار جهان فروشی تو طبع
 کف در دم و فرنگ تصور کرده دران دریای آتش بار ننگ آب طوط در کتبه کوه
 شاه مور از نظر ابدت آوردند یعنی بدون مجب و در رنگ بورش برده تو بخانه افغان
 بر دستی اقبال فدایو جهان تصرف کرده با آب شیخ استار شعله بنور را که زبانه

زینا میرسد فروت میدند و بنامان عرضه کین که برسم طرح و کین سواره چینی
 امروا شده بودند باذن والاشورش انداخته مرکب جلا دت برآنجشد و از فو
 سیکه یکرا او کجسته شرح دریا می خون شد همه دشت دروغ اندیزین چون شد آسمان
 چون چراغ را از آسپان و کرد سپاه **بانه** خورشید پیدان تا بنده ماه در پناه
 کیر و دار که شده سیف و باره سندان خیره کن چشم کارزار و دست اجل سیستان
 چهره روزگار بود سیدال نبوی عظیم از پشت سر لشکر نظر شار و جبهی افخته از پشت
 دیگر قول جمله در کشته آتش حرب و غزب برافزودند تا لطف باری یار و در آهال فیه
 کامکارید و کاری و دلیران چهره دست ساقه یا به دلری کرده بسیاری از ایشان
 از کوهت حیات عاری و بقیه را بر ملجمای ذلت و خاوری ساخته اسباب لغت
 اند و قصد بعد از آنکه اشرف کار خود را تابه در روز ولت در سپاه دید جمع تو بخانه
 و اسباب سلطنت را که آشته بادل افکار و خاطر ریش در کمال خذلان و نولوش نریش
 در راه اصفهان پیش گرفته و از راه سخی آرزو تا حوالا عصر میزان قتال بستان داشت
 در روزنده بسیاری از اطفال و درویش بدست آمده آنچه از رویه کفر کند افتد از
 دلیران نصیر شده بودند تمایر محض و در روز نوزده شش شده سلاک طریق و
 الا ایله سوره در آفرمودند چون در روز جنگ که مشغول سینه و آوز و کار فرامی
 خون ریز بودند جمعی از سبک سوزان شکت مایه که در سینه دستی خریدار متاع گاه
 تن برستی چو دند از نزل توب توب طلسم شفته و از لوله لعنت بوله قماش بر شمشیر

شده بر کسب و حرمه پرده همه مطایب مال خود را که انبار مال غنیمت ساخته بودند برآورد
 اینجمنی که مبادا غزایان طمع کار از فروغ مال گران بار و از کفر جنگ باز و سپار مانده چیره
 انزوی که سه ماهه آفات و دشمن جمنیت گرفتار کردند تمامی فواخر ملبوسات و همه
 و فروش و خرگاه و دارالامور و مستقر طاق و اسباب نفیسه را که از آن فرقه خسته بر خانه
 فضای نامون از آن مشغول و قیمت آنها از میزان قیاس پروان بود کجا جمع
 چون در نظر محبت والا خوار بود مانند خدایش زنده **در میان سینه اصفهان و دو**
موبک و الایان شهر حجت میان چون اشرف از پورم خوار که بجهت بی بن اصفهان
 و هنگام شام باز در سپاه وارد شهر گشته تا انور با افخته با بر شیمی بر کشته فخی بسته
 بستان سیر از فرار کرده وقت صبح قریه نشینان حوالا شهر دهشت گشته بشهر هجوم آورد
 با اهل محلات افخته را که در فضا فرصت گیرید نباشد بودند از برای زندگیا پروان
 به جنب و غارت و تاراج مال افخته مشغول شدند بعد از نظر معارف اصفهان در روز
 شهرت است به حقیقت عالم را بجز نظر القوی عرضه داشتند و در دست و سیروم
 سلاطین که منصور خانم اصفهان بود آنچه بر من اقدس سیده کس برای ضبط خوار
 و غنیمتین و خود را بیت سعادت بشهر آفتمند بعد از آنکه خاک اصفهان زمین قدم
 سمیت لزوم همیون حکم سره اصفهانیا مت و پر تو طلعت خوار و الایا بر در و در
 اندیاریت مردم اطراف بارمانه نکان افغان را فوج فوج کرده آورده اصفهان
 که از مرده میگر کشید این را بشهره کار و دیتروانه ملک عدم سخته بقوای و کلمه

حیدر بن علی بن ابی طالب می باشد و بعد از سه روز که اموال فخر بنی هاشم ضبط در آمد شروع بن
 سپاه و ما خط لشکر نظر شده کرده غنیمت ما لاکلام از نقد و جنس و حساب طلا و
 و غیره بر رسم جوایز و انعام بذل غازیان نظر فرجام گشته کس برای این مرده
 و آوردن حضرت شاه روانه طران مسند **میت** نوبت شج و ظفر چون پادشاه رسید
 صدای عیش و بشارت بجز و ماه رسید از آنجا که غرض اصحاب از این سفر نیز اصفی
 بود که بیاری سزوی میسر گشته دشمن او آره دیار ادا بار کردید و نیز خرابان و ظلم
 و سردت انولایت مستقی از زمان است حضرت نظر الهی بعد از اسطام امور شهر
 با جگانه که خارج شهرت نقل مکان فرمودند که بعد از نرد و دو کوشای و کمن او بر سر
 روانه خرابان شوندش و الاجاه مرحله چهای طریق مسافت گشته در هشتم ^{اول} تم
 دارد اصفهان و در عرض راه بمنزله که حضرت نظر الهی قامت داشتند نرد نموده چرخند
 که قضا بر فتن آنحضرت را غیب در غم محلی را طالب بود اما چون میدانست که اگر
 آنحضرت زمام عنایت بجای خرابان معطوف نماید اوضاع مسطمت محلی و
 کار با بکلی اول خواهد شد در باب شیخ عنایت اظهار برای توفیق بمال و مهر گز
 آنحضرت بنا بر این مایل گداشته روز دیگر بارش و الاجاه سران سپاه طلب
 اعاده میطلب نموده ایشان در جواب عرض که آنحضرت تا سید یا فیه رب العزت اند
 تا پای تمت ایشان قدم در میدان گذاشته دست سرکن و گردن فرزان گناه
 گشته کار با مزاج و نقد دست فرودش ای رواج یافت در صورت برضای ^{بمطرح}

که آنحضرت

که آنحضرت فرید اند از ائمه کارخانه سلطنت بجز راه دخل غیر مسدود کرد این خود متناهی سلطنت
 پادشاه است و عنون پادشاه عرض در محفل صلابت بار و در جماعت یکا افتد از پادشاه
 مانع میفرستد پادشاهت بدنی آنحضرت در پیش نزدیک دور خواهد شد همان بهتر که
 پادشاه خرابان را معاف و دیگران را محفل جهام درگاه جهان معاف سازند که
 اگر دین و تصور در و دهر دره در این محل بر تها و آنحضرت ننماینند و مجلس کنگر
 تا وقت عصر امتداد یافته منکجا میگردید که کنگر انقباب از کف سلطان ^{مطرح}
 رودت و طلبای ^{مطرح} خاطر و معالای طین ظاهر که از روی طرح افزای سر و جسم از آن
 بر آورده بر زمین نزد آنحضرت چون دیدند که این سخن بطبع با نواقی و حرکت بهم بدین ^{مطرح}
 نالیق است در مقام اعتماد و توفیق ایشار نموده اظهار کردند که هرگاه این مسئول ^{مطرح}
 پادشاه نباشد رضای نام منوط برضای ایشان است کفجه بجم که پای بخت را بدست آورده
 بدیم اینجغی بمی آمد انشا الله دشمن را نیز آورده دیار نیستی که اوقت ایت مرحمت ^{مطرح}
 از وقایع ایام توها ^{مطرح} یک جز رسید که تخمیرا که از دشمنان بغارت روم بقیه شده بود در ^{مطرح}
 سزاوقت ایشار که اندر ارضای فاش ملوداد عرض او باین امر نامور و روانه فرمودند حکام
 مجریه و کوه کیلوه و بیش از روایات با بوقیون نمودند و چون بیکس بقا ایشار ^{مطرح}
 حیضت آن زنکه و اغور لوفان زیاد ایشا با جمعی مور بهمت مس و جنایخ و فرودین بودند و ^{مطرح}
 تا چندی با شکار کار همزمان از ایشان استمهال و مقارن آن حال ششی مستحقین ^{مطرح}
 نموده با کرج و اسباب بی عیب سلطنت که در تصرف او تیره بود فراد که پس ^{مطرح}

و ضبط افغانه بیده استمام محمد رضا خان شاه مو مقدر کشته حقیقتاً فخر بهمت فرمان و کل ایکن
 با نور سهند که در آنروز بوم از جانب عسکر روم حاکم بود موت چهل روز در آن ملک و لغوز
 بر طرف و نیز در یکی مکارر و حکمران عیش اندک کشته در میان **توبه و ایات حایون یا جانب**
شیراز و کعبه جنگ زرگان و مکت و انزلیم افغان و شکر الملک نرغستان بعد از چهل روز که
 ظل اللهی بنا بر تبار جزو یکی تاسی فرع باصل در صفیان کینسل غلبه سلطه و افغانه صورت غلبه
 تشخیص مملکت فرمودند بیع و الا رسید که اشرف با افغانه بدلول استود علیهم شیطان
 فاشتم ذکر الله ضرب دلبران روزگوش افراوش در شیراز مکت و شمول استعدا
 و جمعیت اعواب اول وجهت مجتهد و بلا عیش رسمت فارس و بنا در است حضرت ظاهر
 دوباره میان همت بمن آن قدر بسته در درسیوم جهار الا قوی کوس قیامت فرود
 رزماری بلند او در همت چهارم کیری آسمان فرس ساخته در عین رکشته از راه ابرو و
 در سیمان روان شدند و شدت بر ما بر تبه بود که اگر قلم در وصفش آغازد مانند ما بر خوش تر
 و اگر دوات بزرگ برودش دهن کشاید رطوبت در کامش افزوده گردد بعد از ده روز کعب
 نصرت طراز برزقان پخته شی شیراز اشرف باز تجدید جمعیت و هشام کرده باستعداد تمام
 بقا برود همت و از طرفین توبه صوف و تربت اصحاب سیوف کرده کشتن افغانه پست
 مجموعی بجانب قول حمل در کشته و ضرر کار از منزل اعتدال گذر آینه به پیادگان بلوغت
 هکلیچان با یک دست بکلوهای با نوز این رایست کردند نوبت دیگر بطرف مجتهد علم
 شده با در این زبورک و هکت فرود و غلبه پیچ فرورده رنگ رسیند حضرت ظاهر اللهی بوجه

از دلبران دشمن گاهی با بد او میمنت شاه فخر بهمت زهره شگاف و سعادت طاق کلا
 با سس لکن چنان قرار گرفته کشته جمعی از این را با لنگ باک انداخته اشرف با افغانه
 بجانب شیراز است زیرا از افغانه افواج خضم کفن ناده فرسخ متقابل است **پرونده افغانه**
 با موز از ذوق دشمن لالاکون و دهن دشت را با ریحی روی رود چون که دند روز و بکر چون میان
 صبح صادق از شفق غفران بر پاهای سودی صیدتی و ملا غفران با سید ال برسم آسمان
 از جانب اشرف و در دزدان و شرف اندر قسمل غلبه خلافت چنان کشته مجتهد است
 بزرگ قتل المذبح من سپل زین سای اعتدال رسیده از جانب فیدو کورون جنبان
 جواب این نوبت که در اقلی راه نجات برایشان میسر نیست که اسرای فغان مغفور با
 ایران که همراه دارند و ذکر از انان تسلیم نموده خود دست در میانک مجتهد سلطه موم کرد
 این عمرت رکاب نصرت یقیم و ایت زباید امان و عفو با سستی مستوفی در غرض است
 صبحگاهان که قطار شجاعت آسمان بپوچ درین جزایان از کشته کشته چهاره بان
 محمل کشتن این عمارت زنگار شده صیدتی و ملا غفران محل جهاد علی و ستر بزرگ را که
 سایه پرور لطف آبی ورده ناسفته برج همان شاه بود با خواهر سراسر اولی است
 و باره رفقه که اشرف در مظهر کرده پنا ورنند اما سید ال که در روز پیش بر روی
 میمون آمده بود لفظ صهی کرج و ولدان و بنو بان خود که در لاک قزاقین محصور بودند آن
 یافته همان سب اشرف را با بصرف کیز آورده اشرف نیز از اهل جرم بر بردن و لغز
 شاهزاده کفاح کرده آید و ابر حسیم ولدان محمود با سه نفر از اولاد بنی اعمام و سیزده نفر

از نشانی که زنان و دختران و بیشتر نای او محمود و میردیس بودند فرصت بردن نیامد
 در شیر از خانه خواهد دیو سیرتا از برای قتل آنجا است پرورش تین و خود کجا در کز نای
 قند ناراکتر داده خواهد سیرتور همان قدر فرصت یافته بود که در فلان روز و اوقات اشرف را که
 خواهر محمود بود بقتل رسانیده ام الفدا و محمود را زخمی نمکر زده نیم جان کوی بود بعد از آن
 لشکر ظفر میناید جان باقی بقیض ارواح سرد و هنوز میما صدیق و ملا زعفران با شرف نه بر سسته
 بودند که اشرف از غلبه آنم نظر را به خط ماسکه ذله کرده فرار و قراولان موبک نفرستاد
 از پستی ای و کرد اشرفان تفرست اینجی کوی برای آوردن اخبار بخدمت والای آوردند
 که در عرض راه با آن در نفر و چار و ایت نرا باده یا نر زده نفران غنچه رها رایشان باز کردید
 بخدمت والای آوردند حضرت ظل الهی فی القورات نرا تفریب حقه فرودند که چون با همیشار
 بین درگاه آمده اند کفاه و دشتان ایشان در کیش برودت و شمع فتوت با زینت
 هر گاه در جنگ و سیکر شوند محضار وقت عمل خواهد شد پس از در فضی ایشان با نوا
 نفرشان بتعاقب اشرف پرده شد بر نزدیکی ایشان که در سه فرسخی سراز واقع است رسیدند
 چون بسبب شت ایفار به غلغله از کار و مرکب از رفتار مانده است نیز برودت کوی بود
 آنحضرت با شرف حقیقت محبت لشکر غلغله باز کشیده در غنچه سخی می منزل که بدند از شفا
 یا قصد نظر از رفت رو اگر ادا قراچور لو مقدر همیشه موبک نفر کیش و غیر سخی همه در پیش
 در سرپل از غلبه اشرفان رسیده اشرف اول دله از زده خانه عبور و در محمد تهور بنیامی چون که
 پرورد شد محمود و اشرف در میان اشرفان صاحب غز اشرف بود با جمعی از زربازان و فدایان

افغان چون راه طریقت با او بوی بی فطرت راه و ضبط سرپل نیز در غنچه کشته فرادانرا
 بچنگ شمول سحت که با فطریع از پل میگذرند مع هذا افغانه لازم جان متهاجم و جمعی از غنچه
 خوف در آب غرق گشته متعاضتی را با بد داده در زربازان از غنچه غلغله خورد سال و شتر خوار را
 با بسیار از زربازان در آن ظلمت میل که روز نایم یوم یفر لمره من اجنه و ایامه و ایامه و حقیقت
 و بقیه بودند انداخته سکت طریقی این المفسر شده اند و قراولان سرور زنده بسیار است
 آوردند از جمله مقولین میجاوی بود که بعد از کز از غنچه کشتگان بسوی دیار پستی روان
 و از فرقه که هزاران میما صدیق و ملا زعفران بودند که اصل زربازان ایشان زده هر روز را
 و لا دران که دیدند هر چند که اموری در خدمت ایشان عفت غلغله در زینند که حضرت
 ظل الهی با آنها وقت از آن واقعه آگاهان شده همانا در اصل بعضی از آن غنچه با خبر بودند
 قمار زود و دیر سر مقدر بود در حینیکه بسیار از آن غنچه از پل گذشته بود آنحضرت با شرف
 از توب چون سبیل با امان بر سرپل رسیده بخت چشمها سر کرده اگر ادرای عجزه لای طریقی
 با شرف سر کشت خنجر خون نیز از زده قرا آورده بر کرده است را بقطع کوشش کوشمال ادا
 و کس برای جمع کردن اسرا و غنچه تین و غنچه بانوچی از پیش منصرف بقا کز کرده اغیار
 و دست نه فرسخ راه طی کرده چون افغانه بر پهل کشته بودند باز بیشتر از عطف غلغله نیز
 در تمام قضایم با طرف ممالک اصدار یافت که از برای که آن غنچه عبور نمائند سراز
 برایشان کپرنه و از انجی اولاد و زربازان و جیش نای محمود و اشرف را از راه که آن را رود
 اقدس و میما صدیق و ملا زعفران و بان که هزاران افغان را با بنویسان و اسرار فداان

منظور که از شیراز فرصت پروردگار بدین نیافته بودند روانه اصفهان شدند و در آنجا که در مدینه
 فدیو به حال که مرافق نفوذ شناسند و بی حیثیت بیخ و دلالت قرب بیند و امانت اگر درین
 روانه کردن که قنارال بزبان الهام بیان مستحفظان فرمودند که مآثر غفران را غریب و غفلت
 گیند که سخن را زنده باصفهان خواهد رسید و دلایل ارباب الدوله همون صورت وقوع باشد
 در سر بر صوفیانه بشی که مجوسین متوهمین از اصفاد و بند میگردند مآثر غفران بر این
 ذل و خاک ری خور است که از بادیه آب انداخته آتش برکشیدند و اینک در ادبیه را
 محضلان باصفهان رسانیده در میدان نقش جهان بگردن زدند و پادشاهی نقش هستی
 ایشان را از صفی جهان ترمزیدند و این عیالات تا بند و اقبال که شخصی اندیش بر جهان بگردن زدند
 فال میزدند و اینک در ایام توقف در آن جمله منومثال روزی در مسکنام کوارر مورد در کوه منصور
 بکنیکه گاه لیل الغیب خواهد شمس الیقین حمد و ثناء فی نظر شیراز اتفاق افتاد در سه روز برای
 پیش آمد کار به دیوانش تامل کردند پس قول آمد **پیت** سزد که از همه دلبران استماع
 چرا که بر سر فرمان عالمی چون بیخ و بن چشم است پوزشده جمله ترکستان زین زلف تو چینی
 دهند داده خراج دنان شده آوازه بخبر آب حیات لب چو نوش تو برده رفته مهر رنج
 پس روان او را آتش داره بجهت او را باز آید مبرک که شمع چراغ امر بهجارت فرمودند و از آن
 ایام توقف اینک چون پیش از نهادن در دولت علیه مقهور بود که گمانند فیما بین پاس درسی
 داشته در ایام قدرت ایران که رویه و روس و هر طرفه مصدر غفلت که فرستی شده از جنب
 آند دولت امریکه خراف و فاق باشد بظهور رسیده بود عی مراد فاش شود برابر تبلیغ خراج

اصفهان بسفارت یقین در روانه شدند و در ضمن آنکسب اعلام کردند که از آنجا که در مدینه
 انخانه فتنه با رنبت بر دو دولت والا کمال غیبت ظاهر و اعلان فتنه متواتره گویا
 و تخریبند با رنبتند و خاطر میباشند از طرف کابل جمعی بسد راه فرار و عبور از آنجا سخت نامور کردند
 شیراز از فرود قدم هیون رسک کنار شمشاد و طرند بوده باتق و اطمینان آن ملکیت
 تا موسم رنستان العقیبا شده خورشید جهانباب از پس کوه سیاب اقبال شد و آفتاب
 عرش پادشاهی که سنی فاعوت یا یوان بجای خود اینچنین قطع ماده دشمن شد شیخ فارس نیز میر
 و طالب بخدمت انبرک دید هر چند که عنایت خواجه در تقسیم داشت آن رعیت که بر گشته
 سیابان به در راه چول را چندان غله و ذخیره که کفایت اهل ارچه کند در خرم گشت و بجهت
 اگر زنده باصفهان متوجه مقصد گشته بسبب ظهور قطب و افغان در در کوه که در نظرشان چهل
 وقوع و تحیل هر باره بر امانت آنجا میرفت و بیخی را حوصله مرآت بر نرفت و از دولت تیره
 نیز جواب صریح در باب ولایات آذربایجان برضا قلی خان اچمی داده نیش در سپهر شمشاد
 بفرموده آمد و مالک عراق متوجه سمت نهادند و همدان شده نمایانند از راه دشت اردلان و کازان
 روان و در آقا به شجان منزلت است از اعمال مولی علی بر اوقات خوشان که دید **پیت**
وقایع سال بیست و نهم روز نهم و نهم شبان الملقم حضرت کوکب چشم یعنی نیز بیخ و بن
 عت بدشتان چهل علم برافراشت و از دیوان فدیو خطه امکان نشود و الا که می عرض خاک بقیع
 ترکس و خطه ریگان بنام نامی سلطان نایب اهدار یافت و در وجه لواء کلین از خیره و کلین
 چقدر و سرگردید و جنود تواریخی رومیان کم فرصت دی را که ریشه تقریر در سر زمین چرخه آینه

از چرخ اینند و کف کلزار را از دست بچوین مشه جبر و ادب هم و مسکن رفیق را نمایند
 شکست که در دیار کاشان آغاز شده گری میگرداند از نیم وصول بر کب سلطان ریح و غیرت
 بر منزل عزیمت میکنند و چون در دایگزیر ما که گم غارت کاشان بودند از طنطنه شوکت فزاید
 آرزو دیار عدم گردیدند و ارضی اندکس کلزار از فرزند و ناز خود دین با فروع ریاضین عزیز
 دیارات کوه ساری لاله و گل و چشم صحرایش ریحان و سبیل را بغنون قربان بهار در اطراف
 دشت درخت گلگشت بورت و مکان عین کشت بهباب آورد و در درون چرخ چیده شده و در آن
 نغمه در شستان باغ در آن کوشش کلین آرمیدند و در وسی با کل بنویز از دواج و عود سبیل از
 و بنیاد کل زبوح هیچ استیج یا دشت جیش فزندی مرتب گشته هر یک از آن در آن
 بخلقها رخ فرود و در شش اینها را آستندد مانند چرخ شمش چپ بر آرزو فزود که دهند
 بی جوی بونه در در کلین قامت خویش پر کشند سر روز آن عاصف دل بخورد مقرایات فرود
 کشته از اینجا عازم به بهمان در درام هر فرد الما حوزة با شین رخ اعواب و پیکار سکا که کیلوی
 با روسای مملکت ادراک سعادت تقییل را کاب نفرین تاب نموده جنین میک میتر الما لکت نیز
 از دست شاه و الا جابه وارد و در انامی شیخ شیراز افسر مملکت کوه برای انحرش و سید دست
 لغت بجهت روسای سپاه نفرین شاه آورده و جبر بر ایند که حاضر شاهی حمد علیار که اثرش
 بر سلطت میا صدیق و قار غفران از نیشم از بزقان فرستاد که حضور شستان اینجاست
 و چون شاه لاجه در لایم توقف در خواب همیشه شتراده رضای میرزا نوید مصهرت میلاد
 در این وقت که میر الما لکت وارد شد محمد ااور با تقی میرزا ابو الهاسم روانه دربارت

و از عزم سلطنت از دواج کینه از بنات گنات فغان مغرور را بجهت هر که خواهند شد
 پیغام دادند که چون غازی را تاحی سعی در این دولت است هر گاه خزان از می لکت سلطنت
 موضوع چشمش را آن باین طرف محول و مرجع گردد هر آینه خزان سده سیدیت که این
 و تفریح و لذت کشتی واقع خواهد بود پس گویند که اقبال از دم هر زبانت در نول بر تو ظهور و عمل کنند
 و از اینجا وارد شو شتر دیالت آولایت را با بو الشان خویش محمد سلطان صمان فغان ریح
 در چون بندر هفت شتر که ازین مایشت پر دزد و الا کتاف است بسیار برود و در تصویر با
 صنت و الا که متن است سده سده کند است برمت آن چو احدهما را ان چند پس
 و کار آگان در دست اندیشه بر کار رفیق و افواج ستان از خوانده خاره مقور شد چون
 ازین بفرع عرب ترک ز سپاه عجم واقع میشد شیخ ابث را که را سینه مقور خزان و ولا حوزة
 حضرت انصاف از لاد آستندد و بعد از در ره بر کب و الا بعد نول محمد فغان بود که
 از طرف اشراف با چلی کرد و دم رفته بود در حدان مقدمه استصال دولت اخراستینده پا
 وارد مسکن فرود آید و نامه و نوشته ها را که ازین عیب سلطان احمد فغان پادشاه روم و جهان
 آن دولت بر اشراف آورده بودند ملاحظه نظر انور سخته چون از دور سندا در آمده بود بنیت
 فغان را بجهت و بیایالت کوه کیلوی بر بلند که دید و عظمت اینکه رودخانه در نول طهمان داشت بنوع
 و الا کلین مرتب باشد به سیمتار سیاهان و تر دستایب باران جنود محمود لزان رود در چرخ
 بزرگ ملک مانند فوج بخوم از روی نخل ملک که نشسته و در عرض راه از ایالات کوه کیلوی و الوارضا
 و کبشیر را در اواب حوزة و با طراف هر جا که نموده و بخاف بودند بر تخته و سیاست فنی و حکم

بهکام ولایات منصوب گشته از راه جاید قزم آباد فیض وارد بر وجود شدند در نصیبه بر وجود
 حنیفان زکمه که بر داری صدق کلک مکان دسته امان نامور لوجی بر حسب حکم و ابواب چشمه
 کس از خجند و وارد در روز حضرت طراز دیالکت که پشت مان سراز گشته از راه فیض
 نمود به تهر که پاشان و عازم آن سمت با ستم او شایان که دیده در همان منزل تهر گشته
 و میرزا ابوالحسن کاشی از خجند مشهور و ابواب به بر گشته چند نام و نام کر خزان و شیخ
 مشهور اینک جمع ممالک خزان از خجند تا اراک کوی که در پس آنجا عراق و خوزستان است
 مانند آن و نیز در کرمان و سینان متعلق به ولایت نام در بابش که تمت مرثا که شهر
 از خجند و افسر سرکران و طبع با بنیانش از قبول اسم سلطنت و ابواب کبر بر کران بود آن
 بتکلیف خزان اصل خوزستان که هر شهرش را با عرض نامر ایند ولایت فد اداد و تقویت
 بخش این توکت توی بنیادی داشته و داده در ولایت مزوره که نام نام سلطنت
 ولایت و از تصرفت علی ابن موسی الرضا علیه السلام و انشاء و اوج یافت در میان **اعجاز**
بار و تینه و شیخ نهادند به دستار کجیف بلند چون در وجود از قبیل رضایان ایچی دوم
 خبر رسید که همان ولایت تقصیر بنا را به نقل گذاشته جو اب میری که افاده فایده کند
 بنده اند و نیز گمان تر نهادند بعضی رسانند که روئینه آغاز ناحت و ناز و دست تظاول بیخبر
 عجزه و سکیان در آنکه اند حضرت نقل القی توکل بایزد کرد کار و از آن منزل استخفاف کا
 کرده در اول شب با یک تار آن جلادت آثار بر کب صبارتار نوارد بر رسم سبای در
 اینکار کرده در صبح کام طلیعه فجر که لشکر توکت را روز سپیدار رفیو خوزستان خورشید از راه

پس

بسا هاشم جی بت تاشن آورد ما چه سر علم ظفر چرم با طلیعه اخر صبح کاشی توام استگار گشته
 رویمان وقتی از خواب غفلت بیدار شدند که اجل را بر سر بالین و سپاه جبار اترهای
 کین دیدند دشمنان پاشان نامی که سر دراز رویه نهادند و چون همیشه اصل امر از منسوب ذنون
 خویش دیده بود بهمان خیال عرضه قتال در آستین بعد از استعالی با بره کبر و از گشت
 با شمشیر بجای سب همدان روی بر تافته فرزد و هر از نفر تها در از آن کرده و چند نفر از پاشان
 در روی بکلیز و اگر ادا که در مسگر در از زبور میوزند و عرصه شمشیر و جمعی کثیر زننده و دستگیر
 گشته اموال و خیم بسیار بدست دلاوران ظفر مشا در آمد و سحت انولایت از خجند بود
 خجند یافت در میان وقوع محاربه **باص که روئینه و شیخ همدان و کاشان** بعد از آنکه
 بچخط ضبط امنی و ولایت بد پوند در آمد بمع اقبال رسید که تیمور پاشای حکم وان و فای
 پاشای ولد سلیمان خان بیله که از ولایت شملان حکم سنبلو بود با چند نفر از پاشان با علم
 و جمعیت فراوان توپ بیله جز از نفر از توی مرگان گذاشته بعزم جنگ وارد طایر گشته
 حضرت نقل القی که همیشه تقسیم شرت را از عطا بای از روی همیشه مانند الفجر به عطا
 و هر کابا لطف خداوند داد که رهیت از اعلام نفرست از گشته در حصار طایر که کلان
 سطح پنهان در بود سیاهی مکرر روئینه نمود از شد فدیو سپهال مواتی ضابطه دقانونه
 که در اکثر شمارک داشتند سپاه منصور با سه دسته قرار داده قول را بفرود جمعیت نمود
 روئینه نیز جمعیت خود را بدستم انقسام داده پای جلادت پیش نهاد و رهیت از راه
 کارزار دایره افروز جوب و یکار گشته چون رود آب در میان فاصل بود از طرف لشکر

اشرفان با نیک رود که کم سرد و دشوار آواز برق خرم سوزیجات میان جلادت نمود
 کشته همی که با زار کبر و دار آتش توب و عجب کم که دید دلیران میمنه قری از آب کشته
 با شاره و ابای سب میره رومیان تا هشت ذبح کین از نیام آهسته تا یک عبت بشمره چک میگویند
 سرد و سرد جانان از خون صورت پیران خضاب که در کشت و نهال بیکر دلیران از کشتن
 سگوفنا رنگاف جوخت بیکر که کاش مضاف که دید بنوعی بهادران جانانی بیکر بیکر
 در او بکشند که علمدار رویمه بفریب دست و لاوران از پاره رآمده علم نزدیک رکاب اندک
 کون و بجز رویمه را پار قره دشت از پاره کردن شد تمامی ای عرف و دو اب و دریا
 ریخته بیایب کوه که در چشمت و قتی پناه عافیت و کیر نگاه امان دست و پام که کفایت
 که بخت بهادران خویان که کوه و پیمان و بجز در پیش است شب برق عیان مرصه جانشان
 یکین است سکنان اتوادی بر نشیب و فراز خارا و جویر چمن و طرز پنداشته تا تویر کان
 حواله اهدان متعاقبت ایشان مرکب دلیر بر آنچه چون سپر رویمه در مصلح زبیدی بخورده
 خواب متعاقب و مرکب برق بک دلیران همه که بیکر در صر نهاد بودند باین جهت اکثر رویمه
 در کام غنیمت ایبر دلاوران ظفر قری کشته فوجی عظیم عرصه شمشیر آوار و جعی دیگر پاشای
 است رود و چند نفر از پاشایان زنده که کشته غنیمت و سپان تور بیکل با در شمار بخورده
 اکت بدر آمد بعد از ظهور این فتح عجب نشان تویر کان مغرور و بر نظر اقران کشته در آن
 لشکر روزنده و اشرفه را فوج فوج عرصه پیشگاه نظر سخته مورد جویند و عطا یا که دیدند در
 که مرکب جهانش در شرف نهفت بود بعضی از رسید که عبد الرحمن پاشای حاکم اهدان

سرمایه زندگانه رفت خود داشته با عکرو رویمه بسیاری و جویمه بدرفته پس مرکب فیروزی
 نشان از تویر کان و اهدان کشته جمع سباب و امانه تو بخانه و قورخانه رویمه را
 که در شهر مانده بود بیک خط در آورده هزار نفر متجاوز از سر که رویمه از همی لک عراق و اهدان
 بدست آورده در وقت فرصت بردن نیاشه بودند امرای سلیم النفس تقوی و بیکر را
 و در عفت نشان را از آرایش لوث بیکر کان و دست تصرف متحده هیانت که
 مرضی صحت که روانه او طان خود شوند اما عبد الرحمن پاشای بعد از تخیله شهر از پم کشت
 و فرط محافت از اهدان تا سنبل که شش فرسخ مسافت در یک شب طی کرده
 از هزاره نزد احمد پاشای حاکم اهدان شسته اگر ادر دلاان درین عبور او سر راه
 بر او دعوا کرد و رویمه که کشته با قصد نفر روزنده از ایشان بدست آوردند که روس مغولان
 با که نشان در اهدان مخطوط نظر عکفان در بار عظمت ایشان که دید رویمه سنبل نیز از خط
 انجیل ترک سنبل که ولایت را خطا و از ان بوم در بر من آثار بد سلکلا که دند و بعد از
 پنج یوم که گو که غرضشام در اهدان مقام داشت خبر بکنت جعی قلیان زکمه حاکم که کاشان
 که از وجود متجاوز آنچه میمن شده بود بعضی و الا رسید بتمین انتقال که جنیت خان که
 در سمت که مستانات یضا همی از خلاف جاده حاکم که کاشان و در روی قوی حاکم
 نامی که حاکم آنجا بود با عکرو رویمه بقا بر در حصار بر حسی قلیان قایق شده جعی از زکمه و کلدر
 عدم همی در بند خود و وصولی نخر لوای تو به بجای کاشان بر آنرا عصبه و فوجی از اهدان
 عرض دعا بر رسم نهضای کیمیزل مشر از مرکب میمون روان شده حسن پاشای محض نشان

آوازه نهضت رحمت حضور تو جانانه و توفیقانه و سبب راجحه بجا بست بعد از آنکه حضرت
 جانان و منازع قلعه را کله حفظ در آورده چون تخیلت کار آرد با کمال کمون خیر هر معانی
 بعد از استماع سخن از سدا بآید هم در آن حرف زمام غنیمت که کس دست نماند
 که در کربان بنای قله جدید که آشته از جهانت زکته و کله جوانان کار آمد عازم نمود
 و لایمت عظیم شده شهر و قلعه قدیم را خوب نمایاند و نیز باقی بود الا بغداد چو سبب
 که حاکم بخیر در ولایت فنا نور از منارف بخیر را که کوی سیده در اوله اصفهان سکنا دهد
 در این هجرت که انظار تو کسب الازار و دیدند با سحاکم جا و مکان منور گشته اند
 نماند بدان فنا نور مزوره نماند که زند پس حکم و الا ما در شد که هر از نظر از آنجی است
 که در مسکن نظر اثر لکت طریق خدمتگذار از بجز از پد و اراق عار و بعضی از روستا
 که در آن راه فرمان برداری بودند مقید شده بر سر تاج سلطان حاکم جام سپردند که بجز
 از خدمت سلفی تر جان بوضو است فخر و در چهار صد فنا نور از روستای آنجی است
 مزبور نمایند و نیز چون طایفه در جزین در خدمت ما با غنمه اتفاق در دیده ملازمه تراست
 و سر و جنب و غارت بطور رسیده بودند بعد از آنکه هم در برابر تیره انظار تو هم نشد
 قطع قلاع انظار تو بر وجه مبلغ بعمل آمد و در همین حرکت از تو آن فوجی از آنجی که کلان هم
 مقرر رکاب نصر پیمان شده از آنجی که انظار تو بقیت یق و تحملی اسفارتق و زنده
 خود سر کردن اطمینان نمی خواند درین سفر حکم نماند الا کارکان و یاس شدید البینان علی
 ایشان را خوار می خواهی نیز بر این بار که ان کسبیده بود یعنی از ایشان بجا بست داشت فرزند

هر چند که وجود عدم انظار تو در جنب لک فزون از شمار امری بود فایز از دایره اعتبار کن
 چون تمام در جزو بیعت مورف و دیگت است میشد صد و این حرکات از ایشان بر ظاهر
 و الا عظیم آمده طوفان نام قبا را باغداد و از سنا علیهم الطوفان بکوشان ایشان تعیین
 و محصل خبر در حوالا خوار بایشان چون چارگشته مدلول فاقدهیم الطوفان و هم ظالمون
 در باره آنکه بود بوضع پوست و متعاقبان با ترخان بنای سر راد و انب شد که هر چهار
 از جزیکه و ایلات نواحی استر اباد و توابع را صورت صحبت داده هر وقت که از ترکمان
 داشت با غنمه حرات نماند بحضور رسد با بر و استصواب نظیر الدوله ابراهیم خان
 بر اسم خدمت بتقدیم رسیده پس یکماه آنولایت را محلی نزول موبک نظر آیت حشر
 بفضط و ربط امور و نظم و ترتیب ملازم و مدخل آنجا پرده شد در میان نهضت موبک
بجاست نیز و وصول خبر قتل اشرف غنچه بعد از آنکه از انجام امور هم در آن و کربان آن را
 میترسیده موسس شیخ نیز فخر اقدس شوق انگیز گشته مستقبل عالم دادند و پوان
 تغافل کردند این غزال آمد **پست** اگر چه با فرج بخش و با کل پست بیانک چنگ مخورنی
 که محبت نیز است عراق و فارس که شوقی بشوقش فظت سنا که نوبت بعد از وقت
 تبریز است در غزه محرم ۱۲۳۳ است رحمت گیتی که از عهد ان بعزم شیخ آذربایجان و از وسیع
 هم در آن منزل عارفان نام از جانب حسین برادر محمود دارد و عریضه نیاز مندانه مشرب
 رخصت و دست عارضت اولاد و ملوبان محمود که در شیراز که شاد شده بجز نظر اقدس
 بودند خبر قتل اشرف باین غلط دیباچه محیف عرض طلب که در آینده بود که بعد از آن کشته

در کار انبساط از مرطوب چهار اوی فزود کشته بودی بجا لب لار رش چون همه در قلم گیتی
 نورد نمک در باب منع عبور آنطه غیر عقده دریا فته لوه اصل نسو لار در روی آنجک عت بسته را
 نخواهت کشودند این ل نه لار نسو هم در جود عقم کشته از راه هم و نر یا شر و سستان نسبت
 شد مار فزود مردم عقوبت بر نوره همه بر حسب اروا شاره اهدس و الافا عرفانست بر سورا
 ایش ل ریخته بقدر عقده در پار ایش نر سبک مد افنا توان میا شد اشرش چون بسبب فته در
 از فته مار کناره جو بود از کناره میر منند از راه نه احکک جوستان کرده حیس ازین منی آگای فته
 با حقیقت کامل از فته مار و در دقلوه کاکس اعمال کوسیر کشته ابر اوسیم نام غلام خود را چینی
 بطلب اوقین نموده ابر اوسیم شخصی با و اثر بقی قب اشر فیا عا کرده بش در سبب سبب
 بزود گو که در کیمت سفلا ر اوبک واقع و نزول اشر فیز در تاج ای اتفاق شده بود و ارد کشته
 از طرف باز سکا در کیز خمیر زده بدر میرود ابر اوسیم هم تعاقب او میرود تا آنکه لعنک
 حینا ر غلا ادر کشته همین که بوی فسیله بد باغ اشر ف میرسد بخور ادر کشته بجا لب ابر اوسیم
 ابر اوسیم نیز بر دستی لعنک را بسینه اشر ف بسته عقده که در دل لعنک کرده شده بود
 دل خود را مانند دل لعنک از غم مستی خضم قایم زد و از اینجا قدرین علیا نبات فاقان مخور را
 همراه بر گرفته عقده مار میرساند بعد از دروغ مار غفران نر نور جواب عریفه حیس این پنج
 شد که بعد از آنکش هر از کان مکر تمه رار وانه نماید اسرار او حضرت خواصند یا مست فیروز
 و قیام آنکه در لایم قوتش ریامت میمون در برابر قرب هر از فرزان فته در فرخی نسبت ل
 نر که کرده فرایست همت از موقوف اقبال ایش ل مرقوم و تصور شده بود که از دور اطمینان

در بار نمودن نشوند آنچه عت همان حکم را دست آویز کوه از لار لار اداد و مزوج اضحی ان فرج
 بازیافت و هر جا دست می خشد باغی مستطاب سینه خورش لاری ضعیفان کشته مال فته
 غارت میکردند و همین منوال از راه مزوج کشته در جود لایق است بجا لب ابر اوسیم
 حکم جام که محض آنجک عت لوه بر خوردند چون فرمان مطاع را که خراجه است دست و دست
 و توند از در آشته و بکانه است در دست داشتند میر محمد سلطان متوفی ایش ل کشته نظاف
 کشته در کشته خور عقوبت در جوی رسیندند چون قبل ازین جمعی بدینه سر کشان در جوی
 عقوبت شده بود در وقت که این خبر مروض قدرت و الا شد بنا که فوجی را بجا دست
 اسیرین و قلع و قمع مصورین روانه شد در پان فح دمدم و مراغه و تبریز تیان است
رب عزیز در حینیکه صفا فانه ایش ل بر کز ائره اقبال شد خبر رسید که تیمور پاشای حکم کردی
 با بقی پاشایان نسبت در قلمه میان جواب که پان دمدم و مراغه است بجهت عظیمی عقده
 بتحت و تاز ایامات نسبت شتغال دارند فید لو کامکار بنه و انووق را در دهانگان
 کد انشته طرف عصر از منزل سوار و با دلیران خود خوار ایغار دست و در فرسخ طی کوه
 اسکاام ظهر در جوی کوه مسود کن رده فانه قران وزن که لار اسکاام تیمور پاشای و عسکر بدینه
 بود واقع شد از آنطرف رومیه نیز از د حصول لشکر مخصوص مطلع گشته متوجه بود الوف
 و رسید صفوف بر دهتد دستورای پیش آمده پرتها ر لکلون افزا شد همین که از نظر طرف
 الوپه نظر حضرت یافته که در سپاه خود خوار چشم ایش ل در آمد پای نبات و قورشان
 ازین بدر فته بدون تملاش عطف عنان بجا لب مراغه کردند دلیران ظفرش ل

نه در سنج ایشان تراقت کرده جمعی کثیر از ایشان قتل و جمعی غیر از معتبرین ایشان زنده گشته
 گشته تو بخانه و بسباب رومیه بدست آمده ولایت دهم در و جنای مکرری در مغان
 و دره فاروقن ضمیمه ملک محروسه که دید روز دیگر بنه و انورق از راه مکر و الا پوسه بی که
 منصور روز زنده رومیه و شهر را از نظر گذرانیدند و مشمول عطا یا فایز گشته و بعد از آن روز
 که ساحت مرا خیمه از راه مصلحت میسر بود بعضی رسید که جمعی از مکر رومیه بر کرد که تیمور پاشا
 بدو فاروقن چهار رومیه مرا خیمه برسم قراول آمده اند و کبک نظر توین عازم ای گشته
 رومیه بعضی ظهور شده ما چه لوای جناب سبقت فرار غنای شایسته بعد از طی میگویند فرست
 که در خطی که آثار فرار رومیه بود از آنکه که در مغان که در مغان که در مغان که در مغان که در مغان
 حضرت نظر الهی تو بخانه را با جمعی از لشکریان در آن مکان گذارنده شد با سپاه حجاز
 تیره که از بنوم ایسکه سر راه بر آن کرده گیرند از سر راه که مقصد نزدیک بود شتابان گشته
 معلوم شد که در سیاه و فوج است که یک از غنای توین و یک دیگر در دره سنج شتر
 نمایان میباشند و کثرت فوجی از دلاوران کین را بقا بق فوج پیش تین و خنده باقیه
 دلاوران و لشکریان پیاده متوجه فوج ایضاً شدند مقارن آن قراولان خبر رسیدند که
 که در اول از مصلحتی پاشای حاکم تبریز و بجز آهسی و تیمور پاشا و سایر پاشایان است
 که از ابتدا در ش از تبریز حرکت گیرند از راه میان عازم فرزند و گرداننده از تبریز که
 رومیه است که بقرب سی هزار کس در تبریز جمعیت داشته اند بعد از فرار پاشایان ایشان
 نیز ستاق بر رخ کرده میروند دلاوران که در خانه رود کاروان پیش لوجه بسکند از پاشا

برق جولان نغهار با نفیج کران رسیده جمعی از ایشان تراقت شد و کثرت شد و
 تیر دلاوان که در نظر را میب آرد با یکدیگر جنگ و چنگال طبع بخون فوج و هم تیر کرده بودند بجز
 با آن کرده نزدیک شده بعضی تقرب با جمعی از آنها فوج تمامی زمان دلسوان نغهار را در
 آذربایجان که همراه داشته که شسته از هم جان خود را بدامنه که مر جان که در دره سنج
 تبریز و قهت گشیده دلیران نظرتین نیز از اطراف ایشان تراقت کرده کار فرمای سیف
 و سنان تیر و از بس هر که در بقا قلب قلب ایشان نوزده کلن و بت نیز گشته در
 سرخ بر اندیش الماس کون من نام شد و سوای مقولین که عدت ایشان زیاده از
 قبایس و یقین بود سوز در نظر زنده با زمان حوراسیک و اسرای نیک نظر و خیم میم و نوزده
 نامحسوس متصرف در آمد معدودی از آن کرده کوی سوزش را بچوگان دست لفظدان
 ملک دشویش بدر بردند مسکام شام که سلطان جهانگیر جیش در شام شام را در
 و از مکر سپهر نوک مصداق کرد قریه سیلان که در آن نواحی واقع است جولانگاه خیر
 سهیل چینی و متو که که نظرتین گشته تو چندان زحل سمیت و بقیان مرغ جهمت
 بیخ آوری اسرا تو مان یا شته حکما را محمدان سپردند که در شهر تبریز با طلاع امن را شرح
 با ولای ایشان رسیده مگر از آنکه از مردم چشم سپکانه با طالع نظر دست درازی
 بدخل غنای و واقع شود روز دیگر که دست و خیم محرم بود بعد از لوی جهش است تبریز بود
 گشت از تبریز اقبال ایسکه رستم پاشای که از اولت عثمانیه حاکم است رود آن نواحی
 پیوسته با فوجی با عاقت مصلحت پاشای عازم تبریز گشته در همان شب چند نفر برای اقبال بخوردند

تبریز شد چون تبریزیان منور سلب لباس رومیه از خود نموده با طواف سپاهیان
 مخلوط بودند و نیز تبریز را از روی متذکر بود لشکر یان ایشان را تصور مردم تبریز که متوسل شده
 ایشان باز لم از شهر فرار در ستم پاش را از اینوا قهر در لاس شد در حینیکه پاش با دروازه
 کیز شده بود حال که نصرت قوی در فایح شهر با دروازه چار و او را با جمعی که همراه داشت گرفته
 بجز دست خند و کا حکار آوردند از کفار ان رومیه آنچه پاش با ان و مجتربین بودند بعد ان
 جان بخشی مورد جان و در حضرت انصراف سرد و بقیه امر ابراهیم کشتی تو جان نه نامور شد
 و از اینجا تو بهای کوه بنیان و مدافع از در دمان آتش ترا که از حمارات رومیه بر
 آمده بود روانه خندان ساخته و به ابراهیم پشی وزیر عظیم متوسل کرد که پاش را ان
 سفایات دستمانه متذکر امور جهت صلح و صلاح و دست ما در میان **صلح سلطان احمد**
پادشاه روم و جلوس سلطان محمد در فغان برادر او و قتل ابراهیم پشی وزیر که درین
پیش بعرض دالار رسید توضیح آنست که در دینی که تبریز و همدان در تصرف مصطفی پشی
 سر عسکر و عهد الرحمن پاشان بود تمامی قرا و مزارع و در کاکین و در بقات آن در ولایت
 از دولت غمخیزه میرا که عمارت از دیوان باشد قرار یافته تا از اهلک که پاش یان
 با ستد عای طایفه کجور و ده جان اوجاق را با از دغان و فغان قیصر را بختی شکست
 و بمیان کرده قیمت اغرا که مبلغی می نظر میشد که در تصرف عسکر بود بعد از استیخار صفیان
 که رضای فغان شهنشاه است آنحضرت طلب ولایات و نصرت روانه استنبول شد سلطان
 احمد فغان و ابراهیم پشی وزیر بنا بر هشتر آوازه موکب حضرت نظر الهی را رضی قبول

مصلحت در ولایات طایفه کجوری و روسی اوجاق که در دست تصرف در کل وزین آنجا کم
 کرده جز به هر شیخ پدید نفع نماند توقع از ان سرزمین نمیکردند بدعوی برخواستند که
 ولایت را با ما میفرودشید و یکی بچشم رو نمائید اگر متعلق بمیرا هم میبود قبول این امر نمیکردیم
 پیدای آنکه زوداده خریدیم با شیم اگر شتر خاقون و مال جمعی مباح بنزد محک سفر عجم و باعث
 شک و دوا و پس الام شده آشوب فرسایده را سپیدار و جهان از رومیه رافته زار را سپیدار
 بود چو در مقام زد و لایا تید و این قتل و قاتل ان انجام کار بودند تا آنکه آوازه قطع آن
 و اعلا ی لویای دولت و در میان آن انتشار یافته بقیه السیفی که از آنجا دند و بعد
 رحمت مجور سه مان کشیده بودند تو او را در آنکند و کیفیت حال را مذکور می باشد انجا
 و وزیر اعظم که از پتم قوی دستی دولت نادره برای سدره اتوال رجال سیره بزم سفر
 آورد با جان وارد اسکودار گشته بعد از دروغ گوئی قیصر را میان پادزنده و لایا که در زنده
 یکجور بود یکا ناپاک و استره با یکا سنگ شرازه نیز که ده شیخ بروی خلیفه اسلام کشیده
 اصلاح نمایند بعضی در استنبول اعدا شده که جمیع عظیم در مکه ف و خرام آورده بود
 و وزیر اعظم ناچار برایش کین نایره شرف و در بر تو تس عزمیت سفر زنده استنبول گشته
 چون که شش با اثر بود پادشاه برابر اثره را اهل فغان در اضی بقتل و اما و میگویند و ده فریب
 اعظم را بختی هلاک و بیلا سر آده انداخته بیرون دست ما **پیت** چنین است این که در
 نه لطفش بود باید لودنه قهر نه پرورد کس را که او نکشت **پیت** که در هر زومت و در کین
 با وصف اینچنینی آنطایفه ترک از دحام و در فوج غوغای غام گم کرده سلطان احمد فغان را

و انفرود در این شب تا که سلطان محمود خان برادر او اسعد القصبه شهر تبریز که در دست مدینه
 پامل جنود عدوان شده بچرخ روز مقرر اول فرزند کشته عزیمت تیر بخوان و ایرودان روز
 اقدس تقسیم یافته عقاب رحمت نصرت اثر در جرح هفت در آمد که مقارن آن در
 ماه صفر یا در ذی قعدة میرزا آمده خبر آمدن افغانه بر ارض اقدس و وقوع کشت
 بعضی مقدس رسانیده و سبب اطراف بیک همایون گردید **در بیان آمدن افغانه**
بر ارض اقدس بکشت یا شن ابراهیم خان سابق در ذکر واقعات هرات است که
 که بعد از وقوع محاربات با الله یار خان بکشت افغانه ابد الوجدد ایالت هرات با
 ستم دهنده عطف عثمان فرمودند بعد از هفت رایات حضوره بجای سب سواق و آذربایجان
 حسین علی که در قندهار استقرار داشت چون چهره دستی سعادتمند دولت را دیده میدانست
 که غیر مایه ف و ایران پدر و برادر او بوده اند بعد از طی این سفر نوبت کار او خواهد بود
 ایلیه ابد الازدر ساکن در آینه است تراغی هفت زخیم و انجمن هرات را در بر او
 مؤثر اشتهار موسس هرات ارض اقدس از کربان خیمه شان سر بر زده اما الله یار خان بنا بر
 دجتر قوت ستمواتره اندوی طاقت اندیشی دستی براف کشته با لایحه پیمان خوف
 نمی رسد با این قبه ابد الازدر سر کران کشته در وجود کس طلب از افعار خان حاکم فراه کشته
 او نیز بقصد خلاف از خلاف بر آمده و در ناخبر هرات و الله یار خان نیز اندر هرات در آمده بود
 میان افغان بهر سیده سه ماهه بر این عنوانی تیره آشوب در هرات اشغال داشت تا آنکه در افعار خان
 غالب آمده در سوم شهریور ۱۲۳۱ در قتل شهر و الله یار خان با کوچ و اتباع خود و در قتل افعار خان

که در

که دید پس ایلیه افغانه از حقوق غنایات حضرت ظل الهی چشم پوشیده و نقص عمد کشته
 زور افکار را بکومت همیشه در بزم تا حث ارض اقدس اعلاء لوار اقدار که زند الله یار خان
 نیز کوچ و خبران خود را در قلوب ارجح کند کشته با سمود و قافان حکم عرض یعنی از حکام
 او بجا قید که با او اتفاق داشته سه روز پیش از دروغ افغانه داخل ارض اقدس گردیدند
 غیر الله اول ابراهیم خان شرایط اگر ام و در ۴ تام بطور سپوت و در آنجا که خیمه خیز افعار
 آینه صورت نمایی قضا و قدر محقق شد و در آنجا که خیمه خیز افعار
 یقین میدانست که آنقدر عمد شک و در وقت فرخ حاصل انگه تا حث خویشان خوانند که بعد از
 تیر اصفهان فوجی از خود مسود را از کرب بک نصرت نشان دادند خویشان و از عدان تیر
 بخو که بستن ذکر یافت با قرفان بقا برابر ای جمع آوری چهار هزار نفر از بعضی کن نواحی
 و توابع دست ساد مقرر داشتند که در این ضرورت بمقابل ابراهیم خان شوند و با او
 نیز فرمان و الا نفعه و اقران یافت که غله و آذوقه و غیره بسیار در دست اقدس رسان
 و از بعد از ورود دشمن بنا بر ابر قلم و در کشته ارض اقدس نماز افاض نماز افعار خان
 با حث هزار نفر از افغانه در راه پیرس با نر زول کشود و آنقدر تا حث و اگر در ابراهیم خان
 خبر درود ایشان را عرض نموده پانزده روز در زور پشت بد بود است قلم داده که فری میگرد
 و بمقتدر در کس که بیکه سنجید متوجه کس مسود و لومود در ارض سنده جلال کشته محمد داد و در کشته
 میدان نایکدات پلینه بعلی علام شده که بدستور از زور فرخ و چند ابراهیم خان خود در
 باشد که اش الله قبا غفریم و در تبریز از اهل کت بد کرده خود را با کرده کم وقت میرسیم

و مقرون آن جواب با قرآن نیز با جریک و بکلیان پرورند و در در ارض اقدس گشته اند
 با وصف اینکه از دواج سگ و فطرتی در باب قتال با ابراهیم اعرض عن هذا نازل شده
 میداشته که کلام آن حضرت نظر آیات و ما یفطن عن اللهواجریک بعضی از تو اخوان منور
 و نیز خند و نوسن طبع غمور سپاه حضور را بر بدشمن افراده روزه نامور شده در محبت
 که سبکین رحمت خوب از همه آن فتنه نیز بمقابل پرورده در انشای کبر و در بار قرآن که برگزیده
 بکلیان سپاه بود زخم دار گشته فوجی از سپاه کمان او که نوا موز را در رسم جنگ بودند در آن
 داده روی بر تافته ابراهیم فان با چند نفر اسپه ای که بود که ابان را بر کردار بکلیان
 که در پیش سگانه سینه و او نیز گرم کوه بود حرکت در اجمول بر نورد داشته در آن جنگ
 از دست داده لشکر با آن نیز حفظ عخان فخر داری مکرده روی بجز سگانه محبت میکند از دست
 در آن روز که او را بسیار از ترک متسی ساد که دیدند و همی از سپاه کمان نیز خورد ایچاه توفات
 انداخته در ماتم مرکب خود لباس آبد پوشیده ابراهیم فان بشهر مقدس محض محبت
 و این واقعه در نیز در محرم ماه محرم سال در محبت مجاور عدالت و در آن مشهده اتفاق افتاد
 بعد از ظهر این سگانه حیرت انگیز چون ابراهیم فان در جنگ است حالت عرض بداشت
 ش جراده در رضا میمرا که در آن اوان در زنده ساله بود نیز جهت را بوسطت چارمور و
 غلبه نو کامکار است چون حضرت شاه طهماسب که در زبان چارمور است که هر شایع میگردانید
 امرو عواق و آذر با کمان بر دنده اولی این دولت و جانب نادر را مملکت علی عدو است
 و مارا بگوشه کشان پیشان صیقل میبندد این حضرت فطرتی امیر چون را ابراهیم و فتنه مرکب

لین

ست عهده را از من خود دانسته بدید بر ایشان تمهید گشته محبوب چارمور علی التبرکی اعلام فرود
 که در حصار استوار قلع داری پشت بر یوار اطمینان داده رخصه در بنیان ثبات و قرار نداده
 که بنیت پروردگار با دلیران نفرش را مانند چرخ چو کبوتر گیتی فرود ابلق چهره ماه شب در روز
 هر اسپه بر حمله پاک گشته بر وقت حضم تبه روزگار میرسیم پس ستون یک نشانی است
 تبریز و خطاب نظر و مرداری آذر با کمان مرصع و جمع اسباب و غنایم و ذخیره بودیم که
 در تبریز مانده صد هزار تومان تقاضا نمود با و غایت دانه و الاها در کردید که جمعی از ایلیات
 افش را مقدم و ترکمانند که کوی نیده در تبریز سنگ و شمشیر از نفر جوانان کاری را در سنگ
 عارفت سنگد دهد و حکومت هر یک از ولایات استراعی را حکام کاروان توفیق
 در مقرر فرمودند که ولایات متعلق بحضرت شاه طهماسب داشته در فتنه گداز آن گشته
 بیان و جان کوشند در آن سفر فتنه اثر ایمان که در فارس عواق و آذر با کمان ایچاه
 و فوجی داده که کوی نیده بمالک خوبان فرستاده بودند عدوت ایشان به نچاه شفت
 هزاره نوار میرسد از آنجمله هزاره هزاره نوار نشت روز بقله افش روز هزاره نوار و قزو
 پیوند که شرف ایچاه با حضرت داشته و چون میباب و کویکاب بنهی که ذکر یافت است
 قدیم آن حضرت و سکن طایفه قزو و همی از آن طایفه بمر والا کوی نیده در ارض اقدس گشته
 کرده بودند و عرض ایشان را از قزو رسیدی در میباب و تهمه افش را در کلاس گن دادند
 و چهل نچاه خانوار دیگر تر گمانند و اگر ادبش را در میاب ایلیات متفرقه و طوایف مخلوق بودند
 که بدستوار آنجا خدادک دیده در بنه بمالک خوبان متوطن و سکن و مکان سبلاقی و شلفان

بجز هر یک تین سهند در میان انصاف موبک همون از تیر پان بی عت فرسان
 بفرم تینه ان فنه بظا ارفض و بط امور دست و کار نزدیک و دور بنه اخذ و کارگشته
 با نیکه تا زمان عرصه دغای بی عت فرسان این مشی که بدون مکت و در یک وارد قول اول
 و در آنجا چهار از ارضی قدس وارد و خبر رسیده که بعد از واقعه ابراهیم خان افغان گشته
 بودند که حال مکتب این کار با مال شده از نیام کین شمشیر بروی این در کت شیم
 دست آنرا که پرون میکند پس شهر دیگری شاد است که از آنها د قواد و خراج و توابع
 شهر بر آورده نایره پیدا از و هندی که نزدیک شده که از هزاره آتش آن نورد و خرمن ماه
 سینه در انبار کنگشان و خوشه پروین در نزع چرخ برین در کیرد بینه به سسی و کیرد
 در حواله ارضی قدس بکت عهد مکت کرده مران و خراج را علفی شیع پیدا در سهند
 و بعد از انظار کمال یعنی دزدانه حرارت شده آنحضرت از استماع آنچر ترک انظار
 کرده در ش نزد هم ماه صفر وارد قزوین و آنچه نشون عتله و فرق مخلوق بود لوی خوا سندا
 ایجا راجع کرده مصحوب محمد خان ترکان بخدمت شاه طهماسب و دستا ند که در راه
 امر و نئی آند دولت والا بوده پر کار و در بر خط فرمان نهند و در آنجا خبر رسیده که محمد خان
 از جانب سلطان احمد خان پادشاه روم برسم سفارت بطلب صلح روانه خدمت و آنحضرت
 مقصود از اینکه باین تقریب اوضاع و احوال حضرت ظاهر التبی ملاحظه و از رای و خیال حضرت
 مطلق شود امر والا بنفاد پیوست که محمد آقا را بعد از درو بر تیر روانه فرسان نمایند
 و نیز که در کالان افغانه در جوق از در سیمان در آند و بغایت تخی سلطان افغان که

سیلای اشرف حکم بزد و بعد از استیصال او روی نیاز با نید دولت یا جزو از آورد
 جیدری سده سعادت قرین گشته و سر روز امکان نرفت ایمن تفر گو که غز و مکن گشته
 از راه طران وارد ابوان کیف و چون تر کمانه موت ساکن دشت قیاق هبیه طریق فرود
 و نطق مملوک و تر کمانه کوکلان نیز که در حد و در کرایا سکند و سهند در نغمه عیدت
 و دادن فرایان همدان بخو که سبب بخیر یافت رسم فرمان بر بر ترک گشته
 از منزل بزبور تجید منازل و چهار هزار نفر از دیران نفرشان از راه بطام و کولجا
 از نیت نازندان شوکتی اعلام ظفر فرجام و محمد شده که در روز پانزدهم شهریور سال
 موبک و الا از پیرش میدان هترابا و بر بر موت و ایشان از دهنه کرایا بر بر کوکلان
 چو دل انداخته که تحت هر دو در کوز اتفاق افتاد که بجای عت خبر میگردد موانند برین
 گو که ظفر قرین صبح روز بزبور از آب آنوک عبور و مکان جهنم و بصیفا در امتوا سطر تر کمانان
 و غویچه که در میان کانه دریا سکند دادند از توجیه ریات اقبال آگاهی یافته بسمت خیره
 و جهت کوکلان نیز بطرف الا داغ سیمبار فرار نموده پس سعادت با ستر آباد گشته
 فرایین مطاع موبکه بموم سعادت خویشان نوش شده که راه معامله را با عموم تر کمانه
 مقطوع و ایشان را در کفتن غله و ذخیره ممنوع سازند و در غره ماه پسر الله از آب
 کرکان گشته از کنار دشت و حدود دانه و سلقان روانه خولان و در حال تراباغ
 من اعمال کرایا صبی از دشت می تهر قرین کوکلان از در بجزر آمده و در خدمت والا
 دستهای عفو تقصیر و ستمه دادن یور غه مال شده مسئول آنجا عت قرین قبول فرمان

همان نماندند که خواروی و یورغمال را متعاقب روانه فرمایند پس عکاز کوفه
 توانان را فوج فوج مرتضی صند که روانه دیار او طان خود گشته در پستم دلو بزم سفر
 برات در ارض اقدس حاضر باشند و در آنجا از جانب الله ریاض افغان که در آن
 اقدس مظهر عریفه مشتمل بر پنجاه نفر از فقیران بر عیسم خان رسیده جواب او برین
 از کین عزت اهدا در این شرح فرمایند که عیسم خان الله یار خان افغان بدانکه شرفی
 که در باب انبوی بر عیسم خان عرض داشته ام نموده بود چون مشایخ را از بلطوط
 شرمند و از توفیق بگشت که قضای الهی بود گشته دل و سر افکنده است فرموده او را برین
 قلم نیاورد و بشهر ساری و جلالت زد که خودش که در باب محبت را غدا بدتر از آن
 و کند و بر آن کجایه مخفی دستور نخواهد بود که طبعان نام و سنگ را در سار که جنگ کش
 و کوشش بقدر امکان در کار است اما بعد از آنکه چهره شاد بدخ از پس چو غیب جلوه افروز
 موجب سلامت آنکس بود که با قبض و بطع جهان معنی کاری در تقدیر است الهی چه بسیار
 خواهد بود زیرا که بمضمون کرمه و ما انظر الایمن عند الله کثیرا بواب شرح و نظر منوط
 بمقایده تا بیانات اینزد و او است نه بزور و در پیجی بشری با وصف اینی اندک که با کجایه
 بهره دارند به نزهت و سنان اهدا سیند پرین زنده با بطع برداری نیره خطی کلک
 امثال و اقوان تن در بندند و بیش تر در شکرش کردن تسلیم می نمایند و چو کار عیسم
 خامه پیر و برادر راضی خوف شدرا گشته تر از سیف قاتل وردی ترش را شایخ تر از آن
 ماعل میدانند و بمقادیر **سپ** در دور خم بگش و نام کهنه سر کاشش کبری عرق نقیبت

از صد در چنین امر و ادام ایجات در کجایه حالت که کفار قید مالیت لوجومات با بر جسته
 ترحم میدهند چنانچه انظر الشمس است که سپند از زمین لوامی جز بعد از آنکه از نو که سپهر شایخ
 کشیده روی بهر نیت میکند از آنکه نزدی بر زمین فرود می رود و در وقت رایت جهان
 از آنکه نقطه نصف النهار خوف میزند از فوط شمساری آفتاب غر خوار فرین زوال پند
 هر چند که بنا بر مینا مذکوره علامت برش را الله لازم نمی آید که چرا از دشمن بگشت باشد و بشون
 گفت که چرا شمع کباب این همه بر نش بر خور و پخته و از بیخ تیز و بر تافته و لیکن سخن در این
 که با وصف اینکه مکر از جانب او در باب جنگ و بر و ممنوع و از اوج سمای خاطر الهام تا بر خط
 با بر عیسم عرض من بدان او اتموع شده بود بر خلاف مومل مصدر انکونه جمل و تظهور
 باست بر شمه و دلیل عقل طریق مصلحت جوید یا راه رضای خاطر ما را بر و قیارتش بودید درین
 که ساک اهدی الامیرین و تابع مدلول و بدینا تجدید گشته طبع و توخ را از او در دست
 رنجش و از او پاشد حال چون آنکس اچاه در مقام شفاعت و التماس در آنکه بود جسم اللیل
 انکس اچاه ایند فو زبان فخر از آنرون او کوناه و بهمان نوبت باقی او را ما مور و نجیبه
 رحیم در بیان ورود کوبک محمود **بشهر مقدس و صادرات ایام توفیق در ارض قدس**
 حضرت علی الهی منازل نرمت مراحل ربان آفتاب و راه جهات تاب برسم ایوار و شکر
 پیوندند در آخره و پرسع الله صلیحی که با جلال تسلیم چهارم و بریر آرای این جنبه طارم از نظر
 شرقی جانب غرب انظار یافته از دروازه افقی قدم بشهر بندینا حصا سپهر که داشت
 خرو ملک سردی بطوط بهرامی و فو غظت فزی وارد ارض فیض مدار و در عمارت حجت شرت

پایه باغ مانند روح در قلاب خنجر قرار گیرد چون در آن اوقات حادثه شکست برده ای
 اهل آند یار روی داده مانع در گمان هنوز در نام کشکان خویش بر او تارینه ریش میخورد
 ناضج چنگ زدن و زجر افغان با بغیر و افغان در گوش رویان فلک خورشید افکن بودند و شکست
 طای نهای دل از استیج این سینه جوت بندی نموده از لاله های دلخ طرح جو افغان میگریدند
 و برابر که می شکستند از نور حکمتش بارها بر می کشیدند هر گاه آتشناکشان هر شب آسمان
 میرفت و کل خوان خرابارشان در هر طرف آتش غم خورشید بر می کشید صدای کوس افغان
 که آلت سوز و درد بود از این غیرت سوزد آتش در روز و در او اهل شهر را از نوازش افغان یاد
 و آذین بندی و چو افغان ممنوع ساخته همان تو بهار بعد او ابد به چو کینز و طغنه در دور
 جوت و دشمن رس نیندند و بعد از سه روز که سوختن از پنج راه پهایس کزین شکست جوت
 سان افشاید و ایملد که از قفس عراق و آذربایجان برخیزان فرستاده بودند پرده حجب
 جوانان نامی ایشان را بر رسم ملازمت خجسته فارسان فرودستیه شده و چو کولان
 اندیشه را برای تعلیم فنون سپاهیکری بر ایشان گذاشته با چینی که ترک سینه مستقیم خوان طره
 دره بازی و مردم سخن گذار دیده فشان و لیران با کمان سینه تورا برد و تیر و دانه در گمان
 کشنی و فقیح اندازی کند بشق و تعلیم پرده آتش در اندک روزی هر یک در فنون سوارزی برستم
 یل و از جو خوار فرزند رسیدند زال چرخ و جلا در اصل شده است اگر نه کار فرما در رستی
 میان باشد بنا بر مستنک را آینه سیم میتوان کردن و چون سفر هرات
 تقسیم دهنت آله یارغان ابد لاله که تا آرزمان در ارض اقدس همان و نواله خور افغان

چند دست عدلی آن شده که رشده در رو چاق توشت و مشول دلالست فاغنه بجز باز در راه
 حرمت بر ادراک ملازمت پر دازند و لهذا در استخود و افزه و خلع و خوره و خنجر مرصع و عطایا
 خاص و خنجر صانع اده مرتض و روانه مار و قیاس بقا مر قوم کلک سپان شده که اول بکین
 کوکلان در ترابع کرایه آمده و چهار دین و تمهید کند که هر سیت فانول بر رسم بود و مال
 در مشقه سینه سکن دهند چون در انجام این امر تا غیر بطور رسید اعیان طار و اولاد
 که قتل و آبر باد میانه سفر است آمده در استخاست توشت و مشطر زمان باشند جوت
 در چهارم چهارم الاخری با قلیه از صفان جمیده و سبای بعزم چند انظار فرودان
 در و دو موبک و الا بختون تر کمانه نیز به مثال فرمان کشته حشر طغر الله عطف
 عنان بارض اقدس فرمودند و از آنجا حجت میورد آورده سکن داده مقصد شده مذکور
 جوانان سپاهی ایل بر نور در سفر هرات حاضر زنده چون بعضی که مذکور شد در هرات
 طهماسب دره صف سلطنت و شتر با رزق طر سلطنت یکم خواهد قدسیه خواران از بهیمن
 پنجه از دو باج خاطر و احوال و همین فرزند با در لیل و آتیمت هر اده عظیم رضا نیز رض
 بود در زلف کاکب که که مقدس بیت الشرف ارض اقدس توجیل نمودند اده مصلحت اند
 که تمام امر احوالکام و سران جنود نصرت فوجم و عظمای عظام انجم هشام در نرم لرم نظم سورد
 محصل حبس و سرور کفر کند و کار که در آن بدایع طراز و کجا بنده ان صنایع پر دازد در مقام
 پذیرای دست و بازو ضرور در زنده در آنجا که روزی عمارات چهار باغ را مژنه صفت بهشت
 در آذین بند و طرح جو افغان رسیده چرخ میزور است سینه روز جمعه دهم شهر حجب المرحوم

قبر حضرت ادراسکی رنگ ط و مس بود بسیط غیر از فرج بخشی طه انوار جگر و مس اشک
 خداوند و قمر که فدای و زهره زهر الرود برای چنگ و چرخه خمس طوی با هزاران قورنیز
 باشد در هزار دست صفت که اینها در آن روز که در کان سپاه و ایران مارگاه و سبک کان در
 و چکران جان سپار از جگر فتنه نو از شش خیمت گشته بر شش هر یک مانند کوه کدو
 خلع خدای سبکین و بان شخ کل طویش از آب بونه در رکنین که دیدگان طویش
 خاک بطن طویش شده و شوق چنان انکساک پای کوبان رود بر قفس برخواستند
 بر این پنج جشن و چراغان و آیین بندی و دهانی عموم خلاقی از نواید کونا کون لذت نوز
 انواع کامیاب و خورسندی گشته این همه را در هفت هفت هفت هفت هفت هفت هفت هفت
 ساعت در شب جمعه هفتم ماه زبور قرآن سعیدین و اتصال بزین واقع و انهارت زمین
 لذت تو جبهه نمود اندر تبریح سعادت رنگ چیت اشرف اشک که دید بعد از انجام
 طوی برسم بر و شکار بجای بامورد و کلات که مسکن انکسرت بجو تو به زودند و بخت
 رحمت سایه کتر فرق مال مکنه آمد با که حرز کش دیدار ضیق آثار بودند گشته و چون
 تر کمانه خود از دم اکثر اوقات آمده در طرن که شعی می نمود هر هفت ایام در دست یور شیار
 و بنوا جنت و درون و اسپورد رطایق دست تطل و دل دراز و در قند و استراز بودند که چه
 ابراهیم خان بر جیب حکم و الا جمعیت موخورد در لادون تنوخت و پخته انظافه
 نمود بجو ایچون غم غنبد و عمت آسمان بودند انکسرت مرکز توقع احد از آن گنداشته
 و کار را با امید بر او چکر گنداشته لند انبیر الله و لار با سپور و حضرت و در دستم ماه شبان با نوحی

از فواید جان نثار اعجاز و چهل پنج فرسخ را در سه روز طی کرده در مجال طرین طرین
 بر وقت آنکه رسیده در جلال ان عرصه ششرون و عورات ابان این بر گشته این اول
 و اسرار حواق یورت و ساکن انظافه بروم اکل عمل آمده از جسم فنانیز از نهانی بخور
 پخته تر کمانه که تر خض شده بوده انظافه کش را به سستیاری سی و لیران که در نوز
 کوشمال کامل داده روی تو به بی سب لدرش اقدس خالک چون سابق لکارش باشد که همین
 درین قورنیز ابیات حضوره بجای آید با پی و ان غنچه حرارت را که با سنده ملت و انامه
 بنده که سبته بودند تحریص بجای لوت کرده سلسله ضبان ف و مود در انوقت که خبر غنیت
 مرکب همون بجای حرارت رخت انکس در لدر و زود یک که دید و انظافه رضای کس
 حین دست داده و انظافه و انظافه حیش ابراسته ادومی لیده نیز با که وی انبوه
 اعانت بدلا و اورد اسفرا نشد که شید سپار یکدیگر از دم شیخ سمور طلع فولاد سپر ضیو
 جهان پر در که جو هر آنکه انکس بدینه با کس شید که زمان پیدا و تصورش در عالم و این
 انکس قلوب اعداست رحمت بودای نجات گشته بجای شک راه بر سیلاب و بش خنک
 بر آب بنده نهد از دور و با سفارینقا اتفاق از طریق است حکام بنایند حین شمس
 اسرار خود را در لیدر انکس از سخته عریفه حکامت امیر مشور برستد عار حضرت اولاد و نول
 محمود گنشته کلک بنامندی سخته مشوب ملار غفوان محمد و اسحق سلطان مفری
 حاکم بقی بز که از جمله اولاد کرد مار عطفه فیدوانه بود لدر سل خدمت والا نموده مسئول او
 درجه قبول و تمامی اسرار اولاد که ذکر انان چهارده نفر بودند بنام زستادگان بز

کرده بشن با نسل برام حصول کام با بکند و بدین معنی نیز در نظر افروز است مراد حق سلطنت صفوی را
 که در شنبان اساز بجای بستار داشت با ملا رفغان و آسحق سلطان روانه درگاه سپهر
 ساخته صرغه در جنگ و صلاح در کشت و در یک نذیده از فراره عازم شد تا که دید آنا با صوف
 مشاده این نوع لطف و قنوت که با نیت و ادا م حیات از بد بقر ا طاعت نه چیده باز ف با ط
 ظاهر کرده در سر بر از نظر ز غور را بر که در کما سیدال اعانت ابدلا هرات فرستاده
 حضرت نظر القوی بعد از وصول بخیر مقدمه بر ایتام کرده آن در شرح عفاف از همان عرفان
 با خواجه سرا با عزاز با صفوان روان کرده بگرم برای مشای رب نیند **بیت افزادی قلم**
خجسته رقم در مضار و قیام سگوز نزل مطابق سلسله در شبینه یازدهم ماه فرخنده فرجام صیام
 نیز اعظم به پیشتر نهند حمل رحمت اعلا افزاشته سوگوشان شکرستان رسد را که از بروج
 با ق دی در راهای جو پار و زوایای باغ و گلزار شلاق داشته اپنا زمین در سید
 و قرآن با قروان نایبه اطراف چمن و فضای نامون را از جوش مالا در میان بر پاره
 رنگین و ختام گلگون بر آراشته کلمش از روی خلاف پیکان برک پدیده کرده نبره
 خنجر بر گرفت و سه بر که سپر و پیشتر برداشت چشمه را از بروج زده در بر و در جنت از سگوز
 کلاه خود بر سر گذاشت و نوز در زیر در پیشخوان بدار الملک دی آورد و بنمود اورد رحمت را
 همش برینجا کران رست تا نسبت بر نم حضرت و ملا تر میت بافته قامت دلیران آراشته
 خلع نذر تازی کونا کون چپ و دوان آنال شان از زنج و سفید مالا مال و مشون کشته
 بعد از انقضای جشن و سرور در یکشنبه یازدهم آنسحر سعادت فرجام با فرزند و دو کوبه کا

از ارض فیض یافت ب بمزل طرق نصب خیم زیرین قبا ب کرده دلیران که چند روزه از
 خونخوار و دشمن چون دنان روزه دار لب فرو بسته بودند از روز را عید خویش دانسته
 از لذت خون آشامی کام حبشه و بهار ملا کشته خون نیز خشم و بجزردن مال
 گرسنه خشم بودند شمشیر کج را بر آستی مال شوال انکاشته مهر روزه از کفنه و بان رزم کشیده
 بعد از وصول ب کبک نظر فرجام بمزل بوجکان منرا اعمال نام بنه و انور و قرار در آن مکان گذاشته
 موافق آداب سپاه میگردی و در یکمربعین چرخنی و قراول در تربت چمت و هر اول و تنبیه
 منتقلای و قبل شکر محشر شر را سه قول متور که برای هر قول ساقه و مول طرح و یکین از بروج
 که در آن راجح قرین و لطفیای نیرنج ایکن و تو بجانم در بنورک بعد اکنه نین و با آفرود شش
 روزه از راه رباط تو مال اعانه نورد وادی کین شدند و فوجی مقدمه بجهت کردی
 از لشکر پر جوش و طیش از رباط نر بوج چاول انداخته تمامی آن حال بموضع نرسیدند
 قبیله که در عرض راه واقع بود بجنس حرکت متعاجر اراده دلیران مفتوح و مقدمه نظر و
 قتیق کشت در روز چهارم شوال مکان سوموم بقعه سه فرسخی هرات متور و این تنان زین
 که و آس فایان فولاد سپر که دیده دیده خصم و از چهار ایندیکه تا زبان ستینه جو ایش
 جهت روی هر که امعانه دید و بعد از سه روز با فوجی از جنگجویان نصرت طرز و مشه جویان
 کینه پر داز در جلا شهر است افزون در سر کشته ذوالفقار نیز برای ظاهر جهر جهادت
 از خلف برآمده از روز دلا دران از فرشتان با دست جو صلیبا محض شکر نزدیک باغات
 شهر با انظار ایستادند ز عرصه جنگ کشته و ملا شام که طرفین دست از حرب و پا از زمین

کشیده بر کشیده سیدال غیو با همی کثیر از نوره و پله بزم شپون نهر کشیده را که با
 ها یون پوسته بوجاده مقصود سطر از میان آن چون میانه در بنا که در لشکر ظهور
 که دیده جیوش بر خورشید از زده داری طلیس و تاجم کرد لشکر و خیل دیده
 بسته شده در وقتی که یقین حسیب و نواجیان کیوان هفت دست از ضبط صفوف نظم
 و تربیت باز داشته اکثری در منزل خویش آسایش گزین و جوی مسوز در خانه این بودند
 که آن کرده دفعه از کن رود بعد ای شلیک لشکر حلقه کوب در جنگ شدند از
 اشفاقا ت بر بی در نهر حکم و الا اعدا است بود آنقدرت بعد از وصول باروی سپهر کوب
 با سلطوت برای و صولت فرغای تفریح از رویان بروج چند با سس بر آمده بود و صلابت
 نمود آنرا منزه بروج است که بودند مقرون آن واقعه نیز از میان نهر بقسما روزان تا
 خیل بخوم از رود کنگشان ظاهر شده جمعی از ایشان احوط بروج که اغاز حیرت کردند و
 یزدان که زهره شرفک در بروج سپهر از جهاتش آب کشید با سست نواز غلامان لعلگی که
 در آن زمان در وقت خدمت حاضر بودند بعد از آنکه در اوردن اوراق مشغول و لشکر
 آن بروج فلک را بروج آتشی مغرب استند و لیران خضم آهن و بهادران قیاس گن نیز از سکر
 ظفر اثر پله دست بیشتر با آن تیره روزان در او یکجه از جوی شیخ آبدار آب بران شش
 مشه ریخته جمعی از ایشان را از نهر نزل استی هر رس میدادند و دیگر طرفین مستعد قتل و قوی
 عدال کشنده رهیت ظفر با شوکت و ذی بین بحث سوز قدر افراخت و غوغای و کوسل
 و خورشید در خم چرخ انوسس از جهت نوره و پله افغان سلفت حجت برای ساز

جنگ مانند زرو بم نهر در نشیب و ذرا که بحث سوز قرار کشیده آن با گردی لعلگیان
 یکو ان شکوه متوجه سر کوه شده جنگ در پوسته بعد از آنکه از آب خود سوز از خون
 اعدا اطفاء نایره حرارت و شکیں شرر شرارت شد با چنین ایننگ مر حمت کردند
 و نوبت دیگر که هوا صاف و آینه خورشید شفاف بود طرفین غم مصاف کردند
 چون اینک سینه خیزه آب در شرداشت در عرصه آسمان طرح نورش افکنده از آواز
 رعد کوسس عرب فرو کوه برق با شش افروز نایره شرارت از به رحمت و باران
 تیر باران نمود با چنین نیز آمده تشنه کام بمقر و مقام خویش باز کشند بعد از چند روز
 اف غصه و الفقه که همیشه آب خود سر در زیر پا و توسن جلالت را با و پیا داشته
 خود را در سنگ ریزه دیده نزدیک شده که صبر جان بر تن درند عهد و پیمان را نمونگیان
 ساقیه با هم جهمد کردند که ایند فخر را تا رمق در بدن دارند بکشش و کوشش پر از اندوز
 دیگر که شام سیه درون ریح و سنان ثواب کواکب را از آنکس ظلمت بخا و
 خورشید را با لکتر صبح صیقا سحت در الفقه نظر بعد و شینه با کرده چنان که دل چو
 بهایت مجبوری پروان که ساقیان را که نزدیک مجیک ظفر فغان بود تقرق
 و در انگشان توقف کرده هر روز از آنجا بیگانه از آنکه جدال شوند از نظر فیه ترفند
 که در سردر با ذی فیر و زلف آرای عرصه دلاوری کشته او را لعلگیان سپاده از به جنب
 در برابر یکدیگر تا نوز زمین و پهلوی بر جلدت شیر خوی زنده تا سحر سحر بر جلقطه
 بریزد برق اصل صفته ایگز بود همچک از دلاوران از زخمها بر پهلوی شاف کولک و تیر

بهوتی مکنک و نه تا ایکنه بتایند آئی پای نبات دشمن از پیش بدر فقه پس نشست و مفا در کیم
 سیزدهم صبح و یونان الدبیر بظهور پوست انگاه که تازان عرصه دغا جلوریز بقلب از غلظ
 دغا جمل در کشته صبحی کثیر از غنایان عرصه سیف و سنان و بینه لیبف ره نورد طریق قرار
 قد لان کشته تو چنان و افکاره خانه پشان بدت آمده دست و در روز در امکان لغت
 اندوز مفر که کبیر کشته هر روز دلیران بنوید و حکم الله یغنی کثیره تا فذونه و فوفا
 لهم یات دن چنان و کدینا نرید با سپیدی غنیمت را بچا دل اطراف تیر کشته
 در سیت سید هزار کوفته لهای سیر اموال بچطه الکتب در آمده آنجا هست از
 از قله بر آمده پست بجهار آغاز ز زمین ز کرده از جانب دلاوران هم کین بچیک
 با نوزد و نوزدی و بنوک سنان سرازار میمانند روزی میگذشت که تیره خطی دلیران
 چون خطوط اشق خمر نمان سر از سچگاه فلک بایکده ایندوشی میشد که صولت
 مانند حاصل رس القول بدست و پنجره خون سر سر کشته بنظر غیر سینه در میان **وقایع آیم**
توقف در راه است ایکنه الله بارخان کس بقا از ارض آهوس روانه با وجان شده
 بود در محل بزبور جعیتی از او و باق باو یعنی با و با وجان فرحسم آورده با روی ایمان پرت
 و همچنین محمد سلطان مردی از منزل مذکور با سوز از نفر لشکر خویش از بتاعت توابع فراده مور
 کشته بعد از درو و با آنجا با مصطفی نام ابدالاحکام قله جانش جنگ کرده حکم بزبور با جهار از
 انا غنه مقبول و مرا در با کفار ان اخلا باغ و حضور والا و قلوب جت جاش و کدر با جوزه
 لغرفه در آورده چون همت کتی که مقصود بران بود که اطراف از بند هرات جوهزه

منصور بود در پست و ششم شوال ده هزار نفر از سپاه لغت ترین را بر کرد که کار اگانان
 رزم دیده با تو چنان و اسباب سپهداری بچاست منکر فخره با مورس حنه چون آب هر رود
 طیفان داشت از غمت ز بدخان و کبوتر خان که کدز کاشمش نسبت بیا با بهتر بود جانم
 پیل لان کشته و حکام ظفر که محلی موسوم بده نوحی از روی لغتشان که دید که افغان
 قهره از چند میل راه سر سر کش دیده افغان کشته بقبر بر چا و چیمان لشکر نظر اثر
 کرده دلیرانه از قله بر آمده بر پشت بلند و بوزار است قله شمس آباد که حصن عامه الله
 جنگ شده حضرت نظر آئی که مشتاق حقیق روزی بودند غلظت روز و برز ابرج و مغز
 لطف آئی را بسته بر برک که در آن خوام سوار و جیاب کارزار و بچکینان پیاده و تو چنان
 با قول همایون از پیش رو بقیه با افغان و نوستا دند که اظفار امشول جنگ شده
 و حضرتش با فوجی از دلاوران از در در و بهادران غلظت ز که بغرب تیر که آوردند
 و سیکر و با برق سیف و سنان فرخ غر غنک و تر را توده فاکتر میمانند از پشت
 سرا کوه در آمده با پین قله و پشان فاصل در باس با میل ماه کیز زمان میل شده انداز
 یکجانب دمان اشبار توب و لکنت از دم فغده زبانه اعصار فیه نار فاحترقت
 مشتعل سحت و از کجتر بر حج و سنان زبان طعن در اند که ده بخطب مل مجنون الا ما کنتم
 تعلمون بنواس ز بر بدست اظفار چون قهر خدای یگانه از طرف خور او چار سپهر
 با در کش نشد خفا دیدند اجنک فرار کرده تیر سگاران که تا از زمان از لقب افغان
 قاده منع در کردن و کشته با ساره والا سر از مسلخ خور داری کشته از طرف

چنگ و چنگال و لیری بارنده بکشتن و تن و کشتن پرده شد چینی ادا فاخته را از دم شمشیر
 آتش را آب از کله شسته بگردن رسیده و توجی را در نهرهای عمیق آب بگردن بر رسیده
 از کله شست سه هزار نفر توجی در باجمعی از روز در خاک و آب بر باد فنا دادند و علم و دقت
 ایشان بدست آمد پس خدیو فلک جناب موقوفه و کامیاب بجای منزل غنای تاب
 کشته اسب و سلاح و خونی رهنمت و نقد هستی گرفتار از انجا ملک ایران عطا فرمود
 و از خصم اتفاق آنکه جمعی از قتل و پسات از سخت سنگ نوره بفضله مقرر در نظر
 رود فانه بقرا اول اقدام داشته از پیمان کرد که بر فلک تیر کرد و رسید به سناط خوار
 کرده از صفی دست سزوت کار انقوت بنه روز کار را که کلک قضای خط بخار نوشته
 بود در پاره بگشتن سه راه ایشان از هر رود که گفته با تنگ رود چنگ جنگ روز پای
 حصار هرات مبدلول اقامت اهل القری ان یا عیتم با سنا پناه مخالفت نوزدی
 آغاز کرده بمغرب خرب شمشیر زخم چار تا ریکه عنفری ایشان کشته شد روز دیگر
 که خضر و نیز در جنگ فادری با کوه نیک اشهر انک سیرل مخطره این رود نیغام گنارم
 پل و لان کشته در پناستگاه روز بقیره فاکان که در کتا پل واقع بود بفضب خیارم تا
 نکرده حکم داد و فرم این بر جهای میقی بر اطراف اروای نظرفین بر سر هر سوی
 هر یک از سران و نوزدان لشکر دست خود خندق و مواجیل ترتیب داده جهان نوی
 در عرض خاک بنیاد نهاد و بنام صلواتیوم که هشتم ذیقعد باشد دلا در فغان تا یعنی
 که بجگوست و در دشت فغان و غور و سا فرزندگی داشت با سه هزار نفر تا یعنی و اجابا قید اول

عجرا

بعبر خیز و زار و از اول نشت خدیو بنده پر در بره و در کشت از غرایب اورا ایگور دهان
 ایام روز که خدیو کا مکار طرف عصر از نواری مرجمت کرده بود در میان خیمه های پون
 از خدیو باز کرده بفرم تفریح حاجب شهر بگوشک بخندی که بکلم و الا بنا شده بود بر آنکه همانم
 توجیحان افغان خیمه مبارک را بنظر در آورده توبه انداخته که گویا آن صحنه جار کشته
 در جلا که سنده والا انداخته میشد در کینا روشن بر زمین بکنج بجای کشتند و همانا که شستن
 این نوع خطر که از وقایع عجب بود بر خردی خطه ربان و قوت بقال صحرانای حجاز
 چون توجی که مقررده کلک پیمان شد سخت غلبه هرات که عبارت از منزل نوره باشد مقرر در
 این فادری و بعبت جنوب شهر که سرپل و لان باشد مغرب خیارم فلک نرس کشته طرف
 شهر ضلای بود لهذا در چهارم ذیقعد توجی از لشکر ظفر اشرافا توجیانه و تدلکات
 شایان انور سهند که اداب هر رود عبور و در حقی ذات قله کرخ در بعبت شرتی لوی
 توفت از اشته راه بر افغانه سده و دساند در رودیک با نوریان عازم سمت شرتی بود چه توفت
 تقد الاهی از سبقر جمال و عی که سمت غول از لشکر نقره متوجه شهر کشته شده تا انظا توفت
 شرتی توانند بر دشت انوری از دوی الطمینان خاطر در مکان مقرر مقام و بروج و سنگ
 برابر خود توانست مع هذا سید الی توجی از افغانه غلبه و ابداله از در جلا دات از
 سر راه برایشان که توفت جنگ در پوست دیران میمنه و میسره در کردگان قلب و طرح خیارم
 توکل ببدانچه اقدام کرده انظا توفت را کشت تا خوش داده روزنده پسار بر بدست آورده
 و بعد از چند روز چون محل توفت را در شرتی از قله دور بود توفت و الا بنه امکان توفت

بشکشته و از دم زنجیر با جمعی از خواص غریب آن محبت کرده روز دیگر صلح
 بیخ که لشکر خود از لشکر فلک غم کوچ و سلطان زین کلاه همراه است کیتی فرزند
 شریک آغاز خروج کرده از روی همایون را از آنجا حرکت داده متوجه قریه اردو خان کج
 شهر گشتند آن غنچه باک باز مانند فشاکی که سر راه برایش تا بناک گیرد و خود دیگر در هیئت
 مجرمی از باب محبت در آمده که تا زدن طرح و کین بچشم دالار برایشان تا حد که گویند
 تا قرب نموده جمعی را هلاک و جمعی از دمی نامی را از خیمه فراک سخته شتر و دو اسب
 برست آوردند و لشکر حضرت نصیب بفضیله و ترسیت در کمال آرایش غنچه پدید
 آمده قریه اردو خان را متوجه کوه عطف غنچه مستقر نظر کردند **و یک روز قریه اردو خان**
ایام اینک در شهر نردیم و پنج هزار نفر از دالاران حضرتش بتاحسینه و کوه خرم اعمال
 روانه نمودند بر حسب فرمان آن نواحی را غارت و جمعی از اشرار از آنکه در شهر
 منظر آثار شرارت بودند عوایدش نیز سخته با اسر و غنچه نام محصور و از دستگیر گشته
 سرگردان پیرایه پوشش ضلوع غرض شد شمع و بهره یاب انواع چنان و مصلحان شدند
 و هم در آن اوان محمد بن محمد پیک مردی که سابقا از دربار کورن مدار با حکم همایون نزد
 عبد الله خان حاکم بلوچستان رفته بود که او را از آن طرف بر سر فندار پاره در محبت و خبر
 گشته شدن عبد الله خان را بعضی و الاریس بدینین این اعمال آنکه عبد الله خان از در
 خطا بست طالب خدیو پیر با جناب ابوعبوت الله عبد الله آتایه الکتاب لب اداب گزوده آن
 ترحیم تارک بیاماست حاجت و بتدارک سفر فنده با پردخت در ضلال این خیال نیامی

دند ایاز خان حاکم سندجی در او تمسده در آغاز اشتغال نوایر حرب کول و بر سر خلد
 خورده از پامی در آمد بوجه چون دیدند که سردارشان این قبضه بر سر آمده در و از نو که حرب
 امیر محبت و پسر ایشان زولان عبد الله خان عریفه شتر بر سنج اینوا تمه نوشتند
 این تم خه بر فاقه تریس یک فرستاده از نو فاعی نیز فرمان ایالت جوستان
 با هم امیر محبت که ولد او بود اصدار روش را الیه و هر یک لذاد و لاد عبد الله خان بار
 فلعاع و اثواب نفیسه و نقدهات پیشار امید و در **در بیان مقدمات فزاه و کعبه**
همی مره آن بخو که سابقا ایما با آن شد محمد سلطان مردی که از سکر نقوه بتاحسین
 فزاه نامور گشته بعد از قتل مصطفی و ضبط قلع جاش و کد در همانجا توفیق داشت
 تا اهل امام و پردی سیک ساریو نیلونا میب که مان با حکم سیستان و قشون کرمان
 و سیستان با اتفاق محمد سلطان مجاهره و تخر فزاه نامور گشته بعد از دروغ او تاجی کرد
 حسب الصلاح او بتقدیم این خدمت قیام نمایند و در بین آنان امام و پردی سیک
 جمعی از قشون او بوجوب امر اقدس بتاحسین کرکشت و سبت من اعمال فنده نار معین
 و نامورین بقلوب سبت مسلوله اهل قنود را تاحسین و غارت که دند مقارن آن جمعی از
 خیر از جن جنین سکر که با روحانی نامی بلا که در ایام استیلا ی افغان حاکم بندر غنچه
 بود بعد از آنکه برخواستن حیدر خیر سگاران گشته و نامورین با اسر و غنچه بر گشته با هم
 و پردی طخی و در کالج سنگر کرده بتاحسین نواحی فزاه پردختند اما مقارن در و د
 ارجحیم خان مجید و طیس خبر فاقه عدت گشته که کمان از سفر حضرت امیر علی

ابرهیم خان بروی فرمان آمدند و در آن وقت و خان عزیمت بر تنه ایشان
 معطوف است توضیح این مقال آنکه چون در حین توفیق هر یک همچون در آن غرض
 نزن او نیکبندان کوهگان متوجه دادن جمعی ملازم گشته بودند در این اوان ملازم
 مزبور را بنحو توفیق بر انجام در و نرسیده بعد از ده روز بفرمان بختیار پناه رضی خوش
 انظار بقا و نایزه شرارت و دو اب و هباب و احوال رعایای آن محل غارت
 کرده خان بر تافته بنا بر وصول ابرهیم خان را بمی دوست نامور و فوجی دیگر از
 منصور بزرگ امیر سلطان خزیمه و عیال یک سار و لیلو با عیالت امام و دیوید یک پند
 گشته فرمان والا بفرمان دوست که امام و دیوید یک پند تا در در مرکز دکان سبک
 عنایت کرده جلو جلاد دست دراز بجنب قلع گشیده دارد امام و دیوید یک پند بر خلاف امر
 نظر و در در مرکز دکان بگشیده برای اظهار رشادت در دست و چشم و پنجه نه را از
 سابق پیش برده ده نوراکه تا قلع فرای یکسوخ و نیم مسافت وارد سنگ کرده نزل
 و در روز و در پیشان بسنگ و هنر علی مردان برادر فراتقار خان که در راه میبود باقی
 فرای در حوالا بسنگ کوه فرای رود سه راه بر ایشان گشته هر سلطان با مرکز دکان
 که مانده مقتول شدند و اقا غنچه جوی گشته روز دوم و سوم نیز این معامله پیش آورده
 روز سوم در ایشان کرد و در مرکز دکان جدید و یک کرمی که از معملها بیرون نامور شده
 بودند بر وقت جنگ رسیده دست در قضا پنجه تاب طاقت آن کرده گشته بگشت
 ناضح یا تشد و با قصد نفر از ایشان قیتل و جمعی زنده دستگیر گشته بقیه بقیه
 ناضح یا تشد و با قصد نفر از ایشان قیتل و جمعی زنده دستگیر گشته بقیه بقیه

فرای فرای که در امام و بر در سبک سبب این فوجی که سنگ را تغییر داده و کوه
 چو سبک کرده معتبر قتل رسیده اند از مرکز دکان و نیامست که آن منزل و بنا مرکز دکان
 و دوران در آنرا این فوج بقیات و نوارش مشمول گشته و بعد از ورود سبک و نازل
 تا گمان که در دکانی و بیایه سعادت یاب با ششم در بار سپهر پنهان شده اند این
 امیر خان و دلدار ابرهیم خان استاجلو با فوجی از افواج قاهره نامور بجای صره بخوار
 و بقا صلح چند روز جمیع البر که در سردار سلطان قراچور لو بوزم دستبرد روانه آنوقت
 ساخته نامورین شب داخل قلع خزان در کین نشسته هنگام صبح جهان افروز مردی
 جلوه که میدان ظهور و در در گشته با غنچه قلع نیز بر او آنچه قیل چشم بخت سیاه
 با کانه از قلع اسب جلاد دست بر بخشید و نوجویان بهرام کین از کین کین بر آمده شیخ بر
 تخم سخته سرور زنده پس از دو اب و غنچه سپهر بدست آوردند و در یکشنبه بقیه هم محرم
 سلطان با غنچه با فراتقار خان بقیه همه کرده که تا رقی از ایشان بگشت
 در کشتش و کوشش کوشیده پس در دو اب قلع را مانند چشم بصیرت خود بسته
 تمام از هر برود عبور و باقیه لان آغاز شد و سرور که دند حضرت ظل الهی از فرار مسطری
 که برای تماشای روضی شهر دست تربت یافته بود بعد از دست هر روز مشمول نظاره
 بودند که بریده بنده دیده ادراک فهم این معامله کرده قبل از آنکه فرای اولان جزیرس نند
 بر مرکب رقبال سولده و با افواج خود از اعزام کارزار گشته فوجی را از جانب شرق
 بر سر ایشان قیل و خود با جمعی از پیش در آن نظاره اسب جلاد استاجلو سرور زنده

بموثری لذت بجای عبت بدست آمده تیره از قوط خطرات بخت را با آب زده نام زنده گارا
 در او کبک شمشه فخر افتخار خان نیز در روزی از اسپ غلیظه تیر دستی طالع بد در دست اما
 دست سوادری او با زمین و براق بدست آمده چون ملک زیاده ازین بر با گولت در قوت است
 نایاب بود در طاعت شرفی از آن طایفه ملک شناس را برای محقق ملک بخت کرخ رفته
 بکلمه دلا فوجی بر تنه اظافه ملک یکم برداشته شمشیر زهر آبگون سفلی شور از زبان شیرین بگوش
 و هر روز در دست قضا برین پنج از بر دیزن چرخ شور چشم ملک چشم آن کرده
 می چست نایاب که زمان می فرود چاه زاده است اما یافت سیدال که از جانب حسین بن علی
 معی دست ابداله آمده بود چون انگیز لشکر یا نشن در می ربات عرصه شغ فنا و بقدر اظافه
 قوت کفای پنج و فتنه شدند در شب غره صفر جوان سفر دزد نیز بر آمده با پر وادی گیر که در کف
 چون پای کشت راست و با سبکشت راد است دیدند چند نفر از زوس ای ابداله را نزد
 الله یار فان که در خدمت خدیو تسلیم بنمایا میبود جوان کرده تیرتوسط شفاعت او سستی
 بنا بر کار هرات و مستند و اولن فان از رقی از زوس ای ابداله کشنده در چند که شفا می کنند
 پر از شگفتی آنحضرت جز در قله قافست که تخران ملک و پدید ریش می گوشت اما بنا بر صلح
 وقت و استخراج کار کفای بفرحبت ظاهر اندر کجنگر و با در دنیا مدینه بعد از رحمت و ستادگان
 ایشان چون از جرمیم فان نیز در راه نرود از لذای همانی در دانه فزاده که دید
 مظلومان و غمناک آن شد که حسین بن علی با نیت ایشان می آید که با کشت از نایاب جرمیم
 شده بعد از قول خود کمال کوه پنجم دادند که افاغنه برابر تحقیق این خبر کس روانه فزاده

کده

کرده اند بعد از وصول خبر فقهی وقت عمل فرمودند حرکت مرو و حسن نایاب غلبه گشته
 فزون و انا صد در یافت که معطلی این امر حلال بشیر تر است ان غن در آمدن منبع بوده
 غنی لغت و قوت دلاوی کوشنده روز دیگر که غنای بیره روی است از آنجیم و کوه کبک کفای
 از دامن زور بخت و هفتاب زرد کوش بعد از شمع کشیدن بردارم چرخ نیا او بخت از
 پنج دروازه هرات هر دروازه چند نفر از ابدال و اردوی معنی و مستعد انجام امر و مقور
 صد و شترمان و نیازمند تقویض ایالت هرات با الله یار فان شدند و باره این
 مشا بر نیز ای انجام کشته الله یار فان را با یالت سرافزار و فزان همایون را ازین قری
 اختیار و اختیار شش با بر کردگان در پنجمه هم ماه فروردین هرات شد و بعد از
 الله یار فان با سیصد نفر از غلظت پر خ در دروازه دروسی صاحب نام وارد از روز نظر
 پرورد و سبکشان را قی منظور نظر شده بر طبق عرض آنحضرت مقور شد که در افتخار فان
 برادرش عرض بوده روانه فزاده شده امت کرین زاویه اقران با شیشه و آلبانه
 نیز با بر کردگان حضرت انصاف بقول یافت عصر روز دیگر ان غن قلو با نجان ان ترا
 بر دست ساد عرض کردند که چهل هزار نفر از غلظت مبداء ابدال فزاده می آید از موصفت فزان
 مرقض باشند که اولاً قینه غلظت پر درازند چون اینخرف دروغ و سخن وای عمار از دروغ
 یار از لاف و جمله دردی کواهی میداد پنجم دادند شکر کان درونی که میطلبم خرسند
 پرسیده راه خانه و خود بر در آمده غلظت و ابدال هر دو با یکدیگر ارتباط صبور معنوی در
 اولاً با هم اتفاق کرده با سپاه نصرت پناه خود ابدال با این سینه اوست در بی

بودی هم کت بند پس مقرر شد که دلبران با دست چپ اول کشته دنبال نزه و سنان را که در
 چند روز به طاری رسد کاری در حدیقه ظفر خنک لب پشته کام جود از جوی با خون خضم بر آب زند
 الله یار خان با مرکز دکان از کشیدن پنجره هفت سال گشته باز در میان بدگاه غدیر و دشمن نوزد
 آورده چون عهد انظافیه مانند صحبت بستند و آنها بمرستند اعتبار برین عهد الفنی با بعضی
 از سب که دکان نامور توهت در راه رسید و الله یار خان حضرت سادست یافت و در جم
 ریح الا اولی فیروز از جانب مرکز دکان ناموری انفراد رسید مینی بر اینکه در انظار الله یار خان بعد از
 درود با مغز با سید ال که از وقت فرزانان زمان در آنجا توهت داشت افخم انفراد
 کویا سینه روانه فراموش چون اینجی از دلایل و ضمه اتفاق بود یوسف نام سر کرده با کت
 با کتیز لکه که ان در بار روانه قوس حبه با الله یار خان و بانه مرکز دکان تعهدات حبت
 اینک و پیقات دست ایتر دستا دند و دستا دکان با کتبه ضرر نیند که افخم
 با الله یار خان بطیفان همه استان گشته در مقام قلو کتبه چنان شد پس عهد الفنی را با بعضی
 از روس که در مسکن لغز ترا بودند بکس نظر نامور حبه ماب مرکز دکان را که از زوره عهد
 مرکب بودند مانند ادسیاه چال گفته بکتم خط بطران بر او باق ساز کاری کتینه
 پوسف منور چون در باره صدقت در زید آمده بود از نظم اقلو او کت او اطرحه
 از رضا مصون مانده حضرت سادست یافت **در میان وقوع جنگ با الله یار خان**
 الله یار خان ببرداری چصامت حصار و از حث روانه تمامت دیوار کار خود را در وقت
 و در روز یک و کرده دست ایتر خود را از قبل المین این دولت پایدار کت و برمت

بروج و اسخام در بند با پردا رکت سینه را لا رکت و درین دم ریح الا اول فوجی
 از زرد کوشان نفاق پشته را در شب سیاه سمبت قله سفید فرستاده انظافیه لیش
 بر بلان روی خویش را بر رخ با شند و مجر و جسی از با عیس روان کرده ایشان نیز بنا بر شکر
 آمدند و همچنین موسی و انکی با چینی کامل شب از جوی لاشمه در نفل تباحت با دیجات رفته
 نه انفور با مردالاجمی تباحت او نامور و کوبکه والا با فوجی از بندوران حواله که هر یک در قبض
 روح تملای غزیرا ایل بودند عازم محل موسوم بکیر سیکل مبعو ها و چنان بود کتبه انافخه نیز بهیست
 مجموعی از قتل پروان آمده بنا دکان ایشان از جانب کوه دسلوان از پشت دیوار است
 تا یک حیث است آغا ز حنک کرده شب تار استاره برزی کلولا نمونه روز قیام و شب
 دنیا که تنه لک در بنورک سطح زمین را قرینه جرح نیغ فام سفتند و آب فیو
 فیروز در همان مکان که پنهان در دو وسیع بود بر زور سینه صبح کاغان با الله یار خان
 بر آمده در بند کا و شیر پای تر لاشمه و از خیره سری دست چهار دست کتوده خون امت
 صرغه بزد و در آنجا بر عرض رسید که دلا و رانکه نامور تباحت بودند با انظافیه بر خورده
 از رشقه تا بناک سیف لامع که بر لغزت دلبران بر همت قاطع سپاری از افخم
 سایر نشین دیار عدم و باث بد فدا عدم شدند لهذا اعطف عنان مستقر در است فرمودند
 و نیز کتبه فوخک عرصه سیایش را بر فشان شیخ رویین شان چون خون سیایش
 یکین دبار دوش نیز از جبهه دشمنان سیکلین کردند و یکبار دیگر هم الله یار خان دست
 کسیران در جنب هر روز و با خود و بزرگ قلو منگام آرای عوطفه کارار کتبه کوبه و

با نوجوانه بقا بپرورش و از بخت آن صوفی خضم باغی بر رستی تو بجان آسینم
 کلهای آسین دمدم میدمد و در لب آب رود لزد بان ز نورک زبانه آتش زبانه سیر
 بعلیجان قدر انداز از سرخ زخمی کاری از خوانه لعنت پشمار یکد میزند و دلبران
 با زار پیع و ترا جان یکد تا حرفستی اعدا لزد ز ناچه ایام بگر لکیش جان بستان
 میزند و نکام شام که هولت قله در سپهر یعنی چو کشت طریقی عازم مقام خویش گشته
 و با وصف ایکن از هر طرف که از کویان حصار بر سر بر میگرددش متوجه گشت دلبران در کوش
 ایشان سر موطن خود داری و نیزه بهادران تو باهی در دل آذاری میگرد باز از شدت جمع
 در دل بشما در آید برای دانه بخوشه پروین در می و بخشد برای شمشیر گاه کا و خور کنگ
 می بسند پادشاهت جنتاب می بسیند و بپوشد بپوشد چشم معینه میگردند لغت
 کلو که از بان لعنت پروین محبت بجان و دل لعنت میگردند و بعضی کول زخم برین
 میوزند در روزی پایان و بشی بصبح کمان غیر سید که می نیزه و چهل نیزه سر موطن عوض
 ظهور و بر و مال و قیمت نیاده از حصار طرعه قدمت می کشد چون کوی و مقلان آید
 در بار و جاق میوزند جی را با حکام با دیضات بجا هره ارک ما نورب شصا مورین ارک را
 تصرف و گان او بدست آوردند در میان وقوع حیرت کپه زان و ظهور فتح نمایان
 بتاییدات ملک نشان در دست و یک ریح الشان تا زنگ جی از اقا غنچه هوای بلند کردی
 بر سر افشانه محبت کبوترخان بال پرواز کرده از رخ اشقات آن شب جی زده مبارک
 از جوش دشمن سنگار و بقرا و امانت میوزند گشته بودند طریقی با نندیشته و جی و پند

تاریخ

تغایه یکدیگر گشته جمعی از کمره بپوشیده عدم توطن و بقعه بوران نصاری که در نزدیکا کپه زان
 بود مختص جسته دلبران نیز با طالع ایگان پرده شده مسکامی که خرد و تین انصر هر با در کاب
 اشتهای کرام سپهر گشته قرمان جهان لدر فقر و کین با دلا در ان نظر قرین متوجه باقی
 گشته اند با نیز از قله بر آمده و فوجی از بعلیجان کریں را بید و محصورین تعین کرده انظافیه
 همه با دوشش بر لباز و در کوشش با دلوله و خود شش روی با ایگان گشته
 در بای لشکر نظر انکه محیط دیرانه بودند بجز یک عهدهای موبر را بجی ز سر گشته شده و الا
 فاعلق البحر ایگان کفل قریق کا لظود العظیم کوه دادند با انظافیه در اصل حصار شده چارگان
 پر شدند پس آنحضرت سواران خود را در دلا در ان نیزه که در هر دسته کرده هر دسته را
 در سر راه ایشان کسب می و بعلیجان پاک و در بنور کچان چپاک را در جی ذات راه باز شدند
 و فاعن بعد از نظر در کنگ پشت بر پشت دانه مانند موج از پله یکدیگر روان و چون سیل
 کوهساری عبوده گمان بجیب قله شتابان گشته جوشش بخوردش نیز فوجی میوزند
 من القیم بعشیتهم اطراف ایشان ترا فرود کرده فحالی و حال بینهما المرح و کان من المعرفین
 بنظور آوردند و جی از ایشان غرقی گشته آب سنان یک نیزه و در انرا ایشان
 گذشت و جی از ایشان هم بقیده آسار که قار گشت روز دیگر جی منوشال از آسته غنچه
 و با سران افغان را که در روز رنگ تمثال بودند بخیل آتد سس با رده هنوز کجا کبکته
 بلند گشته بود که هر از او سید نیزه سر بر نیزه بلند کرده سر که دکان سرور عطف و نوال در دکان
 افغان سر بر نیزه گننده حیات و انحال شدند در میان تصرف کردن اقا غنچه اوبرا

بعد از وقوع این فتح دل آویز در همان روز طرف شام خبر رسید که افغانها قایل بود
 نفرز کرده امیل خان است تا جلوس را که در سفر از نامور به پهنه ظاهر شده بود با میرزا ابراهیم
 کلاتر پیش مست که در آنوقت بگومت غوزیان سرازری داشت در قاریان
 نقل رسانیده اند تفصیل این وجه الگه چون اکثری از فارسی زبانان او به درغوز
 با افغانه مساز و در شرارت هرگز بودند امیل خان بارها بجهت احوال ایشان و تنبیه آن
 خیفت کیشان نامور گشته با علام کلاتر او به جز از نوزیر که در کاشمر و اشراف سلطان
 و ایاز نام ازهر است عازم او به دشب در غرض قتل کین کرده صبح کابل که در پیش
 ببلند شهر انور مقوق و در واز قتل کرده شد افغانه از کین که هر دو آنکه قتل و قهر
 و امیل خان در قهای و اقبال رسانیده چون قتل و خون بدختره و از جو بنابر بقوله درای
 که آشته پس حضرت نقل الهی نوبی را می صره قتل مزبور قین و فیما بین معاند واقع گشته
 بیثم و ایاز با جمعی اقبال رسیدند و نیز در حال این احوال خبر کفاری در دیش علی
 هزاره برض رسید توضیح آنحال آنکه بعد از ورود مکتب اقدس مجد و هرات چون
 در ویش عافان بنا بر مجاورت با افغانه شد تا از جنبه سلا درگاه آسمان جاه
 سر باز زده دلاور خان تا یعنی با جمعی از دلاوران خراسان به پهنه او نامور گشته تا بوزیر
 پورش برده قتل و تران را که مسکن او بود تصرف و او را بکین گشته بدرا که سقا اول
 و مومر الله در روز و در دشب و البته که بوسه که مرکن بود پیش تبر که در تسلیم نه
 و ش را از بار خجالت که در پیش پرده است در میان شهر هرات و انجام کار افغانه آنجا در او ایستاد

الته یارخان

الته یارخان شیخ الاسلام افغانه با سادت نامی که ستمه او بود روانه دربار عظمت مدارش
 بقصد نمود که هرگاه افغانه که در قلع او مجبور سپاه منصورند با کوج او که در اردوی می می باشد
 مرضی که در بند بودن عذر و عذر جبهه می استن آسمان قدر خواهد شد از جانب آنحضرت
 مسئول خبر برای قبول و در سبط نامور متوجه گشته زبان و الادر باب خصم کوج
 الیه یارخان و اطلاق محصورین اوبه عزاهداری است الیه یارخان بعد از حصول کام و نیل
 مرام پیشه مردمی را که آشته زن خود را اهل کشت و باز پس منبری بر برگشته
 اهمیت نمی لغت برافزشت و در چهار دم ماه خوراک که آنحضرت با نوبی سمیت کارزگاه قبه
 فرموده از غایت جهل و غرور او زلزله بخورد و غم و غم بگوشش دلیران غمور رسیده
 با پیش بخت سوز کارزگاه بمجرکه جنگ شافت و چه عرس پس از آن افغانه شسته بولند
 جو بنا ریشتر آبدار است و شویا شخمه سلطان فو فزاد در جنگ که ابا لت هرات بالله
 توفیق میسر برتبه و کالت اجبار یافته و با تفاق الیه یارخان بقوله شسته روی ایران
 استن تا شمشاد مرد و کینک را الیه یار شده بود در آسانی فرار گرفتار حقوق غایت
 خدیو کا مکار گشته چون حج فظت یکد و از لرنجیب الیه یار بظیفه فو فزاد و حقوق
 بود متوجه گشت که هرگاه افغانه و افغانه شود طایفه مزبور در واز و ابروی که شکان
 ایندولت خواهند گوی برای تان این ادعا در شب ششم رجب امان فو فزاد
 که از اعظم افغان و چندی قبل از این از الیه یارخان روگردان و داخل دارالامان
 ابدینان گشته بود از خدمت اقدس ستمه علی تقدیم این خدمت گشته روانه شد الیه یارخان

که خزه در کلبه بندست از دروغ و جدال در آمده انان در انسانی مجرب عقل رسیده بعد از ظهور انبیا
 حمزه نیز بکلمه قرمان قریبش قصاص به انان از غلبه انان شتافت پس در هر طره از انان
 شرفه و غول و دشمنان حرات نزدیک بقوه مبارکه ظهور مینماید پس سینه و نهاده از هر سکر زونی
 از به در ان راجعه جابت هر نور نامور و مقرب بر موند که شدت می مره کار از بر فلکین
 شک و غداران ان محضر لکله و تب و خشک سازند بعد از چند روز که انجاخت دیگر متوی
 و سواي مقام اهل عصمت مغزی غیبت از باب استمان در آمده مستدعی حضرت الله با انان
 و عفو رلات و متوجه بشند راک تمانه فانت شدند پس در نوره ماه مبارک میام که بانه
 ابروی امال شمشیر دلیران لب از خون شاهی فرو بست و از انقاره خانه شتاب ای
 نظر من الله و فتح قریب بر جوته کرده شد فرزندش ندای شمشیر آواره کوشش میمان
 کشته بی چنان کیوان صلاحیت برای ضبط دروب و خنده قوه یقین و هر کردی از انان
 بموجب امر اقدس از در و لده سمت فتح فوج در آمده انجا ای کوه کوه و انجا و انجا
 او مدخله کوه الیه و هم انجا رحمت بخارج قله و قرار نوا می کشند و الله با در زنی
 او که مشتمل عقیقه انان شدند با مشهور عفو و بدرقه عنایت سالم و غانم روانه میان
 و برای حمل کچم بانه ان غنیمت جواب و ابلاغ سر انجام یافته از انجا آذخاک از انجا
 و اسپورد از اسب که منان مکان سکنی انجا ای ان معین و ایش ترا فوج فوج روانه
 حزن ان ساعد و پیر محمد سلطان حاکم جام که کفایت احوال او بقدرت خدا را اعلام گشته
 بر ایالت حرات بر میند و بخطاب فدا خیره مند گشته در غم ماه رمضان با حکام ظفرین

و چون نصرت قرین و نصرت کشته بطلن گستر در میان و قیام و تهنه فراه و کفایت
 انان بچو که سبک کنه ریش با نشت ظیفر الله اوله ابرهیم خان بعد از رحمت از پس
 بر تهنه طایفه کوه کلان مقیم گشته بعد از ورود استخوانت انکا ایضا با نزر کرده پشیمان و فتح
 از بواسط استمان شده جمعی را که برای سفر حرات تهنه کرده بودند روانه در بار فلک مدارش
 طایران بر نور درین محترم ولاد در یکا جهان پناه و نامور انقاره گشته ابرهیم خان نیز بانه
 انجام این امر و نظم جهات سرحدات خوبان مرجهب انان و الا با سپاه سپور
 و سرحدات وارد در جوی فلک جا و دل انجا روانه فراه کردید و در پانزدهم ربیع الاول بر
 قله فراه تحریک لوی نصرت التو کرده نیند بین جاد و ان و کشت فاحش بحال انکا
 راه یافت و سر کرده انکا ایضا با جمعی معوض فدا در آمد پس ابرهیم خان بارت ده جان
 در مقام قیصر سکر بر آمده قریه مولوم بقبر برای نزول همیشه رو با فوجی از دلیران بانه
 آمده مشغول بنای برج و ساق و حصار شدند ان غنیمت از انجا انحال تمیای فغان گشته
 از قله بر آمده از هر طرف هجوم آور شدند دلیران خوبان نیز تهنه که کار و قبایل
 کاسکار نصف آرای عرصه گذار گشته اند که در آن محشر کبرای میان که منظر انار و حریف انار
 بوده منته هر قریه از دل و لوله و آشوب بهادران که هک از دل و لوله و بقول الایث ان
 این المنقر بود قیام قیامت همید اگشته در یک سمت هزار و چهار صد نیزه سر در عرصه میدان
 غلظت و کور جوکان سنسان گردیده هر کردکان و جاسپانان به عطف بای فوج حریف
 با منته و چون در ان اوان که کور میشد که فرایمان از حسین عظیم استمداد کرده از جانب او

جمعی با دست ایشان می آیند و تحت بلوغه که میراند که در حوزه ایشان حسین بود و طبع نظر
 در قیاس اثر نمود لکن از هم پیک جای پر چرخش می کشد نظر اثر با فوجی روانه فراه
 سینه که اگر از فافه خنده با رازی ظاهر شود با تقی ظفر آلوده بعد از آنکه پروازند و آواز
 چاه بجم الدین و باناست بتاحث قله جات بلوغ رحمت فرزند و بعد از روانه
 شدن از هم پیک چون چینه اک حسین برای اظهار اطاعت و جفا من استنش
 و موافقت لایق و ولد در بار نظر حضرت می گردید آنگاه علیه ضمیر میباشند پس آنگاه
 تحت که میرات کرده از هم پیک را بمن دوت مانور شد اما فرایمان بعد از آنکه
 برایتان را در مانده در خویش و کوفار در طهرت و توشش دیدند از آمد ایشان
 و یوس کشنده چند نفر از دوی فراه برسم استمداد نزد حسین علیه در دست دارند حسین
 نیز در منزل آنفرز جوانان نامی خورد بر کرد که سیدال بماند ایشان از سال گذشته
 بود که معارف آن آینه یار فغان و ولد فراه و فرایمان از فتح هرات آگاه شده
 بنظر هرات سیدال طاقت انبند و دولت دارد و جمعا قبول مرجمی دانسته افافه غلبه میباشم
 از آنطرف در اصل قله و فرایمان نیز از نظر فکوح کرده باز می فراه بسته عازم خنده
 نصف شب بخبر بانها و قراولان بعرض ظفر آلوده رسیدند و الفوجی را سره بزان عرضه
 تا بتعاقب ایشان شش ماهه بر روزه بسیاری بدت آورده چون اکثر روز را از راه
 طبع و آرز در چنین اوقات حجاب دیده منبلا پرده راه سلسله می باشد یکب خیم
 پرده بودند بقیه کیم فخر بر منزل نجات رسانیده قله فراه تا دل خاک و دلارام

و توابع بچط تصرف در آمده تمامی اموال اهل قله که برجا مانده بود بدلیل آن تصرف نشن
 غایت و مقررت که ابراهیم خان با فواج تصرف نشن روانه کوبک هایون
 کرد پس حضرت نظر الهی بعد از فراغ از ضبط در بط جهام و قبض و ضبط امور خاص عام
 در نوزدهم ماه فرخنده فرجام میام نیر شهر آهنگ و خاک و سنگ اتوادی را از قلع
 اشبهر صرکت بنیرین رنگ و با لعل بخشی هم سنگ فروده از کونون و برز این ظلمت و نور
 آفرینان آیت اللیل و جفا آیت التمار بمصره بظهور پوست نقش مدلول حاجتی
 در حق اهل طبل بر صغر وقوع نشست نیر نوک کت قدر نند بد از میان شهر که نشسته تپای
 میلهای فواج شهر شریف برده طرف عصر مستقر در است بر جهت فرمودند از جمله
که در قتل این احوال برض عاکفان سهه جلال رسیده مقدمه شکست باقی حضرت
شاه طهماسب از رویه است سابقا سمت بختر بهشت که بعد از دخول نیز که حضرت
 نقل الهی سبب وصول خبر بختر همان فتح غنیمت سفرا روان و پنجاهان لوی
 توبه بی جنب از ضا قدس فرزند با بین جهه رویه راد است از کار در قله که آن اول
 از دست رفته سگستان یا قله با طمان خاطر بقیطه ولایات پرداخته و چون شاه
 و او را به مکرز اظهار میکردند که آنحضرت را بملکتی جدا گانه است و در آنتر داد عبادت
 ایتقاجی با عانت ایشان میشت بعد از آنکه رحمت تقاب یکم بجنح تحمل با لکشی
 پریم ظفر بی جنب خویشان که دیدند نهی آنده است را مطلقون آنکه بهای و هوی است
 رفتن ایشان مرغ شکسته بال صحبت رویه اند ایشان تا قلاع دم کرده طایر بر آید

و کج نمائید بسته جاس مرام ایشان در خواهد آمد هنوز از ضلالت مس مفر کج است و است بود
 برای رفع با بقال داده خاطر و کون غیر را بنجد بگوئید که اعلام کردند از آنجا که حضرت
 اعیان و است شاهی را مرد میدان مملکت داری نمیدانستند تا مملکت کبریا بر سر دست تمام
 منع در آمدن ایشان را بقتل و قتل تو صید زنده لیکن حرف آنحضرت در جرم کاخ امروزی است
 رای با قبول نیافتد در انبیا که کوبک الا شمول تخریر است بود بتقلید آنحضرت که چندی
 بر میان بسته در راه جادی الاخری ۱۲۳۲ از صفیان با گو که تمام و هشتم لاکلایم
 نیز لقیه ولایات آذربایجان رهت افزون گردیده بعد از ورود بهمدان و نطقه
 کنگر لوز برای گذارش تنبیت جلوس سلطان محمودان با نامرغزین روانه یار رود
 خود و در تبریز و در ایالت تبریز را از دستون خان فاش که جمعیت کامل مستعد
 و هشتم راهبوی خدمت گذاری مستعد شده بود تفسیر داده بحدیث خان سعد تو فیض
 و از تبریز با تمامی قشون عراق و آذربایجان و حکام آنطرف ارس که عدت ایشان
 بر عهد هزار میر رسید بجاست ایروان گفت در آنکه گشته جماعت رو میزدند و باد
 و پنجاهان را خلا که عقوبت ایران نزد پاشای حکیم است که در آنوقت از دولت عثمانی
 رونم و با تیمور پاشای علی مستظرف آن مرز و بوم بود شتافته عا پنا نیز از ایروان آمده
 در کن رودخانه که پلاسه فرسخی ایروان مورجل و مطریس تربت داده راه بخود تزیین
 بست گو که شاهی با دریا لشکر از کربلا می شد ترور سیل روان و عا پنا نیز عا پنا
 نیمه پان مقام واقع شد در تبریز تا بحد مر فوج منصورینا ورده مغلوب و تو جانم در راه

خود برجا که آشفته بجاست ایروان منضم و قزلباشیه بیضط تو جانم و انانته ایشان چندی
 مرکب شاهی لوقه ایروان گذشته درجا منب غلبه قله در سه فرسخی محلی موروم کنار که در حال
 و ختام نزول افزایند و بعد از چند روز قزلباشیه را چون نوسن جلالت سرکش و بعلن
 خودشان در آتش خود خود لاری اندست داده پیچی با و در یک مرکب بود که جنگ را مانده پنا
 قله جلور با یکشده ندر و نیمه نیز با توب و هتک از بالای قله و پنا این حصار از در سیتره
 آمده قزلباشیه را پنا با مدار از دست و پای قرار از به رفته روی بر تافته و بی بسلاطه
 خود شتافته و پیچیده روزی آنجا که مفر کج شاهی گشته چون راه آفر قسده و در بدو غله
 با نخطاط و غلای با رفیع روی آورده و دیگر در آنجا که گشت و توفیق را مقرون بصلاح
 حرکت و از راه دوقر یوم از آب ارس گذشته از به منب غوی و سلما س و در تبریز نشسته
 و در آنجا خبر رسید که پناش از به منب ایروان و احمد با لکت بعد از هر عکس منب
 و به تبریز آذربایجان و عراق امور مند گو که شاهی از تبریز عازم در بجان و سلطینه گشته
 بعد از ورود بمنبر لال بهر محمد خان تولد قاسمی پلگر که فارس نیز با قشون خود با روی
 شاهی پوست و لاین منعی داده افتاد و با به سقظ را ایشان گشته از آنجا از راه در کین
 متوجه همدان و در باره بجمع ادر و چیک و قشون همدان و ولایات نواحی پرده چشمه
 در قریه موروم بگردن من محل همدان ختام توفیق بر از شسته احمد پناش نیز جلور
 بعد از گشت جمعیت خود را در دست عموده حرکت و بدو تفرط از راه ارسش می رسیده از آنجا
 از ظاهر وضع و ایتام کرده انسانی دولت که توی دستان متع خود در مایه با حاکمان

عقل دشوار و باز در تیر نیک و بد بودند بقدر جان خریدار کالای این سخن گشته یک را اندر
 برسم حضرت نزد احمد پاشا فرستادند و در دوزخ یک طبله عکرو و تیر نمودار گشته شکر بی پران
 خیزشان در گش بر پنج خوف در جای صلح و جنگ و دمان خاطرشان گرفتار خندان
 کیز در رنگ بود و باقی بر یوار گشته چندی کارزار شدند در این اثنا در ستاده هم نظر
 در قلب عکرو و تیر به اطلاع محمد مصطفی عرق او گشت تا با آنکه ایاب کرده هنوز به راه
 شای نه پورسته بود که از نظر فخر خوش فخر توب که کوب کرم نظر ابر گشته با در بند
 صیت تهور قزلباشیه را بر وی مان رسیند در آن روز حضرتش ای قلوب را به محمد قان بلوچ میزرا
 سبانه امر کرده خود در جنبه یار مانند کوه قرار گرفته چون تیر امر هر جنگ حواله برای و در جنگ
 محمد قان بود و کوی الیه با صلی از قول بد بسته به با شرجوب و بانگ طعن و ضرب عیان تیر
 حرکت گشته نوسن نیر کام خوف کر گشته کرده بر میره حورده و نظم فراد میره را که مستقر گویا
 خاص پادشاهی بود از تو زک اندر هشت بعد از آن رو تیر بی سبب قول تمام شده ریت
 قرارشان سگوسل شد و چهار خیزار نفر سواره و پیاده قزلباشیه در آن کوه قتل و گرفتار
 و تمامی تو جان و انا شای و اهل اردو بتصرف رو تیر در آمد پس بقیه سپهر کیستار
 و اردو طان نخواستند پادشاه باقیه از خواص عازم اصفهان و احمد پاشا گرفتار
 و همدانرا ابر بدستور ایام تسلط فغان بحیث تقریر در آورده علی پاشا هم از آن گشته
 زندان غوی و سلسا آمده قلعه مدام را که مسکن و یورت اهل اف رست می مرده کرده امانند
 دو هفت قلعه در ای اف رت می توانست بکنند و بعد از یکماه رفته مراد و نیز از تقریر کرد محمد

بلوچ در تزلزل سارق مزاج حال تم به تعبیر انان خورده با جاعت بلوچ و هزاره فراد و تفر
 از چهار کرده با لافزه به ستمالت محمد طغیان و غیره باز گشته بخدمت پادشاه آمد از دق بلوغ عبرت
 بگردد که حضرت شاه طهماسب برادری داشت مولوم به اسم میرزا در حینکه محمود و محمد امیر قتلش هزاران
 نامدار کرده اما سن نامی که با شرف خدمت در مرقد و مستحفظ آن شاه هزاران مود چون با
 القی داشته او را زنده از بلوچ گشته از زمان تقوی این سرودن برده اسمعیل میرزا حیران سمیت
 گت و پو میکرد تا جورش بولایت که کیلویه اتفاق افتاد صف میرزا نام مجبور البلب گشته
 برادرش طهماسب نایب در محلی مزبور لوی اقتدار افزا گشته بود بر و در حواله طالع پادشاه
 او را انضار و کوشش و چینی او را بریده مرضض و شاد رالیله مدینه انورد وادی حیرت
 پیروز تا اینکه ولاد اصفهان و در محله عباس آباد ساکن گشته در اوقات که شاه طهماسب
 از روان مر حبت نموده موبک تا یون مشمول می مره هرات بلوچان در لشکر ای رفته
 بر اینجمنی مطلع و تحقیق احوال و نموده بعد از ظهور صحت بسا و در خود با او راه پیرش
 گشوده همدستان شده بودند که شاه طهماسب را بر طرف او را بر او مکن سلطنت
 ممکن سازند که از اهل تو طیفه انقض عمد کرده شاه و اولاجه از کعبه حال و هفت سوار
 محمد لیه که کمون در و زنا بطور رس نند پادشاه سابق حجت در میانیکه اسمعیل میرزا در حواله
 جعی را فرستاده بر بر او بگشته او را در سینگه و بحضور رس نیندند و بعد از تسوال و جواب
 تحقیق علمات از صدق مقال اسمعیل میرزا تجا بل نموده در حضور خویش او را کردن زده
 برادر و الا که را بریش فغان را در آورده در میان مصالحه شاه و اولاجه با رو تیر و فتح آن

از جناب حضرت نعل اقدس چون نبی کرب باقی کشی بر شش با شش رضا خان شاد موزدین
 از جناب درسی بطلب لایات و ولایات خان کنگر لوز طرف حضرت شاهی برابر است
 سلطان محمود خان پادشاه کند جا بروم روانه انزلی بوم شده بودند بعد از آنکه خبر حرکت
 و کشت اولیا و دولت عثمانی رسید رضا خان را بقلعه ماروین و ولایات خان را بجزیره فرستاد
 مجوس و چهار صلح و جنگ را با احمد پاشا توفیق بنمایند و بعد از خروج و آتش کشت جهت
 اینکه جناب نادری و باره از طرفان بزم اعانت حضرت شاه و قصد کنند جزا متوجه روم
 احمد پاشا، زن و فرزند پادشاه روم را بخت صلح کشته و بخت افندی دختر دربار
 پادشاهی فرستاده که امر مصالحت را انجام دهد از طرف شاهی نیز محمد رضا خان عبد الملک
 در آن ایوان توپخانه استی بود نامور با بنام این امر کشته بار بخت افندی روانه بغداد
 و مقصد صلح را بر این پنج بنا گذاشته شد که ولایات را که حضرت نظر الهی محتسب دست
 کرده اند اولیا و دولت صفویه تصرف کشته این طرف آس را بر ایران و نظر
 بدولت عثمانی متعلق باشد و بعد از آن آن محل از محال که پاشا آن که با ایران بوده بصیغه
 مزدوق بر کار احمد پاشا مقرر گردد و بر این دستورده و سنوز غایب قرار باشد از طرفین دولت
 مستبره هر قوم قسم می دهد شده سواد صلحی مرد و صاحب حسنیه یک میرالما لک و میرزا کاظم خفای
 بدرگاه سینه رسال و حکومت را اعلام نموده می ایستاد در او خورشیدان در جنس کار هر است
 با مقام بود و در دربار سپهر مدار شدند چون این قسم مصالحتی حضرت شاه بود از آن وقت
 با صلح عین اقدس درستی آمد که صلح بر نور با مضاف قبول مقرون شد در او صلح

محمد آقا نامی را که محمد سلطان احمد خان برسم سفارت از جناب ابراهیم پاشای
 و عظم آینه سلطان احمد خان و قتل ابراهیم پاشای وزیر جواب و در عقده توفیق مانده در
 ارض اقدس توفیق داشت جرات طلب فرموده با استقبال روانه اهل منزل پادشاه
 و اولیا بروم را اعلام کردند که یا تمامی ولایات را در نمایند یا آماده جنگ باشند
 خبر توفیق موکب و الا را با جناب بگذار هر یک با عهد پاشا نیز نوشته شد که در توفیق کار
 بوده همان پذیر و تمندی از دست برید را نیز روانه صفهان سحر با همان آن دولت
 توپخانه شیشه و به جاد ایران در قام خیز مشرب توفیق موکب نظر شما را این شرح عهد
 حضرت آنکه کلانتران و ائمه و اعیان ممالک محروم و سبب توفیقات یزدانی موق و توفیق
 خاطر دانا مستورین بوده بدینند که از آنجا که سیرکات غنایات یزداد و در شیخ طلالی
 و الا در در قی شتران و صیانت ماه نو و موکب سعادت ترین را چشمه نصرت و نظم مشرب
 و جوش اقبال نیش و شش را از دشمنی رهبر و با زوی با سینه می بخت فیروز را در کیش
 قلا و بلا دوستی دیگر است در این اوان محبت نشان بگو ایطف قادر زمان اغنا بود
 هرات را بیشتر غایب غیظ و فر و بهادران از در در کاغذم هم مستیفته در شیخ
 سوز و زاری و مبعداق و نظراتهم با نیتهم حضور عظم در قله هرات محض و توفیق
 بودند بخفا و قدف غنایم العرب کونه احوالشان تبدل و فخرای و ذل از نورانی
 شدید آردگان صبر و قرار نزلان از دست جوع بجان و از خوردن سیف و سنان
 با بان بضرین کریمه و این اهدای المشرب کین استیاری که فاجعه و مدلول حسن العفو عند

انظایف در امان و بگو چند از قله خراست فرمان دادیم و از پشت هزاره نوارشان
 آنچه تا حال در غصه هلاکت بودند بجا را با خانه کوچ کاظم جراد کشته مشرق سحره کجا
 خوبان الا خوار فرستادیم و بجهت تهنیت بنا بید از روی فتح قلمه میر و تمامی اهل بزور را با طایفه
 غلبه قندهار که با آن طایفه اتفاق در دیده بودند میطیع و سحر گشته طوق اطاعت و چاکری
 و تقاضای خدمت و فرمان بری کردند که شد در خلال این احوال که از انجام تمام برت
 فراغ حاصل و برکشان حدود خوبان تهنیت کامل فرمودیم نوشته عالیجاه محمد رضا خان
 رسیده مشهور است که بنام او و اولاد وی دولت عثمانی چنین فرود یافته که تا آنکس است
 ارس بر روی و منظر بجز با شش تعلق داشته است این مصاحبه در نظر حکم نفس بر
 موج سرانبار در دیر که مقصود اصلا اخصای اسرای ایران بود که با آن نزد دهنه وان ابرام
 در ضمن مصاحبه مندرج و مذکور است اند و وجود مثال بندگان که بتایید که در کار بر تبه
 برتری و اقتدار یافته ایم برای همین است که مقتضای کلام رابع و کلام سئوال علی علیه
 یاری ضعیفان نموده شرحی لایعن از سر سلیمان رفع و ماده فساد و از مزاج کمال
 دفع کنیم زیرا که عقل غفلت زده تابع رای دشمن و رضای جوی خاطر خصم عمل دشمن
 بجز حال الله و قوت امر در روز اعدای تیره و دست اقبال خردی چهره و ضعف بدخواهان توی
 و غلبه از دین بر تصور است در این صورت از طایفه کم فرصت که که میانه نازا و با خوف دین
 بنظر و نایب که در این عینهم که تندی میثی علیه من الموت فاذا ذهب خوف سلوک بایسته
 حداد مصداق عالم این است که کل این امر کردن از حقیقت دور و منزه طبع غیور است

چون سینه زنگر منیر رضای خباب سجده و منزه مصلحت است ابد مدت خدا بود
 لهذا بجز اینها معنون نفوذیم از آنجا که سر چرخ طواف روضه ملایک مطاف امیر مومنان
 و مولای مرتضیان غالب کل غالب علی ابن ابیطالب علیه السلام که پیمان کرد دل خیر
 حقانیت کین توینق امرای مسلمین را از درگاه اعدیت سایل میباشد انشاء الله تعالی
 بعد از عید سعید فطر بصفه جنود غنی و همگانه تا یثبات لاری از خدمت سلطان قیام
 و در رضا علی ابن موسی الرضا علیه التحیه و التهنیت گشته با چهرش بر فاشجوی توی جنگ
 عا که بر خروخی نیز در جنگ بدون تا مل و در زنگ کوچ بر کوچ عازم مقصود خواهیم شد
مجمع تا یار که خواهد و میشد که باشد و لا تقوی لی شی انما فان علی ذلک خدا انان
میت عا فقط اگر قدم نمی در ره فاندان بعدق بدو در هت شود همت شخه بخت هر
 که درین امر در فضا شد از کسوت حقیقت عاری و به بهره از سعادت دین داری و مراد از
 حضرت باری بوده از خوزه اسلام فایح و صمد و زنده خواجه دخیل **در بیان وقایع تخیل**
سئل مطابق ۱۲۴۰ بخورد و فرود این سال جایون فال در دست دوم رمضان اللیل
 اتفاق افتاد حکم نورد و سلطان افروز قاهره یسیم فاتح لاک توبر توی غنچه و قله در تبه
 از بار گشته ده سرج لاله و قله سعید شکوفه سحر سلطان مبارک دید و فغان خند لب از گوه
 در شمع شخار آنکس نوابک شود انگریز میزدن شکر نیا کردی و بهمن از اثر بند چرخ بایده
 درخت با من کشید و قوت نایم که پیش فانه کش سلطان فریدون همت فرودین است
 بفرم زرد اسلام چمن از دیا جوی الوان ختام کلگون بر اطراف دست و صبح گلشت زود فیه

افزوده مزاج دی که باعث اشتغال و وضع استمان بود با برقرمان طبعیت انشغال و عمل
 نشین و نوباد کل که زاده توسط بر لست و چشم نفس مبتلا بود تا اندام عروق خاک و سبط
 زمین گشته از در الفرب سبب از سرخ کل کوری در دم و دینار لاجبای بنام نامی مطلق
 رواج یافت و خطبای قری و منزلت بزرگان در ضربت خسار بفرز مروج پادشاه
 زمان رطب لندن گشته مجلس تجویز پایی چهل ترتیب یافته نه هزار دست ضلع خشنده
 و انوب ارزنده بر آن سپاه و چاکران درگاه از بصره خانه جهان غایت گشته
 بعد از هفتاد و هشت روزی کارکنان سرکار و ابا با هر جایون تنه بی تن سفوق بیدار
 نظر از بله لان انصفت در درگاه گیزان قباب خوکاه آسمان جبهه بزرده ماه و چهار
 از هشتاد و در پنج صوادق اوقات ریگنی رنگ در مچکلی سافند ابراهیم خان نورد
 ها نورد با فوج نصرش از بصره فراه در در راهی نظرفر پناه در در دیکه یک پراگند
 ضلع قباب شاع گشته ایالت فزه را بعلاوه حکومت قیام به پهل خان فزنده حکومت
 انوار پهل سلطان بکره ولد پهل سلطان که در زین و او در کین دشت متوفی و هر یک را در در کینه
 سافند و ظلمت یک جای را حکومت در در حفا و دهی رطب فخر افروز و جلی
 ان فخر را همراه کرده معرده داشت که سه هزار نفر از پهلخان دیالات اشرقت مدافع
 گرفته رفته در چند که در جنب تپاق و دست قلمتین اهدا شد در در ایکی توقف نموده
 هرگاه از بیعت و کولکان حرکتی در در شود پندایشان پرورده و بعد از انجام این امور
 جهانش از منزلت بزرگی بصره فراهان ده اتر از آنکه چون همیشه شج و ظفره اسب سبیل

یک جایون می آید در لشکر جام از بن لطفی یک کوسه احمد لوعا نور یک پاپا که از خوش
 فرمان محمود چینه و تادیس تر کمانه طرین بودند چهار دارد و خورشید که فوجی از ترکمانه
 نسبت یکدیگر لیک و چشمه خندان خرم حال ایسور و عبور کوه آن نایه را تا هشت مرکز دکان با جوی
 تنه اقبالیان پویان در دست قریه پویان سر راه بران خشنه جویان گرفته بودند که بسیار
 از در ده اندر و قیام از آنجا ایتر داد که در ناپس گوگه والا در در فزانه نردم ماه نورد و در
 اقدس گشته مردم دیده میان از ارداک خلعت هر پرورش همید که چشم روشن گشته
 و وضع و شریف از شرف اندوزی خدمت فرخنده که هر شش لوانه شکر الهی شریفان گشته
 چون منصف یک و نیز از کانه خوی که نگور گشته در هر اوقات از خدمت است ای برای ابلاغ خشم
 بودند مقدرات سفوق و رعیت جابجاء و اصلاح و ف و بعضی مواد بایان مذاکره
 ایشان بر وقت طاعت عابسی و میرزا ابوالقاسم کاشی روانه امیران سافند که کولکان
 وقت بخیرش ای عرض دلی نمایند که این معصوم موقوفه مصلحت موبکت ای بجای
 طران و تم انصفت فرمایند که در ای حصول قنات و طی ای کات گشته با فغان متوجه مردم
 و خانه کینه جوی و قصص از امانا آن مرد بوم شوند پس بهر انجام سبب سفوق و اقیه
 و تدارک ایق پردر هفتاد و پنجاه و اتمه بعد از در هر یک از دلالات ارباب نجی
 و اتفاق بخیر می اتفاق کوه مکتبی حکم و حاصل نمیکند لهذا پیش از توبه موبکت منصور علی
 ایسور کاران را بکوه گیلویه در استان و فارس دست خود و چایق و قرقر و سایر ولایات
 عراق و صفات و در دسلی و ایشار تهمات از در با چان را به لطفی یک کوسه احمد

فوقین فرموده باینکه حکام ممالک احکام مطاعه فرستادند که مترقده ظهور طلعه جویان
 باشند و چون در می مره هرات خدات پسندیده از عهد الفنی عا کو زانکه بنظر سوسه زیاسته
 ترته و تریت بوج اور انجمن بظا و حکومت ابد الاله صاحب رتبه و قدر عا سخته با اینک
 روسای خانی پرایه پوشش تشریفات فاخره و ترفیع سافنده که بمسکن خود رفتند و بعد
 حرکت دیانت جرات اشراف بجای عواق با پسر و ابراق مر حیش الاتفاق در موبک انجمن
 عا فر باشند و درش نزدیم و بقیده احکام اتق و بظلم فموا بطعه و دودشت و اسپورد که
 یورت قدیم آنحضرت از راه کلات عازم اسپورد و در روز کلات کتفه خدا انجمن و از کینه
 غوطه زینی و در حث غوطه جرج برین سبب بر کشا در دهه از آنجا بجای اسپورد توبه فرمودند
 و در آن خط دلک بر جسمی آن نیز با مرکز کان و روسای عا کار مر صدات از حدود آن ولایه
 حضور اعلی کشته ضبط در رابط همم خزان و بسبق بنید سلطان مر دما و متوفی و بعد از کشته ایضا
 دره جود سباب و کویکاب و قوم دره که مرتع ایمان فاصه بوج ادم زین ستام رهبر
 خوام و از مشی کلکان شرا و نیز کرد و فانه زادای خورش پکرم نامون نورد و ملبران رکاب
 خدایت و چون محل موسوم بر آذکان که در در لنده فرنی لرض اقدس واقع و از حیث آب و هوا
 بر اکثر اکنه خزان تنجیح دردد و از شدتات سها رحمت بنده و بناهای چند سس طبع از چند
 و مابق در آنقره و پدید بر عمارات عالیله که در زهنت و صفای بنده و نظیر و در حث و انجمن
 خورق و سیر سبب طرح آکنده بودند تجدید آن امینه و نشین همین قدم بحیث قریب ترست
 از فای بهارستان لادی همبسته و فرودین و در پنجم دیکه لرض اقدس را متوک که کسپه

سافنده و مقارن آن اذن سپکنان تر کجی نه کو کلان که هنوز چند آن تن بکشیدن بار کران است
 در نداده بودند و در لرض اقدس کشته امروالا بعد در سوسه که کجی خه را از کشته شملاف
 مانی بیب جناب آفنده از نانه المار هکر ایا سکن و نیز از لرض جولان کاری بجهت خورق در
 عا فر سبب و در دریم ماه فرورد آدم از عا سب سرداران رو سیه که در رشت بودند بکشیدند
 لایق و در کشته عا بعضی فرست امیر بنظر سبب مینی بر اینکه مقدر بخنده کیلانات حواله برای انجمن
 اقدس و موقوف با بر و شاهه و الالست بیضا این مقال آنکه بسبق تجر باشت که حضرت نظر لرض
 در حثیکه از نذران و متوک که فیر در رشت سافنده اعلی طلبه و دار المرز نزد پادشاه زین کلا پاک
 فرستادند و بعد از آنکه خراج مضمون و تبریز و غیره ممالک بر دست بر سیده بود بخنده رشت
 و لایسکان را قبول و در انجام این امر سرداران خه که در کلکان می بودند محمول و موبک اولی
 رخصت انصراف داده در اوقاتی که هرات مصرف بر اوقات ولت بود انجمن
 و حقیقتا لرامروض خدمت و الال حث از آنجا بوج اذن و فرمان و الال در اوقاتی
 پادشاهی شده و فیما بین عیان ولت شاهی و سرداران رو سیه لرمضا حثی بنده
 باشت که اعمال کیلکان تا بیان اینطرف که متعلق به ایران بوده با کبر و در سبب
 محال آنطرف که بعد از آنکه قلوب ایران از لرض اقدس رو سیه انزعاج کرده و متصرف
 ایندولت داده شود از عا سب شاه و الالاه و زیری ام برشت زنت ساده چون
 دشمن اسطرانه دانت نادری را باعث توام سیمان و موجب قرار و ثبات ساس
 دارکان ولت ایران مبد است شده و هنوز کار هرات فیصل نیافته نزدیک و در چشم

براه نظار و کوش بر او زمال آن کا چو بودند لهذا در سینه در تخمه ولایات بنا بر این
 که آشته وزیر مذکور در لاهی بقره شماری افراد در قهر حیرت روزی بپس بر بند آنگه کا
 هرات انجام و تو به بوبک و لایست عراق یحیی بافته بر دران از راه عقب اندیشی
 روانه خدمت اقدس نموده تمیث این امر را منوط با بر دفرمان آنحضرت شد پس از آن
 آنحضرت نفر از این دیوان بجهت آنکه گشتند که رفته رفته از دروازه لاهور فرج
 هرگاه آنظرفو بنا بر تورش بطنین بادبان عنایت میفرزاند و در کنار دریا طبع
 توقف اندازند چو که از امری سریع بعرض و امارت بند در میان **حضرت بوبک** **بجای**
بجای حواقیق بتائید مالک الملک با استحقاق چون به جهت فرایع کلی از نظام امور
 حاصل کردید روز جمعت و ششم ذیحجه سلسله که بکلم فرما فرمای خط مشیت و چند
 از نظر لغش یافت از عمارات در باغ غزم طرافت روز و رضا و استمداد از روح مطهر
 آن سلطان کوشت ولایت و در آنجا نموده عمارات قدیم را با شش ماه سر علم رشت
 بیت الشرف نیز عظیم و در شب عظیم محرم بکوت کبری و جم غایب شهر را مغرب خیا بفرست
 حشم و مقر از درای گو بکب قدم سینه و در منزل راه کان توخانه و تو رفاه از راه نزهت
 فرستاده بوبک بمیون از راه جزین کوچ بر کوچ عازم مقصد گردیدند چون زکاتیه آنجا
 زمان هزار نفر محمود در اوقتی فرمان حاضر کرده بودند بعد از درو بسنجو است از در قرا با
 قاهره از راه بطام روانه و در عازم تبرک گویا شده مقصد آنگه اگر زکاتیه در ادای
 زکاتیه و آن نماینده از راه دشت به غنچه ایشان بر دشته با رانبا و منفرد و اگر در سینه

ولایات اهل نمایند از ستر لباد و از ندران بجای تا کمان و نوازل آسمان یعنی ولادان حوض
 باغش را بر در خانه ایشان همان سازه و در درو در جی جرم با نصد نفر از تر کمانه نامود
 بر سیم بق و دله بوبک خورشید اثر اف گشته بقیه سمب دشت فراد گردند چون بوسم شدت
 تابان و آب در دشت نیاب بود و هزار دایان له سپاس سواران لکه جلالت اثر اشقی
 نفر از دهان نفر از لب بدایش را با بشته با آب و آفتاب در روز قدم بودی اینرا گشته
 و چون در همین حرکت زنده جرم متور شده بود که طما سندان جلایر که در چند رشتن اسحق
 از راه دشت بجز در نظر نمودن می کرد دشت را به جمعیت عازم خدمت کامکار و در عرض راه بجای
 زکاتیه بیوت که در سلطت سپاه نصر شکار زرد و در آنجا آنست چشما که بوند و چاکر گشته
 بر روان ایشان طعمه شمشیر آوار و سنان ایشان عوضه آمار و با خیم بسیار بوبک و لایست
 و تا جولا کوه مخان و مشید مصریان تقب آنظرفو اینها شکی کرده مانند زنگ پریده و بیخ
 نشد از نظرفو ظاهر شد لهذا حذف زمانم عنایت کردند و در این انصراف طما سندان
 جلایر را بنویسند فسر سرداری شدار را فرزند و مقدر ز نمودند که رفته رفته قلع چند یراکه از آب و
 و رست خواب و لذت با عازم هر آن گشته او در سر محمد فان بکلر یکا جهات است استقام
 داده و قهاری کار شده را در با نظر نوکت و آند در عب اکنس دلا سر کن انیار باشند
 و در اوله با بی عرض در روان شده بوبک و لای از راه اترک منطف و در بیت و چهارم با کچا
 رود که کان و لاله گشته در راه تو به سمب کیانات در فط و لای تقیم دشت که عیوضه حاصلان
 کیلان رسید شمر بر آنگه در سینه بعضی امتش را اوله حرکت مخصوصی کیانات را با نموده پرورش

پس یک سیمت نشان با حضور عمل در رمای کیلان غوغا داشته حرکت و لذت را علی باغی و نهان
 روانه در منزل نوشته باره را بون غی کشته و لذت آنجا ولایت طهران خیم چشم چشم کشته
 عمل و امانا کیلان در آنجا نرفتن با قفسل عتبه پهر چنان کرده بعد از تفریح می سبات و تحقیق
 معاملات آن ولایات ایشان را مریض و شروع بملاحظت آن عمل که فیروز توان کرده پناه
 هزار تومان برای تجدید اوضاع و تدارک سهاپ برسم تمام می فرسین رکاب بنیت در نودند
 و در منزل نیز با محمد خان بلوچ که از شاه و امانا که کیلویه را از نماندی داشت بکشت
 و امانا فیض کشته چون طایفه بلوچ و امانا ولایت از با حسابات ابواب حکایت گویند اند
 بعضی مصداق در آمده محمد خان بلوچ کیلان فارس نیز صحبت کامل از رعایت و فارسی مستعد
 در قم بود و امانا سوت و منظور نظر اقدس این بود که از راه فرامان خانم مقصد شوند
 چون بخرشاه طه چپ تکلیف آمدن بقم و طهران شده بود و لذت آنجا بکشتن کشتی و بدای
 افتاده کس نزد احمد پاشا فرستاده بار و نیمه بنای سازش گذاشت چه در چنین وقتیکه
 امر خطیرش سفر دوم پیش نهادت و امانا بود می اخضرشاه فیض قاسم دستخیز بکشت
 بود برای اصلاح حال و عطف عنان بیست هفتاد بنابر اینکه عبورش که مضر سبب عدت
 از بهر تفرود و تغذیه پیش از حرکت بود و امانا افواج قاره فوج فوج از راه تفرود و نظر
 متوجه هفتاد و بیست قبایل و امانا و اعلام فلک فوج حرکت کرده باغ هزار چوبه برای
 نزول کوکبه پر زور و تفریح یافت در میان و رود بود و امانا با هفتاد و بیست و هفتاد
 از شاه طه پاسبان و تفریح امر پادشاهی تعینس میزای و لذت چون هدیه بر شاه

بر

سبب شدت کرد و تابش آن شب بان ماه چهار شب که با افواج کواکب به باطنی منازل
 در درجات نماید برسم شکر قطع سالک و مراد میفرمودند و در شب سر سینه چهارم بر سر آقا
 در ساعت قبل از طلوع صبح از منزل جز حرکت و امانا که از بهر بنده طه پاسبان به تعینال آمده بود
 از بهر تابش سلطت با هر روز و دهام خود قاره عزرا کاب بوسی در نمانده صبح حکام طه پاسبان
 و پسر دیت ظفر آبت نور پاسبان قضای شکر کشته در این درود کوکبه و امانا تو بهای از درون
 که توان که در بروج شهر میدان نقش جهان و طه پاسبان کینه بر عوادای سپهر بنیان آشته
 عقده غم را که در اول کرده بودند باز دمانند لوبان شنبه باز در عرض داشت طه از امانا
 اقل افشا کردند و از زعبده تو بهای آتشین دم امانا هفتاد که مانند بخت خود در بخت
 بودند سیدار و از بهر سستی طالع همیشه کشته بخت گاه آن سردر شتا شده و بیست و پنج
 در یک زمان طالع با هفتاد هزار نظر لایقی باغ هزار چوبه ملاذت و اول بود که سوادت آباد
 شاه و امانا نیز در منزل اقدس و بهر باب متابعت کشته بعد از انقضای مجلس در عمارت
 غوت با طالت طه کسرتده از روز و آن شب با هفتاد عشرت طلب به تفریح اقداح رایج
 و نویسنده باده از غوغا پر چشمه غوغا از بزم غوت آن بود که آن شب بجز شاهی هم
 همان چو دره بله طینان نوشنده و لذت کشته در کشته بهما وقت وفاق کوشنده با بولند
 انجام کار رتبه و انصاف بود و امانا بنیان با بخرشاه بروش فاطر خواه که بکشتن پاد
 در یک لذت که آن میگر که فو اهد کین و در صلح است از بهر چند که انحصار از راه در
 شاه و امانا به باغی جویهای حاصل برده است چون انحصار این حشمت و نظرها در طبع او

آنچه دیدند روز دیگر با حضور ربران سپاه در رمی کارگاه فرمان داده جمع گنجایش
 در کشته و گفتگوی در شیشه را پیمان کرده فسر مودند که اگر در مدافعت دشمن دفع الوقت شود
 منفرد عظیمه متصوره اگر اقدام بآن شود در صورتیکه پادشاه هر جا برای بی طرفی با مخالفان
 باشد چگونه پیمانان برای مایه تر خواهد بود چنان در کار بر هیچ عرض کردن که مرسته ایندوات
 بیش کش و پیمانان قوی چنانکه رفته بود بر بد بودی سلیقه حضرت بابت آمدن و اولاد
 روزی و قبل بری و قامت قاتلین عاری از نظر از دست هم که روتق از توجیب عظیمه
 حق است اکثر از قبول آن تماشای کرده چاره را در قیام او در جوسن نه زاده علا که در عین
 ولد او که در آن وقت بیست ماه بود مخفی باشد بنا بر تمام کل مصلحت ملک از نظر بیست و یک
 جناس نیز که نیست توجیب سلطنت بنام او بعد او که شده در عرض اقدس را بکن از حضورش
 مقدر داشته که در آستانه مقدسه رها بکند زمین نیار و بند که پادشاه بنده نواز که
 عالم سخن عبارت از آن است ببرد و در چهاردهم ماه او را با اتفاق لایحه سر هم با کتار
 و تدارکات شایان از راه یزد روانه چنان سخته روز در شیشه مقدم آمده که در تالار
 بزم حضور انداخته در دست خلع که انبار و اثواب هر پیرایه فرخنده و پادشاه
 عظام و در کارگان کیوان مقام غنیمت فسر مودند چون ساقه از فارس علیه از آن
 شایان روانه شده و دستمالی سخته بودند در آنوقت نیز محمد علیخان سلطان برای یاد آوری
 در سینه و اصفهان پهلوی آقا سی پسران خان بختی رس برای تسلیع جز جوسن نمود
 کشته شرفزین توفیق شاه جناس و بر دینان هم سلطنت نموده در حال آن دوران

طیغان جهات بختیاری و متحمل شدن احمد خان حاکم ایشان مورد عرض شده پیر بگوید
 و محو که رانیات منصوره بان مدد که دید در بیان حرکت موبک و ان بزم تبه جاس خجسته
 بعد از در و ریاست هایون با صفهان احمد خان ولده تسم فان بختیاری که در سفر
 از سعادت اندوزان رکاب بود بگوست بختیاری منسوب گشته موی لیه بعد از در و در غیاب
 آباد در مقام ضرب و شتم بکنند بختیاری در راه تخلص مفروض در زیر چوب متحمل و اقوام
 نیز برادر بختیاری اند از پارس در آورده از آنجا کوچ و بی گن میراث فرار کردند فرمان و ان
 بتراف و پیوست که در در جیره که در بهمان بود با جمعیت خود عانم شوهر دیبا خان چادش
 در در استان با بختیاری رودخانه که میرانکاف است آمده بر راه مسدود سازند و در مسکن
 پسخ انداخته هم رکاب تا پیدا است بجای با فوجی از جنود نظر نمود بفرم خنده الظایف روانه و محو
 فرودند که از روی سینه با تو بختیاری و اخذ قیام از ارشش از حرکت موبک منظر متقیان
 اصفهان روان گشته در زاریه مقدسه سهلین عطا توفیق و منظر صدور امر مجددا باشند
 در روز هفت لوی آسمان سقده خان بلوغ و منظور نظر رحمت نموده بی نیابت که بکوبند
 بر او زود ما نورب شده که با تفاق میفران یک قتل نامپ فارس به تپه شیخ احمد حنفی
 اجواب مولد بابت اثر از رحمت بنیاد پرورد پس از راه بر چشمه توفیق که هست نماند چنانکه
 که در وقت و بختیاری پهلوی چرخ برین میرزا کشنده ای کلک برضه با اگر خواهد که شکر از صورت
 و بختیاری آراه پرورد از آنجا بد در سلخ جران و پست و بلند کرد و اندام قدم فرسی بگردان
 خواهد بود بعد از دردد که بکوبد سواد بکند و در کتلی رحمت بقدر قاف نافرمان یعنی توفیق توار گشته

مخبر گشته بود در پست روز دیگر که روشن بسنگ آمد از قله قایتی حکم شرع انعام بر بسا
رسیده متحرک دید که سه هزار فانه و ده جهت محبت لنگر را کوه سینه روانه خزان سزید
مکومت بر ابو الفجر فان ولده دیگر قاسم خان عنایت گشته ریاست جهنم از میان راستان نیفت
زنده پهلوان روانه کرمانشان و در نهم جمادی الاخر لاری همان نیز زنده زاده امام زاده
حکمت کرده در کرمانشان بخدمت اقدس پوست و نیز پانصد ششصد فانه و در از لاری
زند که از ایام استیلائی فاخته تا از آن در دست سربند و سیلا خور شرر دیگر زنده شرارت منزل
را بر نزل و انب و غارت بودند به اول و الا بموضع قتل و در در آمدند و انواج قاهره که بر
و بعد از آن مور شده بودند در آنجا بملکه نظر ایشا نند موج میرا شتا شد در میان
توبه موبک مایون بجایب کرکوک و بعد از دو صد اوت آن ایام از کرمان مال علی
کیمی کش فلک زما و طغنه نوکت در بیست فلک آسمان سگشته و در ماه جزیره که
او اخر توست بود برج حوت قتل منزل که کبره نیز اعظم یعنی حرمای اید شد منزل به مر علمای
و الا که دید آسمان دشت آن نسبت اجوت بر خواند و نیز فلک از هولت زهر بر آن قله
زدم خود را فراموش کرده چون احمد پاشای یا جهان از جانب احمد پاشای و لا بعد اد
حکومت زنا بک که در شش منزل کرمانشان واقع است منسوب و با صبی از پاشان و عسکر شای
در آن مکان بجای فطنت نمود بود در در میان و توبه ای از در جهمت را در مایید شد
که شسته متحرک کردند که کرج بر کرج متعاقب می آمده باشند و خود بدون کشت و در رنگ با فوجی از
نسلکان بجز جنگ از مایید شد بجزم شویان اینها را و بعد از ورود منزل که مملوک شده که جمعی از

در طاق کران راههای معروف که گذرگاه لشکر فروری اشریتوانست بود بجز اول اقدام
دارند اکثرش بعد از ورود و ملاحظه اطراف زمین و سایر درجه بن جنوب کوه بلندی بر
دارند که کجوه کاروان شسته تار دشت بنظر در آورده بقراط الهام زنده در افغانا نماند
بسیخته خندان جو غنیمت با تصور بخراف رفته بدنه ای چهارت پشته که صحران کرد و کوه فوم انوار
تیره بقیرت و پشته بر پشته بودند دست ایح و نیاز لبنان توست عزم خدیو صاحب اندیشه
در او یکجه عرض کردند که طایفه بر وجه هیچ بلند پروازی در حوامی عبور از تخیجان پروبال شود
و غنای عزم هیچ کردن فروری بقله قایتی کوه فلک سگوه آتشک صمود نموده و حضرت
قبول یعنی نموده همه با اقبال آسایش پیش لشکر افغان ده که بو با ای کوه و سپه لاهی کورا
پرستوه گاهی بواره و گاهی ساده نمودی و آن راهی بود بسبب نصب الممالک که راه
عبور شش چون چشمه بخیلان نمک و پای استنب اندیشه از تصرف است و بلند خیا شامک
بود آسمان بنظاره غنمش هر روز نگاه در سر می افکنند باز کرد آن آن حال است چرخ
مخوتس در شب بقصد قهر فتمش تا و ک شتابند انداخته تیر مرادش در پای آن بسنگ
می آمد باز کر گشته جان خیالست القصد آن کوه بلند و آن کوه آسمان مانند را به جوت
طنی کرده مسکام خود بپشت آمدند چون پای کوه بفر منزل های لایان سر بر سپهر برین بود
نظم افواج مضموره را دسته بدسته مرتب کرده و اوجاد و جواد تیر تک مرطوب همایند
در بعضی راه بنا بر پرده داری ظلمت تسل بر رفته با ده از نظر کم گشته اکثر کجی سومی را چینه
بقدر پانصد ششصد نفر از دلاوران که در اطراف رکاب و اواج دور پشت تا پر و در پای

اشتباق بودند از خدمت اقدس فاضل گشته بفرستد که از غیب می آمدند بعیت اندک کنی که در طلب
 جاده واقع شده دیده مجتهدان مغلوب را هزاران خواب و جوان پذیرگار بگفت
 آتش سبب مخازن طلوع صبح که آنقدرش بجا نماند بقوه رسیدند یعنی معلوم رای جهان گشته
 از آنجا که آنقدرش آید جزو غیبی بار و سپاه تا یمنه الی را مدد کار خود دانسته در قید قتل
 و کشته شد و بخت توفیق حضرت منظر غیبی باشند با غایبین رکاب بر سر ذناب چو اول
 آغاز و مرکب ترک تازی جلوه ساز کردند رویت از همین سپاهان و لا در آن چند گشته
 سر سپهر آشکاک که روزگاری در جمعی از ایشان عرض شیخ نیز گشته و احمد پاشای باجلان با کبر
 سران و سواران رویت زنده گرفتار کند اقدار و اسپهان ملک خرام چون مردم و
 با پایان خاک نورد آتش سیم با دشمن و کسب سپاه رهنم طارمان ظفر خاک گشت
 اگر چه از راه شد تا ذناب بر راه متعارف است و چهار فرسخ راه مسافت است تا از
 پیرانه که سواد پنج فرسخ میشد که آنقدرش با نصف آنکه دایره دایره بود بهر آبی
 آبی در یک شبانه روز طی فرستد بودند و بنده و آنوقت و این نیز بعد از پنج روز بیکر و الا پیوست
 اطراف قلعه ذناب را بر جای ستمک ترسیدند و ادعای را برای ضبط و جمع محصولات بقدر ذناب
 و نوچه را برای ضبط غله و ذخیره و تا حدت فراد جلال به روز تین نموده فرمان دادند که از
 کوه احمد لوانا پ نیز با عا که آذنه با چنان حرکت و توشنهای اردلان و همدان را در
 باغچه و زمین سخته از راه قله جلال روانه کرده است تا شود بعد از انجام این جهام روز جمعه
 غزه رجب از ذناب سواران و لوی ظفر انتاب که در چون آن مقام قلعه بغداد معلوم و محقق

بود که اگر مرکب و الا متوجه بغداد شود احمد پاشا بقصد داری و تحسن خواهد پرداخت لکن
 نیز از راه قلعه عا یک عازم کرکوک شدند که شایده احمد پاشا باین تقریب میداند از وسیع
 بود که جنگ برآید میخند میخنده از راه ملات بد با بعضی بلز حساب و در اسباب از راه
 عبور از آب دباله بیاد فخرشان حضرت که در بیست فاک تیر دستی ادراک آتش را لم
 از آب میگذرند لشکر لشکر پیکر از غنیمت منع و بقدر نیم فرسخ بالاتر راه نماط الهام از رود
 معبری قله از نظر پیدا کرده در راه بدون آفت و محی فاش گذرانیدند و در منزل فرما تو
 قیاب خیم غزو میکنند بزود چرخ برین پوسته نه هزار نفر از ذناب و آنجانب
 به دست مرتب سخته هر قدر را تا حدت تمتی تین و حضرتش فرجه را بر که شایه
 کرکوک لیغار و مکان طلوع صبح چو دل نسبت قلعه انداخته روز نده و غنیمت بسیار
 آوردند افواج با نوره نیز هر یک سمت مانور به آتاشه روز نده و مال و اسیر و حساب
 کثیر به اردوی هالیون غنی گشته و در هزار خانه و از پسات که در دست درستی کرکوک
 نشین داشتند ایشان را کوچه بنیده روانه نیش بوساحت و از همان مکان مقبره از نفر
 لشکر منصور را بجای صره قلعه کرکوک مانور سخته توای نصرت انتهای سبب دهنش گری
 داده از راه قراپنه عازم بغداد گشته و در قراپنه لطفی یک نایب نیز پاش
 هزار عکا آذربایجان و هزار نفر از کرد اردلان وارد اردوی ظفرشان گشته
 چون راه بسیار شک بود مقرر شد که لطفی یک با قوی بریم منقهای اردوش
 کبری عبور و بجای ذات نهران و جلوه گاه خول سپاه منصور زد که کوه و الا نیز

روز دیگر از دستش کبری گذشته قراولان جهادت اثر در روز فرسخی از روی نظر کتر سبب آنجی
از دوتیه را خبر رسانیدند از الفور فیدو فیروز جنگ با همی ازیکه تا زمان بر اثر این شش
معلوم کردند که فتح نام سرعک دیار بکرت که با ده روز از ده هزار نفر از دوتیه ازین
احد پاشا به قراولان نایب آمده دلیران مانند کک که رسنه که بر فوج غم تا شصت خشت
فتح استفتح کار کرده جمعی را به مانند سر پیش انداخته به از روی جایون آوردند و
در مسلک عواد کثرت تو بجهت نظام باشد روزی دیگر بعد از دروه منزل رباط فایون
فرسخی بعد از روی جایون در یکجا باور ملک فرموده خود حکام شب که افواج بخوم به اوج
نظره زمان آغاز عبور از کشتن کرده با جمعی اینان پیش کردند که جبهه بریز از تصرف
مستحقان برآوردند هشت تا حواله صبح اینها کرده ظلمت شب مانع وصول مطلب گردیده
سبب بعد از چو دل انداخته در کفر فرسخی قله صبی از قراولان روتیه بموضع قتل و جمعی از
کنار دجله نیز که در کار عبور بودند به اسرو دست درآوردند و چون بهر قدر بقی پوست که
احمد پاشا درگاه دلا از غار و غنچه و توشیش فاکیز حقه بقلوب داری پرده شایگان
بجایب بیکه که قراولان بود عطف عنان فرمودند از نوادر لغات ایگو کفر
که فراری قلیح دسیر قراولان که به بغداد رسیده بود محمد پاشای حاکم کو بی جی از پاشا
در ویسی روتیه و ده هزار کوا نیزه که از این سبب احمد پاشا برای استخبار خود نظر نمود
و تحقیق متوجه که مسود ارداد است بجایب بیکه عزیمت کرده آن حضرت برست و دیگر بر
قدم زنی استهتب توجه شده و هیچ یک از آنها و شد یکدیگر و هشت گشته بودند هیچ

آنحضرت نام عزیمت بمبقره است لفظت دادند نشان با سکا ز مشهور دیده دلیران فرزان
گشته بر اثر آن روانه و عسکر دوتیه نیز که دو سیاه چار و هر که همان پوی را در دست بیکه دیده
سر اسیر به بغداد بر می گشتند که در عرض راه فریقین در چار یکدیگر گشتند اولاً خدو کا سکا
نفر از آنها دران نامدار که پیش از و صیدگاه دشمن سکا را بر انبیا نیز پرواز بودند با این در
بهر شمشیر تنزی و بهر ضرب دلیری از پا در آورده تیره انگشت فرار کردند آن چون جنگ جوان
رزنار در میان آن کرده و قله فاصل بودند راه کوز در طرفه یعنی بیکه این را در عرض
کین و بسته خم گنده نظر قرین گشته محمد پاشا نیز زنده بسکه که فرار در آمد پس باریت
جبهات بیخ و فیروزی وارد منزل بیکه گشته یکدیگر برای تقسیم در آن مکان در روز بعد از آن
کرده برای یقین مکان نزول جنگ سیر نظر را در اطراف قله را گرم جوان سخته
آن تپه را که در محاذی زادیه مقدسه کاظمین علیهما السلام در روز فرسخی بغداد و وقت همیشه
و در غره شبان در روان شوکت و شتر از در آن مکان همه دشمن سپهر آرس شدند **در بیان**
وقایع آن ایام اینکه در درویش که قراولان روتیه با محمد پاشا صید شمشیران گشته
بنده تا نامی افترقا غول را از مرکز هستی در انداخته سرش را از نیزه فراق سخته بر گرم
تغایب و از راه هر چه سر رشته جاده را از دست داده شب در انچه امر کرد و آن بر سر
انگلیسکه ترک بیخ بند صبح بر بیده خویش را از دامن برآورد بنده تا خویش را در گذار قله
نمود و دیدت در آن آن چند نفر از قلیکان بر سر وقت او رسیده چون پای کزنده استه تیز
دستی کرده سر را در گوشه پنهان و دلیرانه با این نجات کرده گفته بود که از خدمت نادری

می آید در پادشاهی زمانه دارم پس اورا قبول نزد پادشاه برده برین پنج از جانب آنحضرت
 ادای سپاس نموده بود که چند روز است که این ناخیزه جو لا نگاه و لیران لفرش است پادشاه
 آمده جنگ کن یا قهر را بسپار پادشاه در جواب گفته بود که آنحضرت بزرگ و فرما بروی ای پادشاه
 و دران دولت صاحب ایشا رحل عقد امورند لیکن ما از حضرت قهری نبره پیردن قلوبه ایم
 و نه بیک نامور پس جمعی از بندگان همراه کرده اورا بجا بخرج از هر مرس نند بعد از آنکه این عقیده
 معروض خدمت اقدس کردید شرح مر کرده دیار بگردانید خواهی یک تلیخ این سپاس بقا
 خدیو خسته فرجام بنوده و صورت واقعه خوبی دیگر بود نزد پادشاه فرستادند و در چهارم شعبان
 جبر محدود گشتن شان برای شط و بهریره اتمام یافت و جمعی از بجزایر چین بیصامت
 هزاره نظم ابو حنیفه میباشند که اهدی از عوام مصدر خلاف اصراری نشوند چون قتل کینان
 و خیره آن نواحی را پیش از وقت بقلو کشیده بودند مقرر شد که دو اسب را در هر فرقه
 از فرقه تو دو اسب و مندرج آفرده حمل و نقل از در نمایند و بنا بر این که گشته می دجله را
 تمامار و تیره در آنطرف و بطول جمع و ضبط کرده بودند بعد از تقصیر سپاس چند گشتی در میان و
 با شد و جمعی از اغانی خنده را سواره کرده با آنطرف آب فرستاده که با یکدیگر رسد و در آنوقت
 حاضر توانند و فوجی از قتل کینان بمداخه ایشان بود همی چهل نفر از قبول و تیره گشته
 نشسته خود را ب حمل نجات کشیدند چون احمد پاشای و لا خونه و تره مصطفی پادشاه از احمد
 پاشای و لا بعد از آب دجله را در میان حاضر دیده با فوجی از دومیه از نعمت کسب بغداد
 آمده در می ذات اورا رسیده اند آنطرف آب اعدا شطرس و مورد عمل کرده با تونجی

و اسباب کار زلازل نصب لوای فرا کرده بودند و کمون خاطر اقدس آن بود که ایشان
 بجز دریا بند لند با آب و سیاه بندی شخصی نرنگا بل چوبه بطریق جبر بر روی آب قیسه میست
 که آب و شتر با سنا از آن میکند **در میان قیسه و تره متب بل چوبه در محل سوم بود**
 در حال آن احوال شخصی نرنگا زبور بر رسم سفارت از بن ب پادشاه پیشه و در دربار گشت
 مدد گشته بتعلیم او و حکم حکم نقل اقلی زمان بران چه بگدست از نغمت نمانت آن ناخیزه
 سطر عظیم و چوبهای بزرگ قیخ بطول سه چهار نذرع و بجل شران که کوه بان در محل سوم بود
 که در معش زخمی بعد از دهنست حاضر کرده خدیو شیرا جناب بعد از نقل هباب الحکام شام
 به هزار نفر سپاه خون آشتام روانه انگلیس و هر یک از نوران شکر چله پیش زمین کرد
 صبح وارد دجله شهر دان و در ضمنی بعد از گشته آلات خسته را با ریسمانهای و قطعه های قوی
 یکدیگر پیوسته چنگهای بزرگ را بر پا کرده بران چوبها بسته مانند جبر بر روی آب کشیده
 دو طرف آن را بقایم و عمود بزرگ حکم کردند و بعد از آنکه فیه بودید اول به هزاره پانصد نفر
 و از بل عبور کردند الحکام شام که غره ماه صیصام از کشیدن شیخ احوال بر نفرت فغان بنند
 اقبال بر جهت و استعمال لیک و هر دو چون همیشه آنحضرت را در سپاه و انزل جنود اتم تردنا
 از عالم حنیف پیشرو چنانست معتقد بکلی و بسیاری لشکر گشته با همان فوج قلیل آنکس را که
 مورد داشتند که بقیه لشکر قدر تیره شود از بل پاکک از آب گذشته معاقب مرکب فریاد
 از راهه تخی نشوند نظر روز بعد بکوزار و پانصد نفر دیگر فرصت عبور یافته که بل سرشته طاقت
 در زیر پای آن پانصد نفر از دست داده کجیف فوج ثانی هم معاقب مرکب اقدس آن

گشته احوال نقل الهی کتب تا صبح ایضا کردند که شایسته غفلت بر وقت پایشان رویت
 که در مقابل ابروی هایون و خطره امین هاین کاظمین علیهما السلام پای قامت افزوده
 برسد بیستی بدنا و او جیح راه منکام طلوع فجر مجازی بکشدش فرخی بغداد رسیده
 قران طریقین دوچار یکدیگر گشته و نواز قران و لان انظایف اذم شیخ دلیران زند
 بدر رفته خبر عبور آن سیل جهان انبورا از آب بر دین رسیده نه افزونه و بزوق زانکه گشته
 بر سیمیری مت بغداد شتابان که دیدند چون در آهوی تر ایضا سفیده بود از روز در آن مکان
 کت و طرف شام از بجای عازم بغداد و دو امسح که روز هم رمضان بود بچو لا سجد
 رسیدند هر چند که آن مکان مشتمل بر شیب و فراز بسیار بود لیکن در وقتیکه نایب الهی بار باری
 اقبال پایدار و مددگار باشد هر سبب و بندی در نظر همت عالم گیر و اسهل و هموار است
 حضرت نقل الهی آنچه آنک را که پروانه بر پروای شیخ جهان افزون لوی فیروز بوزنه بعث
 قلم نعام داده رایات نبات و قرار از افشده امهد پاش ملا خطم کرده سیاهی شکر نقره
 بنظر آورده عقبت ایشان و کثرت خود مستغرق گشته حصار قلعه را امن عاقبت سخته
 سی هزار نفر سقا در از کوره و پاره رویت و بنگیر ابا توخانه و استعداد تمام مبر که که امهد پاش
 و الاغز و قرص طیف پاش بمقابل زمستان انظایف فرج فرج از اطراف شیران پیش
 مصاف بعولت فرنج زهره کشاف طبع جنگ اکنده تخت کرد از چهره لومور گشته
 دست بشیر بر قلب آگروه تا زند دور آن مکان پر محاکم که کثرت سه و مورخ حکم خانه از کور
 بنیش سنان لذت نهند زندگان را در کام ایشان شیخ سازند سوادگان رویت که ماشه را برنگ

سوار کرده در کین گاه اشتهار بودند و غنا شیک کتک آتش دم و دلیران شروش
 مانند شاد آتش رم کردند پس تر جانیه کوکان را بمغای با مورس خدایشان نیز به همین منزل
 روی برافشند و مسیخین دست بر بسته به امر و الامر کب جهادت میدان تا شتابان
 نایب انگشت نیار زنده باز گشته سواهی دلاوران افغان که در جوار خود بشیره پادشاه پیش گشته
 هر دو که رویت هم در گشته سینند را بدقت تر با و آن جگه سهام تقصا شتر بزبان
 سنان و دمان انگشت جایشان میدادند چون رویت اکثر سپاده و عددشان از حدیث
 و تو جانیه و استعدادشان آماده بود و سپاه منظر فته بود و چند روز در سعی و توفیق
 قدم زب بودند و وحی از کار پیکار رخا سوخته آن زمینده گشته شهر یار بر فرود مقام
 و دلاوری و پاکدیشان را به صبر و تحمل امر میفرمودند هر چند معلوم دلاوران نشسته بود که کار
 از دشمن روی برتابند مانند و جلوه و ناخوار در همت ایچون می طمکم با بسیار کمر همت
 می پذیرد از میان حرف سگرف بر آتش افزوده خیرت غازیان به از گشته نزدیک
 کجا اصابت عین الکمال مشمول زوال کردند خدیو بجز حوصله ازین واقعه دل در بر نماند
 ماهی در شیکه خط را با افاده لظوظ در خاک خضوع جمیع سرباز و طلب امداد از طرف
 کارسز بودند در حال ایحال که در سیاهی فوج نماند که از آب گشته متعاقب می آمدند که
 سیل راه بیان گشته هر چشم ظفر و بخار دیده خشم خیره کردید پس خدیو از فرمان جهان
 جهان سپه را پیش تاخته نه العورایش ز بار گرفته مانند لوبوقی و فقه هر هر از کسبت و دست
 افغان را نیز از کسبت و بیکر کجاست رویت هم در دست خدایانگی و سلطت اقبال نقل الهی

هاس قرار و میهنمند و بجای قله منزه کشید شیخ میلا تا پای قله بر نشاند چهره از
 سجا در این چهره از نظر مجاز در ایشان و با شش دستی سیف و سنان اکنون از پشت باو پیا
 بنجاک ملاک بر کون شده تو بخانه و آتاش ایشان با کینه بغداد تا مرجع تبرق آمده همگام
 با این نظر و مین برام بجای است از روی ظفر خردم که سنگ در ویر بود با رگشته نصف اعلام کیوان
 مقدم فرمودند در آن روز چون طایفه افغانه مصدر غلظت نمایان و در حقیقت نمایان
 نمایان شده بودند بخوبی یا بجا و از جهان و شمول غنایم پیکان کشید و چند نفر از آن
 و تر کجایند را که در او دشمن تافته بودند عرض شیخ یا ساسانه مرگ و کار باطنی سنان زبان
 زخمی کای کار بر بدل جان زدند و فوجی را بظبط ساره و عطا و کربلای صفا و نجف اشرف
 و حکم در عاید تهنی کرده بجا احوال را بچط تصرف در آورند و همان قله بغداد در تصرف
 آمدن پیا بانه نماند که اگر اتمام توب و عوالمی سر کوب بسته هر دو زلزله در پس سنا طر
 با و قله کین می گفتند پس حکم و الا صادر شد که سباب بل چوب را که از شهر وان از روی
 آب با این مکان آورده در برابر آید مقدمه کاظمین علیها السلام بجهان طریقی که نماند
 از توب بسته که تا بسته شدن جبر افواج طهر فزین بر آن طرف آب توده آمد و شد توانند کرد
 و از سر آن پند کوچ کرده در نزد یک فراد او حیضه تبه در وان غزه میکان را به کفر فرقی سپهر
 برین س عهده و از جانب حکم در عاید کشته پسر از اجم آورده جرمین ترمپت دادند
 و نیز همجاری عزم درین قله حکم در جانب غربا باند او کینه در طرف صفا و قله جات دیگر از
 جانب جنوب و سمت شرق و چینی حصن استوار در کن در جلوه صورت اتمام با قله بی نظمت ای کجاست

ما نور و کشته نهار فلک رحمت عیبه ترمپت داده بچکان قدر انداز بر آن سو کرده در وسط
 شط لنگر انداختند که بهر جهت راه مسدود بود که فلکیان از روی آب محبت بصره و غیره عبور نموتند
 نمود و در کان او ان شیخ عبدالعالی شیخ اشج بخنی نام که صاحب محبت زیاد و هدیه تابع
 بغداد بود و در درگاه کشته مقرر شد که با دلا جویره سلک محبت را انقاد داده از راه جزیره
 متوجه سخر بصره شوند از صدرات امور ایگه فنی خان حکم جرم با امیر فغان پیک نامپ فارس
 آغاز غفلت کرده از در غور را بر آنده میرزا باقر کاتر لایز محبت و بر سر و لا محمد خان کدک
 حاکم آنجا ریخته اورا مقبول و همال در قدرت و بکیر سیرات نزد شیخ احمد مذکور کینه انداخته
 و سرگردگان نشون جویره و کرمان با فغان امیر فغان پیک بر پشته آن جرم عهده روان کرده
 و هر روز بر اید مردم فرستادند در بیان و قیام او این مطابق سال هزار و صد و چهل و پنج
 بند از آنکه سر عکین کند خواه دی از جوشش و فرودش سحاب اظهار عد و برق و صحران با او
 خزان در زمین شرق نموده با شصت و شصت ریف جنود کاشش با بار و برک و تر کمان فیر و جنگ
 چمن را به ترک زنی عار از جوشش و ترک ساخته بود سپه دار پنجم هشتم صرخ چهارم روز
 سیرم نهر شمال بقوم تجیده اوضاع جهان بسر منزل حمل توپل گو بگه خوردن کرده سار و برک
 قوای برسی نمود کردن فرزندان کاستمان از غیرت موی خار برین دهن شد و خون
 جمعیت در عواقب فزنده لاله و نقایق بچوشن آید نزه داران شفا بر فصد کینه جو با شیخ و شانه
 برخاستند یقین از راه افواج ریا عین رادرس حمت داشت و کلزار صفها بر او کشته سپه دار
 فرزندون فرزندین بکشت بر سر کله همی اکلند و میان نیز سفر را راه سس ثبات و قورچا

و بگویند گفته اند برف و یخ را از جلوه گو که ارد در شب زهره آگشته راه عدم میروند
 جشن نوروزی بعد از زرب در فراج بغداد ترتیب یافته اند نای کمال بخار درختان تراز
 احزان در طبقه میسمین صافه تراز اهل قاسان بر اهل بزم ایشان و حجت هزار دست خلق هر
 اشته و اثواب خورشید شده بر آن لشکر و عظمی علیه غایت گشته در آن اوقات
 از شدت جواهره کار قتل کسان بغداد بحد نظر را نمی میدید و نوعی آتش غلابا لاکرشت که در
 جوی از فراط کرسنگ خود را از نصهار و برج زیر بکنده دارد و عسکر خیزوی اثر مرگشده در آن
 خوبن نار قوت جهان تا آنکه چشم مواید کون گون شده مطلق الفغان در راه در میان
 مرگشده در آخر حرم رهنما اندی و فر در و محمد آقای که خدا از جانب احمد پاش
 برسم آستان و ارد در بار سپهر شمال و در باب پردن قلع بغداد تا آخر ماه صفر نفی و استمال
 در دوزخ و زمین نماند و در بنا بنیست پر دوزن قلع بغداد تا آخر ماه صفر کله کله کرد
 سفر ابواب کهنکو در میان احمد پاش و پنهانی این دولت ابد میوند معروض بود در حال این
 احوال توپال عثمان پاشای صدر مملکت سابق بر عسکر را مورد و صد هزار نفر سپاه گشته
 خواه روم و ارد در گوگ و جو ایس در بس سمدال پتخر را بقلوب رسیده احمد پاش
 در ایف و عدست و در قلع داری تحت کردید در پان چهار **بجزرت علی اعلی با تو پان پاش**
سر عسکر و گشت پاشان اثر در تبتیر فانی که بعد از در در عسکر مره خضر نظر القلی خوانده
 هزار نفر از جنود قاهره و البر که در امیران کارگاه می فرست و می هر قلع و مروج و قلعون بنا
 که در اطراف بغداد ترتیب داده بودند تا موس خضر بخدی ضابطه را مضمون ط که در کربلای

مفهوم کردید که قطره نهران بجز بکران و نده نهران خورشید تا بان کم گشته پس فراج
 نصر ز پرده را جوق جوق و کرده که قبل از حرکت ریاست از دنا بکر متعاقب و متوال
 یکدیگر قرار و بختار لشکر خنده روانه و نحو در شب بکشته ماه صفر باقیه افواج حرم و
 از نظر بغداد برسم الفغان می حرکت کرده و در دیگر جولا صبح بقصد نهای پیش نمی و در
 نیز که که سر عسکر در کنار آب و بعد نمودار گشته چون در بر گذار گوگ هم بری کنز و جو سر عسکر
 می آمدند همین که آن در بحر خونخوار و در درهای آتشبار تریم یکدیگر شمشند در همان مکان که
 موضع گشته با هم از محنت غمزه آن فرد و جود قمار بود و نصب خیم قرار در طرف دیگر و در
 و مطر پس استوار شد خنده همین و نصهار آتشین از غزاده توب و با دلج در اطراف
 مطر پس بنا خده توایم آغاز را بر بخرهای کران بکر میوند داده مقام آن امت و در آن
 و اینچنین کردند پس پیش از آن اقلی بقصد مقابل پرده خرفچین لشکر جلالت اثر
 که همیشه مانند ستاره محشر و گو که خورشید انورند بسوئی که ترک تیره گذار چرستان
 شامی خلعت را بر نیت و در یک جمله ایشان را از پیش برداشته و بشده سیف و دستا
 برق خرم صستی جمی ایشان گشته تمهید و ن اینکه بر پناه لویای سب عسکر کردند
 جان دارا خوب بی جنب کر گوگ شتا فشد و لیوان طرح پاشاه و الا مانند فوج
 نجوم با داد و چرخین انجام گو که عقب روید پس انداز جوم گشته آنها یغیغان با جلاک
 از دست داده و مطر پس خود مختص جسته از اطراف شروع با فرد عشق نایره توب
 و لغت و پشت گری توب خانه آتش نشان آغاز جنگ کردند زانامه محمد مکار که کرد

کرم بود تا اینکه حضرت علی بلفظ تو بجانم انظار فرمایم محبت بسته با دکان بچشم از سر طرف
 نامور برش خسته خود با فوجی از بچگان چاک و افانده چاک بر آید حصن نشین گشته
 چند نفر از دوی جزیره سرانامک و مغز بقریب بیشتر بر آید در در هم سگاشده داخل تو بجانم و بخی
 از تو بجانم را تصرف کرده از دست دیگر متوجه مظهر بس گشته مقصود اینکه در همان روز کارش
 بر فضل بر تنه ریاست عقاب بیکر که قول بزک در زمانه جنج آن استوار داشت چندی
 پروازی کرد دکان جلاوت کتر بهوای نظیر از پریم زین بصد که خشم افکنی بال در پرند
 بدون اذن و امر قدر منون از مکان مقدر پیش آمده سواره و پیکار بیکدیگر محبت و هر کس
 بر تنای خود اسب به غنای بر تخت القصر زمانه حرب و اوان طعن و بر
 از پیشگاه تا عاصم سنگ امتداد یافت چون موضع جنگ در دست ترقه و مسکرو و بر
 در جانب دست افشانی افتاد آب و جلا در تصرف روبرو و موسم شدت تیز بود از
 لشکر شدید صولت صورت کرد و دلچسبی متبسمه قلب کور غلظت بجای نایر کشید
 اشتغال داشت که حوت در ناله فلک بریان و همین آب شور برشته گامی نیران چندی
 گریان **میدت** ز خویش که درون مویش همه که بود آب آن چیره آتش هم
 چنان آتش از دخی که نامش زبان دردی بوشی که جو مرغی شدی در دهو جلوه که
 ز تاب خویش بوشی بال و پر که دل خورده کاب از لطف تاب بود هر که هر خیره آب جو
 سمندر کرد آتش از دخی که اگر کوی آب آمدی بوشی القصر خدیو بهمال در جنگ با بون
 با دکان در مظهر بس منقول کردار بود و در نظر زبانه دکان روبرو در دست و پاره شمشیر

ستم آنحضرت را آنکه صبح مغرب جوشانده اندازی بخاطر رسیده مرکب تا ز تر ایدها
 در زیر پای آنحضرت دارد ادایت کندری بافت پس چای که بدست گیر تا بند الهی و عین
 داری و بعضی اقبال سوار و متوجه کارزار گشته چون شش طفت نهر یا هر کتر که در میان
 آن جهان لشکر بنامه خورشید افروز در برابر فوج اخر ظاهر بود مشهود دیده و در میان گشته
 دیدند که خدیو بجو در برمانند محمد از آتش و شرور و بر غیاب کرم بشیر گشته از طرف
 آنحضرت لشکر بر خاک زنده آنحضرت سپهر داری و عینت باری کنداری نوزده گندی داشت
 موعدهت بر سینه و خدیو هم یون در صحنه یک سفینه عروش با دبا تا توایم با دبا بجو نوزده گندی
 و در یای بنزد مشنا و بود چند نفر از نوادران روئیده را از زین بنوک سنان جان
 بجاک هلاک انگذده بکنفرا به نوزه زدند که هر دو مرکب هر دو بفریب صدمه آن حضرت رسید
 ابرش بر پرورش نرسد که کرده بر مرکب دو پیکر آن شخص خورده هر باره بر در آمد چیت
 کن از جانب مت خاص پیش آورده آنحضرت باز قدم بخلق چشم را کاب که آینه تواری
 چون نوایر عطش التماس کن جان شیخ و شاب و قلب سپاه از فرط تشنگی چناب بود
 غلظت آن آب که در آن خوام آنحضرت تیر علاه ملت گشته دیران را کمان آن شد
 که سر کوز تیراج داری را در خم کاری و کل اقبالش در کاشش دور کند جهان موسم خاری
 ز نام همیشه از دست دادند بچنان زحل پیکر و لب چنان تیرنج منظر تیر از نظم و ضبط لشکر
 عاجز شده دست باز داشتند خدیو که در آن توان با چار از نشانه این حالت جنگ
 کنان عطف غمان کرده کس دست زدند که روی هم یون و امانا طفت از اطراف جنگ

بویک والاغی که دند خود بجای بپیر توجیه نموده و در آن سوگه جمعی از اولاد از زبان
 دل در میان کرده خور با آن دریای آتش زده جوجه خوش نما و برنی دیگر از بنای با دستان
 و زبان نقش شده لب و جلوه روان شده دست از آب روان زندگانشده و سخن آنکه
 بعد چند روز هزار نفر سواران لشکر و سوارگان کهنی عرصه گرفت گشتند و محله و توکانه های یون
 نیز تصرف روئید در آنه جمعی که در محنت شریک و جلوه بودند باغ آغاز کوچ کردند در پیر بویک
 و الا چه میسند و چون پیش از وقت میفرزاد و میگردید این خبر میداد برده بود جمعی از لشکر
 آمده جبهه جلوه را قطع و جمعی که در جبهت قلعه و قلعی ستانست قامت و در شسته راه عبور
 بسته دیدند بجهت از راه حمله و قلعه با عانت طایفه بنی لام و شیخ داد و خراجی چشم
 خود را با من عاقبت رسانیدند سر عسکر بعد از آن سواران و اولاد بعد از دست در گشت کرده آید
 عزیمت بجای برگوگ از جهت و بویک های یون بعد از در و در بند لاج ابواب بسته شده بود
 سران و سب که در گان لشکر گزیده فرمودند که این سبکست آری بود و نقد و در پنجه سبکست
 سر انداخته تقدیر توان چید و از حکم قضای توان رنجید چنانچه باغی گفته **سبکست** من
 که کند بحث و دولت قرآن حکم هم جازا کران تا کران حکم سلک دولت میسند بدت
 حرج و سر زلفت از دل هر **سبکست** حکما با لغا، با لغت سبکست با عقیده صاف و انعام صاف
 از ریب و ریا عرض کردند **سبکست** توان سبک بر زمین از خدای بیک داد در آن سبکست
 همای با اشارت از نوکین گذاری ز با بشارت ز تو جان سپاری ز ما خدایم انور
 از کار زار تن و نقد بر در کار پس انحضرت با خلاص کشان با این عزم فاتحه خوانده

دو داب دینا به حاج که در آن سفر عرصه گرفت و تواج شده بود بولیات و آنکه گشته زین
 مرکز در باب سر انجام آنها با طراف ملک در علم آمده با لکارستان فیا و کران آن
 و همدان حکام هم سب اندیشه و ایمان اخلاص چشمه تبیین کرده ایالت کوه کلبه را بمحمد خان
 بیج که بر بنامب شتمال داشت بعلاوه شتر و در زول کرمت و مقرر فرمودند که با اتفاق
 امیر خان بیک افشار نایب فارس روانه گشته تا مدت ماه به بخید او ضایع سپاه خود
 بر دانه بویک والاغی شوند و نیز امرهای یون بنفاد پوست که طهاسپ خان جلایر رود
 قندهار با حکام فراه و قایس و سیستان و تون و غیره شش هزار نفر از لشکر فیروزی از کرمان
 فرغانه او بودند در موعد مقرر آمدند با فرزند و پسر محمد خان بکلر چکا هرات با شتران
 قزاق مقرر بجهت بصیانت حدود قندهار پر دازد و همچنین از جوانان غیر قندهار که بیست
 بافته و کار آموخته را کاب بنید و ثریا جناب بودند باستعمال اولاد و راهی نصرت شتمال
 کردند چون سابق برای کوچایندن ایل است را دردی و تدارک ایشان صد هزار تومان
 زر نرد محمدخان موجه بود بعد از وقوع این سبک که کوی بندن انشاید و اولاد فیضا و کاراد
 از دلان را بسبب اینکه کار در دست عراق اتفاق افتاده و تخلفه حدود از ایالات چشم
 مقتضای مقام و مناسب وقت و حکام بنود بتوقی انداخته عازم همدان و در سبکست
 ه صفرو وارد آن خطه زلفت بنیان گشته و معادل در سبکست هزار تومان از برای بخید
 اوضاع و جبر نقصان سفر دسته بدسته و جوجه بوجه بجزد مسعود از خواجه کرمت
 و جب در آن آستان از نفوذ غنایت لامل و هر یکرا که اسپ ده تومان اتفاق شده

بود سپست توانا عطا و همچنین از پشت و آبر و چشمه و جادر و بیشتر و پسر و جوشن و منفر
 و با ت آلت حرب و مهابت و موهبتی نقل در باب و جزویات و یک که بر دخی فرمان دهم
 قدرت و توان از ممالک هر دوسه روز بروز و در دهمند فیما بین اگر کرده عبادت از عهد غیبت
 انعام و در عرض شفت روز جمعه اموری که موف غلبه نصرت است ظفر فرجام بود نصرت
 انجام یافته لشکر فیروز ی اثر و افواج حمیت کسر در میان و مقهور و متولای یکدیگر مانند ابراهیم
 و یسین که ماری به جز قار پر سهند و از ادوری نصرت پرورد در غل مکر شوکت اگر کشند
 در میان سواج حیرت افزا که در آیم توخت مویکب و الا در حدان بوقوع پیوت اولی که
 تیمور پاشای تلی حکم وان بعد از نسوج و آینه خداد از جنب بر عکس با فوجی از ارکان و وجود و همه
 عازم تبریز گشته از گت زنده داغ تو اس عبادت بود داده تبریز بان با تون ، نور و بخش
 شیندن آوازه حرکت تیمور پاش در صد و نخله فقه و شهر در آنکه آغاز کوچ کردند هر چند
 لطیفی یکت ، پیم تبریز بمیانست پرداخته بود میخند معجاده شهرانقا و اظهارنا زمانه بد
 سکلا کرده لطیفی یکت آرزو نام با ممد و دی از افش ریه و عازمان خوشان که همراهی
 در شهر بند حیرت بر برده چون صباست قله را با آن جمع قبلی در غمرو مکان خویش یافته با جا
 با اتباع بی جنب مرا غنشته خند عبد الراق مقدم که در آن وقت از جنب آنحضرت حکم
 آن مملکت بود در بر روی لطیفی یکت بسته با عازم غنالی گشته حقیقت حال امری و الا در سینه
 پس از موهبت فرزان بعضی ازین که منصوص بر بی نطق حدود دار المرز ، نور و یکت شش یکت تو
 عم آن حضرت که در اسپور و محمود خطاب غنا و مراد در دار المرز و ایالت سهار مراد فرزند با

در سپه خندان بر عت روانه کینان و سپه سالار زمانه از پکان را که بر همه ممالک
 و است گشته از مکر لطیفی یک فراری و در زوایای جنگی و در المرز متوازر شده بودند بنوعی از
 بدست آورده در لاری این سپه سالار است بر ایشان با بر سر شمشیر هم در اطراف و لایح
 در دست شخته تا دپ گشته کشند و نیز طایفه یونانی که که که همانا ت خود زاویه نشیمن بود
 بودند در استماع حادثه بعد از مراد که جان تحمل بر آورده کپاره ترک است و فرزان برادر گشته
 چون پوسته پیش نهادت و الا آن بود که بعد از فراغ از عهدهت روم با حضرت شاه طهماسب
 با اس بر سر سلطنت شاه شاهی آن از غنی و همت شهباز چند پرواز کشور ستان در جوانی
 اقباله دیگر با لکش سازند در آیم توخت کجکه ظفر پرورد در بغداد که کاره صورت نوعی و کت
 کینش ظفر پرورد بود ملاطافه اکثر با ششی و میرزا کانه ظفر را برابر آوردن حضرت شاه روانه
 از کس خسته نامورین در سپه رسم ، صف از چند عهدهت حرکت داده در عرض راه بودند
 که سخر بغداد دست و توفیق مطلب را باعث شده چون سلطنت او در چش و قتی که غم
 تا یون مقصود با نظم کین خواهی بود در مصیبت دور و عاتی بعضی اموری نمود فرزان و الا
 عرض در بافت که ، نامورین از راه و همان در مویکب شاه طهماسب دارد ، ازندان و محمدت
 سرا برده سلطنت را نیز با شاذلی عیاس که در آن او ان سکه و انفر شام او بود از قرین
 حرکت کرده روانه ازندان و آن خط نرفت چنانچه امر گو که عزمشان سازند و طهماسبان
 جلای را بگنومت همتان بر عهده وز نام جهام عراق را بقضیه چشما را و توفیقش و عیای پس
 نصرت شاه را با بقا عت او نامور و روانه سهند و مقهور داشتند که هزار نفر دیگر از ایالت

و چنانکه ساق در سگ طارنت نهظام داده در مملکت عراق که وسط ممالک محمد در است
 حتما مستعد بود از هر طرف که هشتم چون بگرگ کردن از فرزند و جمعیت خود به چینه او بر دادند
 و جمعی بکوه و وسط زمین تعیین و مقرر شد که چنگل سسنان بر در در کلمان و لطفی یک با حکام
 افشاریه و مقدم و غیره هر یک از همدو دویلیات خود خبر داد بوده در هنگام ضرورت
 با حاکم یکدیگر اقدام سازند **علم افشاریه تا مدت است همانند در غمناک بر شین بنیاد بنکر**
تغایر ای سفر بنیاد در مرتبه ثانی و حرکت بر یک و الا از حد ان بجزم تا بر با تواری
بر حرکت و ثانی بعد از اجتماع سپاه منصور و نظام و اتفاق آموز در میت هم شهر رسد
 به غنای نایب سبب با شوکت بگذردی و فرستید با شوق قنات عثمان پاشای سرک
 از جمله همدان است از فرزند لوی کینه جوط و ملک مستند شدند و در روز و در کمان ای پاشای
 مینسان رست پان خرسید که فولاد پاشای و ملا و بر پیش پاش و محمد پاش و چند نفر دیگر
 از پاشایان بخیر و نیت بر لافزار خود دوم و سپاه آمدند و بوم از جانب سرک که در قلعه کوه
 توخت داشت در کمان راتب دیار هشت فرسخی زبان در مکه که بجای هشتاد دارد و لطف خیم
 اقامت کرده خطرند که کوبک و الا اگر بی حمت بریز نهضت کند پاشان بخت کمان کمان
 جلالت از فرزند چنانچه متوجه گرگ و نهد او شود بمطابق بر در اندک فدیو فرزند و فرزند استیغ
 بنه و از فوق را که نشسته با فوجی از عازمان کزین و بهادران ظفر قرین و هشت منزل در شبانه
 روز موطای خبول در فارس شدند هر چند که مطر نظر آن بود که روز از پیشون بر آن طایفه
 سازند اما بنا بر قدرت لشکر و سکا بفرانجام انجم و اضر از ده مملکت خطا زد و ترک نشسته

پس لوی سپه ارگیتی فرزند و پیش از عبور کوه که فرزند جوده که عمره غفور بود در کشت آن نیز
 از فرزند سپهر کوه است تا که برجا مانند ظفر شمشیر لشکر نصرت از بوزند بر آه نماه ای آفتاب
 بر فرزند نه مند که در آن نزدیک واقع بود و حدود و بیدیه تحقیق ملاحظه فرست بودند آن روی
 لشکر را که در کمان راتب دیار بواج سپهر نیکون موج میزد در لطمه و اضطراب و خیم را بر فوج
 حباب کونسان آن بحر انقلاب دیده دهند که آن کرده از پس آن خبر کرد که بر چرخ نیز کرد
 میرسد تنها ط و حصول خیم کرده از غنای اضطراب دست از غنای دیار کمان نشسته بر آید
 بر پشت تو سن کزیند و لیران خون هم پاشاره و الا جلوریز با نطفه ای پاشان است
 فرخ و شمشیر پاشان را اقباب در روزنده بسیار و حضرت میسار بر دست آوردند و جمیع
 و انتقال و خیم و سبب با نطفه ای بی محیط تصرف و محیط درآمد دلیرانه که در شبانه روز
 با پ و تخی بر طه چهار وادی طلب و قدم فری بوازی عقب بودند مالک نظر کرد
 شدند و پاشان کزین خیم راحت و میادیشین در روان استراحت گشتند و بعد از ورود
 با مکان خبر عبرت افروزی محمد بواج و هر جهت او ارض باه بعرضه الارسید **مجلس احوال محمد**
بواج انکه موی ایله بخیر در ضمن عبادات اف فقه جملة شماره رنمش با اتفاق محو و غیر از شد تا آنکه
 بود و بعد از آنکه توسط سلطنت مسافر بر اثر فرستید از جانب او بفرست دوم با نور گشته
 تا بر کشتن او بخت اشراف بر گشته بود و محمد بزبور چون دست خورد از انداز دولت افند کشته دید
 لابد دارد و همدان و از آنجا با همه و هدا ایله که برای اشراف آورده بود با اقدام همید و از برون
 درگاه و ان شتافتند و فرزند نمند که در عرض خبر دولت داده است هر چه نور پاشان فرستید

فراز است و بلند است با و از در عاج نوازی در آمده بایست که بگوید عزرا قدرش دادند بعد از
 معا دت موکب و الا بجز آن آن روی سیه که در میان همان دولت شای با نظار چه چیز
 کایش سیه تاب میگرد که نهادی خود را ظاهر ساخته از جنگ ابروان همدمان نشاء گشت قوت
 و مصدر بی با ت شده بود در همین درود گوید والا که حقیقت حال او برضی ایوان رسید اگر که
 خوش چند روزی قولی است لکن از در حرکت موکب جهانش از هم نماند تیر هفت تا لطف
 خسر و آنکه در تیره پردی بان خود سید علم و فزوخ فرای هست احوال یکدیگر است
 و در بهر بد بشناسان تیره روزیش گشته اورا کلم گوید که کلبه به دشو تر در قول است بعد از
 پیدا که امیر فای پیک نایب فارس و محمد زبور با توش که کلبه تیره و فارس شور با کشته
 برابر گد و لایات از در جوشن خاضی خا بنایند از نهادان احمد سلطان که لوی مرد و بر افارس
 و هم پیک فرزند که بجز تیره چهر داری بر فرزند بود بگوید کلبه تیره در و از سخته در جنگی که
 با امیر فای لغزم از در رخت و از در جای در فضا شدند بر سر بر گشته بجای که میان یکدیگر گشته
 و فرزند اندیشها در دوازدهم خوش گشته چشمه جویان فارس دشو تر و بلوغ و هزاره
 از کعبه مقصود روگردان شده بهواران و بجا حبه رس و دان و امیر فای پیک با توش نشاء
 خندان که همراه او چو زنده عازم در بر زمین گشته اگر در چنین وقتیکه جنگ با در و زمان جنگ
 بود ظهور آن حرکتی و انگیز از انال آذربایجان در تخمینه تیر و ظهور این امر صرت امیر از آریان
 در موخفت محمد بلوغ بایست که در لغزم قوی همس خوردن و من و تصور در موجب فعل و نمود
 کردد اما چون وقوع اینگونه حوادث در جنگها دل در با جوی صلح اخضر حکم جنبش فارغش در برابر

زرف و لطافت کیه و در شک در جنب بر سگرف در در مطلقا و منی در لغزم در زلف و درای
 قرار خراوه متوکلا علی الله با محمت رهنج و منیت ثابست بعد از شش روز که بنده داغ و قی بر کب
 اما یون محبتی شد بقصد مقبله سر عک کوب کرده با نزد هم جهادی الاول و در دو الا لیوان ستر خنی
 گر گوگ گشته در میان درود موکب والا بجز الا گوگ و تمام بر سر عک ده لالت آن ایتم
 روز دیگر که سلطان خادری با پیچ حقوق بر اوج حقوق از جهت تمناهای انقا سر عک با جهان
 نکر در در الامرض معلوم بعد از آن که محاذات تله گوگ و هست تیره صوف نظر افرو
 جنود شوکت و فر کرده عک فریزی مالک بر ایمن روز قاتل فرج فرج و کرده کرده نظم بیال
 دادند لطفه و لاوران و دلوله زرم کتران و در بنده کوس روی و غولهای زرم جزوه
 چرخ برین رسید گوگ و ایمنی از آن سگ و نظم و فر و شکوی از آن رای و لغزم شنود
 دیده در باب از مگر دید که آسمان با هزاران چشم بنظر آن ایران در بان دست و شمشیر
 در عالم انصاف بنا دره کاری آن محمت بلند آفرین خوان گشت **نظم** سلیمان بی سگوشک
 ندانست چینی دستکاهی بکنند نه است کس این رسم و تربت و این نیده فرید و آن
 سگوه این نیده اما شمان پاشی سر عک لید از سما و دوت از بغداد با انواع جهات و نجا
 در بنده گوگ و در خارج انقله بکسر با صورتش که ظفرش را غضب ختام قرار و دروغ لوی اقدر در
 از در رخ و با جبر و خدق ستر که بود محمت کار دار در ترض دیده و از نما رخصه بملواتی بر تیر
 نمانده جمعی از زنان لشکر و تیره لغزوان او پشت بقلبه رو بچنگ آورده دست دلاور و زنی
 از عیظرف نیز دیران روی چنگ بصولت تیر و جوات پلنگ بدون تامل و درنگ عک

کین استک و با قریب استمان داند افق توب و کشتن آتش فزونی بر آن جنگ شده صهی
از آن طایفه را سرمانند کوی در خم چوکان توایم بر کین غفلان و فوجی دیگر خود را کشته اند زمان را
سبب اندن از دم شتابان کشته بقدر قوت کتف جسته ریاست فهور تا عصر مکتد و سبب جنگ
قوت است از پشت به چو کوه کوه را کز کرده را امدان کین استرت میکردند چون اثر زو کوه در
بنظور نرسید در کان مکنان نام کشته تو از تیر در بنده تر از تیر حرکت و کوه کوه بجانب بر سر
سبک بجز در آورده صوب کینی از کوه فاران فرستادند شمر را مکنان از ثوق قنات انجا
راه دور در راه طی کردیم اگر از روی نشناختند از بند بگو که حرب قدم بر نچه دارند و آن نمک
ادب و قنات را بر نچه طالی سزند پس با نظر رجویب زلفه در ننگ کرده از آنجا که وقت نهد
دل اعدا شک بود عطف غنان مستقر خوردن فرمودند روز دیگر همین عنوان برسم قله فر
چون کینه عزم تو بال پاش در مضار کیر در ننگ دیدند عقید با بنام کلا او کشته قله در
که محل وضع دره نرسد که کوه بر فرزند کوی بنده پس وقتم حقیقت اکراد پس همچون بنفره
و غلبه پس با حیدرت پهری می ساختند از راه اقدر بند متوجه نهد کشته کشته کشته
محو کسلسه جوات بر سر کشته از در وقت بد روز دیگر که کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه
قله نرسد کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه
شور کینه نرسد جوات کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه
دوازده کوه
باشت در چون می صره بغداد پسته درای قوی پیدا بود فرای مطیع بفرغ و پوست که این کوه

با قوتی خندان و فشارت و کوه که در طاق و بطنی که کشته آن منظر فرمان بودند آمده در کجا بر
دیوار و بطن که در آنجا که در فرود پاش بود در طاق قامت از حشر بروج مستحکم در آنجا نشسته
حکام کرد لان و کماش آن نیز با حمت خورده غلات شهر روز و توابع را برای رانده آید هم
بغداد و کوه
یک نمونند که بروج انبار نمایند و بعد از سه روز اعلام نظر طرز از آنجا که آغاز از سر از نموده
در منزل هم جمع کنکاش انفق داده در باب غنیت سبب بغداد و تیر نه استاره که کند
و فرمودند که اگر چه اهل خراسان حقیقت که در پیش و بار که است که بر سرش خویش گرفته اند اما
ملاک ماغوش بسفر نهد بر کمال کند و قطره مینداند دل درینا کزده با بجز زنده در دنیا و زند کوه
نشود در نیالت که اهل قوه ازین وقت بر سر کوه یا بس و در تیریش قله و غلا، نرسند هر که این
سیل خود بخوار بر تحریر پس قوه بغداد در وان و کجان می طحیط لشکر با بیان شود قله حکم خانه
و بنیان تکیه ان صورت نقش بر آب خواهد داشت **میت** با نرسد که اول تمام می آید چشم
عقب دارد و تمام تاریکی نرسد ما پس کجا متقی لفظ عرض کردند که ما تا جان در حق و رقی
در بدنت با در طریق بر بازی نخواهیم کشید و در پسار و فرزان برداری خواهیم کشید
بعد ازین مکالمات امر والا بفرموده در پوست که اهل از در دواب زاید خود را در آن نرسد
یکتا نه را نقل و کماش و دیاله نمایند که بعد از در دوه کوه والا بغداد از آنجا بدقت نقل
مسکه نرسد و شود در میان وقوع می بر جنب نقل آتشی با شمان پاشی سر مکه و نقل
سر مکه و کشته لشکر و تیر تیرت ایزد او در پس کوه والا در دحل موم بفرستد

اگر ادعا حفظ کردند که سپاه نصر در خیره و غلبه بجای آید و با جمیع و بدان نواحی کشش که
 میروند همان کرده که ضعف و قصور در کمال بنظر طرف راه یافته امری در جانب ایران در شرف
 که موجب عطف عنان غنیمت است که سخته سرعک را در آن خراگاهی دادند او نیز این معنی را
 در بعضی حال بنظر محمول نموده چشمن پاش نامی را که نموده پاش یا ن بود باور ندهد هرگز
 دست داده که همه جا در منزل متعاقب از روی ایون تو سن جهادت جو رسیده باشد
 چون قراپنه مغرور که جلال بود او نیز آن در بنده حش فرخی سوردش که همان محکم در درون
 و که در واقع و سبزان که بیک راه بود نام خود حش ختام آه مت بر از است این
 و پذیر با آنها در قراولان بعضی فدیو گوید که رسیده در زحمت عزمه جهادی الله طرف
 با فوجی کربن از راه چینی با بر که جاده غیر متعارف بود مظنه عبور از آن طرف نیز فرت بود که
 نیز نگذشت از آن وقت خواب غفلت دیده بصیرت قراولان روید که در قریح راه بودند
 بسته از جهود مویک منصور و هفت گشته حکام صبح در قیاس که جهاند ارجمند بر بند افی
 که که در حصول آنکند شو فدیو عد و بندگوشی : ز در بند از جهت رزق لوی : سخت جوی
 بنابر چنان چنگ صولت پیکند پوش و همچنان برق دست از عزمه شش از طرف
 بر فراز کوه جاده داخل در بند شدند و رومیه سر سیمه بر تپه صنف پسته نیز آن
 استقل دست باز در دلاوران بخدمت افی و خوین نیز استقال عشت از بقا قات آورده
 سرعک بعد از روانه کردن شش پاش بجای آنکه هماد شش پاش بخبر قطعه لاتی غاب اید و کوی
 نیک نامی از میدان بر باید دست اعلی بر شش زده بقریب امداد و متعاقب روان گشته

در عین کبر و در که با رتبه با دلچ و لعلک چشم هر دو راه را خیره و که در بخار عزمه کارزار روی
 سپهرینا چهره را نیزه رتبه بولطیو ریت سرعک نمودار گشته سیاهی کشش از می دانت
 آن در بند مصدق بولج اللیل فی النهار که دید هر چند که وصول گوید سرعک بر رسیدن چنان
 فوج چند و سر با حکام و پسر در سر که نوزد بزیاست موجب دلیری رومیه و ثلثه خاطر در آن
 نظر از که در راه بمجلول **پت** پنج رحمت دان چو شش طلب بزرگ که در کوه تو با جی چشم که
 آنکس را یعنی را عینی مدعی دانسته جزو غنی با غنمت آن داور جهان برور که در آن نظر گشته
 بعد ششین بشاید برع فرخی رسیده بود که حملات مردانه و صفت دلیرانه افواج نصر قریب
 صنف رومیه را از پیش برداشته بغیر سرعک رسیده اند به ایحال در احوال سرعک
 سرعک خطراب و در سنگ قرارشان انقلاب راه یافته بر بر بال پ کیز که گشته سرعک که
 در کمال شوکت و شان در کشت روان می آمد تا با بر بر جنبیت برق رفتار سوز و عزم فرار کردید
 دلیران همگیکن و ایمان سوره کیستی متعاقب رسیده با شان در او بخشند چون حشر نظر الهی بود
 و در در بند فوج را با دلیران ابدال از بنین کوه زینت را در بند با نور شش بودند که بعد از
 ظهور امارت گشت راه بر کله فدیو بنده نامی در نیز از راه جی حش بخدمت افی بر حشده
 انطایف در احوال کاه شش و سنان سهند و قرب در هزار نفر از آن کرده عزمه شش
 و سه هزار نفر بر سلسله تقدیر که دیدند سرعک را در شش از صفت الهی با نام کرایا که از کرب حش فدیو
 شش را بر بردار سنان مظنر معنی بر دلرب شد و جمیع از روی شش پاش و احوال و تقابل و فوجی
 و غلبه سرعک بر متوقف نگذشتند از راه و چون انوار بران بر کمان مردان لایم سب سرعک

۱۰

پیشش اوتقی و محبوب عبد الکریم افندی قاضی عسکر فیهما که از کفران سوگه بود بخت اودان
 روان شده که برده در مملکت مردم مدون سازند و انداخته باز بقراجه که مستقر بود که بخودشان
 بود مظفر و کان مرجهت کرده با خان و شلو سکلر سپکا رستان را با جمعیتین فیهما
 که در حواله آرمین رای سال و کلک بسته از دبل عبور و در بخت اشرف و کربلا می بقیظ خط
 در آورده راه دیزیره از آن طرف آب بر فیلکان بغداد آمد و در سحره منظر در و در کوبک و الا شده
 چون با حسن ختم قوی چنان برانداخته دست و صحت ملک از دوشم چهره دست پر دانه بر تنه تیر
 پاش که در میان رویتد بود فرجه جرات تهور بود جازم و با فوجی از بنها دران جویده و سبکی
 بی بن آذربایجان عازم گشتند بعد از نور در ایات چه کشت از بنانه ارزاده و جملن با کوی
 خبر رسید که تهور پاش بخود و ممول خبر گشت فولاد پاش که در کنار آب دیلا بوقوع برست
 نیز برزاقا کرده بجای روان روان گشته لطیف پیک ناپس تیریز که دران صلحام در خورده
 ترحم داشت و از تیریز و قلعه اشرف کرده چون انخر صرر تحقیق یافت خان عزیزت
 قرآنه که قرارگاه از روی بهایون بود خط داده از راه مسلمان و در فرما تو گشتند
 در آنجا خبر افتاد محمد بلوچ تورا تر معروض شده و الکر دید **درین طیفان محمد بلوچ گشت**
دزفول و نوشتر و فارس بچو که سن ذکر یافت بعد از آنکه محمد بلوچ را از زنجیر بیدار گشته
 بغرم اف د بهت سپید او برافراشت در اقل و ملاقاتی خبر از چف کرده تقاسم یک
 که در قلعه دزفول بود بمقتضای رشت رشت در دهنهای مکر آمیز نوشت تقاسم یک از نامه
 احوال او بستن ط آثار نفاق کرده از دزفول عازم نوشتر گشت نوشتر پاش با شاره محمد اودا

غلی

میکنی که زندان تقاسم یک روان بهبهان گشته بعد از چند روز محمد بر او رفته اودا با اتباع
 بدست آورده مجوس کرد و ابو الفتح خان حکم باقی نوشتر خویش محمد خان بکلکت نوشتر
 فرستاده املا آنجا مقدم اورا محترم شمرده جناب آگاه نشا ط بر مو انداخته فاضل از آنجا
 غفریب این حواله از برای آن بزوان خواهد کرد و سپا دوشین این خیال فام شش طرفه در کا
 ایشان خواهد ریخت اعراب و شیخ حیزه نیز با اورا روایت پیش برده دست متاعت دادند
 و او حیزه بسته عبد از خا بر بر رسیدند فام د کوه کیلویه را بشیخ فارس ال کثیر فاضل
 اینک نیز از کرده در یک نسخه شیراز احمد سلطان با بقی از قون حسنا و غیره که عدالتش به
 نفر میرسد بمداخه بر آمده مغلوب گشته بقلعه محقق حجت و بعد از مرزده روز که در قلعه نوزده
 از خنده ان آب و دیزیره جا فرشته طالب راه نجات گشت محمد قبول کرده احمد سلطان با
 با اتباع از قلعه بر آمده روز دیگر اودا بار خا تا بلوچ و در هلس ناکا می پهلوشین تقاسم یک
 ساحت املا و اعراب بنا در نیز همی با او موافقت دزدیده شیخ احمد مدنا و شیخ حیاره که در کوی
 انقوم بودند دم از کیکان و دفاق او زنده رفته رفته رایت احمد از شس از نفع عدالتش
 بدو هزار رسید بعد از وصول اجازت بر بود چون می مره قله بغداد محتج بحیث زیاد بنزله
 محمد حسین خان بکلر سپکا اترابا در البرداری خورستان و پنجه سفیدین اعراب و کلک سینه
 و الا حیزه نامور و با قشون استرا با و از راه جمان و بار اندا روانه و بمصل خان خورده حکم
 بر ایالت کوه کیلویه سرافراز و بهر یک از ولایات فارس حکم جدا گانه از روی خورده
 قوی و در ازده خرد نفوس که فیروز را شرب نعت حکم خورده روانه فارس شدند و حکم

و آن گاه که طعم پنهان جلابر که صاحبش به عراق بود از دست اصحاب و همایون
 خیزید از جانب کوه گلبویه با حکام و هموزانم هشتم در دشمنان محبت و یکدیگر می کشید
 برین آن شمشیر درازند و با دست جهانگشا از منزل خروا تو عازم ترمین را می کشید شرف
 از دوری زیارت آنکسان فیض بنیان فایز شدند و در اینجا عریضه با باغ منظر جلابرگاه
 سپهر جناب رسید که بعد از عبور از در جلوس در جلاله کنه بغداد و با منظر را اینک شاید حکایت
 از قلعه غم مقبولی نیندیشد کرده چون فعلیکه از از حج بر ساقی که در آن مکان واقع شده
 سکت خرد پرواز خوف چنان هوش ربای ذباغشان شده بود که اگر عزرائیل نکرده بود
 آن بوم و بر از باب کینه جوسا لها حلقه بر دوزخ بر نفس کشیدن جواب باز نینداده اند
 روز دیگر که ترک شیخ بند صبح مرصع که قلعه زنگنه را در روز دیگر که با باغ بی جنبه
 کشته ائمه قلعه و اما کن تمدن سماجی باج گذار راه نهادند و موبک جهانگشا از ترمین
 عازم بغداد و در پست هشتم اثر جدی آفتاب سنکه قدیم مفر که که فیروز خندان کشته
 سرادقت جلال به چاکب وستی قرظان موبک اقبال از ترمین بر بر تریا افزای اطراف
 و چونب انزل محل قرار و مقام آهتر از عا که نظرها شد اهدا پاد بعد از سه روز تمیز
 از راه اعتدال بدر بار فلک مدار زستانه از چهار بجز و خجالت و از دولت قنیه در باب
 استقرار حد و سنور قدیم و در ولایت ادعای کفالت و ابراز فرمان و کالت نموده بعد از
 تکرار می بده که چند روز این عهد و شمس بر زبان نیاز مردوخ خدیو عاجز نوز یکدیگر دید حکام
 خروانه پذیرای ابن مسلول و عثمانی او در سکنه راهی نورترین قبول کشته اهدا پذیرای

منه

ترشح بخط شریف بقانون غمناک پاشا بان کجند و نروان و ابروان و نفیس در باس
 قلاع نوشته با محمدان خود و همراهی کاشکان این دولت روانه کرد و اگر چه در باب
 بر آمدن از قلعه که منافع قانون دولت غمناک بود و مدد زت اما پیش کشی لایق گذارند
 که شماران منظر را که در جنگ همدان از لشکرش ای و از جنگ عثمان پاد در کن منظر
 مقرف رویه در آمده بود و صاحب مجد الله افندی قاضی بغداد روز سه شنبه روز
 تبعید رسانید از منظر نیز تمامی رؤس و مکرر دکان اوجاق و طغفان رویه که در
 عثمان شاکر خاکر کند و لیکن طرفه سوخته شده بودند جمع و متخصیص شد که هر در سفر اول
 نظر قدس آن بود که بعد از فتح بغداد توفیق زیارت بخت اشراف و کربلای مستدیرا بنیدتر
 نگشته بود در این وقت که این امر فیصل با جف باغ صلح عازم زیارت کافیه علیهم السلام
 و از اینجا از راه قلعه با دراک طواف شهادت شریفی فایز کشته عطف عنان منس بودند
در بیان توبه موبک با یون بی جنبه فارس بزم دفع محمد بیج و کشتن محمد زبور و زور لایق
کریمرات ایت جهانگشا روز پانزدهم رجب در عین شهادت زستان لافا هر قلعه بغداد
 کوجده تو بجان از راه خرم آباد فیض روانه صفهان س صند چون ابو الفتح فان حکایت
 شوشتر بنی روسیای بر چنین و خط بطلان بر صفح دینا و دین کشیده از جنب محمد قلعه شوشتر
 ضبط کرده شیخ حویزه را نیز با او همدان شمشیر و نفاق نیش این کشته و طاقوبک
 و بنی قییم حلا از قول را غارت و فتنه شرارت کرده بودند و کار در دار حویزه نیز معلوم نبود
 یکی بنوشته اند از راه باغ سنه لوی کشور کشته اهدا زیاده بعد از روز و در قلعه پات

بنه و خردق دارد و نه ذوق اول جمعی از راه سپاهان بجایب جوینه شتابان گشته و در دگر طرف
صبح وارد جوینه و محمد بن عثمان سردار که تا آن زمان که گشته کلاه جهادت برکنده در میان قنوت
یا اعراب طبع ترک زنی میکردند بر پشته فارس ال کینر که در قوه خود کتف در مقام خجالت
نطق و سخن داشت تا مورس خسته سر در زور امکان بظلمت جهات پر در خیمه مطرف سخن بجایب
شوشتر فرمودند در عرض راه خبر رسید که املا شوشتر در فصول آوازه تیره بود که هاپون نشین
حیرت افروز خجالت چاره ندیدند پس خدیو از جهند وارد اقله سپهر مانند گشته و در دگر
سپاهکاران در حضور امیرای شیب عباس رخ شقی جلوه آرا و بر صندلیان فرود نام خلک قرار گرفت
فرمان تو بران قهر قتل ابوالفتح خان و قاراج نهر هار گشته بعد از دست شوشتر و قتل آن
به اشرف کی از دوسوی فرجهان با نولایت یقین و چون طایفه بخیسار بر چوکه ایما با آن شد و گو
سرباز سر بر پشته بودند با خان بکلیک کینیا را با حکام لادلان و دهان و کوفت با آن دست
سه چهار هزار نفر ملازم و اچا روایتان بر پشته اقله با مورس خسته خود از راه ده و نشت که در
کوه کیلویی است تیره نواز گشته و بنه و خردق را در دام هر که گشته مقصد داشتند
که منزل منزل متعاقب بود که منظور وانه شوند در یک منزله ایسپان خبر رسید که در این
از صحن و همیسان خویند از موقلمت حرکت کوه اند که بکلیک کینیا شده و مرغ محمد بود
و محمد نیز با صحبت خود از شیراز جدا افتد ایشان می آید لند اسپن از بیسپان گذشته و اردو خرابا و
و اردو االا بحضور غوایب منورده و سپاه ایشان اصدرا با فته با هموین نیز در مکرر موم بر کینیا
به اردو از طرفان پوشنده و در آنجا معلوم شد که محمد در بند سوسان توفت خبر از خردق

ساخته پیش رفته و در اولان منظر باستان با زبان بنزه و سنان بر حضور از
ایشان شرح در دجه اندام که از گریه جوی از ذاریان نیز غنله کرده خبر در و دهنو و مسود را بر بند
س مده محمد رسیده محمد چون از توبه بود که اندکس خبر نه است و سوار و لیران لفر کیش
دشمنی مانند کفران نعمت و لامنت خویش داشت انقوج جارا اطلو سپاه بر دوازده
کرده به حکام در بند و عدت خود نمود گشته اطراف کوه را با انگلیان سپاه و محبت از
فرود گشته راه عبور بر بشک منصور است انب خدیو فرزند مند در نیم فرسخی در بند توفت
صحبگان بفرم دین اولوای اعلاای جهان کن با ز کرده با خنجر که لادان فرخ صورت و بر
ساک سلطت در می داشت در بند است دست افراشته تخت جو ارجان بهرام کینیا
و انگلیان سلامت قرین را از جانب نرته و غزبه کوه پرورشش مورس خدیو فرجهان
بر جبهه ارمال از طرف نایزه کینیا از خنده مانند شعله آتش که میل بر ز گنده انگ که صعود
هر چند انگلیان چنان محمد از فرزند کوه را از آتشین از خیم انگلی فرود بخشند و لیران آنرا نظرات
ا بر جبهه رو شحات سحاب کوه سار حضور کرده بر دستنی جرات قدم بر ز گنده است
استلای آن قدم بند که بر سپهر برین میزد دست استیلا با فته و یکسخت کامل از جبهه بنین و از
شیش انتقال داشت تا اینکه محمد بفرم نظاره لک نفرات از بیسپان کوه آمده همینکه خنجر بر
ها یون مشهور نظرات انقی خضال گشت و نشت که تو حسن عمرش به در حله عمرش
طی این المفر کوه یان شید بر کیر بهیمه تیرا بکتر داده و از لادان که مانند دشته بنون
بودند بکرم و الا فوجی از راه غلبان و جوی از راه تنگ که با جمعش برداشته ناده فرسخ

اشهب دلاور اغان و درزون دستن گشتن دکنند سپاه آرد سپاه دست
از قضیخ دستان کشیدند چون محمد از بدرا به بلده بود هنگام شام حرف زمام
بمقدومقام کوه سه هزار نفر از لشکر چیان محمد که فرصت فرار یافته در فرزند کوه بکلم اضطرار چنان
بجز میسر نماند تمامی دستگیر دلاوران و از کوه پستی بطور پستی او ان گشته شد
و جمع بسیار دمایرستان گشته بود و لشکر با شش بعرض کسب در آمده و از دهان مکن
طهارت سفان بر دربار با فوجی بسیار و نامور گشته اما او از راه چله دری با چند تن از
اعوان خود را بکوه کشیده شب همه را بجاخاف داده از آن باشت دشمنی پست از دو طرف
شده زمان خود را که در شیراز خنده بودند برداشته از راه حرم عازم لار گشته بر دراز
روز بعد در شیراز چون محمد با اجمال و قتل خورد را بجاخانه و اوقافه و از طرف شیراز گشته
جمعی از خان و بلوچ بجا قفلت آنجا واکند گشته بود مستحقین از باب آستان در آمده قلعه را
نیم و تقسیم بیک و احمد سلطان که به امر آن نایبند محمد داشتند مخصر حمله
بملازمت سردار که بسته سردار بیک روز با شطرت جمعیت سپاه گشت و باز بتعاقب ادبایک
تاران توس غم رازین کوه روانه شد لیکن بعد از ورود بچو لار یکی خان بلوچ را بکشم
نزد املا آنجا فرستاده که تو ال قلعگی را بارهای او گرفته جموس و محمد را بپایم
دشمنک از اعانت قلعه کین با بوس نموده با چاری بکرمیر شسته آن سردار
که ناخط تا لار ضبط زمام بخار کرده بود و در شده گرفتار از روانه دار البوار حش
رایات نصران طراز بعد از گشت محمد متزل متزل عازم شیراز و در دست و ششم شهبان از

و از وی تا یون نیز که در دام مرز بود در ششم ماه صیام بموکب و دلا پسته خبر فرزار
محمد صحبت کرمیر بعرض خدیو که چون بر رسید امر تا یون بنفاد مقرون شد که طهارت
سردار عا که نصرت شاد را در فدا و جرم کد گشته خود عازم درگاه جهان پناه شود و
نیز در پنجم ماه وارد و با بر علیه به تینه ارشاد یافته مقرون نامور شد که بستید او کمال بر شد ازادی
انتهای فرصت به تینه محمد و دفع شیخ احمد مدینه و با تکران احواب کرمیر دفع و قلع
ایث ن پرورد و نیز در شیراز عیضه ازین سردار جوینده رسید مشربرا که تکران شیخ
احواب که در قلعه کچی مکن دارند با فارسی آل کثیر طلب امان و متمدن خدمت گشته
که مشایخ مذکور را با اولاد فارسی کویانیده از خرم آباد روانه آهرا با دست خود با یک
منصور از راه شولستان وارد مهنان شود در آن شان هزاره رصاف میزرا که رفتی
فرمان از فرمان نامور بحضور شده بود و در شیراز و قسلب طاکر کون سماط اقدس از
گشت در میان **دین** **بایسی** **مطابق** **مشاط** در چهاردهم شوال مسکاهی که خطه دکنی
بتر از منور گو که ظفر طراز بود حرد فلک از یک یعنی هر نو چربا یوان مثل خواهیمه بر شام
سپهر بر آمد که که سلطان بهار بغرم جها یکیز نصفت نمود و طفل خیره از شیب کلین قدم بر نور ظهور
که گشته در عهدستان از پستان دایر ابرجی بر شیر نو شین نوشید و برید صبا کرم
شمارا ازین شوشم روشنی کوف و دستان دی که رخصه کرباغ بودند بکلم قهرمان
از بندر هستی قلع گشته و فاقان کیتی ستان قوای ربیع بغرم و پستان لاله و شیبان
کیران سبک خضر صبا و شمارا ج لالان داد و قلعه شامی قلع شت محمد را که از کماه جزو سلطان

سب ط بود بچشم خود خردا و سخن گفت و لشکر بمن را از غر ملک چمن براند ایش جش خوردی
 تربت باشد حرکت از آن سپاه و بهران لشکر بخلع زرداری لادسته بکر و از شوق لباس
 باز رفت پوشش آفتاب بعد و بس در شدند چون از جانب اهد پشی و الا بغداد که بوعده برای آمدن
 و شوق ضعیف از راهات عثمانیه استمال کرده بود بر صحیح و جواب هر یکی نموده بود و موضع بیست
 که او بی گمان دولت بسبب خبر انقلاب فارس در انصار را بر صبح دستفرز استوار برض الوفا کفایت
 انداختن و بسط جهام خورشیدان و بنام در فارس و کرمان را بطریق سفار سردار کولاق تمام
 کار محمد طبع و شیخ احمد طبع را با بدو محول و میرزا محمد تقی میرزا که تا از آن سینه و فارس بران
 دولت برینست آن ولایت بر بندر داده خاطر از تمام امور آن سمت جی کرده در چهارم و نیمه
 بنام انزلی که در تصرف رومیه و روسیه بود و ایات نظیر طرز از خط میرزا بیست
 اصغیان انزلی یافت و در منزل آس و پاس من محال از بد فاضل چایا از زوهران وارد و خبر
 بخت اثر نوبده بهایرستان دولت و جلالت هرج میرزا خلف لادستند مزاده رضا قلی میرزا
 را بیکدی در یوم الاهد نازدهم شوال مطابق سال ۱۲۱۱ بعد از انقضای سیاحت و کمر از نعلی مکتوب
 حمزه مراد سلطنته طایر سلطان حکم منت قان سیدش سلطان حسین قلم بومر و دو کشته
 زور و بدین نسیم بخت شمیم این شده روح پر در کله را کله رنگ و سگونی سر کشید در دهاتی و
 کشور کشت و ترلف این تاریخ در جبهی و موصول بن خبر و پذیرفته نمود و حضور اقدس متقبل حال
 فرخنده مال آن عیض بر بند صریقو اقبال با اقبال محمد تقی نقل نموده این آیه آمد و تقدیر کن
 لیوسف فی الارض و یعلی من تالی الا ان دیت و الله غالب علی امیره و کن اکثر الناس لا یعلمون

حج الامریون ببط این آیه مبارکه نامور شد و در منزل مزبور در کمال بخت در درافت کرد
 در دست و تخم و نفعده اصغیان منور که به گمشد و امان اصغیان بگری مسکنان طر پر دهنه
 میدان نقش جهان را لادسته باز را آن خط لدم نش از از در و از در خا جوالا توفی بر چرخان
 و ازین مندر ب ط کله قندی کشیدند اهل فقه و از باب طرب فوج در دره شول اسکری
 و در فنی کشن با از از زهره و منسز که دیدند در جان او ان عبد الکریم افندی قاضی عسکر و کرم که
 مکره عثمان پاشی سر عسکر دست گیر و نقش پاشی مذکور تصویب او در ایدل شده بود در زینت
 وزیر عظم دولت عثمانی با نامر انخاص میبذ برسم نصرت بدگاه جهان پناه آمده در اصغیان
 ترفه داشت رخصت تقبل بط معتمدس دریا شد چون مصفون نامر در زینت بر این کوه که حالت
 پاشی کوه بر ط افشا از در با رقیصر بر سر در زوهران و در صبح و جنگ با و ن و در دیار کوه
 در در دست زینت از نظرف نزد پاشی موبده شد امیرا که نمودن اصلاح در این باشد فی
 هر چند که بر غیر الهام پذیر و الا لایح بود که عرض او کند و دولت عثمانی تا خیر و دفع الاقتضا کرد
 این جهات ازین قصد خوف سخته بهانه اظهار درستی کشیدند در دست می بیند آن چون
 آن جناب بجهت که ابواب این مطلب معشوق سازگار در معنی شده بدون نقیض نفوس و سگ
 و او سدی بوصول شوند و جزای محبت اهد را با اتفاق افتاد از راه بغداد نزد عبد الله پاشا آمد
 و پنجم دادند که مقصود ولایت انظرف در دست اگر منصرف دادند جنبا و آلتیما و جهان
 پذیر باشند که ما خود ایش الله بمفلات بنان رسیده خبر کار را میبگذریم و چون قبول کرد
 اعیان دولت روسیه کمالنا بموجب شماره این طرف فلما کرده پرده در باب تخلیه با و کوه شدند

تا بهر با و قله ای روان استمال کوه بودند در هفتاد گناستن بزرگ از جانب پادشاه خورشید
 کلاه روس سفارت نامور بود در دربار مصطفی و مقرر شد که همه در کتاب همایون باشد
در میان حرکت کربک و اول از هفتاد بی جنب برودان و وصول خبر که در شیخ احمد غنای و محمد
بوج و وقایع عرض اه بعد از هفتم امور هفتاد در روز دهم محرم سال ۱۰۱۱ لوار غنای از راه
 همدان بجای مکتب مقصد فرشته در عرض راه خبر رسید که کلهها سفان برود بعد از عرض
 شدن از درگاه همدان پناه به شیخ قله خواجه دادند که ساکن اعراب بود پرورده بعد از تمام
 ایشان بجای مره قله باغ مشغول شده چون قله مکتب متعلق شیخ غنای دومی الیه ارس و پس
 سخن گفتن دنا و حقیقت کامل از اعراب و صفای و دهقان و در کربک و دینت محمد بروج که
 در آن اوان در قله دشتی میبود از روز در درگاه کشته بغیر هفتاد شیخ احمد غنای
 عازم مکتب در کربک سخن آن که عدتش بر پا نصد می رسید بیت فرار از خانه برادر از جنبی
 خبر دار گشته همی بجای مره قله باغ و کوشمال آنکه باغی و خود با فوجی بر سر محمد غنای
 و همی از جوانان او قتل و گرفتار شده محمد با محمد در سمت سواحل قرار کرده چون شیخ احمد
 از سبای حال عجب نشاء و شلال امور سواحل و بنا در دهان مکتب از راه دریش بر دربار شیخ
 قله او عازم گشته در آنک روزی سپهر بر قله مشرف و شیخ احمد با تمام اهل قله
 دستگیر و هیچ قلاع و مسکن آنجا عت که در آن حدود بود تصرف نمود و در آن راه
 بزبان و اول قله صفا که آهستانه فساد بود ویران و اهل قله را کوه میده اند که کران دنا
 خوان شیخ احمد برور با چند نفر از دوس ای از راه بار بار سپهر افتاد فرستاده که در

در دربار همدان یون لذت بیست چندند و بر کربکان می کشیدند آنها محمد بروج بعد از
 فرار از حلال قله مکتب راه پاره رسد و داشت بجای سواحل شتافته اند با کجای کشیدند
 بجزیره قیس که مسکن اعراب هر لست که بخت شیخ علق هر که کوبج او در بند خنجر گرفتار
 غازیان شده بود محمد با رضا را در هر کمنه تیر و دست آویز نجات گرفتاران خود شسته در
 این خدمت بنوازش جهان در حصول مطالب بهره مند گشت سردار محمد اردوشی زبان
 میخند و روانه هفتاد چون مکر حضرت علی القلی از تقصیرات ادا می فرستاده بوده غنای
 نظر غنای و صاحب مملکت دولایت ساخته بودند و در اول و محل که عرفت نمود و او را بپوش
 کوه کینو بر روانه میباشند در علقه کانیان او را یک پیک با و شمرده فرمودند که اگر آید غنای
 مصدق خدمت و نور شیخ شوی چشمه را تو نمک گیر خواهد شد او نیز نکت قبول بر دیده نهاده
 مرتضی شد در نوقت که این ف و فاض از راه بنظر پرست بعد از درود با هفتاد باشد
 میران در همدان که این دغله و دیشد بهیلمه چشمه را در عبره لکن نظیر از همدان بر آورده چون
 از حق احسان مولای خود چشم پوشیده بود جزای عمل رکب چشمه میمانند دید و با صلوات
 دیگر کوری قدم بر راه عدم گذاشت و در نزد هم حضور کوبک هر یون از همدان حرکت و چون
 مقرر شده بود که با غنایان پاپا که در آن اوان حکم رومی بود سه هزار نفر و از دربار
 اردوی را کوه نیده در همین قله که محل عبور کوبک منصور است تا فرغ غنای را الیه بروتی زبان
 عمل کرده رایات جهانش از راه سنبلج وارد آنجا و فغانه و از بهای که کور را تارک دیده
 روانه فرمودن سافند و از آنجا عازم مراغه و همدان گشته چون همدان احمد پاشای و لایق

فرایم قهری برای نیکه ولایات رفته بودند پادشاهان بکلی محو ایشان را جزا داده
 در تبریز موقوف شده بودند در روز دوشنبه و الا بعد از غوی نشان آنجا کشته
 سعادت قتل عقیده خواجهین مطاف در حضرت انصاف باشد و بکنایه نشان در روز و روز
 با صبی از خواجهین و حکام نامور به تبریز و حکام افشار و مقدم و مکران نیز نامور به مدینه آمدند که در
 با صفت خود در آن نایب توفیق کرده مشرف تحقیق بر صبح و جنگ و ترسند و در او در
 و صبی از توپاش که در حد و دست مار در آن نایب توفیق و مشای پرورش مکن داشته
 از راه زبون بخت در او افغان فیروزه بخت محو کونان بظهور میرسانند لهذا
 حکم استوار و در اول و کیلانات به پستان نواحی و فوجی از جواریان جلوه نظر پیش
 رو به پستان نواحی کشته آن کرده را که در پهنای جنگی و گویای که سخن و خفا حشیره
 کرده بودند بر وجه مشغول شمال دادند در روز و هم پسر اول خط از پسر متوکل گویای
 که دید **دو پهلوان کجیف نیز خوان و فخر توفیق و تیره لیکه و نخستان و فرار رفاهی**
 بعد از در و دوشنبه که به اردیسل چهار روز بعد از فتح الله پاشای سرسکر و
 در انصاف بریند مشربانکه تا وصل مطالبه ولایات را متوقف داشته بعد از اول
 ایلی معتبری بدربار شمشاد فرستاده مطالبه ولایات نمایند تا اولیای غزوات در برابر
 فرنگ به تراز و جنگ وضع منت کرده ولایات را بسپارند و از فوج بوقوع پیوست
 که در شمشاد نظر فرتا را رسیدن جواب پس نظر کرده اند و پادشاهان هم بخوبی سبق
 ذکر یافت بغزوان قیصر را قبلا نموده زیستادگان آمد پادشاه که کنگرند و دادند

و بدستار چاکه شمس می کند پر خم این کنگرند و در کنگره دماغ سبک و پادشاهان و یکبارگی
 یک مرتبه و قلع محبت پستان قلوبانان بهجوم خیزد لیبخ رفته بنیز و در جز شیرین و چون در
 پادشاهان نیز که در آن معنون بخت شریف با هم ایشان موافق قانون شمشاد اصدار باشد بود
 فان لیکه بود که در آن او ان زولت شمشاد ولایت نیروان و در غنسان را در جزه اقتدار
 داشت برسی فان حکم پادشاه بر ابرو حجب حکم هائون القوان را محبوب آدم خور برای مرفر لیلان
 سرفر اصل فرمان کشته جواب لاطیل که بردن حاصل اشش از آن بود برسی فان نوشته
 در آنجا درج کرده بود که مملکت بیرون را بفریب شیرینان لیکه شکر کجایم احمد بعد از
 او را چه قدمت که زمان نغول آموزدم و در او در انظار این مطلب قدم زند لیکه بخت کونان
 آن زید بر منور در پستانها و غیره انور و شکر و انور لیکه شمس الباب قلع و یکبارگی در دست
 پسر اول در و دوشنبه که به اردیسل چهار روز بعد از فتح الله پاشای سرسکر و
 در انصاف بریند مشربانکه تا وصل مطالبه ولایات را متوقف داشته بعد از اول
 ایلی معتبری بدربار شمشاد فرستاده مطالبه ولایات نمایند تا اولیای غزوات در برابر
 فرنگ به تراز و جنگ وضع منت کرده ولایات را بسپارند و از فوج بوقوع پیوست
 که در شمشاد نظر فرتا را رسیدن جواب پس نظر کرده اند و پادشاهان هم بخوبی سبق
 ذکر یافت بغزوان قیصر را قبلا نموده زیستادگان آمد پادشاه که کنگرند و دادند

و شیخ احمد و بنام اموزگار رسد از نوکده صا در شده لجه که همای پان در در با بعضی
 روز خواجه بجا پاری و در در بار سپهر افتد از نوکده صا را لیم در شامی شرف استانی بوسی
 در بافتند در فعال این احوال خبر رسید که مرضی با فوجی از کوه در بخت کوه لاریان
 اعتقاد داده پس نیر بار کوه کوه کوه باغ و قوق باغ مراده رضای میرزا در قوه شامی که آشته
 چون غاری قوق که در پانزده منزل شامی واقع و منتهای درستان در آن اوان کس
 در مقام سفر در کوه گاه آن منور و خورای بود برای یکم در احوال بود به منظر آب اندازد
 تخیل و تدبیر امکانها در جهت سینه در در شنبه نهم پیرس الله با فوجان جو در دوده
 هزار نفر از بهادران در آنجا جریه و سبای انگ قوق کرده همای پان تا نورگشت
 که سر روز بعد از حرکت موبک فیروز با هزار نفر از لشکر لغز از بیغم سینه مرضی
 متوجه قبله و بعد از انجام آن امر عقیده بماند و دست موبک والا و اذن محمد دیکشته از راه فارس
 در سیستان روانه حرات گشته بر ستور باقی روداری قدم تا رسید درای آن نایه را در حوض
 خویش دادند بیکم قریب که من احوال در سیستان خبر رسید که مرضی در موضع دیو باش که پان
 قبله و شامی و جهت برادر لجه که گشته فاحش رفته روانه قوق است نفیض این احوال
 آنکه مرضی بعد از دو احوال شامی بخت خود را از لجه و غیره منعقد ساخته دارد قبله و از آنجا تیر
 از کوه و در کوه رابع و از سطح پان و الا کوه دهی پان و الا اقلیس استمداد نموده است
 بنا بر حال لغت و الا زاد تالی که حشمت از احوال پهلوتی کرده اما پان ی و دلخواه را
 با مصطفی پان و قور پان و کله گرای سلطان تانار و دست هزار از زنده تانار بماند و دست زکی

ارسال داشته بعد چند سبت هزار کس در لشکر برضای آمده مردان نیز بود فی امر همین در روز
 متوجه از شامی حرکت کرده مرضی پیش از وقت همی از کوه کوه خود را در میان مرسوم بر دیو
 باش که کوه کوه کوه و از یک طرف بر پیشه اتصال دارد و بر راه خود حضور تخیلی نمود بخت
 ایشان را بوجه فوجی دیگر استظهار داده از یک طرف پیش از آن حساب مردان بخت اول آن
 بر خورده چون میان جنگی بود و از این جهت خشم خیزند آشته بقصد آنکه ذات غلام مرضی بخت
 که بعد از پیش آمده و لیرانه بتیز و آویز بر او انداختن در محلول و نهم رسد و در فوجی دیگر
 که در پشت کوه لاری قرار گرفته بودند او بخت زکی در مظلون آنکه حضور قتل آن است که
 حرات بر وقت ایشان رسیده و آن بکشته اند لذت داده بر تها و از حرکت آنکه قبلی
 مرضی و پان با هم بر آمده مسلک قراون از هم کینه صبی کینه از پان عرضی نمودند
 رو به بر زمین کوه مرضی با هم دو و دی بجا بخت مرضی فرق که کوه قوقی از راه و سبای کوه
 دلبران ظفر لفظ گشته و از آنجا خاربان رفته قوق فخر داد که احوال مرضی و سلطان سی
 سمور رنجب و غارت کرده آتش زده قوقه فی کوش مشد ظریفه خبر و خبر و بول این خبرها
 بر راه فرایان فرستاده مرضی چون از غایت موبک والا بخت قوق مطلع بود بکشت
 پیرس بی خطب خان فرود کرده موبک کیز را تیر کشته همه شب از راه میان کوه گذارشته
 که در آن هنگام صبح وارد انگان گشته جمعی از کوه و تانار که از راه دست طریق کوه
 نسبت قوق افتاده در پیشه فرزند آواره و در در آنجا تولا قدم خزی و در صحنه بودند
 و در لشکر منصور گشته به صدق نیز بر هم شمشیر و منقذ کند خشم افکن در آمده مسلمان که سلطان

بر آن بسته افواج منصوره را فرج فرخ محمود عبور شد صفا که هر چند بود از دور و پیش خاک
 که نشسته ریاضت جهان نیز با سپاه و حکم گوید عبور در دره اند که منزل نموده روز دیگر صبح
 که کتب خجایب از پشت اقی شیش کشید بنوم سخاقت اگر چه محمود در درج است آن کوه خاک کوه
 بر روز کوه نیز برین زار که خبر را هم اندوخته که بعضی که زمان و توان اظهار بخشید
 روانه شد و آنچه عت ربابی محفل ازین عبور شد آنگاه که بزرگ دند آتش بر با همی از دلدان
 سخاقت خزانان پر چشم از زار نام نام هم غلبت و بنده نوادی هوانک که
 سپهر از ابطال بفر از شب جمال منگاک املاک آکنده همی کثیرا نیز که دند تخته زکده طغف
 نیز خوانده و چشمش با لدر از فرط داشت در میان دریا و آبها انداختیم جان برای نخست
 نمرده خویش را بفر خافت بخت کشیدند زنده که خسرو نیز بفر خود کشید این قدر بلند بخت
 بر منزل غریب کشیده هدیه کثیرا بنوم تپایش از باره کوه نیز بزرگ آمد منزل کرد چون
 سبب صوبت کوهستان از دور راهای بون زمان راه نورد داشت اروا را بصد در پیش
 که بنده و عروق را اندازد بکنجه و با همی بفر روانه قبله شود روز دیگر آنقدر از راه چاق فرزند
 جمله کشنده و آرای بود غیر مسلک که در فرار بعضی مواضع مکر کوه را از سنگ چشمت چینه و بیخ
 بر آورده اعدا است رای کرده که پاره یک در حال داشت و نظر اندازان میگذشت
 دست فرسخ مسافت آن رهت آنقدر با بفران رکاب تمام آن کوه پاره طی و هم بدستی
 ناضجت که اندیشه بر کم آرزای پرچ و دم کوشده در درش نزدیک چهار لاول محمد موم تولد
 از اعمال قبله نقش قدم قبله گاه امم شدند و بعد از رسیدن بفر بفر که فرزند که از پشت بدانی

حیات باروی بزرگ و بنده و عروق که در شامی بود و در بی زمان بموکب نیز در نشان سپند
 و چون طهارت بن بر برداری شد با هر خص و داشت بعد از کشت بر بی مقرر از شامی
 عازم هرات شده بود غمی فان نیز با فرجی از ابداله روانه شد که در جلال نوز در هرات
 به طهارت بن غمی شود و در منزل زبور بر ایضه از طهارت میرزا و لد نظر طغان و لاس بقی
 و طهارت بر ابراز داده او بقیام بر برگردان میر رسید مشر بر اینکه در چنگه بر بی شکست
 قبل از پشیمان کچر بغلیس استیانت کرده بود بقیام بی و لا اقلیس همی کثیرا از غم خندان
 حرکت کرده به اعداد و لای زانای مذکور با همی از کچر بقیامت و در عرض را کاجت بریزان
 ریخته با نصد نوازند و تیه تیتیل و بر و ساکت بقیامت آنچه عت توقع پذیر گشته با وقت
 خود سازی یا قسه بغلیس فروری نمایند و لاداکان در ازای این خدمت هر شمع و آوا
 نوارش و صطنع بهره مند بری شدند و بعد از عوف روز از قبله بنوم نیز کچر لوانی
 افرا شدند **در بیان توبه موبک جامون بی بن کچر دی مره نمودن توبه کچر دی در است**
آن ایام چون از نظام امور شروان و قندهار که ده شش فراغ واقع شد در پیشگاه
 جمادی اول اعلام ظفر بنوم بصوب قلع کچر پرچم کوشید که کوشده با مردان و
 ارس جبرمتی ترسپت با قسه گو که عزو ملکن با افواج ظفر قوس عبور در روز چهارشنبه
 ششم جمادی الاخر در دست یکسایا کند کچر قباب بارگاه عزو جاه بنزده چهار ما هر روز
 عیاش که در آن اوان از دست غمنا با یالت کچر منصوب بود با حکماری سلطان ناماز
 از دست تار که بی فطت قلع نامور بودند نهر را فلا نموده بنا بر کف و قلع داری گذارند

سکنند مقام کبیر تو امان مجزه کلام را بایست قلع مسک خرام سخته کمان سپه
 در اطراف قلع دیده دید دیده روزی دیگر از جانب جنوب از میان میدان شهر که پاهای
 چهار تن صد و پست که فاصل بود طریح سبیه ریخته خوار چنان خون شام را دست دست
 بر سپه بقی و از سه طرف دیگر مورد جهل میهنی و متورگشته از قوی جمعی و هر که در جنگ
 یافت و جمعی از خوار چیان قدر انداز از منارهای سبزه خارج قلع که شرف بقلعه و در بر سر
 آن حصن بنی واقع بود و او کاه سخته در منارها آغاز نگذارای کردند نخست تو بچیان رو میزند
 ز بود را بد ف کلوله آتشبار و به آتش سی چهارت در عرض سه روز با زمین هموار کردند
 پس تو بچیان این طرف قلع را که در میان سر کوب سپه در آن سخته بودند نشانه تو بپای
 صاعقه بار و در اندک روزی ریست را فروری آنها را کون سار سخته برات جهات با
 نشینان آن بزم و اذقا بعضی لروح کردند و آن فرار را نشین که در باره خود بخاری بر
 کشیده بود از جوش صاعقه ناری نسکی که زد بعد از آن و الهی بر منده سپهر مانند
 نازل نزل نازل سماوی بود در خارج شهر بر از جوی قوی تر میست داده بشه سالی
 کشیده سر کوب قلعی که میا صند اما همین که آن و الهی جو چین قامت استعلا علم کرد
 از بروج قلع پس بر بندی آنها را بصدقه تو بکمان سنگ نپیر را آورده چنان
 هیات عظیم میم میکرد پس تحقیقی که در آن توان مرتب گشته از دانی محقق و همپاره
 در نظر با عظیم مجزه بر قلعی که قرائت میشد فرام پذیران کوهی پسته بر بدن جو سپه
 کوشیده از طرفین کبیران لقب داد فرما دوستی میدادند و سه دفعه از جانب سپه داران

نقب پای حصار رسیده آتش زدند خاک پنا حصار و جمعی از مستحفظان ساد قمار رفت یکدوش
 نقب بشه بر محضف بنا گدشته نقبان رو تیره منبان خانه یکا پا برده باطل بودند اما از شش نقب
 دیگر که سه هزار و پانصد من بار دست بکار رفته بود داخل شده و اول فرقه مستحفظان تو امانت و سیما
 بر فرزند این قلع بنده بر افزودن مثل فرزند و صفا کریم کار بودند اولایک و اولایک نقب داشت
 داده از طرف قلع دلوله پورش در کاخ فرزند کان فلک زلزله و نورش در آن کفند قلعی
 تصور اینکه همان یک نقب بود که نایره ترارش نسکی چند نقب از خوف پورش بروج و حصار
 از حصار و هجوم حاکم کرده همین که فرزند آنقدر سه روز مقام و قرار مردان کار کردید هزاره اند
 آتش جانسوز و بقیه را دیگر در کشته از آنجا خود در دنیا و قلع افتاده اخری است موصوف
 حارشان قلع بروج و کوب عر دلای پاش احراق پاش از نظر نیز روتیه بود و قلع
 با سپه آورده یک از سپه داران مطلق شده باطل کردند نقب دیگر عقده در استقامت آتش
 درون فدان سوز سی چینی از خوار چیان سپه دار کردید و چند دفعه بقیه طرفین یکدیگر
 رسیده در همان سنگن زلف با کار و خور و چرخ دست دگر سپان شدند یکدفعه نوز یکام عصر در
 و جنگ مستحفظان در پشت سپه مشول حرات بودند و میان با پنا ناری دستی و پشته آتش
 غنق از قلع پر دین تا حصار آتش زده بی جنب سپه داران انداختند و با ترسک
 وضع و لشک جوم آورده اهل سپه را تا منتهای میدان فرایندند از آن طرف سرداران
 اگر او و دلیران جلالت بنیاد با سپه کشیده با روتیه در او کج حصار از خاک و خون کشیدند
 و تیره را از سپه هر که زدند خون شهر یا تاج بخش گنو که هر روز بر سپه پاره بود بخ

کرده بکار یک از کار گذاران و زمان پذیران می پرده شد قلیجان یعنی رایانه در آن وقت
 بخدی نایره توب و هکله شغال میدادند که اگر خرم فدی بود اول انوم دستی از در برشته آن کله
 پرتر و شور بنداشت خون بر سپاس از راه روان طریق جان سپاس بر آن آتش جانسوز
 در میگرفت دور و دور چنان اتفاق افتاد که در وقتی بر در کرد و نوز به پشت سینه روی توچه آورده
 همه دستی قابل پدید بر رفته کار بدست کار چنان هر شب میدادند کله توب و هکله شخصی
 پراننده منور و خون آن شخص بر بر صورت و لباس آتش میشد که در دهان بخدی به کار کرده
 و یکدیگر نزد سید پرودن قله که آتش از سر سینه روزها با آبی آند هایش میکردند کله چناره کله
 میان مجلس افتاد و کینه از غلامان از پا در آورده و پهن پنج مده میزان جنگ التهار داشت
 و از هیچ طرف تقصیر نداشتند و خرد میشد و اکثر نند و تیر لهر قله در انفر کله توب و هکله
 چناره پاس می فرود میشد لکن آنچه غیبا پاش را حکم برکش ط بود که در سر حصار برف کله توب
 از پا در آمد و کله و کله پاشی بود که با آتش نوبت سوخته جلداکی بس کرد و از طرف بزرگان
 یک توچی با شکی که در سر سینه توچانه بود کله چناره را از آتش گرفت و تا غره رمضان او تا
 بشا نوردی حرف بردن سینه کشته خندق قله را بجا بنای ضخیم بسکنار عظیم انباشته سید با
 از خندق پیشتر حاجی رسیدند چون بسبب کثرت برف و باران دیوارها را رسیده نتوانستند توده
 خاک شد دست از بردن سینه برداشته در کنگ تپه را دیگر در آب ریخته بر این پنج که
 سمت پایش مشرق و جنوب قله را که آب میگرفت سده می تربیت و آب بسند دیوار برتر
 با حصار در بروج آن سمت انهدام یافته نصف قله را آب فرو گرفت و اجمینه و مهارت در روی

نرته جاب شد اما مخصوصا به ستظار امداد جده آله پاشی کو پریا اعجاز عسکر که در آن
 دوران آوازه آمدنش روز بروز می آمد پشت بدیوار امید ولاری داده دست از در خروج
 بریند آشنند و در چند ماه آنچه لازم کوشش و تمسک بود در باب تسخیر قله بعمل آند از آنجا که کله
 کن بیش امور در دست کار از ان قضا و قدر و مفتح ابواب مقاصد در کف تقدیر ایزد و اوست
 تسخیر صورت تیر بنافت چون یورش همچا راه در رسم فدی کو کوشش بوده فوجی
 روز و لیران خون شام و کبرام تمام بسر کرد که چند نفر از خواین گرام در و سار انجم
 اقسام با طرف قله نامور و آن حصار استوار در کمال شدت محصور و جمع تر بسردار صحنه خان
 بغیر بر وانه بغلس سر بر وند که با اتفاق تا دوران و از راه در آن کچه مشغول می هر نفس
 و چون تسخیر قله نبروره نبرد سر پنجه اقبال حسود او که در سال بعد میسر کرد می رسد
 آن داستان ان الله العزیز در ضمن وقایع احوال گفته شده قلم صدق مقال خواهد
 قلم سائوا علیکم منه ذکرا از نتایج توت اقبال انکه در ایام می مره کچه چون لار و راه بون
 در تیر رس توب واقع شده بود سید در در برابر پنجه خروانه کشیدند که تیر مرد توچیان
 قله بسنگ می آمده باشد از آنها قات ریخته حرم محترم روز در تیر پاش نشسته بودند عزم
 سرانجا بون کرده یعنی که از بار خرواسته رای شدند بستور که در ایام می مره هرات اتفاق
 افتاد و الفور از قله توبه انداختند که کله آن در پهلوی سینه مبارک بر زمین افتاد و چنان کشته
 به کینه از خط آبی از دست پهل کذشت در میان و قیلن کله جاده توبه و باه صادرات
توه قله کچه در جنگ راه است جلال در دفاع کچه توه داشت معنی از دوسای کله جاده توبه

از آن کاشش ریختن و باغ از کم است ب نرمت لزان هر قدر غله ای میگرد و چنان لاله بوی
 داغ رنگ از آن بر دل میجوشد و زنی کل رخ ز بخت صفای آن فغانی فریاد میزند
 بنفشه از بغرت کبود گشته در بوندر حزن یکده چشمش با انواع غمهاست و بر ویش پارس
 و سران سپاه اندو تاب گلگون و خلع زرداری کونا کون از آسته بهار استند دیگر نظر
 اند و بعد از انقضای جشن نوروزی نوبت آمد پیش کلاندرنگ و بوی دولت بایر پیوند
 رسیده در آن روز فروردین استفتح قتلگیری با تر داد ولایات در بند و باد که در پیش
 این مجلس انکوب باقیمت ذکر یافت که کسلی کسلی که از بسب پادشاه و روس بغارت در میان
 بهره با بغل غنمه علیا شد از ترسانان رکاب بیرون سپود چون بعد از غیر قتل شامی خیال
 استراحت قلم در بند و خیزه که در تصرف رویت بود در ضمیر انور میکشد ایچی بر نور از غنمت
 فطرا قدس آگاهی باشد در باب انجام آن امر سه ماه استمهال بدولت رویت سپان
 حقیقت حال کرده بود پادشاه خورشید کلاه نیز چون دهنست که اهل و قتل را بودی
 و غنمت کار را بهبودی میباید در باب بخله ولایات او را ما دوزن منحت امداد کرد
 سمیت اندک که غنمه مصالحه میباید در این بوقوع پوست لزه نظرف زین الشرف
 حکام بولایات در بند و باد که وسایلی غنمی در روانه و مقرر کردند که اهرامه که در تصرف
 رویت باشد بهیجا باز یافت و ولایات را با قلم بولاق که در اس آنجا مالک میباشند
 تصرف کرده بر دران رویت را بدین فرجهت روانه رویت نماید تا مورین بخورند
 پذیر گشته ولایات بخوزه ضبط در آورند و بعد از قلی بر علیه این مدعی چون اصل نیاید

شما فی درجای نامن سب افق افاده دست لفظ لکر چکانه سر کوب حصار آن نیست
 شدت و الا بغیر انکبان تلقین گرفته بر قوف بلدی دیده در آن حساب نظر دریا
 فریجی تهاقی حمل بر سوم با قون که پایی رود که دشره قدیم و بجب مکان جنبه نیر دهنست تبیین
 گشته بدستوری و الا بنایان چهارت پشته و چمنستان درت اندیشه با تمام آن بنای
 خیز و جرم دست اتهام بازیده در اندک روزی گنگره آن حصن یقین را هم در پیش تو در
 چرخ برین سافنده و سکنه و انا با قدیم را کوچینده در آنجا آن نرفتشان سکنه و آن قلم
 در الملک حکم میخوان قرار دادند و نیز از چهار جهت پروردگار ابرار و لاخوانم صبی
 و کیل موت را با سه هزار نفر از کمانینه تا تحت هر دو خزان فرستاده آنجا تحت هر فرد
 گشته که روی بجایگاه بانه و فوجی بهیست و الا داغ و سملقان که مسکن اگر او چنگر که سب نش
 در جی که کفایه مشول کورنی و کرگرم دست درازی بودند حکم آن ناجر بجهت کار
 بسر وقت ایشان رسیده همی کثیر را عوضه بشیر شده و در انای انجند مت جوزات فدیوانه
 اختصاص یافته در میان حرکت موبک و الا بجایگاه در ص نغمه ای باره با جده الله پاشی کوچه
 ای سر عکرم تقبل رسیده سر عکرم زور چون مدتی بود که جده الله پاشی سر عکرم بوم با نواج
 فضا هجوم آفرند بوم از دام بقا در ص آمده هر چند آلوده امداد شمس بسیل که در ص است
 و ام بعد ادا کرده پارچه لانه رفت موبکش گران چند باریت میکشد تا بعد از زور در سلطه
 که ایام می صره کچه امتداد یافت سر عکرم لانه در ص بر لکر پیمان حمل بر نامه و فوجی را و الا
 تباحت فوجی در ص تبیین فرودند که نماید سید چنان سواق جهت سر عکرم گشته لانه در ص

متوجه کجاست شود بلکه بجای اهل پرده از خارده اعراض کرد پس عزیمت نمود به قزوین
 و الا بقیم یافته صبی از دلبران کیوان جهمت و نزهت گذران مریخ صلاحیت را بر سر کرد
 چند نفر از قزوینی بر حسب طریق و ضبط صراطی مره کجی مأمور داشته فوجی را هم مقهور داشتند
 که رفته در اعدایش توفیق کرده هر گاه از کجی جاز و توفیق با دستمان که همیشه در کجی میدان
 غلط اندر کجی رفت دی نمائند با یکدیگر بگردان دهکام آن نایب بنیایدان پرورزند
 کردی در ابرار جی فطرت و صیانت ایرودان بی جنبه بچوان تویی فتنه بودند و بولند
 بشاق این امور در نظام کار تا نزدیک و دور در درجه بزرگم در کجی طرف عصر از خواب
 کجی بخود ظاهر در راه و تالیون در جوش آن در بای سپهران در خودش آمده در منزل لاکو
 از مجالش آیدین بوجوه رسیده که تیمور پاشای علی حاکم دان باش هزار تن از کجی
 روم و اگر اداوان روانه تفتیش است خدیو جهان پرور بستماع این شترده جهت اثر با جوی
 از دلاوران رزم آردا بزم ایسکه سر راه بران خیره سسر که بزیا کینه عازم تفتیش کشته از کجی
 همایون را مقهور داشته که کجی بر کجی رفته در قلعو لوری بار اقامت کتوده منظر بفرست
 مرکب دلا باشند بعد از دور و در ایات جهانکتابه فرستجی تفتیش معلوم شد که تیمور
 پاشای مزبور برای محصورین ذخیره چسوده است و کار در انجام داده مرجهت کرده که کجی
 در داده فرمودند که زمینان که مشهور بقایونوط از سر امر غفلت بر سر قلعو قاری کجی که در نوبتی
 قارص واقع و محل توفیق صبی از دیر تیره رفته لطف بفرستجی را چشمه نماید با وصف ایسکه در آن
 کینه از قباب در درجهت نور گرم کوبانز بود میان کوهها و راهها بگذر مال مال برفی بود

که کوه از دست وجه انده آن شخص بی یافت چادگان را در انکوستان کوبیدن فر
 امورش شد و شبانه روز آن فوج فرورد قدم فرسای کشته سپاه کینه خواه در را که در
 انوادای مولان که کوه کوه تراکم بودند پامال نمودند که کشتید سر رشته عبور برایت جنود
 افند میرشد و چند مرکب نامون نور و خرق آس بیاد بنا توایم بزرگه بان دریا سکن
 اندر هفتد چنان غرق شد که کشته پاره از استخوان بندر سکر صیقل را کجی زینا بدست
 غمان کرده در قلعو لوری مارور جایون پرور شد و از ای سوغت مقدس را محسوس
 از کجی خاران رو تیره بر سر کجی نوشته اور از لوقه مرکب منصور به نسبت آگاه داده با فوج
 هزار نفر از کجی که نامدار و کجی تازان عرضه کیر و در اعانم مقصد کشته در نوبه تخم ۱۱۲
 یکونوی قیصر را بجهت ارور و رنج اقسام شکر کجی کان که زدیج کجی کوبک ۴ زردین کوس
 کوس طشتب ۴ ادای نای و غیره کوه نای غلغله در چرخ برین انداخت اعلام نظر فر
 و ریات کوه سکر سر تیره سماک و قبه افلاک افراحت بضابطه و آینهی که چسبست و زرد
 شکوهی که میث است در برابر قلعو تیسر و صغرف کرده بر چرخ اعلام زد که کجی کتودند چون
 بر سر کجی از قوت با اعلام خدیو جهر مندر از نصفت کجی که نظر فر و افند کشته خصما
 قلعو در ایران غایت ساحت و با حکام درون پرورن نیز پرور شده خود در قلعو توقف و کجی
 رو تیره را که شمار آن فوج پشمار یکصد و پست هزار میر رسید تیمور پاشای تا بنای جرح خصما
 فرستاده بود که از دوی خرم پشت بدیوار آغاز رزم نمایند تا عصر شبه چو از رزان
 دستور بکنز جان بزان سعی و تلاش شد که کجی بر نهایی فر در حصار بند قلعو در دردم آورد

شکر منصور که دین میخدا چون بهمت قلعه قارص توفیق آن لشکر برادر و ثریخی تافت
 جی ایشان بر فراز تپی رفیع که شرف بقلعه بود بقیب ختام قرار و اطراف آنرا بطریق
 و خندق استوار کرده بودند لاجرم نوجوانان علورا با مرعوبان بجایا کله کشیده عقب معکرو
 پروانه بسند بعد از آتش افشای آن از دماغ ایشان دماغ لوبت کار در چشم
 به شمای افنی پیکر رسیده بود لایق و پیداکان با سیف و سنان صافه بار با کله یقود
 کشته محض تمام ایشان رویت روی بر تاقه فوجی دیگر لذت انان قایق قوی بی جنب
 وان و از زن از دم شمشاد تمه خور اقله شمشاد بار ختن کشوند و چون بر شیب
 خیمه طلسم کش نام غلغله اند برای آسایش طناب بر کشند خدیوین فرور زوز عطف
 از روی سپهر خندان کرده سه روز دیگر آن مکان را متفر که که در پله آتشان و مقام فوجی
 قارص را پانال هم سمند نظر فرجام سافند و کتور بیشتا فانه بر عکس نوشته مصوبیک
 از که شان رویت فرستاده اورا بمیدان جنگ دعوت در غیب کردند جواب
 نیامده معلوم شد که بنا کارش بر تاقه فرستاد و چون قلعه کتور و قلعین محصور سپه
 منصور و همت والا بمجا هره قلعه ایروان محصور بود حرف زمان قوه بجای جنب
 ایروان کردند که تاید سر عکس به امداد یک از حصار تا محصور جلوه که میدان ظهور شود
 کج که کوچ جنب اوج کله را به افراش قبه بارگاه پهلوشین حرم و ماه سافند
 و بعد از چند روز کتور سنی ایروان نزول گوید که جلالت فرمودند حسن پاشای ولا ایروان
 بقلعه در بر داشته فوجی از دلیران درض از ابرو موجب حکم برود که در نظر از با یزید را

موضوع است و تاز ستم عثمان اتقای حاکم انگلیز از اسکندریه و با برودنده بسیار بحث
 که چون نظیر سینه ندجد الله پاشای سر عکس از کار عکس باقی تجرید اندوز گشته
 بمغنا و از اجا و القدر علمی البصر انصاف سوکب نصرت اثر بر نصف عال و لیران و بویج
 حادثه در بلاد ایران محمول داشته مجد و حقیقت آن لشکر گشته دادست کرده با کثرت
 و عدت تمام که موافقیت و قدر و تیر و تیر مجد اتقای ذخیره چی که در مجاری بدست آمد
 و مشا در هزارواره و پنجاه هزار پهلای پهلور بود خانم ایروان کشته بعد از عبور لشکر در
 زلزله بر جبهه این نوید و پذیر و غمزه بهمت سپوند مودض خدیوین از قنده کشته بر اسکندریه
 غزبان بنه داغوق از درو در ایوان راروانه گوید دیگر خسته سوکب والا که خدش از زلزله
 میشد بعضه استقبال حرکت کرده سر عکس که با هر لیلان گوید و فری آمد و در و محل موموم بیخ آورد
 از اهل ایروان کشته چون دست از دماغ قوم کشیده بینه است استب با کرده اسبوه
 در دامنه کوه فرود آمده سوکب و الا نیرتبه را که در دره منشی ان کوه در جنب فریه از کتور
 ایروان واقع دین العکسین میدان مستطیح بود بر ان نزول جنبار غوده سر عکس که ظاهر
 در راه ای خیال معارضه از آسمانه عارض می پرید بجای عین باد و برودت در قوت قاف
 بینه پر از زلزله زلزله گرفته استب هر یک از ترسکان را ان را صید شرکا و در دلیبر را گرفتار
 کنند چنانکه تصور کرد آه حضرت خدا تعالی که کوه با پر جا ر جهان یا و لشکر کشتی دریای
 پر دله بودند آمدن ایشان را دلیل کار و در غلط یا حضرت از تیر کار و نهسته با دل قوی
 و جو صله سگرف و غم ثابت و همت ژرف تا نصف شب با تسلط امور لشکر برودند

مشط ظهر صبح فیروز بودند نیش در عالم واقعه دیدند که جانور چسب که بجا میس
 دینر و پلنگ بنامت وارد در میان خیمه رسیدی که مخصوص آنحضرت و منزل زده شد
 رو با آنحضرت کرده خدیو شرمولت نیز با او حمل در کشته نهار کردن ادراکر هندان
 شروع بر تماشای او را محکم کشیده برانو در دادند اما بیهی جانور قایم بود
 با او در آن کجنگه لشکر بر آنکه در آنجا حاضر بودند با مداهنه کرده منور اعانتی بظهور
 بود که آنحضرت بقوت بازوی بزرگ او را از پای در آورده صبح کاغان سران در
 سپاه را حضور کرده او را جام کوشش و شورش ایشان را از لباس ایشان پاک
 پرسند که دشمنی عزیزی و با جمعیتش بر زور است که در پیش رو نشسته طرف
 نیز بقلعه ابروان دزخی جای پوسته اگر موری در غم و تصور در دهنم واقع شود راه
 نجات از همه جهه بسته خواهد بود بعد از آن خواب بسیار در میان کرده دلبران را بگو
 افکنی دلدار بر شمع و فیروزی و ظفر همد واری دادند معان آن رومیه از حق بر آمده
 ز پشت سر راه را بویون کنار زنجی بر او گرفته که هرگاه کوبه والا از بار پشته بجا بر سر
 پروازند ایشان بعبکرتراثر در آورند از راه سر عبکرتراپزش روی آغاز کربخ
 همین که با کوبه و از دهمم بر او شادند خدیو بنده اقبال که با افواج خون خور میگذرد
 چنانکه یکی پسینا ده بودند از فرزند پسته مانند عهد بهاری خوشان و چون سیل کوه
 جوش آن سنگ نیش کرده رو بکسر رومیه آوردند سر عبکرتراپشته خود را هر دست کرده
 یکدسته را بجانبین رو یکدسته دیگر بر ستا که در رضای میدان واقع بود فرار داده خود

در پناه علی الساده از طرف ابر خود شنیده جنگ یعنی توب و لشکر راه حق را بر سر
 شهر بارگشود که نیز با فوجی از جزایر چیان بهرام صلوات بر سر تو بخانه بالایی که سر عبکرترا
 پناه خوب شده بود یورش برده جمعیت نیز بر تو بخانه جانب چپ نامور شد قول ایشان
 بر بر قلبش که رومیه در حرکت آورده تو بخانه می هموار ایشان بسند سخت جز چنان
 بهرام کین به پشت که می قابل ظفر قرین متهاجم گشته تو بخانه در در تل رانقر کرده
 چنان پدید از رقب بر عبکرترا از همدت تو بیهی که آن در هم گشته زور بود از انوار آورده
 یکدسته از آن جلالت آیین و تیره گذاران راجح قرین که در طرح و لیکن همیاری کین بودند
 با شاه در در روزین ازین رویمین بتغیب سواران پرده شته فوجی نیز به پیش روی
 ما و کان رومیه بسیارند اخته آن صیدای بهرام افشاده را چون که داران طه کوه بر شانه
 دست بازند کار بجا رسید که کین فوجیک ده نفر کین بر تل تن را پیش انداخته می آورد
 سواران لشکر تا کنان در بر جمل از عقب ایشان شسته در از در پناه هزار نفر کین فرار کرده
 عوض شت ملاک و بر غم فراق شدند بعد الله پاشی سر عبکرترا رستم نام قراجه روی
 من ز رعبان کیکر گشته زنده او را می آورد جمعیت در شته چنانکه عادت او پیش سپاه
 بود و او آویخته سر عبکرترا توان بهوم کن کش این دان از پد در غلیظه بر سر کشش
 بسنگ آمده چون گشته قراجه رو چون میدند رانیم بسمل دید او را در ج کرده سرش را
 بنظر رسانید چون در جی فطت آن بزرگ ناسازی کرده بود بنوارش کامل از فرادی
 نیافت و در مصطفی پاشی و الایا بکر را که بمصهرت سلطان محمود خان پادشاه

روم مخصوص دشت فیصل یک میشست فرسای از سپاه امانه چون زخم کاری
 یافتند بجز در عرض راه ذفات یافته نقش او را باره ز نظر قرین آوردند دوده و زنده نفر
 از پاشایان و پیران بیخ بر سر سینه رانگدا کشیدند و تمامی توپخانه و خوانه و
 اجمال و قبال و خاتم و و اب و آلات و اسباب بر عکس و لشکر یا نش فرودین از
 حساب بعضی اکتساب در آمد داین فتح روز یکشنبه است و ششم ثمر محرم ۱۰۳۷
 اتفاق افتاد اما تیمور پاشای طار از آغاز شتعالی کش جنگ با اکراد و ان بزیمت بقت
 حبه از به من اوج کلهای و فوجی از راه کپله و ترک عازم فرار شده از زمیند دانت
 در حولا ترک سر راه بر پیشان گرفته از امنه از پیش رو و چوب و سنگ و دیوان از شقا تیر
 لنگه پستی شایان را دم داده سه چهار هزار نفر از پیشان ازیم جان بر آن دره بی پایان
 افتاده هر هر کس بیا سار علم شتافتند اصل ده روز برای خط و تقسیم بنایم و
 حوایز در آنجاان فیروزیشان کش و آنجاان بمر آدینه موسوم و نقش بر عکس را بر آید
 ساخته صحیح محمد لار ز فخره چی بقارص و نقش سار و مصطفی پاشای داماد در اقلیای ایران
 روان کردند و جمع کر قمار از اخرجی داده و بدرته همراه کرده روانه او طایان خود نمودند
 و چند نفر از کر هزاران رومیه را بجهت نقل این سرکدشت بی جنبه و نفیس و اردوان
 دست زد پس به خنق و نظره و هر کجا لطف ایزد و او را که که فیروز را ژیرای بی جنبه
 ایروان بنصرت یافته شتاق فان در اقمربک نصرت پرده و شوکت آسمان
 فرز انکوه را البرز سگوه ساخته و با باغان بی دشواری یکدیگر فیضی را که بعد از او

فتح بموجب و الا با روی صق پرسته بود پیش هزار نفر از بنادان از کم کتر بحاصره گفته
 ایروان مقصد و نامور فسه بودند و در آنجاان ش هزاره رها قای میرا که با حرم محرم از آن
 اقدس امور با او در صق شده بود و او در شرف نقل بط اقدس نایز شد **در بیان**
تخریب قلع کج و نفیس و ایرودان و مجمل و قیام آن اوان چون مشیت ایزد داد که کشت
 امور حصص حصین جهان و قبض و بط جهام قلع مین چهار لکان در دست قدرت است
 بحدول امر متقی کرد بدون سی و طلب کینه دار الملک مطلب بدت می آید و خنجر کشید
 از هر شش جهت در نای بسته از هر باب کشیش می آید مصادق ایتقال مقدمات قلع
 مزبور است که درین چند سال نهال بر جی رطایفه رومیه در ان زمینها ریشه در انداخته بک
 شخ و برک سرکش از شسته بود که بکش گشاده آمد در دست اچمان و دهره خوف
 صورت سفر اچسوم ازین در نای آمد درین چند وقت که اینجه از سرکشان رومیه بار طاعت
 سردار قلع که کشند دست از قلع در بر بر نمیداشتند در بنوقت که خبر بر عکس کج رسید
 او لا علی پاشا رولا انجا میز پاشا نامی را با چند نفر از روسای او جان بدبار کیمول
 روان فرستاده طالب امان گشت این مسئول از خضر نقل التلی مومن قبول نشد
 عبداللہ فان زکنته را بهمه ایشان با زمان امان روان ساخته بوزار وصول **نکات**
 مزبور پاشای شرایله در خدمت صف قلع را خلا کرده بموجب امر اقدس با توپخانه و
 اسرای ایران تسلیم نموده مستعد می شد که با لشکرای سلطان و امان داده تا نار کام دل
 از تقسیم خنجه علیا در یابد و بعد از وصول این سر بلند بجا بست مقصد شتای مقصد شد

که با و نخلهای سلطان با شاق بعد الباقی فان رکنه روانه دربار سپهر چنان و جعی از خندان
 نیز و نیز قلمروها را غنما از رویه جدا که ابتدای سنو است که زاینده مهادت نمایند
 پاش و نخل اسلطان بعد از ادراک سعادت که کش و کشیم و طرف پاروس و کشیم پس
 لایق گذرانیده بنوازشت خاص عن خنصر صیغ مشند و عیاش متعاقب لشکریان خود از راه
 قارص و نخل اسلطان تا نازک و لایش در ملک تویم بود اندازد اقلیس طریق مقصد خود نذراند
 نخله کینه استی پاشی و لایق اقلیس از باب استیمان در آمده او نیز همین بیخ مورد امان گشته
 در پست و در هم پر سح آلال قلمرو را نگاهداریه با اهرای ایرانه و گرجی و نونخانه و قورق
 بنقرف سرداران انظر ف داده خود بار و تیره قلمرو عازم آخقه کردید امان پاشی
 ایروان چهل روزه استمال کرد چون این فتمند از پاش محول بعد میشد انداخته قلمرو
 مجده مائورین نموده در هم پر سح اقلیس از شاق فان بجایب قارص لواری کورک
 افزایند و در دم ماه زبور جانب غنما قارص که بعد از ان اردم است مخم لرو کویان
 پور کشته تور پاشی حکم وان که در سوکه بر نوب جنگ ایروان پای مردی تیر و تیر
 کرده سر عفت بد برده در قارص میورد با حکم قارص و پاشیان بقلمرو داری چو اشند
 و لکن رار چنان الا از ان اردم تمامی اینه و قرا و مزارع و قوابع انروز بوم عظمه خارت
 شده چون مقدمه قتل سر عک نماه جان دولت غنما اهد پاش و دلا بعد ادراک
 که بهت تقصیر منوب حده از ایالت بعد از مغول کرده بودند بر سر عک میضوب
 و بصح و جنگ مافون سخته او نیز در آن اوقات در از ان اردم توقف داشت

مویض فرستاده ممتد این امر شد و پاشیان و امانا قارص نیز و ایض فرست
 بدر بار سق و شتاده فتمند که دند که کار ایرد از ان صورت دند منروط با نکه فدیو بهمان شیخ
 غنیمت اندیکار کرده پراوان ایذا و فرار پاشان که در د چون سمت انصاف کزین انصرفت
 که از غلو طبع خط جرجان قان می میگرد سخن با حضرت خنصر وزیر دستمان روید دست
 ز بار عیای عفر وزیر دستمان سکت پاشان را پذیرفته فقیه الا شراف و قاضی اردن
 نیز با چند از دوی می داد و قارص و با شاق و علماء و محترمین انجا کامیاب بقبل آتش
 سپهرت و با فون امان روانه ایروان گشته حسن پاش اگر چه رهین استی ز توتی
 گذشت اما چون قلمرو ایرایه سود میدید آن مشورح طفت و چهار حاجت بجای خود
 شروع بر نخله قلمرو کرده در پانزدهم جادر الا اول آن حصن سپهر نامند را با نونخانه و اهرای
 بر کما شکان ایندولت و الا برده خود با اتباع و مستحقان قلمرو روانه دیار روم کردید
 و حکم و الا بغد دست که با بان پیکر پیکار استمان و بر کردگان که نامور بجای هر قلمرو
 بودند آمده در کس الدین لوتوخت و منظر صد و رانر مجتهد باشند و از وقایع آن ایام
 جمعی از لیکه دستمان را موسس دانیز از کردگان غیر بدر کرده با شسر از قلمرو
 اشاق و زینده قلمرو تصور شده بودند من فولاد فان شحال از انظر ف و کما
 از این طرف با محبت کامل رفته بعد از پاشان پردر شد شد روزنه از پاشان
 آورده قیبه لیس راه هر نیت پیش کر شد و شحال و جعی که بر صدر خدمت شده بود
 بنوازشش انعام بر مینویسند و هم در شحال که شحال در در بند میورد اوسمی او را بنویس

از کبک بر سر غله ترخ که سکنی شمال است آمده با اتباع شمال مجار به کرده ادسی مرز را بنام
 میرض قتل در آمده تخته بدیا رهنه فرادند و از نوید است قبالی یکدیگر بند مسلفه مرو که بنا
 بر صلحت عکا در بد طغیان بسلی آشوب تا آید و شورش مرو موجب حکم و الا اندام فتح
 بود و بعد از آن چند دفعه بستن آن امر فرمودند آید بروی کار نیامد نظیر الله و لا ابراهیم
 که نامور بستن آن بند گشته بود بند را بسته و ابر القلوب جار است خسته شده گامان
 مزایع و بساتین آنترین از فرود آن رود سیلاب و کامیاب اند و خسته و نیز گامان
 و بلی روسن تپچی که بستن ذکر یافت از صفهان شرف اندوز خدمت اقدس بود
 موکب های یون پیور در چیکو رایات نصر است آیات از سلاق ایران و ان خانم قاری
 میشد او را حضرت اعراف داده میرزا کاظم بصیر رطفا را تعیین و بیا یکدیگر خیر فعل و بعضی
 بر اهست او روانه فرمودند در میان حرکت موکب های یون از قاری بجای تفسیر شد
 و نظام امور که جستان تخطت فان قوم و قنده هزاره جستان و بعد از آن در داد قنده
 شده چون نظام امور که جستان پیش نهادی طرا قدس بود در چندم جمار الا و از قاری
 عطف غمان بجای تفسیر کرده مقرر گشته که برداران تفسیر با ظهورت میرزا در میان
 و سیصد نفر از آن دوران و از آن دوران کار تزل و کاحت برای نمای کار که جستان روانه
 در بار فلک پندان شوند، مودین و در عرض راه ادراک که کومسی استان غلوه نمودند
 هر چند ظهورت میرزا به تفریق و لا کرای اولی و احق بود و بملکت داری القی اما چون کار
 از فرقه کربجه شرف سلام مستعد و برادرش محمد میرزا در جنگ عثمان پاشای بر سر

تقبل رسیده بود و الا کر کار تزل و علاوه کاحت بجای میرزا عنایت و او را بختلاب
 خفا مرافوز و با جمعی روانه شد مقرر فرمودند که ظهورت میرزا تا دوران مقرر رکاب
 بوده در نقل جناح های عطفت خروانه بر برد و در روز منزه تفسیر از مکان برایش طهرت
 میرزا بر تفسیر شدند که کرج خه را از کاحت تفسیر سپارد ظهورت میرزا که توقع کردی
 باسم خه داشت و در تخطات اسی پاش خدمت کرده ها جب شمشیر و تپچ بواجین
 معنی از قوه بفعل نماینده و با یوسن روسی که تپچه توطیه کرده بدون اینکه در تفسیر
 نماز خه شتافت و معنی از آن نیز در آن منزل فراد و کوچای خه برگزیده است
 قرائت آن و روسن و چرکس که اکله صعب الملک است بدرقه خدیو سپهسالار بعد از خروج
 منزل سو عاتوق سپاه نصرین را فرج فرج س خه هر فرقه را استی برای منع و است
 طوایف کربجه تعیین و در دست و نهم باه خور شسته خه قهاب قباب بر تو و در حال جت
 تفسیر گفتند و از آنجا حجت جمعی که در مقام اطاعت بودند مورد ان گشته که کشان
 بمعرض مواخذه در آمده و شش هزاره زوار را که کونینده روانه خهران شد تفسیر
 آن است که در حین تپچه آله پاشای کو بر اطا از اولت عثمان بر سر سکر مضروب و خانم
 مدد و ایران کردید فرمان قصر بنفاد اقران یافته بود که فان قوم مسلک جت قوی
 از فرقه تا تار بر منعقد شده از راه سولاق و در بند متوجه ایران شود خدیو سپهسالار
 آن جنرل تظیان ساریو لیلو سیکل پیکای شیروان را با کم و قشون از راه باد و خوی از خرد
 مسعود پیش از وقت بدینند، نمودر خه بودند که اگر از آن قوم اثر نیاید هر نمودر

نواحی مشرق و در دریاها و جنگ و بره و توفد داشته تر صد طوع نیز اقبال نزد
 و مطوع شده ما چه ربابت نظر شمال باشند در نفیس معروف شده و الا شده که فان زبور
 با عا که غیر محصور بود و سولاق که سنور ملک روس و ایران است دارد که دید اما پادشاه
 سکندره در دم بعد از آنکه مطلع میگردد که ولایات خواهی خواهی از تصرف آمد دولت پرورد
 ایند فو نسبت خوشی ملک روس خواهد بود عی پاشای و الا کجند که از خدمت آندس
 برضی و بدبرار شمشاد رفته بود بولکالت آمد دولت علیه روانه است که به اطلاع بر سر کوه
 و سنور را بدستور قدیم بنی الله و لیتین استوار دهد و فرمان هم بحال قیوم بجزایر رفته نوشته
 بر صوب سلما کرای سلطان بر اندازده فان زبور که در دریا بر قیصر میو در پانزده رستاد
 اعلام داشته که چون در میان این در دولت بنای صلح است آمدن خود بجایب ابرون
 موقوف دارند املا کرای سلطان در عرض راه عسکران مقامات در عسکر معتمد برایش در شش
 بر ایضه اخص اینتر بدرگاه مستعار روانه کرده حقیقت حال و مقدمه آمدن عی پاشای را از زبور
 قیصر بطریق صلح و معروف شده بحال و سلما کرای سلطان زبور برای ایصال فرمان پادشاه
 از خدمت آندس حضرت طبعی چون صد در این جارت از فان قیوم پیش از زبور مزاج اندک
 کشته بود مانع رفتن سلطان زبور فرودند که همیشه باب بیشتر شتر آتش شده را فو نشاند
 و خصمان شور اینتر را از شکر آبل که در میان سخته اند شربت فاخت سیند یام برابر برکت
 فان قیوم شفاعت فرمان قیصر در کار میث و این حکمرا چون قیوم پارینه اعتبار از سلطنت
 در کج موقوف و بعد البته فان زکند نامور شده که در نفیس توفد کرده عی پاشا را که

برای مصالح از دولت غنیمتی میاید کج برده منظر فان محمد باشد و ربابت جهالت
 روز شنبه نوزدهم جمادی الاخری از نفیس حرکت و از راه جارت و مله عازم مقصد شده اند
 و بعد از عبور از آب قانیق چون لریکه جا رو کرد تا نیر کوشال در کار بجهار و در یون را در حوال
 آب که شسته عازم سپید انجاعت شدند و پیش از وقت مسکن خود را طاه کرده
 در فراز کوه البرز که در رفت و صوتب جنوب عالم است متعلق نموده بودند پس شاره
 و الا عسکرت چیان و جزایر چان از اطراف کوه پورسش برداشته بان کوه خلک کوه
 صعود و با تاشل فرود زبور جزایر و دهکشت قله زبور بری جبل را که نارض و ده کوه
 تصرف کردند لریکه چون الفوج با امانا با نجه دست بکر چان در بر خلاف عادت بحال
 از زمین صاعد آسمان دیدند بشوایم و زور با ریخال متفرق گشته خود را بجایب ابرون
 کشیدند و بعد کثیر از ایشان قتل و دیر و بیوات و منازل ایشان احوال شده از آنجا عازم
 ار در بر سر شاره و از راه کوه در اس ره نوزده وادی ایمن کشیدند بعد از زور بکوه ایون
 جز رسید که فان قیوم که بخارج در بند رسیده آوازه تو جه بکوه بحال را شنیده عیان میرت
 بر تاشه و در منزل را یک کوه بجایب قیوم شتافته اند لکم و الا بنفاد پوست که سلما کرای
 سلطان که در کج توفد دارد از هم راه مامودت و فرمان قیصر بریده بانهای اندولت
 سپرد و چون فان زبور بعد از ورود بچولا در بند ایلداز نامی از شمال زاوای سب قی
 بنیاملا دشتان منصوب و ایالتی شروان را بر فراد حکومت در بند با حمد فان اوسمی
 تفویض و در منزل رو پانصد تومان با تار کشی و بیشتر کورک و توفد با داده بر سر زبور

با پانصد نفر زن که همراه خان فرزند تین و بعضی از هزاره های آن هم عرصه را حمله دیده با خان
 مذکور در از دقاق زده بودند هر چند که ابتدای ریشش و جبال و خست با تمام برف
 زد که در عبور از صحرایان بهینا مقدر نبود اما حضرت نقل الاهی که پست و بلند جهان هستند
 اقیانوس تابان در نظر انور یکان میمانند بزم بلند و همت از همت پیغمبر شیخ راه در شسته اند
 شتا بکشته پند آنگاه بگویم فرصت ریشها و فاطمه ای شده اند از راه آلتی علاج شامخی روانه
 و بعد از ده روز منزل دره گنبد فرغانه ایون بغداد پیوست که در اردو اقلستان از در بند
 آمده و در منزل دره مضاعف طبرستان کشت و مشول جمع غلات باشد و بنده و اعتدق ا
 در مرکب هزاره رضا قلی میرزا از راه شایران روانه و توجو با فوجی از لشکر نصرت اثر اول
 غزم پند اثر اول بدوق و فاق کرده شش هزار نفر از افواج منصوره را همت و قوت
 یاره و چشمی پاره تین و چهره ام با محراب هفت که در دست قراره بر فراریان بنده و
 بعد از آنکه لوازم قتل و هت و پند و تا دمپ در باره آنگاه بفرجه عمل آمد عطف غمان
 کرده در منزل کلبه رقبه باره از طرف تین پیوستند و در پنجم رجب همت شمله قتل در بند
 مضرب خیم سپهر مانند کشته چون بعضی رسید که ایله از شمال جدید و او هم در زنگ
 در محل آرایش سلسله محبت منقده شده اراده دادند که بر طرف ص فولاد خان شمال
 بر وند ایند اریات جهانت از در بند بشک کرده وارد حجابس که خان محمد و کد
 در آنجا توفیق دست کشته خان محمد با لیکه سر دره حجابس را زد که شاه آغاز سیرت
 و جسی هم از ایشان ایر و قتل و تهمه راه گریز پیش گرفته تمامی آن حال پامال و ذوق

بصرف غزایان فیروز شمشال در آمده روز دیگر از آنجا حرکت و منزل بمنزل بیخ قتل و هت
 و احوال محال از کینه میند و در در وقت که کسان که متعلق بخاص فولاد خان شمال بود که دیدند لیکن بزنی
 و او همی و ایله از در و صول گو که منصوره آگاه گشته هر یک از خویش بر کشته بستن فرار که دند و جسی
 فولاد خان با اتباع خود در کبدن بگوک هیاون شیخ و شرف جهه سلا کشته غزوان را در از
 کشته از آنجا اعلام نظر فرجام قاتله بزم پند سر فرج بجا بقیه قوت قهر از یا فته در صند هم شمان
 بر زواق سر فوجی قوت و از در صحرای نزر حقیقت خود افرام آورده قتل جبال را پس کرده دره
 که مبر چو شش دریا خوش و شلو فو که فته بعقیده خود سر راه بران سیل بلاست خدیو سپهسالار
 انگلستان از چهار طرف انور میور شش حقه اولاد دسته افغان را بفرار کرده روانه و از دست
 فری که کشته شش جنگ را تیر و اعدا شش در دست خیر که دند و سنوز افواج دیگر از دانه که در
 صورت بودند که لیکه تاب مقاومت نیامده فرار و یک تازان گریز از کین بکین تهاجرت
 پردا حقه شش تیر از ایشان جارت هتد و سر و زنده بسیار دست آمد چون با همتار شش
 وقت و نفس مبر عبور لشکر نصرت بر در در از در از ان کشتی میتر نبود جزا بر چنان ز صلف را بقیه
 قتل همان را نامور و همان مکان محلی منزل گو که منصوره سر و دند در ان ایله ایله از کینه
 در غنمان و آوار حقیقی منقده و از همت دیگر مجادمت سر فرج آمد چون از کشته سر فرج
 بنزد خوار چنان سر که را لیکه ترغی تصور کرده در کمال ایمنی می آمدند بعد از آنکه کشف
 عمل آمد خود را با عمل دست و کپمان یافتند ناچار از آن زنده خورد کرده بانکه کرد و قراره
 یاران خویش پیش گرفته جسی که سرش را برابر خویش بود کردن زیر شش نهاده مسکین و بیچاره

شما شد در روز دیگر لوی جهانکجا بجا بست قنوق شفا فرزند نهضت شد که تفرق
 آن رونی معتبرین قنوق و در درازی های بون و طالس با آن کشته بعضی ریش
 که نری ی کویح خذرا تده پیش این بجا بست او را فرستاده خود تیر با اولاد بعد از
 مقدور مکتب نسبت او را و چو کس که بخت و با بندگان در حال گذشته آزاد کرده
 عفو و بندگی همان فدیو با جانی چون فرزند رفای بجهتین پوست و اهل قنوق نیز در
 پیش مورد ایمان سخته بودند لهذا بکجا رایشان سپردا شده بونم بنده احمدان او کسی
 عطفه همان بجا بست قریش نوزند و چون در وقت توبه توبه کجا بون بی جنبه نری
 قنوق قاضی آق قوشه و ایا لاجا در راه از دست ایمان در آمده بعد از گذشتن کوبکه
 منصور در مقام غیبت با کاه بهیر انجمنه با عانت نری فرستاده بودند اینجی مردم
 جنبان غضب قاناکه کشته صبی را به نینده قاضی و جاعت آق قوشه مأمور قاضی با
 جیت نخر در صد در صد و جمال بر آمد بیکشت فاحش یافته مهور و تمامی اهل آق قوشه
 خانت زده و نرشدند و فرودیکر قاضی بعد از خواهی آیام ماضی نینتر نجات آورده
 کردن بندگی کرده و در دراز رستی و با تمس او اسرای آق قوشه که در تصرف سپه
 بود با نطق نخر در گردن پس حلالا قنوق قریش مضر بر اوقات طلال کشته او سخی حلیه
 و در در خنق را بر رسم کنیز پرستان دولت و چند نفر از معتبرین مدبران قنوق فرستاده
 مستعد عفو و بخشیش و مقهوره اتمال حکم و فرمایش کردید لهذا تقصیر او را بجز قنوق
 کشته نبار ایسکه که کیمت دو قوز پاره هزاره ای بخواه پیکش و فرزند بهار معتبر بر رسم

داد و همچنین که فدایان طبرستان هم فرزند بهار فریاضی محبتان این امر پرورده
 متقبل خدمت و تقیاد شده بودند امور و پستان بجهت صورت انجام یافته بودند و خود را
 شمال و بانه سران و پستان را که بکوب و الا پیوسته بودند نوزاد شایسته بر همه خدمت
 انصاف داده خانه و در بهار پستان و طبرستان را نامور به در بند و زمام پنهان عزم با انداز
 نیر و ان بهر ای و لکن می معان منوطف می خشد در میان در هو کوبک و الا معان و طرح
نبار سلطنت در اتموضع نینت در و سکا میکسر پستان نزهت نشان ایران بهستانی
 خوان عاوت رو با فتر دکا که نینته از هر طرف سرکش قوی شیخ مانند شجر بر او فرست
 و هجوم سزده بیگانه ریایین پر زنگ و بوی این کاست نزار در میان گرفت باغبان به اندیشه
 و بستن سرای غفلت پسته از پسر ایش نوای زاغ در غنی و صیفر با یک کلان مشغول گشت
 اگر چه فدیو که دن فرزند که بر تاج سلطنت صورت فرزند غنی آورد و پیشین و فی طر و الا این
 که بعد از ایزاد ولایات منصور بر این را با آن باغبان لفظ دلداد و ملک ایران از اهل
 مقتدر در بسته به صاحب ملک سپارد و نخر در کلات و ایورد که مسکن مالوف نخرت
 بر او زدک اترو نینته به پاوشی عالم منعی بردارد در این اوقات که بقوت سر نخرت
 آتی و نیردی باز در سی و غیرت آن فدیو عالم آگاهی بکند فسخ تمام ممالک از دست
 رفته بدست آمده بز در اقبال ایران از نیر بار که ان این سنگ در آورده دست نر نش و
 قویخ اغیارا بنشینان عزم بند از بر این فرقه حالت کیش کو تا که در دیوار کجا سئل این
 خنجر چون حوصله و صحت کده هیچک از بلدان تو حقه کوبک که در آن سبط را بر نینت یافت

لهذا جلگه مغان که عطف پذیر بود و فراب عطف دوست محو از نیت مکان به نظر
 قبلی شش متفرگشته فرایم مطلق کجنگ ممالک محروسه و عهداریافت که حکام و دولت
 و قضاوت و علم و اشراف و اعیان و کلاشران هر دو نیت در با نردم جبار در حواشیا
 در پادشاهی سلطنت بهر بقدر غنیای و فقر شوند و نیز حکم های بون بفا و معقول شده که نزدیک
 بحر جواد در مکانی که رود که وارس بهم می پیوندند در ازنده هزار دست رواق و نظردار
 نرفت پرورد از چوب و نه برای فاضان و روسی لشکر با نظام قنات و لکن و مساجد
 روح افزا و با طات با صف و ممدان و با زرد و وسیع الفضا تربیت داده عمارات عالیله
 مشتمل بر جم سرا و جومات که شایسته چنان فدی گویند ایوان باشد برای نزول آفتاب
 با چوب و ستون باین قبیل ستون بر افرازند و درین وقت که از پیشه رنگان و مطعم ^{مطعم} ^{مطعم}
 فراغت رود و عطف مغان فرمودند بعد از دور و بحسب تقوای با ممد و در از نردم
 در هر ایوان پیش خانه و شش منزل صعب المسالک را در یک شبانه روز طی کرده و منزل
 آتش شده از اینجا در شب نیم نهر فرخنده فرجام صیام محو از نردم قنات جها ننگ شدند
 و در پائین و لا موصول که از دولت غنما بطریق صلیح آمده همراه عبداله خان در کجنگ و قف
 دولت مقارن آن وارد گشته شرف جبهه سال استمان پر چنان در بافت و با این
 ولایت هم آغاز آمدن هر روز فوج سر بر فراری از قسطنطنیه سده آسمان اوج بر اوج
 آسمان میزدند و در صیاد معقده حجت کامل که عدتش بعد هزار می رسید در ده گاه پرستیا
 نظم انقیاد پذیرفت پس تمام را با درگاه جهان پناه حضور و بر سلطنت محمدان مکنون خاطر

اندک را

آندکس را با ایشان اظهار کرده فرمودند که شایسته سپاه پسر او هر پادشاه پادشاه
 ایشان در عهد و میر تقی محمودند ایشان با هر کس که بر آرنده افسر سردار و آندکس ریاست
 و سلطنت بر دارندند آنچه حق کوشش بود درین چند سال بجای آورده ایم و ولایات را
 با اسرارشان از دست ایشان و روس در مغلطی که ایم **میت** تا این صحت وقت در آن
 مر سیم که گشتم رخت پنهان و خوشبختیم بعد از ابلاغ این پیام طایفه حاجی موصوم نام کردند
 در الملک شیراز و از آفتاب انوار حضور آفتاب مغان بعد در عرصه ارادت کوی سحر
 از همکنان بر بوده بعضی این مصلحت مبادت در زید **میت** تا رنجانه و می نام دولت و از
 سرا خاک در بر مغان خواهد بود و نیز کجا آنچه تحت تصرف دست بد امر خیر و ابرام زده عرض
 که دند که امروز پادشاهی حق آفتاب است که باب بیشتر آفتاب خاک ایران از آندکس با چو
 بر داشته و بر برقی شیخ صاحب بارش در فرخ منستی اعدا انداخته اند هر گاه آفتاب
 در این از ما خاک را بر یکدیگر نگاه دارگاه او بر یکدیگر **میت** از آفتاب پیر مغان
 گیشم دولت در این سرا و کیش در این در است آفتاب فرمودند که ما را جو شیخ
 و افسر و جوار سردی در رسمیت این نوع سخنان موقوف دلاید که منافع رفاهی نظر
 در هر روز آندکس باطن وظایف هرست نایم که میان من طلب در کیش هر چه این گفتند
 چون ساله از حد گذشت حضرت نظر الهی فرمودند که از زمان شهر رسیدن سینه صالحه
 و آندکس چهار خطبه بودند بعد از یکدیگر گفتند امر خلافت شده اند که هند و مردم و کربان
 حکما بخلاف ایشان قایلند و از ایران هم باقی همین مذاهب راجع و متداول بهر حال

کسی است آن شاه اسماعیل صفوی در بهادر ملک بنا اصلاح دولت نهاد آن مذهب را هرگز
 و مذهب شیخ بهین و مسوک خلق بجا آورده آن سب و نفی که فعل هر چه بود و باین مقصد که
 در اینست و افواه عوام و ادب باش و ایر و جار که شرارت بجهت حق و بر خیزند بر کجاست
 و خاک ایران را بخون شده و فساد بگشاید و ما در اینجا این فعل مذکور همش را داشته باشد
 این مذهب از زمان اهل اسلام منع نخواهد شد هر گاه انظار ایران سلطنت را در این سب و پیش
 خود طالب باشند یا بدین وقت را که مخالف مذهب اهلبیت کرام و کذب عظیم است
 تا رک و مذهب است و جهالت مالک شوند لیکن چون حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام
 ذی القربان اکرم و مقدس اعم و طریق اهل ایران مذهب آن حضرت است و در این مذهب
 در روز عتق طریقه و جهاد آن حضرت باشند این نیز متفق اما در این حکم را بسبب
 اصفا داشته کل جعفر این مذهب حقیق را در این دستا در روزگار شده و در این مذهب
 و استوار بر مطلب مرقوم و باین پاک عقاید در محرم حش بخرانه علامه پسر دند آن حضرت
 مسئول این نرا پذیرای قبول و کلمات آن در این نرا بار در پیوسته معلول است هر چه
 که چون پادشاه آسمان چهارم مردم حرمین برین است این عهد که از این مذهب نماند
 مام پادشاه روم اعلی فرستاده بشرط قبول بیخ مطلب بنای مصلحت میکند از این که
 اختلاف صورت صفوی از میان است محمد یکشته مذهب بر اسم العفت مابین روم ایران
 مسوک باشد اول اینکه چون شما از عقاید یس لفظ کمال و طریق اهل سنت بر عقاید
 جعفر الصادق علیه السلام که از این مذهب است پس قبول کرده اید قضات و علمای و فقهاء

کرام روم ادغان محبت آن کرده آنرا از مس مذهب شما زندگانا آنکه چون در گذشته
 ارکان اربع مسجد الحرام بر آن مذهب مذهب اربعه تعلق دارد و آن مذهب این مذهب نیز در
 با این بوده باین چنین نماز یکد از مذکورات آنکه بر اهل از طرف ایران بر هیچ
 شود که بطریق ایسر مروت در کمال اعزاز و احترام حجج ایران را بکجه معصود در سنده
 و در دولت عتقه عثمانیه با ایسر حجج ایران نیز بدست و مروت مسوک مسوک شود باین
 آنکه ابرار در ملک نرد در کس بجهت مطلق العنان و آزاد بپس و شراب بر این رواج
 خاص آنکه یک از این در این یکدیگر که امور ملک را بر دین مصلحتی فصد میداده
 انا ایران در اندک این موصفت خاص بر زمین عبودیت را نقش بین کلوزان ریاضی شک
 که از ارب شده و بدعا دولت با زوال پرچم در این **مذهب در این شرح مکتوب**
مذهب در این شرح مکتوب که در آن دو باب است **مذهب در این شرح مکتوب**
 بر کوفت کار چنانچه در در کوفت با بر غمی که خاطر خسته کرده بجهت عیسی
 خدا بر ستاد و بر کوفت در صدندان و قیو یاب و اثر شناسان بطلمیوس است
 روز خشنه است و چهارم ثوال مطابق توشتان نسل است که در ازده روز بروز روزمانده
 بود را بر بطوس همان مین کرده کارکنان قوای مبتلا در حین زود فام نیز کسره
 رکنی قیامان ریاضی در شش بدوش در زم کاش صفرا گشته و کرد نوزادان
 از پنجه و از نار تاج و طو در بر که گشته در لباس شیخ بود و در در حاشیه مجلس کلوزان نوزادان
 نشسته نوزادان چهار دستهای نیار بر کرده در شاه و من چهار کوش گشتند و

رو آرد و دکنک بردست بر بند که بر پارس استیادند چندی کسان کلمه ای همیشه بهار
 بر لب جو پار صفت کشیدند و جاجیان بلند آواز سوز و صبور تو پوز و شیشه از بار خوش
 برهوشی که نشند و یکایان سپید همچون بکلاه قورنه شاله دار و قجای کوتاه در ارض رخ
 رو بر آرد آشنند تقیان ابر آرداری بر تر دستی هو اهن چمن رانازد و ترس منند
 و تثنان باد بهار بر صحت کلز در آب یک روحی از فخر و خوش دی پرده اند پس در شان
 با خوشان با زینش بارگاه انجمن او تا در مجرّه طلب و در آستی بزیم فلک شکوه خورشید
 قباب دست و باز در کار نمند آرد آستی بر آورده اورنگ که هر کفر رفد و جهان
 در صدد انجمن همدوش فرقدان سهند مران سپاه و عطشای درگاه و فخر متکذبان
 جان سپارد و حجاب و خدمت پیشگان در بار حضرت بار یا منند و مانند تاله بدوان
 دایره کشند در آن روز فرزند بعد از انقضای صحت است و قیام طالع پیش
 درجه سده خدیو که درون و فاروق فرقدان سای را با فرک که هر کفر آرد آسته با فرزند
 و سگوه سینما قدم بر فرزندت نیز در بحث جهانند که آسته زمان حال را با بحال کویا فرزند
میت نوبت بمن افتاد بگویند بدوان که کار پیشی از تو بکنند منجم را از غیبت
 از فخره خانه و دلول مبارکی در کوس و کور کشت دینا بر خواست و منجم را که در ایران
 بر خواسته بود و نوشت و بعد دستی بند آبی دست و بازوی قدرت کتوده دست نبرد
 زمانه بر پشت لب **شور** از سلطان کل پید شد از طرف بمن مقدس را که در بر تو
 خوش بجای خویش بودی نشسته خرد **شور** تا نشیند هر که اکنون بجای خویش

رو سمنار و در وجه دنیا بر بنام نامی و القاب کرامی آن خرد و دادگر پند و فریاد است
 میرزا توام الدین محمد قرظینی انخرنه با وقع تاریخ جلوس با شبه بعضی از کشته سجان قرظین
 لا یفر فیما وقع خوانند چون عزیز قاسمک داد خواه اند خود از اعمال بیخ که زلف را بر آنگاه
 در آینه ابروی بر ضا اهدس آده رسته سلطان لوی جهانگت گردیده بر طامردان فغان کم
 خود کم و الا شده بود که در عالم ای کویج و ایل در اروان در ضا قدس سار و علی مردان غریبه
 از قبول این امر برانزده آنچه بر طبع جاییون کران آده چینه اور انصب ایمن صیغرا آور گشته
 در این وقت که آغاز سبستان دولت بر و منند و حکام سپر ایش باغ و گلزار سلطنت والا
 از نوکت نوکت کرکنان فادپونند ز نام قبض و بط امور خور ۲۲ بر هر چه اقتدار شانزده
 رضای میرزا قویض و چهار تجمعات آترو کار بطلماسفان جلایر که از خندان آید و
 اینندان بود خایت و با فوجی از خود نظر نمود روانه و مقرر قسم نمودند که در ارض آهدس
 بتیمه تمنداد و تدارک تمنداد برداشته از راه بادش و مرو چاق نعوم خینه علی مردان متوجه اند
 خود شود و سپه سالار و ایشا رکلی مالک آذربایجان بطیمه الله و له ابراهیم خان برادر و
 که خایت و مقرر دیشند که تمامی سیکلر میکان و حکام آذربایجان از قد قیلان کوه الله از
 دشمنان در عثمان و کر جستان تابع امر و نوا و باشند و ایالت هرات به غیر هر چه در
 بیافان جا و شو بر همت گشته میرزا محمد تقی در نیر از ایالت فارس و همدان یک خویش
 یوزباشی زینبندی بایالت نیروان فایز و هر دو بر بختاب فند و میر الامراء فرزانر باشند
 پس عطا پاشای دالم موصل را که بطلب صلح آده بود بشمول عو لطف تا اند و زنت از نظر

از زمانه و عهد الباقه فان زکته که از امرای مجرب و بر خوارت تین بامیر ابوالهاسم کشند
صدر و ملاطی البرقا باشی بانامه همایون و یک زکته فیصل و هدایا نغسه روانه در بارگاه
و خبر جلوس سبب ، نوس را با صورتی جوا بخر ترا پادشاه سکندریه به روم و انجام امر
متعلق بسز و طغنه مذکور نمودند و ابی نیز بر سر سبیدن این خبر چایاری نزد پادشاه
خویشند گلابه روس نرسانده رضا میرزا و ابرهیم خان ز امر خض و روانه مقرر گردانند
دیگ حکام و قضات و اشراف و اعیان ممالک محروسه هم که شرف قیاس شده و ایا پیش
بودند بخلع و انعامات نایز کشته حضرت اشراف یا هشد در بهار آناه قمر محبت
رقم در تاریخ میانی و تاریخ بخت قرین ملای سلطانی در کباره جهان بخت
فیروز نظر اوتیاهت چون ایام نوزده بهار و کشت از کارخانه است ط افزا چایان جو
خود کردن بر بریز عظم تباریخ روز سه شنبه ششم ذی قعدة بعد از انقضای عیاشه و بخت
ساعت از دنیا نمانده است بخت گاه محل فرامیده بر او زنگ جهان نماند کلمه
نوروزی بتاثر قوت نایم بنش ط برخواست طظنه کوس نوروزی و بدیده جهان نوروزی
و آوازه شیخ و فیروزی در فلک ایر پرست حکم هایون مجلس خروانه لدر است کشته توایم
بر بر فلک میر گنوه طلعت فیدو ثریا منزلت بر بر سپهر برین بود صناید ملوک و انعام
و مران سپاه و متوایان بارگاه و طبقات خلاق خند کلهای باری بر و بر راه نور
و کف رکت و خلع زدن آراسته چون غنچه حب و فضل را از نماند سنج و میخند
آن بخت پر زرب هشد بعد از انقضای مجلس که اسلکام کشف کلهر لادی بخت دولت

و آری بشکر پرستمان نرمت چنان سلطنت علیا بود تمنا مستفوح کار و فتنه
سخن بد پر نسیخ قد غدار فرس نمودند افغانه را که بدتیت و اختصار داشتند
و کمترین فطر اقدس را اظهار و کفیت منازل و اداب و ممان بر استغفار و درسی
با مورو تیره و تدارک انگیز خزان آرس هشد و بعد از چند روز که در اشغال جهان بلا فرایند
داد با راکاه فلک بر اسلطان را که نقش برین طبع سمیت قرین بود همدوش خیر لک
کون فلک سکون و آسلاذیکر بروی زمین افزا هشد و جرح عظیم را که صدر این بنگون
بقاب بود محوی این خیره کنگش ن طباب هشد ر صد بند ان اشر شانس را از قعدة
فلک طلس در شب سه صیر تر انداختند چند روز بر روز در آن بزم سپهر لبت تجرع اعدای
روح ریخته بود هشد **در برای منان رفته است و آب زده** : نشسته بر و صلابت شیخ
شب زده : سبکش ان همه در بند کیش بسته کرد و ملا ز طرف کلچر بر بحاب زده
شعاع جام و قلع نرماه پوشیده : عذر بچه کان راه قباب زده : صحرای منان چون
منان نشا خیره طبع جوانان چون دم بر بنیانه نشا ط دیگر کشت و در روم باه دیگر
آن را بایات نصر شتمال بنوم نسیخ قد مار از علیا و منان در امتزاز آمده از راه کرم
دشت رود ارد بصل که بو فور آب و علف شتره دارد روانه فریون و فرمان هایون بفر
نفاذ قرین شد که ابرهیم خان در منزل قراچین که از نتر مات کرم ره است
با سپاه آذربایجان ملوک فیروز زتن ملحق شود و بعد از ورود کوبکه سمود بقراچین
طیبه الله و له تیر سعادت اندوز خدمت کشته چون طایفه فرزون از قیاس بیاباس

که معنی کمال است و در دست مرصع بعضی حرکات زشت است شده بودند فوجی که
 کرام و سپاه پنجم هشتم در سپهر کرد که نصر الله میرزا با جناب خطیر الدوله از راه
 جیلاخ مکرر بر رسم سبای تباحث آنجا رفت مأمور گشته مأمورین در عرض راه در شبستان
 چهل فرسخ راه طی کرده وارد مکرر آنجا رفت و هزار فرسخ نور از آنجا رفت که وقت کیز نرفته
 بودند تا شب و به شش اصدرا بقا کردند و بقیه پنهان در موضع مشهور تبرکش از اول
 مکرر رسد که اتفاق که دست تبرکش جلالت زده چیتا بر او افتادند و پنهان
 نصر تقدیر از اطراف که یورش برده اتفاق این که مکان صعب الی که بود
 بتایید بزدان در کمال استیلا بچله تصرف در آوردند و هزار نفر سنجی در لایق با
 سر کرده معتبر بیشتر گشته و بانه خود را بقل جبال کشیده فرار کردند و بکوشش هزار
 با شیخ و ظفر بر گشته ابراهیم خان را با عی که آذربایجان روانه نیز و شاهزاده
 با فتون رکاب در روز در ده گو که تا یون بفرودین باره در ظفر قریب پوست و در
 سرت افزاک در غلال این احوال مورد ضرسده سپهر تمثال شد **فوج دار المومنین**
بجری در جنبه محمد تقی خان پیکر یک فارس در جلگه منجان از درگاه عالم منته
 رخصت انصاف حاصل میکرد حضرت ظل اللی در باب انزاع بجری که چند سال بود که
 در تصرف شیخ چهاره مولد بود بلفظ مبارک تا یکدات بلوغ فرزند محمد تقی خان بود
 و درود شیراز فوجی از فتون فارس را بعزم تسخیر بجری بقلعه نادره فرستاده
 خود نیز در شرف حرکت بر آمده چون قبل از ورود فتون مأموره شیخ بن رایله

عازم کعبه منگنه گشته قلع را بنا پس فتح کرده بوزنایب و بعد از حمله ولایت متواتره فتح
 قلعو داری را از خود مسلوب یافته فرار و پیکر یک مذکور قلع را تصرف کرده کلبه قلع را بزرگ
 مسیح از سال داشت و در انداز بعضی مجلای فخره غز اخمص با فقه ولایت بجری منعمه
 ولایات ضلعی و کردید و نیز در آشنای آجال عریفه از جناب ولا در فغان یعنی مشهور از
 مذمت دستهای غوغا تقصیر سپاه سریر که در آن میر رسید توضیح اجتماع کنگش رایله
 از قدیم الایام با ایل تا یعنی در محال چه فراق من اعمال زمین داد رسکن داشت در ایام
 استیلا می یافتند بنا بر زینکه سری بر طاعت ایشان فرودینا آورده خود داری میکرد
 تا آنکه بعد از دروغو مکرکب والا بهرات بخو که مذکور شد در منزل آنگاه با جمعی مکرر ظفر
 پوسته بگوشه ادبش ولان را فرار گشت و بعد از تسخیر هرات که در آن روز اکثر
 بنا بر ضابطه یک مأمور بکنار هرات شدند در باره او نیز همان زمان جریان یافت او بنا
 بر سینه ران که انشته طماپ خان جلایر رسم دار و پسر محمد خان پیکر یک هرات
 حقه با او بعد از اعلی کرده چون دانستند که ناخن کافر نعمتی بر زینکه سر نیز نماند تا بدست
 اقبال پایدار او را گوشمال ندهند براه ادب نمیکند زرد لند او را به شصت نفر از کنگ
 او که شصت مجوس کردند و لدان دلاور که در او به دست ولان بود نیز مجروح استماع اخیر
 کوچ و بنه او را با ایل و اتباع خود کرگشته نسبت عرضت مان فرار کردند و جنبه مکرکب والا
 مشغول حمله بغداد بود و لا در با یکم والا بزرگه مسیح آورده و ایل در آنکه هزاره
 دار پشتر در دست بودند بخوشان روانه شدند بعد از ورودش رایله مکرکب هایون بنا

بر ملاحظه حق سبحانی که در سفر ابراهیم در آمدن بر کعبه مستطاب دلت اورا مودد غایت
و بخشش و مشمول مهر محبت و نوازش شاه شریف خاص و پسر محلی با رحمت دین
طلبا با و عنایت کرده خصمت مرحمت دادند تا رایله متوجه شد که در ازای این محبت
بعد از ورود به ابراهیم کس ز ستاده کوی خورا با اولاد آورده که در ابراهیم سکنا دهند
هر چند در نظریه این انقضای توهمات در دوش معلوم و خوانا بود ولیکن برابر آنکه بر زبان
عالم صورتی که از گفته معانی بجزند حالات آن تیره درون روشن گشته و قوی این نوع
سلوک را بهیچ نقیصه و مرهوت نزنند اورا روانه ابراهیم ساحت برود و در کعبه
مقرر فرمودند که آنچه از مال و اهل معروضت در آمده باشد با و رد کرده اورا باقی
ایل او که در ابراهیم و جنونان بی مانند مخلص سازند که روانه عجبستان شود و در ابراهیم
بموجب فرمان عمل کرده و او نیز با مصافحه با ایل و عوان که چیده روانه عجبستان
در آنجا دست گذاشتن ابراهیم و در آنکه چنان خشم بر او آورده با سخت با فوجی
آنکه نایب او بر او با سخت مصافحه و نفر از شیطانی آنجا علی انقضای رسیده
در اوردن اوقات نامور بنام رس گشته حکم ابراهیم با فوجی از عازمان تبعی است
پرداخته و لا در عجبستان محبت کوهستان بیخ بگرفت حکم ابراهیم حاصل و
و عقار را بقوی را معوضت قبضه در آورده و لا در باز خود مکان خود نموده و ابراهیم
در ابراهیم از انجام کار فارس فارغ شده بود از راه کرمان وارد ابراهیم و در
سر کرده روانه خود نموده که با حکم ساخر بجا نطق آن نایب پرورند و لا در ابراهیم

بر سر خورشید در یکی قسمت نشسته آن و نور سر کرده با حکم فرموده با کانه از گفته
در آمده همین که دست ایشان از دین کعبه و لا در یکی گاه سپردن تا شاه سر سفر
سر کرده را با همی از مستحقان از شکر گذراننده از آنجا بیست عجبستان رفته سردار عجب
او پر داشته و لا در پای ثبات بندگانه محبت بلوغ و هزاره که بجز در ابراهیم در
او بود و نیز بر گشته اشکامات عجبستان را که همه بر گشته کردن عصبان می آورند
که شمله بلوغ داده از آنجا بجا محبت و چنگلی بیخ رفته آن حال را غارت و هزاره
سکنه آنجا را که پندیده روانه ابراهیم ساحت و بعد از آنکه و لا در بطرف بلوغ و هزاره
افا غنه خند تا رعایت آورده در محل موسوم بقبر ابراهیم که در دست فرسخی زین می داد
و ابراهیم سکن دادند چون با حسین غلظه در موفقت میگویند حسین ترویج و خرد او را
پشیمان داشته و لا در بطریق سبانه و لا قبول میخاطب کرده حسین از این جواب بر گفته
جمعی را ساحت او نبین نمود چون او روی تو گفت نژاد با فرزند کرده بر عجبستان
و از آنجا هزاره رضا قیام را از ابراهیم کنان خود داشته عریفه همه از ابراهیم در گاه
میست و نژاده بنام ابراهیم را با ابراهیم که عازم شده تا بود کار او در حواله بوقی دیگر گشته
جواب از تو گفت ابراهیم اینها نیست **در این قوم از زنده او را شکر بار بار گشته**
عجبستان با بقا کعبه احوال طایفه عجبستان را گفته ملک و قایع گفته اند که بعد از آن
مگر حال صوم و لنگر بکنار آنجا عت متور گردید مجدداً یعنی از جنبه که بجز انظار که در
جبال و مکان قول متور بود و بدقیقتی مستغفرت از زمانان رکاب ایشان همی برود

با آن برشته طیاره میبندند تا به دار و سیاهی پیش آنک طرفی که می آید آن کوه
 تخت از دریا می بیند این نامور گشته در حال زلزله آنجا می نهد و بگردد
 و با آن چو دیشو با همی از خواجه و حکام برین نامور گشته با این همی در دین
 آنکه علمبرادی با محمد و دی سالک طرفی فرزند که دید بعد از آنکه با فانی حب الامر مطلع شود
 بعد با سپهر ارتقا شد علمبرادر از فرصت سبک جمعیت ترفی داد و در دست کوشش
 دست بند در و نشا در کشید بعد از آن سلطان و ملا یک اسبوردی و بختی یک شتر با نران
 با فوجی با اتفاق حاکم نوشتر و تاسیب که گیلویه با بر دلا عازم کوشش این گشته
 در پای کوه مشهور با تزلزل چون بر تله و ضلع میر رسید که علمبرادر تله که در آن کوه
 برین میرد ستغاق و در آنجا محض پرده نشوون کوه گیلویه و نوشتر در بار کوه توخت
 و سلطان و ملا یک و بختی یک بیای چنبا آنک از آن کوه کرده بعد از آنکه آن سلطان
 صعب را بقیه می طی کرده به نیمه راه که رسیدند تله توختی ازین تله و فوج از آن کوه
 این را در میان گرفته بانداش لنگ و غلط نیندن سنگ مشول گشته هر دو کر که در
 از غازیان متغول و بقیه سپاه که در پای کوه بودند بر تله بر کوه روانه و لایانته
 شدند چون در آن اوان موکب جهانش مشول تخر قله ایردان بود دفع این را بقیه
 انداختند در توخت که کوهها بون از زردین حرکت کرده دارد جانی برورد و در دین علمبرادر
 ساجیه دو بود و او را در که آشته با محبت خود که نشا بش بچار هزار غول دیو کهن
 پل تن میر رسید در قتل موم طیر و ک که حسب آنکه بختی در ستغاق و محض کینه چش

عازم تپه آن سرکش با دیه ضلال گشته فوجی از غازیان رکاب را با قشون نیست و
 و بعد از آن جنب و لایان که منضل بگوشان خیانت و همی از غازیان چنان کوه نورد
 با سپاه نوشتر و کمانان از طرف دشت کرگان و بناب تازه و ذوقه عظیم از آنجا
 قاهره از راه قماروت و کوهی نمونه از آن کوه گیلویه و همی کثیر از راه صفهان بخا
 هزار چم بختی را نورد و متورده گشته که هر فوجی در سمت دزد و ایای حیل و پیونهای
 کوه بیای سعی در نوشته حبه که کینه هم از راه اگر ترها در میان سنگ باشند بر آوند و بند
 و اخذ و قی را با اتفاق شتراده نصر الله میرزا در منزل چوپاس برورد و کده نشسته صفیات
 و نظیر در ششم بریح الشما از منزل فرورد عازم کوشش و ها نورد بکولاکوی که
 صبر از تله توخت سنگر شده پای قرار استوار کوه چون در دارد گشته همی از آن کاراد و افغانه
 برین تپه نامور شده تله توخت مت مکان منور گشته بعد از آنکه پیش آمدند مغلوب و
 دشت از آن توخت بسنگ لیر و ک که تله و ستغاق این بود شسته از آنجا جاهد خود را
 بر گرفته از آب لیر و ک که بند فول جریان دارد و عبور کوه پل رگشته و چون همی از آن کوه
 نامور بودند که از راه هزار چم از آن طرف ره خانه آمدند و بیض پل بردانند نامورین اگر
 در وقتی که خضرات تله توخت گشته بوقتی این رسیدند اما باز بجای دلا گشته
 ششصد نفر از آن کوه بموض قتل و اسیر در آوردند روزی دیگر که کوه مسو دینز وارد گشته
 فرمان پذیران بنار و الالب غیبی پل برده چشمه عبور دوزار کوه و غار دیناه مغرب کوه
 ساخته و از آنجا عکس فرود زرقین را شمشیر شده دسته بدسته بختی را و الالب تله توخت

آسمان شمال یقین فرمودند و نامورین همی از ایشان برادر گوشه و کنار و گریه و منگناک بجای
 ملاک بکنند بگذر سه هزاره نوار بقد کپ که کفار نمودند و از آنجا که بخل مویوم بدار دور
 متوجه گشته فوجی را با قشون او را بچاپ اول سمت نژد می نمودند تا حد در استان نامورین
 عطف عیان بجای گشته که سالم فرموده بسه منزل وارد محل گردیده شدند و با نظام مطیع
 نامورین این حد و در پرده ساحت بنوار در مطیع با پهر رهت خورشید انوار سخته
 از آنجا بدو منزل وارد لاکشته از نویدات اقبال و حسن اتفاق که کمر علمادی در سمت
 کور کش که با کار خفا پیوسته در پنوله کوی پنهان گشته چند تن از رفقا را و بطلب آب
 بر نو فطره زن و عرق زیز شتاب بودند که بیای آن کوه گذار و همی از غازیان که گشته
 کام حسی را بودند و هر جا رگشته اورا با کوچ و عیال و همی دیگر گشته خدمت آند آمدند
 پس قهرمان قهر بقطع دست و پا و کندن چشم او صادر گشته در روز در صحرای مستی
 پیداست و پا دست و پامیزد تا جان بقا بقضای روح پرد و عیال از ایشان که در روزهای که
 از این خطا کار رستگ میزند با قماش و استند عار و روی بگشایر که در کاب بگشایر
 مقلد قاده جان سپار بودند مورد عفو فدیو دار اجتهام و بدستور سایر طوایف خند
 بکنای جام گشته و بهر جهت یکجا که گشته نامات آسمان پیوند بگشایر ریر اشب ذری
 خوام گردید و از آنجا وارد پرچمه زنده رود باروی مسود پیوسته رایات نصرانیات را
 بجانب اصفهان انصفت داده در نیم جمادی فاک اصفهان را بتاثر مقدم آند
 سر مهر و ماه که دایند و چون تپند و تد میر مرگن بلو جستان نیز مطیع نظر انور بود

پیر محمد خان سیکر که سابق حرات و سپس خان سیکر که سابق نقیض البدر در حرات
 یقین و با تو بخانه دستدار کامل روزان شدند و در پی مقدم ماه رجب از اصفهان آند
 ابر قوه و کرمان و سپاهان کرگ لوی کیتی مستان بجای گشته تا از افراسنه در جلا سیمان
 مراد سلطان است با جوامع که در بندر بسبب س نخه قتل چندین سیکر که بیرون تیروان تیروان
 فاک آندار آوردند که بیاس رسید تفصیل این اجمال اینکه در حسیک سوکب هاجون آند
 همیشه در تصرف و در در پرچمه گردید بعضی رسید که چندین برای انظام بعضی امور بجای
 رفته بود مراد سلطان که در آن آوان بگورمت آو لایت سرازوز داشت بنا بر سابقه فکری
 که نیمه پین او و چندین جان بوده امر جمیه دست آویزف دست خرمدم آو لایت را که بسبب
 مواسست و مجادرت با رگتک بهره پاناد و با چمانا معناد بودند در جود تحریک بشورش کرده
 چندین را بقتل رسانیدند صدور این جوات از انانله در بند درمن زن آتش غضب فدیو
 فیروز مند گشته سردار سپک قرقو تو بچی باشی را با یالت یثروان یقین و مقرر فرمودند
 که با فوجی از جوار چان عظام کین روانه و حکومت در بند خجف سلطان قراچور لوفایت و
 مقرر فرمودند که سرداران مرگین را بدست آورده تا دمپ و گوشمال کامل داده بخجف سلطان
 ممکن سازد و در اصفهان چند نفر از روسی در بند وارد درگاه مسیح و مروض شده و الا شد
 که بعد از آنکه چمانه عمر چندین در دست انانله در بند بر گشته بود آنان که سینه این نیم و بسبب
 این قصد و عزم بودند از نستی عطف تیار گشته دانسته بودند که عاقبت کاسه بر ایشان
 خواهد گشت و تا بسینه باز عوانت دست مراد ایشان را بر حق خواهد بست فرار کرده با ملک

اوسمی قیاق تو سئل حبه بعضی هم که کشته به اراک قلع در بندتخص کشته همی از اهل در بند که
 در این امر از رفت این ن چیده بودند ایشان را از اراک بنامین قلع علم روانه در راه
 که برایشه کشته در بند دادند فرغانه هایون خطاب با دمی فرورد از روش ای غمزد
 یافش که همی که با و سئل حبه اند متقدس خسته نزد سر در فرغانه نمیند اوسمی نبود
 بر دق فرغانه عمل که در در فرغانه این را باقیمه کشته از که کوه کرد شهرستان خا و بود
 بر سر بازار سیاست ازین در آورند جب دیش را طبعه کلا با سفند و جعلی را که راسته
 سیاست نبودند تکلم والا کوی بنده قلعه جدید نیز وان در ستاده طایف صورت را از
 بجای انظیفه آورده در قلع در بند سکن و بخش سلطان را در امر حکومت مکن داده مرا کشته
 مقصد بدر با بر سپهر در فرستاد که در روز دهم بیخ تبریز استمان نسیم کد است
در بیان تو بر و ایات جهانم بوم نیز خنده را در وقایع ایام عرض راه و تو خنده
دیار بعد از در ره کوه کبکی استمان پیستان هم محترم دینه و عروق را بر کرد که
 امام دیدی یک قلع که در آن آو قه تینقل نظارت پیوتات بر افراز و پشت با همی اند
 بعلقینان رکاب نظرتاب در سیان کد کشته در دروم ماه ثوال بفرورد و قبل استمان
 رهیت افروز لوی هایون فال کشته از راه د لنگ و دلارام و چهارم ماه فرورد فرج
 کرنگ را مفر بر بنام سپهر افشام س غنه اف غنه انگکان از در قلع داری در آمده تو بچین
 فرنگ ترا دیش دست شماره هایون تو بهای کوه توان را از تو بجا نهار و الا با طرا
 قلع کشیده رعد او او ص غنه بار در زله در بنیان فرورد بروج دهار اند حشید فلکین

از سیم جان در در سیم جهان او کشته قلع پر وند و از بجای کله حان قش رو لد با با سیک
 بر دراری هزار است در زمین و در بر افرازی با فوجی به سخر قلع زمین دادر نامور و می
 از کتیران را نیز به تخر قلع بست قین و با تو بجان و به سعاد تمام روانه در دست دیگر
 مزله کوه که منصور از آب برین عبور نموده چون موسم رستان صحرا اضا از علف و سکا
 غلات در حین پیش از وقت غله کشیده تمه را اش زده غلف کرده بودند اند از راه
 کرنگ خود عازم شاه مسود کشتند که در با اهل راه رفتند از نزار است غله حمل و نقل
 مسکه فرورد زار نمیند که شب بد حین باین تقریب عبور که میدان جلالت کرده در
 روز پنجان مترو کوه عووشان س غنه و از آنجا گذر آب غنه اب جمی در نزار با با
 مفر ب ختام دلیران عرصه در آتش حین با فوجی کین شربک جلالت را بزم چون
 زین کرده از کد گاه آب بر دستی سیل بهار بر بر لره نظر شمار آمده در حواله مسکه
 فروردی اثر ثورش هجوم در انداخت طایه در آن خور کد که مانند مرگان ازین صفا
 در اطراف لره نیزه و سنان بر کف وصف بصف چوسته و بان دیده انجم خور
 طرفه یعنی از کبکبنا نظر نه بسته بودند با ایشان در او کشته همراگان هلاک کنند و
 غایب در سر جانب خدا در زرد که دند اگر چه آتش در حواله لره رکبان پورشان
 موی غنبد شد اما صبح که بچه خور شد بچه زردی گلار شب برداشت بملک شد
 که حین بوده که بقصد شیخون آمده بود پس رایت فقره آیات از آن مکان در
 آمده چون آخر سال بود و آبها لقیان داشت سر در غنبد در حواله معبر است

خوام را در قوسی شناور ساخته بر آه فلان حدس ذرات از برابر ذره گوگرد ده
 فرسخی خدایا که در سدا کرده شکر انجم چشم با حساب بانه و حساب از آب گشته
 و از جانب کوه که گویی میان آن فرزند کوه مزبور واقع است افتاب عبور کرده اگر چه از قله
 به سمت شکر نصرت تیر میرسد اما خدیو تیرا جناب رعد و برق تو تنها راه هدای فای
 انکاشته بدون اینکه چینی بر چینی صفوف خود نواز و یا موی در آن بحر جهان توب
 ذقار ظاهر شود در کمال تو کت و وقار گذشته در سمت شرقی بر افروختن ما با کاه
 یا به زمین رابه آسمان رسانند در میان **وقایع میان نیل مطابق و ۱۳۱۰** در درختی نیم
 ذرقه اهرام بعد از انقضای پناه و صحت دقیقه داور خا در مقام شسته است آب
 یعنی قباب عالم تاب بر پشت زرد شمار فلک قرار گرفته جنود تو ای پستی بخار و دانه
 چمن و اوطاق کاشن پرده است در زمین و سعادت بهین و در آنرا نوبت بسبب رسید
 افواج سبک روح نسیم فرودین قاتح قلات نخچه و قتل شکو ذکر دید و عطره چنان
 از جوم لاله دریا چین نر صف ساحت و حکم خدیو زمین داور مجلس خدایین برای جشن
 نوروزی در کمال نیز در زمین یافته آن بر منو شمال از طبقه ای از سرخ و چینه
 کلزار مستحان بلبله عیاشی گشته سران و در گردگان شکر از بر خانه همت بر سر
 خفته های که نمایه ارگسته سیر گشته در روز دیگر خفا فان خدایا که بجز پیش شکر خدیو
 اثر را فرزند داشت با فوجی از کوه کوران صیقلی نبات قلات مأمور است شب سوم
 ایسر از قله فرود و خرا آورده که حسین از زمین غازیان بی نبات قلات خردار گشته

حکام شب سیدال را با چهار هزار نفر از جوانان نامی افغان متعاقب ایشان روان
 کرده خدیو سپهسالار نه الغوری فلک زس را بخنجر کا بکشتن شتاب خسته سوار و با صبی زد
 در ایران کشته خواه عازم افغان گشته از شهر صفی عبور و از آنجا قات امور اینکه بعضی فان
 آفت کامل کرده با پای سبنا و قراول و کیمسان و چند اول در دهنه کوهی با برزول
 سیدال نیز متعاقب وارد و چون غایب از اندیشه غم و خواب غفلت برایشان تار
 بود بقصد اینکه عطف بر ایشان تازد و نظم قبضت آن را از هم اندازد در کین کین بخنجر
 پر راننده محزون انظمو رایت ظفر آیت بخنجر گشته افغانه اهنک قرار کردند و در آن
 متعاقب ایشان مرکب خاک خرد کشتن سیم با در فشار تا زمان و بسیار از آن کزده در
 بیخ آبدار است خدیو ای افغانه بر او منته کوه متعوق و بقیه با سیدال خفا بقعات رسیدند
 محسن چشپار نمودند خدیو با مدار مظفر و کامکار عطف عنان بمقرات قرار که ایسر فرود
 که این خرا آورده بود معلوم بر برول و در آن حال اول لب زیر نفوذ حصول فرمودند در
 ذیچکه از زمین فرود حرکت لوی مرموز داده در مکان معلوم مسرخ شکر که با لعل نماید
 را با دستها در دوش دروان غرورش را با بوج آسمان از جهنده در امکان نرسد
 فتن مجار را از زمین و چند سی طبع سعادت قرین قلعه و سینه شمشیر کرات رفیع
 و باز در چهار سو و آب بار و هجمات در با طات و سجد و قوه خانه طرح انگنده آب
 نوز نوک که در لطف ابروی گوثر و نسیم برده بر آن بار رسد خدایان چابک دست
 که از طرف شمال کوه رسد در مسکه ظفر از ربع آمده بودند دست با زدن انهم بازید

اغز کار کردند و در اندک روزی قلعه بزور در کمال تمامت و استحکام صورت تمام و تمام
 و عمارات بر وضع دل نشین صحت انجام یافته نهر منور قلعه شمال که سواد آن قلعه بر غره
 رضای نهر شمال میزند بر طرف ظهور آمده مانند ماه نو بخوابد طاق و کجاست نما را آن گشت
 و بنا در آنجا و موقوف کردید و در چند ماه نهر بود اشرف سلطان علیه که در عهد سلطانی سلف
 حکومت غلج به دوران او شخص صاحب داشت از قلعه فرار و جبهه سی دربار فلک اعتبار
 و منظور نظر حنا می گشت متعاقب آن سده و الا که دید که فوجی از غلج بیرون می آمدند
 و کنگر از خنداب بر آمده جمعی از دلبران مریض ایشان نافرمان گشته طواری حنا را
 از ایشان بزوال سیف آبدار آب نمایند چون چند روز میماند با ایشان داده شده بود
 که شاید قدم جرات از قلعه بیرون که از آنجا بعد از وقوع این سکت دیگر بر آرزوی
 نوال در دنیا درده بر سپرداری تمامت حصار کجی داری پرده شد پس است و الا بجای
 قلعه حضور گشته در اطراف انقلبه سپهر مانند بصله هر ربع فرسخ قلعه است حکم که دایره
 و آتش فرسخ می شد ترتیب داده بر قلعه فوجی نامور و در هر صد قدم بر جی استوار است
 و در هر ربعی از هر کجی بجای است نافرمان گشته تا آنکه چون سادگان در ظلمت نهر شمال
 دزدی از میان برجا میگذشتند ما پهن هر برج و برج دیگر بنا که آشته راه را با کلبه
 بر فلکیان مسدود ساختند و هر یک از ایشان که به تحصیل دانه و غله مانند دانه بر هر آرزوی
 مستحظان بروج ایشان را بدست میبرد چون خوشه از پای در می آوردند و در نزد هم جمع
 نهلا عریضه از جانب سرگردگان که نامور به نهر قلعه است بودند رسید که توب و چنانچه

بقعه بسته افغانه آنجا از در استیمن در آمده قلعه را سپردند از موافق اعطای حکم برای
 ضبط قلعه یعنی گشته نگر فیر در آنجا خانه قلعه را برگشته و در دربار سپهر گشته ار شدند
 و چون در حینکه تنی قب سیدال از جانب نهر صفا عبور گوید که من تصور واقع نمیشد تو بخانه
 همراه بنزد لیکر آن نیر دهم بعد از مر حجت فوجی با تو بخانه و استعدا و به نهر نهر صفا
 میهن گشته در چهارم ماه مذکور معروض افغان ختیه عیاشه که نامورین آنجا نیز توبهای
 که توان و چهار بار گشتش فرا بر ق خرم جان فلکیان ساخته در عرض یک روز قلعه را
 مسخر و افغانه آنجا را سپرد و فرمان بر سر خنده اند جمعی از دلبران بصیانت قلعه نگه داشتند
 لشکر را با فقرات نامور شدند و در آنجا نامور هم محترم و بنده و حقوق را که در راه
 از موبک نهر شمال جدا مانده چند روز استیمن و از آنجا آمده در فرزه توفعه داشتند
 بچشم اقدس وارد درگاه متعاقب شدند چون سیدال قبل از این از قلعه باز بر آمده از قلعه
 دلبران نظرها را فرار و بقعات تحسن آهسته که به با محمد و لاجین و جمعی از درویشی
 افغان در قلات می بودند فوجی از بهادران عریضه دعا بسبب کرد که امام ویردی بیک
 فرقه ناظر سومات به نهر قلعه فرزیده نامور خنده امام ویردی بیک بقدر چند روز پیش
 برده بر چه که در دست شرتا قلعه واقع بود تقریف و افغانه در ادک تحسن حبه دست شرتا
 بخود داری پرده شد چون دیدند که سیلاب مردوزان که البرز شکوه قرار دلبران را باز
 در غنی کرد از جانب استیمن در آمده قلعه را تسلیم نمودند امام ویردی بیک با شاره اقدس
 جمعی از فلکیان را بجای نفلت قلعه یعنی و محمد و لاجین را با سیدال در دوی افغان که در قلعه

چونند مابره رتقا دستاد و چون سیدال منبج که در تلوه صدرات احوال اصفهان
 و هرات ذکر یافت مردی دپشه سنگا طلب بود با شاره و الا دیده کج پای دورا
 از فو قه بر آورده بصیانت احوال و له حسین از دور از غلزد پزده چشمه در میان احوال
بوجستان و مال کار برداران و سرگردگان ایچا بسبق ذکر یافت که از اصفهان میر محمد
 و افسان را بر در بر بوجستان یقین و با قو بخانه دستداد موفور بنه اشرافان
 مأمور شدند بعد از کتبات خدمتار متعارف و سردار کردید محمد علی یکسار پولیو
 نایب الیک اتا سی پاشی را در غنم ذکجه با همی بنه سی طایفه بخرج نیز فان و چو
 شورا یک که در غنم شور انگیز بودند یقین نموده مأمورین بد و فرسی شورا یک طایفه بخرج
 نیز از زده لشکر مطلق و جمعیت کرده با یک فریزی ما شراغ از سینه دایره و مقصد نظر
 از پیشان عرض شمشیر گشته ابرو نیز بسیار بکجه غلط و کسب در آمده بعد از استیصال ایچا
 عنان بنه طایفه نیز فان که با این حکم دستا بکنند دارند گشته ایچا را و طرف فصیح بر
 ایشان ریخته فوجی را با نیز فان سمر کرده ایچا عت لایع گذراننده تمامی
 مکن و اماکن ایشان را بمعرض منبج و سردار آورند حکم والا بغا دوست که محمد علی یک
 با مأمورین رفته در قلی و فان را با برداران قلی و بعد از انجام کار ایچا خانم نور یک
 و به تیغرات قبول است آن نواحی پردازند و در رسوم محرم امیر محبت فان و امیر ابقار
 ولدان عبداله فان که حقیقت افاض و وزیرها را آن نسبت با این است اند چون در قلی
 گناشته کلک با حال شده وارد دربار سپهر مدار و بخلع و اپ و شمشیر و نوارش یک

قرین افشار و مجددا امیر محبت فان با یالت بوجستان سرافزارش داشت و حکومت
 شورا یک مجرای سلطان پاد که بقدمت خدمت اقصاف داشت فان بن گشته همی
 از خزان مانور کردید که بجای غفلت قلع و ضبط غلات قوشج بردارد و سر هزار نفر
 از فو قه کار می و نیز بنه حقیقت و آمده قلع قوشج محصور و از آن طرف نیز مجا و بن
 مجرای سلطان و در ق اثر را مأمور گشته جهات اثر راه فرار نمودند لکن بر سرداران
 سابق بوجستان مصدر کار کرد در ایام سرداری شدند این بود که قلع قوشج قلی را که
 بنامت حصار ششمار داشت یورش برده بکجه تصرف در آورده اند اما چون
 بر محمد فان که سردار بزرگ بود مردی کم عقل زایل سر و بنا سازی و ستیزه راه محرم بود
 بعضی بیاج از اهل فان جدا گشته بر سر فان رفته غلزه را بدست کویر و هلاک خطه
 بعد از آنکه میان را از دست کشید و با آنرا نکی قلع و هلاک اسباب آنها را بر طرف سار
 لهذا قلع فان چو چندی و محمد علی یک قلع نایب الیک لاسی پاشی حکم و اکتا پاش
 رفته نیز محمد فان را کردن زده راه را با قتلوانی فرجوره بدرگاه سار ادر کردند **در ذکر**
تسخیر ولایت یچ و وصول عمر به خوانان از فو قه بسج سابق صورت تحریر یافت
 کث براده کا کار رضا میرزا از فو قه ایچا بنه طایفه طبرستان حکم اند خود که در داد
 کوچ عزیز قاپک داد خواه و بینه فشارید ایچا از باب تمناع در آمده بود مأمور کردید
 بعد از آنکه رحمت خدا بر صورت اولی و نظر شما کردید براده نیز در خوانان تذکره قوشج
 در انجام عتاد کرده از راه با و عین متوجه اند فو قه گشته چون ولایت اند خود که

ممالک پنج بود بکنایه ای علی الفاش رختقص داشت بود و مسود گوگشت برزاده برادرش زنا خیار
 ابجا طامردان حاکم خود گرفته دست او بر خمدار و استقبال بود که هر از او برده شد قلعیه بران
 چون طایفه علایر بودند در علم استقبال و طاعت در آمدند در رسم انقیاد بجای آوردند
 ش برزاده بعد از انجام امورات هر ولایت طایفه را با چند نفر از روسای آنها بود
 در بار فلک طار شده خود توبه آنچه شده انلا ابجا شرط خدمت بقدم رس نیندند
 پس اول بنه و اخلاق را با فوجی از فلک چنان در شش فرسخی پنج که انشته خود در سر
 نزول و صبح روز سوم که خرد و خردی علم بر طرم چهارم زو با گوگشت و استعداد تمام دست
 توبه بجای پنج اخوان طایفه نکر سیده ابوالحسن و ملا پنج نیز در میان باغات یکفرسخی
 طار گشته چون جمیع شرایله موفد و نزنای عین در سه راه مانع عبور بود شایرا
 افواج مضمهر را دست به دست پیکار کرده در میان آن نزنای گشته و باغات تراکم بستند
 او نیز مشمول محاسن جالیقن روی بر تاشه بر بالا بروج و حصار بر آمده عبد افواج
 دلادان پر جلالت بر روی کشیده جمیع ایشان قدم بر قدم قدم بر فرزند حصار گشته
 دست بر شخ خضم افغانی بازینند و بسیاری از او یکبار از شهر بندستی هر دروازه را
 و سینه ابوالحسن در روسای پنج بارک کحقن تحسبه بخود در بر بردند از این طایفه نیز فزوان
 پذیران حکم ش برزاده توبه ای قلعیه کوب و پیمان نامه ارک بسته سه شانه روز رخنه کنن
 بنیان حصار و آتش فوسن صبر و قرار سکنه نمودند تا اینکه قلعیه را با لکینه سلب صبر و
 گشته بایستمان کشوده و الله و تمامی سادات و قضات و اکابر و ایام از روی قلعیه

جید سی در بارش ه زاده و الا تبار و قرین عفو و بخشیش و کجا سران و سه که در کان آورد
 و طوایف پنج و توباع نیز فوج فوج بود که با سوسه مشمول نوارش و جوی از فوجین
 که بعد از گشت و الیچچ و ل و تاحش سفایا مأمور گشته بودند اکثر جمالی را از دست
 و ابر سه حصه شادمان و قلعیه مار و مور را بخیط نجر در آوردند اما قلعیه نیز که در پیش
 پنج و همت با قلعیه بخشان از نشت را در آرزو غلبه و قهر سپاه ظفر دستگاه در صد
 انقیاد در آمده بنیمه ممالک محروسه که دید و در مقدم پر مع الله انک لخبثه مال طار
 ش برزاده کا کار و وارد و جز پنج و همروض عاقلان سده جلال ساحت اگر چه شایرا
 خزانه و خلع و اسب سبک که چنان سه کار عظیم القدر لایق و نرا باشد همراه دست
 یکس در ازای این پنج نمایان هر از زده توان نقد و سید دست صفت و چند است
 مکمل با زمین و پراق طلا نزد ش برزاده عطا لوار سال داشتند که فراخور خدمت بزرگ
 از زمان و سه که در کان سپاه عطا نماید اما در باب عبور از آب آتویه امر را از کجی
 صادر شده مقرر فرمودند که اوضاع پنج را منظم و آگاه و از برای انجام و تدارکات پنج
 بعین آورده و چگونگی را عرض نمایند ش برزاده به نظر جو اب نه برداشته بخواند حکم
 انعطافی داده از آب آتویه گشته از راه قوسنی عاتم بخار اکت از نظر فیه
 ابو العیض خان پادشاه بخارا از امین حسن خان و ایا خازنم استعداد و جمل و پنجاه
 هزار نفر آورد گشته و ایامات ترکستان در سید صحبت انقاد داده در کمال استعداد و در
 که دیده هر چند که هر ادش که نظر را از زده هزار نفر نمود انجوائی الشبل نجر حق

ش هزاره قدهت خصم را برابر انقدر است شمال انده عوآب در جنبش چهار شتر چنگال
 داشته متور آنه بگوشه است پادشاه بخارا مغلوب و صبی کثیر از لشکر او مقتول
 گشته در قلعه ترش میخس شد و لشکر خاندانم بدون تلاش و دندم نسبت هر میتی است
 نمودند پس ش هزاره بقصد نیفر قلعه شد و که در نزدیکی در راه سپاه نصر بن ماه
 رایت نهفت از آنجا از جانب یورش انداخته بقهر و غلبه بر قلعه مستول و اناطلیان را
 عرضه شمشیر آن بر زمین را چکط قنجر در آورد لکن با فغان و شلو که از دوسای لشکر او
 در اثنای یورش بقرب کلوه و دواع حسی نمود از اتفاقات در همان اوان که از
 کار ترش زوخت یافت شخصی از ایشقای شسته بوی اوزبک از بوی روان به آن دست
 طبع شسته قهر غفلت باد خواه رسانیده او را بزخم کار داز پار در آورده ص فرین تر
 به انور با او در او یکشته در باغی او را پاره پاره و بشخ خونخواره از دیار صستی او آره کرده
 را چون پنجر بعضی مولای داد خواه یعنی خدیو داد کر سید فغان همون خطایشه
 از بسباب ص به بخارا و بزگان ترکستان عرضده و ریافت مشور اینکه چون سلطنت پناه
 سلسله سلوکیز فغان دور فغان بدان ترکمانت مقرر شده که ش هزاره بکار بخارا پروردار
 و از آنجا که در علم ایلی مکن او بر مسند سلطنت موروثه و منظور نظر اقدس پشاسته
 چند نفر از روسی آن دیار را برای بنای کار و استقرار امور آن مملکت روانه دربار
 سپهر اعدا نمایند و نیز حکم های کون ش هزاره مرقوم شده که مشور حاکمیت را بر ارشاه
 در راه ارسال داشته خود مهادت بر پنج نموده با نظام و ایشای آن مملکت پروردار

و هرگاه اناطلیان توران راه فغان و شمال و اودغان چو دند فو المراد و اناطلیان
 اکتی از دست قضا گو شمال خوانند پادش پش هزاره حکم های یون را نه اناطلیان برابر شده
 ماه ارسال درنگ می مره ترشی کرده از رود آمو به عبور رود حست فغان مقرر گو که حضور شده
در بیان کیفیت تخریب زمین و اوردن بنایت از رود او قبل ازین مرقوم شد که وقایع انکشته
 که درین و رود گو که مسعود با کجده سردار از زمین داور و هزار جات بکلی فغان که سلاطین
 بنایت گشته با تو بخانه و استعدا تمام او را در اوزبک شد شت را الیه دست نه ماه مجامعه
 قلعه پر دشته کار رفت حست در او افکار یکد فو بنای یورش که شسته بعضی از اناطلیان
 اندیش که در مسک او بودند نزد خود طیب داشته محمد و مسعود نمودند که رفته افغان را که
 مستحفظ بروج بودند با فقه همدانشانند که درین یورش بروج در دوزخ راه پش
 دهند آنچه عت باین بهانه رفته فلیکی را بنابر دار و یکی را در وقت مسعود آماده کار شده
 بعد از آنکه غزبان از پروان در شب صبحی بفرم قلعه گیر و اذرع جلالت بر میان زده پر
 با باک بر ورگشیده با قدم تهور بجانب قلعه فریدند هر یک خود را بد چندین کوله
 به نوز دیده تپس را حیف تقدیر یافتند و صبی از قزاق و چو یک ترک که فراه بقل رسیدند
 انداز در در از ای این سو اوزم و قصر عزم مغول بدگاه مسبق طلب و چو بتاپی
 که در زو جش حکم چو صبی داشت بر او در روزه دیوان قاسک نش ر عمدا باشی
 با شاق با دیک سلطان توچی پش به انقدرت نمود و با اسباب نقب و کند و کوب
 و آلات یورش روانه شت تا مورین از رود رود و جد کجند نقب بردن سپید پشته

در دم شوال آتال ندان افغان که در بن حین حکومت آنجا منصوب بودند ارمان
 بکوشش فزاین رسیده و دلخواه را بفرم استهان بسایه سر بر فلک چنان فرستاد قلعہ را تمام
 ترک کردگان نمودند و بموجب حکم ۷۰ یون با ناغنه که مستحفظ آنحصار بودند با اتفاق با یک
 سلطان بدرگاه متحاشتا شد از بن و مال تجاش یافت چون افغانه شد با رخند با
 که در بیخ ذخیره و سپاه قلعہ دار را میگویند بکثرت از قلعہ و عدت خود و تمام قلعہ
 و مکان مستظرف گشته پشت بر دیوار طمیان در پناه قلعہ داری محض داشتند تا مدت ۷ ماه
 ده ماه کامل امتداد در در نیم شوال عوفیت یورش در غلط و الا نصیب یافته او را عیال
 سر بازان سارک حلاوت بر پنجره های فارخ قلعہ که در تصرف افغانه بود امر گشته
 یکیک را بحیض ضبط و تصرف در آوردند از آنجمله برج عظیمی که در فراتر تیره رفیع واقع
 و فوجی از افغانه با چند توپ مستحفظ آن برج بودند آنرا نیز تباہید الهی مستحق کرد
 تمامی مستحفظان را زنده بدست آوردند و بعد از آن به پنجره برج سنگینی پرداختند
 و آن برج در سمت شمالا بقدر دست چهل زینب در فک که سپاه بند روشت که قلعہ خندان
 شراف دارند دیران حکم با یون در این حلاوت بر کرده بسای مرد عزم غلبه آن
 برج دیگر که از برج فلک افزون در در فراتر از کوه فلک نمون طغنه زن فرخ نیکون
 و سیصد نفر افغانه قدر انداز می تظت آنها اقدام داشتند یورش برده تصرف
 و بکنند اقدام بر برتر فاختیر آن خرد کردند و افغانه برج تمامی بعضی قتل و آسیر
 در آنگند و چهار تالی شمان دنان و توپهای کوه نوان را که کوه را هر یک بودند

در

و شست می تیز بود از چنان راهی صعب که پادشاه را عبور از آن بسوالت ممکن نبود بجز
 با لاکشیده برتر قلعہ کیان برج مشهور بوده که در جانب غربا شد نار بود شند اقی عقل باک
 اندیش از این امر غریب در وادی حیران و مکنار سر که دانست و هر کس آبراه
 ننگ خضار پرچ و خم داکوئه فلک سکوہ آسمان توام را را ای الین ویده باشد یعنی از
 که با بردن توپها که مانند از چنان میکان که خضار فلک بیروم از تصور قافله
 پر سیزد منوط بغا و امر پادشاهی چنین مکنی البته تمام حکم آتی خواهد بود القصد از برج
 توپ و پنجاه بر حال قلعہ کیان منظر غوار و توپها اندیس و الحار و سخته یک سوار
 برج و دره را از تصور جسمی انداختند بعد از آنکه بنیان قرار برج منزل شد چون حالت
 بجهت راک بستحاط انست اقدام داشتند کمره داوطلب دستمرا از آن یورش بودند
 از طریق غرور واکرا و چنگلک و افغان ابداط از هر یک سیصد نفر در شب چشتمه فرود
 در مقدمه با بر صیون چهار کار و اسلحام طلوع فجر بجانب برج یورش بودند چون آفتاب
 پیش از وقت مطلع گشته چهار دفعه بودند توپ در سمت نفر از داد طبعان مشغول
 و موجود گشته بوج برتر فاختیر مقصود تیر میزد پس در باره بجوم یورش مصمم گشته
در بیان وقایع یونت مثل مطابق سال ۱۰۳۰ و اتمام کار قلعہ خندان و مکانیکه
 سیاه و سفید لیلای و آیم شهر زینبده احوام را ماه طلوع از غره سنج پورت نوزده گانه
 در رسید یعنی در شب جو سنج ماه مزبور بعد از انقضای شش ساعت و کمره و اور درین وقت
 برس ششون عزم دار القوار جهان کرده بر برج حمل درآمد و افواج سبک روح شمال و

بصاحب لواله دلاوری الغلبه صنوبر در دست افروز زها در چهره دست چار جهایی از پیش
 کشته بی جنب دارالملک گلش روی آوردند نیلوفر با صولت و فرقه بر نفس از کنگره
 شخ بنده که است در بنی بر سه چهار برج بر پرتی بغش بر ج بر افراشت افغان غریب
 و کلاغ بنی قمر و خدیب تبدیل ایست و طویطان شکر از نور انگریزی شمع حلقه
 در خنده شیرین پلنا شکر افشان شدند و افواج زباغ و زغنی که در سوخته مسکن گشته
 بودند پاد و وطن مانند فاحشه کوکوزان کشته روز جمعه که خمر و کستی فرود آفتاب ضد
 غلقت است و در آنکله جهان را بنور بجهت نور سحر جود اندر انجام و کوب از انداخت
 بر بروج راه تواری گردیدند و مالک نیک نهاد روز و قلع نظر برادر هینان کش گشته
 و از دیوان قضا صوبه بهار بسلا و سنبل و صهار فیروزه بنه و قلع چنار گلش یا کرفس
 نماند مقرر گردید فرشان با فرشتان بارگاه سلطانه و لقب از کنگه جانانه
 پایه زمین را به آسمان افراشتند و مجلس را بآن محل ارم نگار در کمال فرود رفت بنظم و
 ترتیب بزم نوردی پرده شد روسی لشکر و کبرای عسکر و امرای نامدار و عظام را کجا
 از صبه خانه همت بر سر رسانند زین کلانان انجام در خمر و نورانی لباسان ثوابت
 و ستیاری بخلقها بر طلاف و البهیا رزقاری بر وورش از آهسته در جوشان آهسته
 میز شاکل فراخور رتبه و شان ایستادند و نشستند و طبعی را اثره چون اطلاق چرخ
 شمشیر نشان بر زم بحیث قریب شدند و بعد از آنکه گنایغ و کلزار نوبت قلع گشته
 اقبال بدیدار گشته درها نورد فرود به تیره سپاه یورش برده شدند چون طایفه

در اول و میر داد طلب گشته کار رفت خسته بودند باز آشتی را بین امر نامور در چهار هزار نفر
 زرد لیران خوشنود در میان عرصه کبر و دلد را شتاب کرده دشب و دم ز کج ایام همراه
 برده در اطراف قلع در بنواها سنگ و زوایا کوه و خنک یا حصار در کین گشته شد و خنک
 نیز آهسته در جنب برج چهل زیند در پناه کوه جان که از نظر فلعیکان مستور بود با شطرنج
 فیروز که غیرت در روز در سنگ بصل جهوشان دل افروز بود نوبت فرود آمد در روز
 بعد و غرور در اول ظهر که عصر اعدا رولت را دم و سپین بود نماز ظهر را ادا و استقامت
 از این روز به جنا که خنک از جنب برج و ده سوران انداخته شورش یورش را بکنند چون
 سپه ان کت بطایفه بیشتر تعلق داشت اگر چه در آنجا بر کرده قدم بر زمین نهند
 گداشته برج را تصرف کردند و از آنجا بی جنب برج خوشتر چهار برج تنها گشته با مخطان
 بخوردند پرتقا استلا در آنجا ان افراشته ان خنک سر بر تبه بهیث جمعی بی جنب برج متبهم
 و از زمره چکه بتقدیم رس بنیند اما چون فوج فوج از جویر چیان و لعل چکان پیش دم
 و سرداران خنک گذار تریخ توام برسم ملک از پانجم بد لیران قلع کبر رسیدند هر دو
 از چهره دستی جنود قاهره که کوب پنی یافته روی بر میا فند بهادران نصر قریب نگر
 در کین بودند از اطراف قلع زور آورنده سپا میر در تلاش لاذر با آنها که ترتیب یافته
 بود بجهت قلع صعود و عروج و ضبط در دوازه و بروج کرده قلع را بچط تسخیر در آوردند چینی
 راه چاره را بسته و دست سپه را گشته دید با قلیا از آن غنچه فرصت بجهت بفرار از آن خوا
 بر گرفته بقبول که در جنب جنوب قلع بر فرود کوه واقع بود که بجهت بقیه بطلایفه ذکر انا تا

مرفه شمر و ایر کند تقدیر کشید پس با ره والا تو بهای که در بالار کوه در بروج و چهار
 قله بود قبول بسته از آن اولاد نارعد خروش اندام هاس دولت و تصور قصر نوکت
 ادر اجار و از خواب کوان غفلتس خواهی خواهی پیدار که زنده روز دیگر که شمس جهان خورشید
 در شبستان لیل زیز بر چو آفتاب در آید زینب نام خواهر بزرگ فخر که عاقله او بودی
 با چند نفر از کدگان غلبه بر ستم ثنات که به مصلح افغان عمارت از داخل باشد بخت
 اقدس فرستاده فرغان از مرفه عز و جاه خدیو نوزادان حال کرده روز بعد با اولاد
 و اقوام و اتباع خود تمامی روسا را فغان آن مشورت بجای راجع تارک افشار و بر
 رطینسان و کشته ظاهر شده در بارگاه زین قبایله که در فراج در واره با پای مصلح
 نشین اکثر برزده حقوق از نهشته بودند بشراف پارس بوس بر غندی و بنوید جان
 بخشی بره منند کشید و همت بجز قصیت والا نظر قبول بمال غنایم فلیکمان که از قله
 اندر شده سیسان پروان بود و مکنده هیچ که آنها را ابد لیران جهان سپار غایت حسین را
 با اولاد و اقربا و بنی احمام و ملا که مالک بودند روانه سازندران و کنگرانی نژاد
 مقرر شدند و چون از الفارغان ابداله با برادرش احمد فان که سابقه از هرات فرزند
 بودند حسین ایشان را که شته در قندهار رجوس میداشت و در در قش این را از کنگرانی
 یافته مدارالمان غایت ظل الهی قوس حسبه مرمعت بکران فایه ثیان را نیز نمودند
 و از ایالت دیوانه در محبت بقدر کشف در دم هر یک معین و از آن فرمودند
 غلبه شتمل بر کرده میاشد که یک کرده مومون ابو کتا و متعلق بحین و خرقه دیگر توفی

و مغرب با شرف سلطان به پنج کسین ذکر یافت در اجازت کوی سعادت سبوح صبه
 در بد و ورود و کوب والا بعد تا شرف از روز خدمت ضیو کامکار شده بود که
 این توفی را علاوه قلات به او توفی و قلع شد تا را که در محنت غلبه آن بر فرزند کوه
 واقع و نه تحقیق بخت هاس بیثیت بنا که رضا در دیار و هم صهار بود بکلم والا ویران
 و با فک تیره یکسان شده همان نادر آبا در دارالملک و مقرر حکومت حکام معتمد
 و چون عهد کرده بودند که من بعد اهدی بر اهل اسلام که قاری قید آسرف زنده امر والا
 بکند رقاب تمامی امرار قلع و ابعال آنها بصحبان اصداد یافت و ایالت تویکت
 بعد الفغان حکام ابداله کس لک طریق افغان و ندی و قدرت سکالا بود محنت
 و بکند و بست و زمین داد نیز از روس را ابداله حکام تعین و صبی از جوانان کاتر
 غلبه ن دیده و شجوب و طرازم رکاب شده در نادر آباد و توابع بکنند ابداله
 که در بنه سجال خویان توطن داشتند و مقرر که ابداله کوچده در امکان توفی
 و غلبه جوتکا کارانین رفته در پیش یورسکن نماید و آنجا عت را در سپت و چهار ماه بگذرد
 از روز خدایب گذر آینه روانه مکان مقرر شده در میان دو و اپینان باوش
سکنده جاده روم با اتفاق سفرای این دولت ابداله روم سابقه بجز یافت که
 بعد از واقعه شورای کبرای هموار میان عبداله با فغان رکنده با فغان سید ابوالاس
 صد و شایع البکر ماباشی از در بار آسمان قدر بهر اهی عا پاش بشارت روانه
 و ات علیه غمانه شده بودند و از طرف قرین الشرف پادشاه سکنده جاده روم

لوازم اغزاز و احترام نسبت پیشین مرخص و مبذول مصطفی پاشا را ملا وصول که از روزگار
 معتبر اند دولت بوی با اتفاق عهد آقا قندی صدرنا طوطا و فیصل افندی حاکم اوردن با عیال
 قیام و معیت سفراء آیند دولت از راه بغداد وارد همدان گشته از محنت کرمان
 نمود بدینگاه فلک جا شدند در نوزدهم محرم که نماه روز از نوزدهم فرورد گشته بود و در
 نادر آباد و بعد از روز بار یافته سپهسالار حضور آمد کسی گشته سپهسالار که توان تا از نادر آباد
 مکتل و هدایای نفیسه که پادشاه و الا جان ممالک روم به نسبت جلوس چون مصطفی
 پاشا فرستاده بنظر انور رسانیده به تیغ سفیانت سلسله و تبارت شد بنده کرده
 با عطایا که کردی کورک محمود و پسر بایزید و پاشا طلا را فرزند حاصل نموده زینکه بر مومل
 سلف مشمول عطفت و جان شد چون در زمان پادشاه و الا جان روم در باب سر مدعی
 امام جعفر ادغان حریج مکرده در خصوص احدی رکنی از درگاه مسجد اکرام با نگر اندید
 متمکن بفرستاده اعلام فرمودند که هر کس از درگاه ارباب پیکار از نادر اهل
 در بود مخصوص است غیر آن مودی بسفا و میکرد و در قیام امیر حاج ایران از راه نخب ازرف
 در ساله حج کعبه مقصود رساند حضرت ظل القی رشی امیر حاج ایران از راه نخب ازرف
 پذیرفتند بشرطیکه می گفتن بغداد آراه را آباد و با محتاج حاج را هر ساله فراداده
 سازند و ایچان را با افندیان عظام مورد اغزاز و احترام ساخته بوسه لب بندگان
 درگاه این امور را پیشین گفتگو بوجه تشریح اقامت دلیل و براین کرده از نقد و
 و خواجها حساب راضی بر اینکه در راه زمان با ایچان روم عطا میشده با بن محنت

و چون عقد پنجس پنج و قیام رکنی که از دولت عثمانیه بمجاز برتر بقبه و مجاز بر مکتب
 تحمل و موقوف شده بود رکن اعظم مصالحه بود لهذا از بهار نادره آنها علیر دوان خان
 پیکار کیا فیض را بجای مت قیام و در قیام مصطفی پاشا افندیان ساخته در غزه ماه حضور حضرت
 انصاف ارزنا در روانه در بار نوکت مدار عثمانی فرمودند **ورد که بو عیث انصاف**
مرکب ماهون یکا بن هندستان و شیخ و تبرکا بر و عزیزین قبل ازین به نیمی که پیش
 یافت علیر دوان خان شاور روانه هندستان و بجزیر پادشاه و الا جان و الا جان
 فرمودند که چون بنیه افغانه فندک مطیح نظر است بناظم صورت کامل و آن نواحی
 متور که سدها هزار اثر اندامند پادشاه بزور در جواب نوشته بودند که در این
 بصوبه داران تا کید و خزان و فوج ارسال کردید که در راه منع سفیدین فندک رنجند
 و بعد از رحمت علیر دوان خان برابر تخته پید با ادریس محمد عثمان اصلا ناک عمده اسما
 ایران بجه سفارت امور پادشاه مرزبدهان جواب قبی را اعاده و مذکور شد بفرمود
 و در اوایل کار فندک را که اخافند اندام رسبت کامل آغاز فرار کردند فوجی از غازیان برآ
 سدید راه و پنجه آنطایف بجانب قلات و غوغین نامزد گشته تا کید است بیخ طوق
 که نظر بدوستی قیام که ماچین هند و ایران سختی دارد و از نادر مملکت تیا و ز مکرده سمان
 محبت در از دست انداز جنود قیام محفوظ و رعایت حال رعایا و املا آند دولت در امر
 دارند که در کان لشکر حضور گما یک چهارم زنی قیام را تا منهار کوهستان آن پاره
 تا حته از آنجا با یک مریض چاول انداخته قریب هزار نفر افغانه علیر را که در آن نواحی بودند

معروض شیخ ملاک ساخته مال دیر بسیار بدست آوردند همه محبت غزین و کامل قرار
 بینا بنده معلوم میگردد که از دولت که گمانند که بر سه راه نامورد مانع عبور و فرود آید
 غزینان بنا بر آنکه مافون بوده اند که در تمام مقرر قدم فراتر گذارند گشت و چگونگی عرض
 عاقلان سده خلافت رسانیدند بهر از وصول اعمار محمد فان ترکا نرا بر اسم سفارت بر
 اسفار عقلت خلف و عدیه تین و در بیان هم محرم سال قبل بر رسم چه پاره از راه سنده
 بدیار هند روانه فرمودند همناهارت در باب ولایت کابل و غزین بجار رفت
 اما امری که بعد در پوست که زیاده بر چهل روز در آن ولایت گشت کرده زود جواب و خبر
 نجاقان بگرو بروند و هفت کشور سنده محمد فان در دهنده و ابلاغ نامرعیون کرده پادشاه
 و الا جبه از خواب نجاقان از عرض مافون ایچی فاعل و او در اجفست انصاف نرا
 چون یکسال کامل از رفتن محمد فان منقضی شده بود در اوایل محرم سده ۸۰۰ بعد از فرزند
 زمان مکه خطب محمد فان عرض در یافت که بوصول لرف مرفض است که برگشته
 هر نحو جواب که از دولت فیکه گمانند هار شده باشد بعضی رسانند و حکم های بوزار صوبه
 جلود در بی پاره از راه سنده روانه ساختند پس غزینت حرکت کوهستان غزین و کابل
 در نظر آید سس تقسیم باشد در غزه ماه صفر که ایچان روم در فرض در روانه از غزین فرود
 پرچم الویه ظفر لری سب غزین اضرار باشد از چشمه جوز که حد مملکت ایران است
 عبور و منزل بمنزل قراباغ شش در سنجی غزین مقرر که حضور سنده و از نجاش هزار
 نصر لوانه لانه میرزا به تینه انا غنه غور سنده و با میان نامور فرودند و با طرفان نامی

کابل

که کم غزین بود از طنطنه آمد آمد هایون مغلوب و حش کشته فرار و قضات
 دعلی و روس غزین بیلدق قفسا ر عجز و نیاز با پیشکش ر لایق روز مهید دلاری
 در بار هدیه عاجز نواز آورده مشمول عنایت خرد کردن فرار شدند گو که در لایق
 قراباغ رایت توجیهی سب غزین افزایند دورست و درم ماه زبور ما چه اعلام
 جهانش که قناب اقتباس نور از ان میکردند بخشش حاجت ملک غزین س خنده
 و در حین حرکت موبک نصر شازده قندهار فوجی از فوج ظفر تین به تینه از راه
 کندر و دای زنگ و با ت هزار جات که در تقدیم خدمات دیوانه سالک طرفی نامرغ
 شده بودند نامور کشته غزین نامی مسکن و او طان ایشان را مال ستم تور پس
 از راه مال مقبول و لوان را نامور سخته کویف از بعضی و الاس نند حکم بگردد
 پیوست که امر از مطلق لغنان ساخته فوجی از نجاشت را بریم عارضت رکاب نصر از تیب
 حاضر نمایند و سپین افغانه و هزار جات کوهستان غزین هر یک که برگشته
 کردن افزایند به نیروی با زور شرکت قاهره از پاره از آمدند و هر یک که پایگاه
 ایجاد که داشتند بر افراز عفو هدیه بنده نواز گشته و از آنجا لوای توجیهی
 دار الملک کابل افزایند آغوه و انا کابل در روز نهار طریق استقبال سموده ادراک
 تقبل عتبه سادت پرور کرده و به تشریفات فخره پرایه لرف در بر کرده خلف انصر
 بعد از محبت ایشان جمعی از افغانه و سپاهیان کابل از راه ده انقاد کول و نرزه
 در حین داد و کولان قلعه در پناه حصار و انا در آنکه بقلعه دایر برده شدند و در شب

سیوم ربيع الاول که پیش فتنه کن موکب همون سینه و الارا بجا قلم رسیده
 جبر از قلیکان از دستبر داده پای جلا دست پیرون که داشته آغاز موارضه کردند
 طمان پیش فتنه چون مأمور بیک بنودند به حال ایشان نه پرداخته نصف اوقات
 که در آن شکوه و وضع احوال راهی انجام کرده در آنکس غیر سخی نعمت شسته
 نر نموده گو که جهانت نیز روز بعد وارد آنکان کشته روز و شب پنجم ماه فروردینم
 بر سواد شهر دارک بجای که سیاه سنگ آنکس و نظایف نیز بهوای رود پیش
 به از تمام تمام از قلم بر آمده جلا دست بیک و شروع با نداشتن توب و لعن کند
 این معنی قبح به غضب فتنه کشته جبر را که در آنوقت در کابا تدس حاضر
 بودند به تینه آنجا عت شده فرمودند مأمورین بجای ایشان پس انداخته بپای
 رخته بایشان در او کینه پامای قلم فرستادند و هان روز غم بلند بود و عت کشته
 به تینه قلم کمر بسته اطراف شهر را محصور نمودند و در یک طرف حکم ایستادند
 تو بهای قلم کوب را بر فرار کوه کشیده برج شهر بقا پهن که هم پروردگار طایر دم
 ایستاد عقاب زین جنگ چرخ و ایرست هدف تو بهای برق آثار نمودند و در
 کجای بر بر میله چناره در بر حال قلم کین هم عتق بار نمودند در نزد در بستان
 ثبات برج و حصار و پاس قرار قلم کین انداختند چند روز اهل قلم مانند مور تش
 دیده میان شعله شوره و شرب نوش چیده چون تاب و توان را از حمله مسلک دیدند
 روز و شبته از دهم ماه فروردین بهر ای کاروان بخیزد نیاز دارد در گاه سپهر انبار

بیران

و زبان و اندام ادا می انگلیک با فعل استخوان و متنا اعتراف بقصورت فرماد کرده قلم را
 سپردند و پیشتهای لایق از نظر هایلون گذارند و قرانه و جفا فتنه و فعل فتنه پاد
 که در ادک فلک شوند بوجو بعضی کارها هم شریفی و عتق پذیرست نظر الدبیر را که سبها
 از منزل فرایغ به تینه مرکز آن شاک و با میان و غور بند مأمور کشته بوجو تدریس با
 تینه و عجات را تصرف و آنچه عت را اجازه عتف در آورده در دست و چهره
 مذکور از راه چار یک کار شرف اندوز تقبل ط فدیو کا حکا کشت مقرون آن
 عریفه محمد بن بوس ط ق فدیو ط فدیو نظر فرخنده مقصد و مضمون آنکه از راه است
 کور کاتیر ادرانه جواب میدهند و نه زحمت ایاب لهذا ادر از لب و لان دیوان
 بی پاری تعین و نام همون پادشاه و الایا کجا رشتن است ممبر را بیکه قبل ازین
 علیردان فتن و بعد از آن محمد عتق سعادت روانه در بار سپهر اقدار شاهی
 و در خصوص ستاره فرار شهر را پادشاه و الایا به شعار و ازین عت کفرست نموده
 این مطلب جعل آمده بود بنا بر وعده آن پادشاه و پگاه گو که عتق جابه وارد شدند
 بعد از آنکه خلف وعده ظاهر شد ایچی دیگر برای تجدید امر مذاکره روانه خستیم کمال
 متجاوز شد که ادراکگاه داشته بجواب نامیرنداخته اولاد دران باب وعده کردن
 و تا بنای خلف وعده جعل آوردن و عتق و آن ایچی را بر خلاف قانون سلفیک کتف
 داشتند و جواب بگویم در عقده تعوی که نشین همانا ناشی از عتق و پیکار و فتنه
 و آثار حسنی و لیکن خواهد بود و بعد از قی و تسخیر فتنه مار چون و من و حضور که از آن فتنه

و افواج بحر تواج که ما شور خسته هزار بیست بودند خدمات مرعوبه را انجام و جی از اولاد بقیه
 سلاک غلامان نظام داده وارد دربار تو خواجه گشته در هنگام صبح بفضط قلعه جلای آباد
 ولد جناس افغان که در کتب قتل بول دیوان شده بود ما مور گشته حکم جلای آباد که ما
 رفیق کامیابان شده فرزند ایلانیا را طریقی طاعت پوینده بخدمت استقبال پیش آمده قلعه
 بمعرفت دادند و چون ولد جناس پیش از وقت در فرار داشت اتفاقاً همی حکم که عظیم
 کار و دیران کا نزار فراهم آورده پس آنها را بلوازم سباب سخه دردی انجام داده بود
 دست بسته ببقا قمار پوینده بنای قوی اس رس را بدستاری سرخه شوکت قمار
 در هم گشته تصرف در جلایان عریفه شیخ املاک در زمان ایشان را با میشره و زنون
 عباس ابر فرک سخته بدو کا مینا آوردند و بعد از ضبط و ربط آن نواحی بهار سفی را
 چرخ سخی جلای آباد و نعت بجزگ لکنا قدم فیروزی اثر رنگ بچار و هر کل زمین و اذنان
 وادی زیم کوشه دستار در کار سخته در چان در دو شا هزاره رنما میز با خبر
مبار سفی و سر افراز را و با خبر نیامیت و در اول سلطنت ما کنگ چون در این اوقات
 که ریایات نصری قلات عازم هندوستان و سر بعد الما پیش نهاد محبت خان کهن
 ستان بود خیال بقب و یقین یک از فرزندان فرزند کامکار و ش هزار دکان زاده
 نامدار بداران و فرمان رولانها ملک ایران در خاطر اقدس میگذاشت لهذا از کاتب
 امر میخوان ببقا دست که در صفای میز که اگر در شد اولاد و در این اوقات در
 بیخ مکتب داشت ولایت بیخ به بد فرمان نشا بپیکر سیکه مرات و حسن فان پات حکم

میشوور

نیشا بود سپرده فوجی از غازیان را بجای قفلت آنچه گزینشته ضابطه اولویت بر مضمون
 از راه ضحاک و بهیمان وارد در راه سر فرشتان شد و چون بعد از وصول خبر فتح با کنگ
 و لاد در نادر آباد توقف داشت بی هزاره امر و الا نه خد شده بود که در آبی که افواج
 شکار از کار نرم و بیکار بیکار باشند متوجه قند نار گشته امور آن ناحیه در سلطه ساز
 ش هزاره بروقی فرمان رهیت افراز بود گشته بولف نام قانا خان که تا آن زمان
 در مقام خج افغان مت داشت با بر مکتب آن ناحیه تا ب توقف مینا آورده سالک
 طریق بر غیبت شدند ش هزاره اولویت را خطا افساد و عار از رفته دف در فرود
 اقدار و بهستاد آورده در شایرا کمال فرمان هایون بش هزاره و مهل گشته چگون
 معروض توابع میر سپهر مدار و مجددا حکم مبارک با حضار اصدار یافته ش هزاره واه نود
 طریق انتقال گشته بعد از فرجه بکمال با بنه و اغو قرا گزینشته در دست و چهارم در جواب
 خدمت خدیو کامکار گشته روز دیگر حضرت ظل اللهی جلای خطی کس بیخ که در کار کاتب هزاره
 آمده بودند در اشته تا چند روز آنجا حکمت بر هم من از نظر اقباشان که سخته
 اسپساری از ایشان در سفر بیخ با سق ط در آمده بود اینجا اسپساری از شارد و اسپساری
 وینا مت دارا ایران و عزل و نصب بیکدیگر سیکان در زمان دنان و بیست هزاره کا
 تفویض و روز جمعه غزه عثمان بعد از نظر بدست مبارک تارک او و ش هزاره نصر انکی
 بر نیاسا خسر عثمان داده معزز خود کند که در عهدش هزاره که حقیر است چب زده بعد از آن
 بهر یک از اولاد که حکم قضای نفی کرد و حق را بدستور ملوک بطرف دست راست زدند

یکشنبه سوم ماه رمضان میرزا امیر خسرو بانه نکت و شان روانه ایران سینه و دره
 لوای جهات بیابان جلال آباد رفت یافته در ماه از جلال آباد گذشته از بیابان
 شرقی بغلیه میفرسخت قناب بر کاه خرد جا به بروج حرد و ماه از گذشته شد و در آن مکان
 و از ده خرد از آن پل کهن برسم مختار میفرودید که در منزل پشترت است از روز
 شوکت و فریادند و شش خرد کس پیش نه که شوکت همایون اختصاص می باشد
در بیان توبه شوکت و ابراهیم پشته نامرغان و تخریب چرخ از دولت علیه کارخانه
 صوبه داری کابل و پیش در بانا عرفان میبود بعد از شش روز غریبی و کابل که آن مهاجرت
 از حوزه تصرف کور کاینه بدرشت نامرغان در حدود پیش و رسالت محبت را میفرستد
 مشغول خود داری و در حینکه عیان کابل از آن همایون غایب شده جهان آباد شدند
 مشور عینت از مروت اقبال در باب بدو آنه کردن این با هم نامرغان غرمد و پیش
 نامرغان بملاحظه پاس حقوق آن دولت راه اقبال همایون بسته در دسترس است که در کابل
 برود و جنبه و در امر شوکت نیز کردن آتش چنگ برداشته بعد از این معنی مستطاب
 آن غنچه خیر و پیش در دز چیه خرد و جمع داده می فرستد در بند خیر اقبال و در ده
 روز در اندام که منزل موم بر یکجا بضرع بر اوقات انجام او تا در حجره طاق است
 بنده و انخودق را در کوب نصر الله میرزا در آن مکان گذاشته خود در طرف عصر انداخته
 بر سه چوبه که گوه سپاس دهند در راه بسیار صعوب بود با فرجی از غریبان جوار و در
 نزد کله سبای و جوبه بوم پشته نامرغان اقبال در صبح روز دیگر در غایت گذشته

سی فرسخ راه را طی کرده از بد راه بر وقت آنجا حث رسیدند نامرغان از آن
 طبعه همایون خبر داد گذشته به تیره جنگ پروخت و معروف از کت پیش تا آن سپه
 بعوریز بر قب پشان تا شه بطرفه یعنی سلک صحبت این را بر آنکه سخته جی کبری
 عرضه میفرستد نامرغان با جمعی از دوستی اندید و سبک و بقیه راه فرار پیش گرفته شد و
 از دور در حساب عرفان و لشکریان بخوزه فقط دلبران اقبال است بعد از سه روز
 که امکان تمهید کجکه فیروز بود نیز و انخودق نیز شوکت و ابراهیم متوجه میشد و آن
 ملک و کشت و عرصه نمانت پرور از نپرتو ما پیمه لوای ظفر رنگ ناله فرکر دید **در بیان**
وصول خبر استمال قزاق گذشته شدن خیر الله ابراهیم پشته چون جهات
 از کیدها روید که در البرز که سکن دارند بنابر اینکه ما کن این مشتمل بر کوهستان است
 و جنگی پر وحشت در اوج رسپا سخت پشته رجا و مکان بعضی اوقات از درنا در نا
 پیروان می آمدند خیر الله و ابراهیم پشته را از آن با چنان حکم و لا عاقبت
 ایشان گذشته اولاً شمشیر بسف و رسان درخشان غایبان خانه پرور زمستی اهل شقاق
 و ساکن این نزال از آنکس نوزان شود و در لبران ابقاق یافته مغز پشینه و نما الله
 جبر در پشان که در فرزند که کین کاه و فرلا کاه و کین کزین سخته بودند از طرف
 افاز جنگ و سخته و زخم را بر دلبران کار از آنکه سخته کرده ابراهیم پشته حکم تصاحب
 کله لک لک شده پس درین و تصور از این قبضه پر شور بزم بنیان ملک کانه را پناه
 امیر سلطان خان فرقلو را با یالت آذربایجان و صفی خان بغی میر بر اکر در آن کوهستان

بر در آذربایجان قیام روانه و مقرز نمودند که با کسی که نسبت بقدر امکان بتاریخ
 و محاسن آن قوامی پرداخته مشط و انصاف موبک مسود باشند و در پانزدهم ماه خرداد
 فرجام صیام برچم اعلام نصرت انجام بیست هفت جهان آباد اتر از یافته ارمیون بفرستاد
 مقرون شد که رده ایک در هر مین بسته افواج قاره در چند روز فرج فرج مانند
 خیل بخوم از ده مجره لزان جبر کلکسان سان که نشسته گو که حضور نیز متعاقب عبور که
 اگر تا حال معلوم در روز دیکه گشته در پیسج موسم از رودخانه خراب بدو غنیمت
 دگشتی عبور میسر باشد آنگاه فایده اقبال خسروی در هر یک از این رده های نمایین
 که نمونه بجز در رو شجده دریای خود بخوار بود میگرداند سواره و دو اب با بار
 از آب که نشسته پنج شش هزار کس از سپاه لاهور در نظر فاب دیز را با دگر که
 قندرقان قلعه کاپور مین عاقبت ساخته است خوار از افراشته بودند قراولان
 هاون بعد از ایشان پرده شده در اس قرار آن مشت خاک کاسیل با امان که
 گو که و الا نیز متعاقب از آب که نشسته در اینمت رودخانه لغب بر اوقات سپهر نمود
 مقارن آن قومی کثیر از جنود اندید بر هر دو که زمین دار آیدند که مسلح محبت را اعتقاد
 با عاود کریمان نانظم صوبه لاهور می آمدند در ملک پوشش که دی لاهور مشهور دیده
 شده چنانچه کار بستند و آویز بنجر و لپان را پاران که نشسته سو شسته مکر معدودی
 که با قضا و قضا از حلقو دام کنند و لبران رنایا باشند بعد از زده موبک هایون بگایا
 لاهور که باغ شکر ماه متو که که عروج که دیدار گویا نان چون منار خنده را با افواج

از پیش من مملکت و نور دیده کفایت فان و کسل تهمت خور اطلب ان بدر بار غوثان
 و ستاده خود نیز روز دیگر بحیره سلا استشا فلک چنان نایز گشته است لک نزد چند نفر
 قبل که پیکر باقیس مدایای دیگر برسم پیش از پنجاه حضور انور کند اینده بوانیم
 خدمت و انجا و تعظیم رسانید و خلع فاخره خسرو لاه و اسپ تازی با ساحت درین
 و کمر خنجر و شمشیر متعاقب با و عنایت و نوازشت و دیگر در باره او بسدول ایالت لاهور
 بدستور با محمول و موبکول گشته خیر الله و لافان ناظم صوبه کشمیر را که مردم کشمیر از
 حکومت او کناره که دو ادای طاعت بودند سپردسان در لاهور توقف داشت باز
 با ایالت آن مملکت را از لاهور خسته روانه انوکا است و ما صرفان صوبه در ایش و که از
 جبهه که فرمان و در کاب نصرت قراول میبود مجددا صوبه داری کابل پست و در شنبه
 و فوج اقبالیان فرمودند که بمی فطرت مبر و ضبط کشته را بچین برداشته مترودین با
 روانه از در نظر فرین نمایند در میان وقوع جنگ سلطان فیما بین **احمد شاهرورد و کبیر**
و حضرت محمد شاه پادشاه هندوستان و کتیبه محمد شاه جهان آباد و وقایع آن نام
حجت شاه و بعد از آنکه دار السلطنه لاهور بکلیت تخریب آمد بعضی استیادگان پایه کبیر
 نظر رسید که حضرت محمد شاه پادشاه و الایجه هند و شش از اطراف ممالک
 مشغول جمع اوردن سپاه و عازم مقابل موبک نصرت پناه است موبک جهانگشای
 روز جمعه بیست و ششم ثوال از لاهور نصرت و از رودخانه نهار طرف عبور در روز شنبه
 مهم ذیقعد وارد سر هند شدند و در آنجا تحقیق پوست که محمد شاه با سیه هزار مردمان

و در هزار فضل چنانکه در هزار عاده وقت از دندان بوق آنک و حساب و انشاء
 رزم و آلات جنگ و اردو محل مومون بکمال است و نسی شاه جهان آباد و چون رفته
 خض که در آن خان آنرا شاه جهان آباد جاری کرده از جهت کمال روان در آن
 دیگرش بکلی پخته است در آنجا حصن حصین و قورخان یعنی تربیت داده و تربیت
 در آنجا خاصه بفرم تقابل توخت دارد و خدیو پهلایش هزار نفر از پناه خون است
 بقوادل یعنی فرزند که تا حواله از او در محوشا کرده دست بر در زده و تخی احوال
 چگونگی را بعضی رسانند و بعد از روز و شب ایشان مرکب زین روز نشسته است
 آنکه از بر بند حرکت و در آن منزل را بهر راه از ده که وی و چارشنبه هم دارد و قهر
 است که وی که تا کمال سسی کرده است دشت کشته حرم محرم دینه و از غرق در کوه
 خضی خان چو چپاشی و جوی از نس که در آن در آنجا که نشسته و در چشبه دم از آنجا حرکت
 و پانزده که در اطالی کرده شاه آباد را محل اردو رظف منادس حنند و قراولان در
 آن شب کواله از او در محوشا موافق کیش سپاهیکر در کوشه میکی و بسیم و لیر و زور
 در پیشه جیبر اقیل و چند نفر از زنده و دیگر کرده برای عظیم آباد دشت که وی بنا بر کشته
 توخت دیش بهر یازدهم در است از شب گذشته چند نفر از قراولان دارد و در کفران
 بحضور و الا آورده که تحقیقات زبان از پیش ن بهل آید پس محمد را روانه برای عظیم آباد
 و قراولان اعلام نموده بودند که در همان سرا توخت و جیبر از یک تاران حلاوت
 در آنجا از لندی حرم و ثبات عزم بقراولان پر دارند و چون در زور نوز تا کمال

کده

کرده است و چهار کرده آن تمام جنگل و مشن بر یک راه بار یک و در کرده دیگر
 فی الجمله خلا از پیشه و راهش هموار بود که در کان شربا شرا را در دسته کرده از جانب
 شرق و غرب از او در محوشا فرستادند که هر یک سمت خود را ملاحظه و در مکان نزدیک
 و همواری زمین و کیفیت جنگل و میدان جنگ را تشخیص داده در برابر عظیم آباد حرکت
 و الا رسانند و در روز و شب در آنجا راه را با ت جهان کت از شته تمهید نامه نرود
 که در کشته و روز دیگر حکام صبح لوی جهان کت نهضت یافته قول های یونان
 نفر آله میرزا تقوی و جوی از غواغین را سیر کریزین جناح های یونان فال تار و اوشا
 ساحت خه با فوجی از دلاوان یک عت و نیم از روز گذشته و در برای عظیم آباد
 چون حکم از پیشه بر رباط عظیم مر بود که بسنگ و اجبر آورده بود که انبساط با انا
 آنکان با استحکام قلعه و رباط منور کشته بمر کشته پر دانه حکم و الا توب بعضی است
 بسته حکم ایشان از نیم جان طلب امان کشته پارس لوس های یونان سر بلند شدند و در
 سر کردگان قراولان با در نظر شرا بران بروی فرمان حاضر کشته مجدد هر یک سر زنده
 که از او در محوشا بدست آورده بودند بنظر اقدس رسانند و از قریب کفران
 زبانند و او هم بخبر عمل آمده بوضوح پوست که محمد شاه از دستبر و قراولان پادشاه
 حصن کمال کشیده همان مکانی که جای حکایت نام عفت شرا شرا از آنجا
 سمت شرق و غرب او کرده بودند بعضی رسانند که هر طرف پیشه و زمین مطیع
 نرود که که نفر آنک و قابل میدان جنگ باشد مشیت چون راهی که با راهی

تجدید میفرستد غنای بیکلی صعب میزند در ضعی طبع اندکس بنزد آنحضرت اراده کردند
 که نسبت ارور را در توبه کشته در طرف پندایت که مایه کز مال دشا جهان آباد
 واقع است در میدان وسیع و عرصه هموار در راه در نصب کوه که فیروز دروغ ریاست
 عالم افزون نموده اگر تجدید بمغایر باید بکنک پردازند و آلا از همان راه در بیت توبه
 نسبت شاه جهان آباد فرار و موبکها یون روز چهارم قبل از طلوع خورشید منزل فرود
 و از رود فیض گذشته در روز شنبه ارور تجدید مکان هموار سطحی دیده ختام فلک
 اقسام را در آن مقام افزوده با چند نفر از اولاد آن طرف فرجام تا نزدیک مسکن
 تجدید شد که علمها و میرقا و تو بجانان نشان نمودار بود با پای جهان نوزاد اعتبار
 ساخته و لشکر بشکرگاه نظر تحقیق انداخته بمقوله است باز کشته اقسام شام بفرستید
 که برهان الملک سعادت خان که صورت در چند مملکت و عظیم امر از هند و سمان است
 باسی هزار نفر قشون و تو بجانان دستداد تمام بعزم امداد تجدید شاه و در پندایت
 شده نه الفور جمعی از سپاه نظریه نامه بمقابل او نامور شدند اگر چه همه جانها صدمه فرسوخ
 کجا پیش ارور تجدید بود لکن سپاه نظریه کیش بود که از کشته و کفار روز نهم کشته
 می آورند آنگاه از فوجی را باقی برب بر مسکن او فرستادند صبح روز شنبه با نزدیک از
 منزل حرکت و چون رودخانه فیض که بش جهان آباد جاریست تا در باره حوض کین فرسوخ
 حاصله در صبح کوه که جایگزین از آن حضرت و قشون نصرت نمون را سه قول فرار
 داده شد هزاره نصر الله میرزا را ایتیم فرستادند که از جانب شمال دربار حوض تا
 حلال

کنال

کنال آمده رهبت قرار زدند و شهر بارگشود که پاپی رود فیض و حوض میر کیران کنال
 نظیر شده با جمعی برار ملاحظه بورت و موضع جنگ عازم ارور تجدید شدند در عرض
 راه فرادلانگی که شب بر راه سعادت خان نامور شده بودند و در آورده
 که سعادت خان در نیم شب از پیراهن خود را بر او تجدید رسانیده فرادلان عقب
 او رسیده بسیار از کین و سباب او را پیر و غارت نمودند پس آنحضرت نیز از
 حیدرات مسکن تجدید شد که کشته شده از روی رانها صدمه کثیر فرسوخ که میدان سطح بود
 برای نزول بسیار در بدو قی زمان نصر الله میرزا با قولها یون غنی و در آن موضع
 نصب لوامی قرار کرد در آنرا ران حال مس و نشان آگاه میشود که شبستان چند
 منصور بنه او را تاراج کرده اند و صدمه غیرتش این معنی را بر تافته از راه غزدر آنگاه
 جنگ و خان دوران سپهسالار هند و شش باد و صیافان رود قشون پادشاهی
 و جمعی از خوانین عمده با عنایت او از بی برانده خود را سه دسته کرده با تو بجانانهای
 سنگین و اقسام رگین بمقابل او در خانه تجدید شاه با نظام الملک که صاحب صوفی
 و عظیم امرای آندولت بود و قرالبدین خان وزیر المملک و بقیه عزیزان و صوبه
 و جمعیت از راه فرزون و میان مست و بانس و تو بجانان و سباب شش فرسوخ
 آمده پشت بقور خان خود توبه صوف و تربیت نظم در باره سیوف کردند و از زخم
 و جمعیت بشان بگذر که که از نیم فرسوخ که میدان جنگ بودند مسکن ایشان پشت
 صف بست سپاهی میدادند و سپنجی طول سپاه آنگاه نیم فرسوخ بقور آمدند

کشور فیروززی که از دودمند چینی روزی حدود ۱۰ الفورد همی را بصیانت از راه رجا بول
مقرر در برابر آستانه دروغ و خفوس خط برهنه که در آن خوام بولد و قول مستقر صولت
نظر آله میزرا و جمعی از خوانین کشته تو بهار کوه توان را که میدان جنگ محل آتش افشان
آن نقیصین برقی آنک غنشد در محنت لوائی ش هزاره و الا تبار که آشنند در همت آیت
یومند یفرح المؤمنون بفر الله در عرض روز مکاره افزا شنند خود با انواع نضرترین
و مبارزان عرصه کین و تو بخی نهایی جلوه متوجه صیدان بزد و عازم ممو که روزم دادند
کشته **میت** ز بس تعداد لشکر پیکران بودند سر کشت که کلب فرلقان بود
برون رفت از نوم صف کشیده شتره بر هزدن از جنگ دیده شد از آتش
از سپاهی بخار فرخ مرگاد مای افک چند آنکه در محضر کشیدی با بر این نیک
نیزه دیدی غیر تو خم رویین و لوله بر چرخ همیتین انداخت و پرچم ریایات لکلون
پرند سحت سپهر آتش کون سحت تخت چو چمن طرفین مانند چرخ شمشه جو شود
دیکمیز پرده چشمه بهار زان جوار و بهار دران خونخوار دست به شمال آتات جوب کن دند
در مای دلیران مانند کوی در چو کان توایم سپان عطفان شد در دوسر کن
بان جباب در دیدار فران کرگردان هر ماشه که کورد لعلک میشد چو کبوتر از در یک
ستی پناه می جفت و هر از دنا تو بیکه دنان آتش نشان مرگش دند بر بانه نزر بر برینی
خنگ و تر میگردید آتقصد از ابتدا ای ظفر تا انقضای چهار پنج ساعت نایزه حر آتش
طعن و ضربت شتهال و سیف و سنان دلیران بر نشند و خشم افکنی شتهال دشت

تا آنکه سعادت از لشکر مندیان رو برناشته پیکر ری جانب انزمام شسته قند بر آن الملك
و شاعر محمد فغان برادر زاده او که در مروج فیل قرار داشتند بهمان نحو اقربا و اجتماع
زنده که فادغان هران که سپه سالار و مدار ایسلطت هند و شتاب بود زنده گشته
یک پسر او به مظفر فغان برادرش مقبول و میا عا ثور فغان ولد و یکیش بقید آبر در آمده
خودش روز دیگر لعنت آن زخم که کار که افکند بود در گذشت و اصحاب فغان سردار فغان
خاص پادشاهی با شهید ادغان فغان و یاد کار فغان در حسین فغان گو که در فغان
و معتبر فغان و عقل یک فغان و عا اصحاب فغان که از امرای معتبر بودند و قرب صدف
دیگر از خوانین و عطف و سی هزار تن از لشکر بیان پشان عرض شمشیر زهر آبگون گشته
و جمعی کثیر زنده بسکه که فغان سپه مشند و محمد شاه با نظام الملك و قمر الدین فغان
وزیر اعظم چون قریب باروی خود تو بر صفوف و اعلام اعلام صولت نموده
بسکه خویش باز گشته دست بر ذیل محض زدند و خوانین چید و مرو نیلان کوه پیکرو
تو بجا خمار پادشاهی در اندک که بعرض جنگ آمده بودند با خنایم بسیر روانه افزون
از شمار بچله تصرف در آمد و تا عصر تنگ عرصه جنگ از جهه سپاه هند فغان جدا
گشتگان ششون که دیدند از وقوع این شیخ نمایان چون محمد شاه اطراف اردو کما
خود را بموصل و خندق و تو بجا نه سلامت داده بودند جزو کوهان سگوه سپاه
انجم کرده و اذون یورش فراده از چهار طرف مجامعه لاری او نامور شمشیر
راه فرار نموده پردا هند چون کار محمد شاه با نظر از انجا میدرد در سیم فغان سلطت

نه خود کرده و افسر دردی از بر سر گرفته با خوانین و احرار استظهار مقام وارد درگاه سپهر
 اقسام که دید چنینکه پادشاه عزیز دارد و در الامان حضور اقدس بود بر آن است
 ای که بنیامین حفرتین محقق داشت از بیست حضرت نعلی الهی شهادت نظر الله بر زار را
 تا فوج لروی مایون با استقبال آن پادشاه فرخنده حاصل شد و در کمال
 به پیشگاه حضور رسیده حضرت نیز تبارک و تعالی را در رسم اعزاز نمودند
 که دستگیر در چنین وقتی شایسته این بر در دست آن حضرت را از در نطفه گرفته
 در سینه مایون عیش خویش رسانند و در حقیقت زمان همیشگی کند و دست
 بدست تصرف دولت نایب در آنکه در آن وقت هم روز در خیمه سعادتش همان
 و اگر می از بیست چینی میزبان در خورشید میهمان بعلی آمده باز محمد شاد
 نظر معبر خود محبت کرد اما افواج نصوصه همان پنج دست نهی صره باز نماند
 محمد شاه روز دیگر بالعوائد که داشت لذلک در هر کج کوه عظیم اروی غفور غفار
 پاس دلی حرم آن خاندان و الا بتاریخه نشی آن پادشاه و اولاد و در حرم
 او در حلاله مسکن نصرت اثر قرار یافته بعد الباقی آن زکند که لذایع احوال باقی
 که دید که همه بهر ای رکابان پادشاه نموده بولند همگان در شرایط فرستادگی
 پر داند و از آنجا روزی چند عزمه در کجه رعایت جهای کبریا بجا بست که در همان
 در در آنوقت کرده روز چهارشنبه ششم ماه باغ شعله ماه مغرب که عزمه گشته روزی که
 در آنجا توقف و محمد شاه بر بزرگ لولم میهمان عرض شده بیشتر روانه شهر که دید و در

نه از بیخ عزیز بود و در غایتان لذایع ابتدای بیخ تا در دولت برای خاص پادشاهی
 یال بسته با اندازنای قیمتی از زر نقره های گران بها و آئینه نقره از سینه کار پادشاهی
 اندامند و قلمو را که در تخت داشت طبع پادشاهی جهان و در آنخانه سلاطین دادند
 اندوستان بود متفکر که دولت سخته چهره تندر در میان همه قلمو بر دادند و در روز
 مرکب اقدس جناب محمد شاه سفه افشا که در بزم عینا فکرت کرده فدیو جهان در
 انقضای مجلس بدینجا آنحضرت بر در آن فرمودند که موافق عهدی که رفعا اول قرار یافته
 سلطت هندوستان باز بنجاب پادشاه تعلق دارد و آنچه شرط اعداد در رسم دولت
 بمقتضای ربط بر کهنه در باره دولت ابدی شوند که کانا بمل خواهد آمد که هر ستم
 کزیم بمقدم رساننده بشکایت این عطف که پنج بخشی را علاوه بر آن بخشی یافته تالی
 جواهر و خزاین و اسباب پادشاهی و ذوق رسالین سلفه را که در دست سلطت بود
 مفصل شده بر عرض عرض در آورده بر رسم شمار ایشار که در چند که اهدت بخرن میستگان
 نوال فدیو سپهال نظر اعتبار بدان کموز و خزاین که پیش محازن سلاطین روی زمین
 از مشران برابری میکند و مکننده دانان نیاز مندی از قبول آنها در چند تا بنابر
 پادشاه و اولاد آینه این مسئل نقش پذیر قبول گشته محمد ان این ببط خزاین
 و موتات بقین فرمودند در میان وقایع تواریخ مطالبی سال فرخنده حال هزار صد و پنجاه
 چون افواج شک روی شتا و سپاه سرد هر رختان که با و پیمان عزمه جهانند
 سفند از بسهی قدام ریابان که در در آنخانه کلاز بر طرف جو سار بار نزول گشوده بود

دست یافته شخ و شاه چهار در هم کشیده روند و او با شش همین در محلات خندان
 دست نظامی افزوده سینه کلزار قهقهای کاری چاک چاک و کلگون خندان خج از آب
 بار دبوک عربان و هلاک شده از چوب خیمه زرد را آورده اند شب شب دم و چو که
 دشمنی و نوز و تقارن نهاده بودند خرد و زمین فر هر هر قصد فرغ خسته شتا از غلوتری
 جودت بمنزل خاص حمل فرایده و نوز و استکان قوی بازوی برقی نفا کران عبدا شمالا
 به جنب آن شهر عا رگر معنی دیماه زمانه ثابت تمدان چهار از پنجه و سبر که نمود
 بر که نشد و صاحب کلان لاله و کل از تاب غیرت چهره برافزوده از برای جنبه و شیخ
 در شان از شت خا بر بزه نزه و سنان بر دهنده میان سینه حبس شده و قوی و سنان
 چنار کجوشال فوج بر خا شجر رستمان ساز و بزرگ خویش که دند و یلان صاحب توکت
 کفنان و دلاوران صنوبر لوامی کلگون پرند در غرضه کاشن افزوده چار و بر اصول
 فارو که که جنود سلطان دی بودند از غلبه لشکر بهار حیرت زده بر جای خویش جنگ
 مانند حریف رستمان چنار آذاتش که خواجه افزوده بود در کوفت یعنی نشو کله راست
 از و دیان سرد و زبانه بر آورد و در شب شب طرف عصر منزل محمد شاه را بقدم سینه
 انقباب رنگ پت الرق اقباب سفید و آماق ام از نور و هر رنگ سفید چرخ
 و نقش بیع طرفه بر کجش **ذکر حدت و وقوع قتل عام در شاه جهان آباد** در شب
 یکشنبه یازدهم بدون اینکه از جانب محمد شاه شماره یا از طرف معارف تحریک و ان
 رول داشته و غلبه آشوب بندگشته معنی از عوام و او با شش در میان شهر بر اهل از پرتاب

کده

کرده بعضی از منصور که در اهل شهر نزول نموده بودند در آنچه در مراسم
 دست درازی کوتاهی مکرده چند روز لشکر بان ایران را با شیخ ما فرما و پنجه ما و اند
 ذبح قرملا سخته خون ایشان خدای شب عید و مضاب دست ایستاده نموده بر پنجه
 بهمان کشته رگین که دند و از آنجا بیای تو بر بر غلبه نه پادشاهی رفته خندان
 کشنده پس کم و الا معارضه که بعضی از دلبران در در و در محلات مانند خصل نجوم کپ
 مدارات فلکنه صاحبگان دیده از خواب سته سبار و شامت قدم با شنیخ و مکنه
 که اعدای زغا زیان با از منبج خود واری پروان که زود تا فردا آنچه مقرر کرده
 و مسکام طلوع آفتاب که قران قره نمود صبح هر روز بد کرده بقصد مقام شیخ
 از بنام بر کشیدند خود خورشید از رگین سر و بر را بلباس رخ شقی لایسته با هر
 و عارضه تا نیاک بر پشت خنک فلک بر آمد خرد و پهمال بیست خنکین و صورت
 سوار یکران جهان چما و خنجر که زران نزه در و بهرام صولقان کیوان آنا را له
 بدنه کاب طال آگشته مسجد میان بازار را بقدم آند سس جدر فاص و عام
 و در امکان بعد از تحقق این حرکات و شیشه که از که ام محله و چه حالت
 دلبران را فوج بر پنجه انکهه نقیب و امر تقبل عام امحلات فرودند شور
 و آشوب نزع اگر در میان شهر بید آمده و الفور در و دیوار عمارت ریشه نقش
 سا فلها گرفت و مسکن اصی باشان صفت خانه زنبور پذیرفت بنای دکلش
 شراب و لذت عوام مست و خواب افراوده و کور و دناش سده مانند زود ماده زنجیر

در کشته رانی که طغنه بر تصور جنبت میزد بعد مکه کج کا و بر طمان تصور یا ش جو منهد
 که از چشمهای لطیف کوثر آب مجوز و فزوده جوش خون شد و بازار جوهران و فرائ
 در همه بازار دو کالین تجارت در باب گفت و تمامی سوانق نیز بکلیت نفا در آمده غایت
 انگره با غمی چنان رس با شش خود سوختند و زرد بویک مانند شخ سید مجنون او بیکه در است
 کشته نزاره این ترانت که در فو دمانها بر آمد و نوزاده دمان از دشته چون شود در دست
 سر نفاک کشیده حاصل از دوز و زده اهر لاله در سجد باغ و چند قلایک صغیر اکبر اعظم
 شمشیر شدند از سنگام طلوع نیز انظم تا زمان خوب زمانه شعله بر زد شور بانا بر سید
 و در کند و کوب رفت و در ب قتل و هت و اهر و سبی تقصیر واقع نشد سنگام شام
 که نصف انقوده لکه کوب جنود قدر دانش جمل عوام برق خرمین زندگانی سحران
 از خود و بزرگ نهر شده بود در صد شفاعت در آمده التماس شش غلبه با نسوز
 بزلال مغزو و بخش فرودشت و فرما نوزاد فرشت راه برینها کران شکر نوزاد نرسبت
 و اسرا که در قرقف لشکر بان بود تمامی اتر داد و با اولیا کایان تسلیم شد کویا
 زمانه بدیع گردن چشم بد در دو ساکن الطافه مانند سپند لوحش چون در شب نوزاد
 سیدین زلفان داماد قمر الدین خان و شاه مولان که در اعظم بودند در رضای فی
 بجز یک قتل فی بان هشی و سیدان خیالان شده در فایح نهر در جاده محقق شده بودند
 عظیم آذغان و فولاد فغان که از میان دولت کدر کایه بودند بکلم دلا نامر کشته
 این کشته سوری الهی را با چهار صد و هشتاد نفر گرفته بد بار دولت و فرگردند که حکا

بر عرض شیخ یاس کشنده از دو کوه و دو سی شاهزاده نصر الدین میرزا چون متحد از بر آورده
 بجهت شزاده نصر الدین میرزا را خطبه کرده بر تپه سهاپ سوز و در پیش نیم سر در در دشت
 کفار و در جنبه می خور ایوان و ایوان خاص نما چنان و نما بگفته ایام غیر ترار کشته
 نوزاد و غیرت شب قدر سه هر فرد خیالان کوه پیکر دکا و نای فیل منظر و پیران نژاد
 جهمت و در بنهای صاحب سلامت بیک انداختند روز یکشنبه میت و پنجم ماه زبور
 شازاده بیدل شاه و لاجه رفقه بعد از انقضای مجلس سوانق او کوب و در کشته
 علیه عثمان مروارید و زینین بجواهر شاه جولد زبور قامت شاه و الا تبار شمشیر
 قطعه الماس نیز تکلف و سه زنجیر فیل با چند سرب باحت مرصع بجهت سوار شازاده
 به سینگاه جلوس کشیدند شب و شنبه میت و ششم مقام سیدین واقع شد حاصل
 در عرض چند روز ضابطان خرایین و بیوات از انجام شعل مغرره فارغ شدند حاصل
 بگردگان از ظرف نیدی و بیمن و او اندا و سباب مرصع بجواهر بیمن و بیمن نفسیه
 چندان بقلم ضبط در آمد که میسبان او نام و دفتر نویان انجام از قصر و حصان
 عا خوا آمدند از جمله تخت طوسی بود که کوزله کاوسی و خزانه و قیاسی رونمای
 شاه جولد از کرامت بی در ایام سلاطین سابقه شد و در کوه در جواهر که بصطلاح
 صد هزار لک و هر کا صد هزار عدد در دست صرف بر صیغ آن شده بود و بسنجین
 نوبی غلطان و الماسهای رخشان که نظیر آن در خزانه هیچیک از سلاطین وجود
 نداشته بخزن دولت نادره منتقل شد و خوانین دولت و جهان در آنخانه دو در ایامان

خود اری و صوبه داران ممالک اری نیز گردنا و لکنه لغت و جواهر مرصع اکت
 و نفیس سباب بریم پیش هدیه مارگاه حضور شد و بعد از فوت سعادت خان
 محصل بصورت مکتوب در فرستاده یک کرد در که با مطلق ایران پانصد هزار تان
 با نیلان کوه توان و سباب پیکران از صوبه زبور بخوانه عاوه رسانیدند و در ایام
 توقف از فرخین سلطت پیشش ارا و صوبه داران و در نزدیک یا نجاه کرد در که
 ایوان آفتاب و در جواهرات و سباب کارخانه جات و امانت سلطت مقدر خط
 که درون از صوبه تحریر بسته رکاز چنان پادشاه به نظر کرد و بر سر باشد بر کار
 پادشاه و الایچه و اکت شد و باین وسیله ابواب منته بر روی سومات عاوه کویا
 کشوند و عطا و روسای لشکر که مصدر خدمات شده بودند انعامات شایان عنایت
 و بموجب غازیان و ملازمان مرکب ظفر قرین صادر موجب که از دیوان داشتند
 و بخدمتگذاران در در میان نیز بقدر نفی شصت روپیه و صد روپیه انعام و در
 کردند و از فاضل و عام اروی سپهر شام و خورد و بزرگ نوکب نظر فرجام هر کس
 برابر رتبه و حال از خوانه جو و کچینه چنان فید و پهمال ادراک خطی خلیل و در پیش
 بعضی چیل نموده چسب و دامان اماک از در و سیم حصول لال با حنه از قام حمت
 فرجام بیجا ولایات ایران ترصد و ریافته بال و جهات سهله اما لا ایران را بموایه
 مقرر گشته روز سه شنبه سیوم ماه صفر بیجا ارا و خوانین دولت کور کانیه خلع فاخره
 و کار در مرصع و اسیب تازی تزار ارضیت و مجلس خروانه از بسته محمد شاه را بپوش

بمبارک تاک اورا با فر سلطت بر بند و به انقد است فاضل بهره مند ساخته رو
 شیشتر مرصع زین میان او فرموده بود و پیش او بجا هر کجا تنها چنانچه معاد سلطین
 شدت زینت دادند و بکن پادشاه ای هند و سستان را کما کان بحضرتش بپوش
 کردند محمد شاه بعد از آنکه سر با فر سردار است هند که در که چون بالطف نادری
 و باره حاجب تاج و تخت و در میان سلطین جهان فرود گشت شدم ممالک انطرف
 آب انک و در بار سندان قد متبت و کثیر تا جاکه در باری زبور بدیای محیط اتصال
 می باید بعلاوه ولایات تنه و بنا در و قلعه جات تا بعد بر سیم پیش ضبط و بممالک
 محروسه ای انعام باید چون اکثر ممالک سمت شمال و غرب آب انک از قبل غزنین
 و کابل هیئت داخل ممالک خوان نموده میشد انحضرت نیز قبول و منیمه فکر و قدرت
 فرمودند و شرح و شیخه که محمد شاه نموده را قم حدود بدولت والا پرده و در فر
 عاوه ضبط و در همان مجلس ارا و همان دولت کور کانیه بخدمتگذاران و رضاجو با خاطر
 مقدس پادشاه و الایچه ترغیب و لولایات و اولاد رضایح مشفقانه که بکمال ملک است
 ابد و رسم سلطت رشید آینه کوشش پند نیش پادشاه و همان آن دولت باشد
 و مقرر داشتند که در ارا بوشا هند و سستان بنابر که کلید محمد فرامین محمد شاه
 کل دستار طاعت نموده سکه و خطه که تا آن زمان در ممالک هند بنام نامی شایسته
 باز با سیم ساجی محمد شاه پراچ سازند و حکام مطهر مشور بر خدمت و ایضا و انحضرت
 بصوبه داران و اطراف و ارجای کناف از موقوفه اعیان و صدور و ارسال باشد محمد شاه

بر او نکت و آرد آن ممکن داده چنانچه از هر دو ان در باب صفت هندوستان بملازمه
 هایدون مقرر شده در بیان **نفت مرکب جهان کثرت جهان آباد و وقایع آید**
 روز سه شنبه مضمون صفر با شج و ظفر از آن جهان آباد است در جهت افراشته با شعله
 ماه را مقرر توایم بر سر غرد جا به منس بودند و بهر جهت بنامه و معش روز توفی رایات
 جهان کثرت در آن جهان آباد و اثنای آنها بعد از وصول گوگبه هایدون بر سر راه در آن
 ساخته همه جا رود و در آنجا پیر خراب و انگ را هر بسته از زمانه کوهستان که نسبت بسیار
 اکتفا سلاقیست دشت توبه مقصد و در دست و مضمون ماه بر بود و در آنجا پیر خراب
 بر بود آب در مفرغ خیم سپهر پناه گشته بعد از آنکه نصف سپاه از آن گذشت نوم
 بر بات و شدت طغیان آب بود و حاصل جبر لطافت جرز در آنجا را بر نمائند گشته حکم داد
 کشتههای اطراف جمع و افواج قاهره به کشتی و کبی بر در آغاز عبور کرده چهل روز بود
 فیروز با نظرف رود و اظهار گذشتن عبور مسود لنگر توقف انداخته در مضمون ریح انان
 بنا خدای لطف یزدان خود نیز کشتی نشسته از آب گذشتند با وصف اینکه همه عبور
 مرکب آنچون شکوه از زمانه کوه واقع میشد باز کرمی هوا تجدی آهسته آهسته که در کثرت
 آن مرغ نفس از طیران بازمی ماند و جوشش این در بر دلبران تفتیده میشد
 زگر با فان صوبه دار لاهور و عثمان تا سر رود چمناب در کاب فیروزی باک بولونج
 خدای کند از سر پرده انداخته از آنجا رخصت اضراف یافت و چون پشته و در طرف اقدس
 آن بود که بعد از شج آید هندوستان با بنام کار ترکتان و خوارزم که منبع شعله بود

نوربان بود در آن زمانه از آن جهان آباد بخارنای کامل هر دو کشتی سازنای حاج
 و توقف روانی و مقرر فرمودند که کشتههای فلک منظر در سل رود انکوره مرتب
 تا رایات جهان کثرت و آرد آنکه در آنجا بود و فیض خان پادشاه بخارا از شنیدن آنچه
 در بحر خیر غلظت در کشته متبرک پنهان مرکب هیون حاجی تو قاشی نام معتمد
 بر سیم نفارت با عریضه افغانی در میان بدبار غزوتان روان ساخته در سیم
 هایدون آنگاه در دسپکا بهر غول و فرغان هیون در جواب او بنام مقرون
 و اهدای از طایمان در بارانیز با ادر قی سخته نزد پادشاه خبر بود روانه و اعلام نمود
 که آنکس که آب از زمانه داده قاتا و نفا و ده هومان چکنر فایض میث کن از حضرت
 مملکت و منظور نظر اقدس و توبه به سب ترکستان مقصود همین مقصد است میباشد
 هر گاه با اعظم فرمان بقم فرمان بر سر سپاس آید فیه و آلا آنچه در شت آید گشته
 باشد از توفیق بقیل خواهد آمد و بعد از آنکه در رود نمبرل حسن ابدال مر اعمال آنک
 مکنون خاطر آن بود که برای ایصال خبر فرستاده شد و انصاف مرکب
 یکتی ستان ایلچی روانه می کرد و موم در موم غزده در عالم قرب و جوار از فیض
 روانایت حقه در صد بجهت پادشاهان و این اندیاز فرستاده مقدر آن پای
 و عریضه از سب است اهدایات روانه بغداد مشرب و نوات علمبردان خان فیض
 ایلچی موم در سیر اس و توفیق در آن راه با شکار صد و امر مجید بر نظر و نشان درگاه
 فلک می رسد لهذا حاجی فان چکنر که جو چمناسی دار کول و بشارت موم

قتلوی توچی باشی جلونفرت پیشروا بمالکت روس یقین رسادی و ازده
 هزار تومان جو اهر موضع الکت با چهارده زنجیر فیصل بر رسم از همان جهت پادشاه
 سکندریه روم و معادل آن برابر پادشاه جوزشید کلاه روس ارسال و درین
 ماه رجب ایلیان عازم مقصد گشته در ادا فرمانها عریفه رفعا میرزا رسید
 مشغول اینکه ایلیا رسوخان و آلا خواندم از حرکت موکب و الایجا سب زند و شمشیر
 آگاهی میدانند تصور کرده جمعیت موفور از اذیتیکه در کمانه خواندم خرام آورد
 بفرمانت بر عدالت خویش در درون و درینیکه هزاره از خدمت اقدس
 مرخص و عازم مقصد گشت بود در هرات آنچرا شنیده با فوجی از غازیان بفرم
 مقبل او وارد در بخش و این رس نیز از طرفین بر پنج فرسخی بخش آمده بود در اول
 طرفین یکدیگر برخورد و درین زلزله که باین منظره دستگیر او زبانه گشته از در
 کوشان وارد و در موکب هزاره بر بخش معلوم ایلیا رس گشته دیگر پای جوات
 پیش گذار گشته سمیت ایلیا در روانه و قلعه مملو ببقایان را که باین ف و و پیروز
 واقع است حضور و بطرح یورش و بگذران نورش انقلعه محکم بنا کرد که در آنجا
 ساخته اگر چه ایلیا آنجا در قلعه درای میگویند اما آنها نوقت در لودخ آنجا
 در شهر ایلیا بوده برای خبر گیر ملک قلعه کمان با همی عزم است قلع نموده از آنجا
 در آن اثنا گذر جمعیت در لودخ بنظر ایلیا رس در آمده بمقتور آنکه گردن موکب هزاره
 که بر وقت در رسیده بر فرق و لاش غبار ادا بر جای گشته اند بر همه ترک قلع گیر نموده

تحت خبر گشته بخواندم رفت و جبر از اذیتیکه که در آن نواحی بودند دست نفل
 کشوده فرصت نیافته بودند که بر جمعیت خود تکی شوند در گوشه و کنار عرض شیخ ابد گشته
 پس رایات جهانش بجای مقصد قلمبا یافته بکلم همین رود آنکه را جبر است
 جنود ظفر نمود فوج فوج آغاز مرور و عبور کردند چون کوهستان آن ناحیه سکنای
 افغانه یوسف زمانه مخصوص داشت و آنجا بجمعیت موفور و عدالت غیر محصور و در
 سابقه همیشه مصدر انواع نفع و ثروت و پادشاهان سلف از پند ایشان متعرف حضور
 بودند رای جهان آرزو با پادشاهت دیورشت خوشی خصال که در حوزه همگام
 محروسه سکن داشتند نفع یافته افواج قاهره را کرده کرده بسکن ایشان و جمال
 شان یقین فرمودند و اکثر نطقه پادشاهت سلسله پادشاهش عمل کردند و عمران
 سرکشان هم اغوش شیخ ابد گشته بقعه روس و سرخیان پابراه انجا گذار گشته
 و فوجی عظیم از آنجا بفرمانت رکاب ظفر منتاب اعتبار یافته موکب همایون
 از راه پیش در چشم و جلال آید در غره ماه مبارک وارد دار الملک کابل و در آنجا
 سرگردگان و سرخیان افغانه انولایت شرف اندوز جبهه سلسله آستان و موز و
 پیکران و همه جمعه از ولایات غربت است که بدولت نادره مخصوص دشمنان
 از طوایف افغان پشاور و کابل و جماعت هزاره و بیایه ایلات کوه نشین در سلطنت
 انقلعه داده روانه هرات و کس یقین فرمودند که در آنجا ضروریات و با یکتاج و استعداد
 آنجا عت باشد تا رایات بقدر آیت وارد هرات شود و شش روز کابل ره فرساید آقا

خداست گشته با نظام امور آن نواهی پرداختند و جواهر خانه و خزاین و زواید بسیار
 سرکار خاصه و احوال لرودی هایون را با قیاس فانه و تو بهای بزرگ روانه هر است
 صوبه داری کابل و پشاور را کماکان در باره ناصر خان برقرار و او را با همی لرودی
 نامدار و عساکر ظفر شاد را مورد به تاق و مهمان جهام اندیارس خده عازم سمت سنده
 شدند در چنان حرکت **توبک هایون بجای سنده و کفاری فدایا رخان بجای**
و دقایق آهنت خدا رخان زمین و او رسند در آیام توفیق توبک هایون در آذربایجان
 و همچنین در نادر آباد که طغیانه جهالینز و بدبختی سنده آنحضرت در اطراف شهر
 دشت همیشه عرایض بدر بار متقی فرستاده دم از او نخواستی میزد در اینها که سنده
 متحرک گشته ممالک سنده ببلاده بعضی ولایات سنده بایس دولت روز افزون
 متعلق شد بایست که سندر کفران را از دامن باطل فرور بخت روی عقیدت
 بقبل جهانیان آورد آن از غلبه خوف در اسبم توشش و دو اسب خیاالت
 مست بجای طراه داده از جهه س ما کرایس سپهر ماس بر بازنده چون ممالک سنده
 از ولایات کریمه و بتارک خمیره ممالک فیدو کور گیر گشته موسم دستان نیز
 آغاز سرد روی نموده فضل اقتضا سفر کریمه میکند عزیمت آهنت پیشینان طریقه
 زمان هایون نبغدا قرآن یافت که محمد تقی جان سیکر فارس با قشون فارس
 و کوه کیتوییه و کرمان و بنادر و حکام و تو این که جهای سفر مسقط بودند لرزه
 و تو بخانه وزواید قشون با غزبات و کشتههای دیوانه از روی دریا وارد سنده
 و تهنیتها

شوند پس ریاست جهان گش در شرم ماه رمضان از کابل حرکت و با تو بخانه جلوا از انیکش
 و در بیات روانه سنده در نیکش وزیر و وکیل را برای ضبط مدخل مالیات صورت
 روانه پشاور فرمودند و همه جا توبک هایون کوچ بر کوچ بر رسم استیصال روانه دره
 طریق متوجه گشته شد با وصف اینکه تمامی التمت مشتمل بر جنگی و کوهستانات صوبه
 بغایت آبی و زود بازوی هستش نشای تو بخانه را در کمال سهولت از آن موضع کنایه
 در پنجم ماه شوال وارد دیر و آهیل خان گشته که چه آهیل خان در آول اقله داری پرورش
 اما چون نبات قدم و فرار خه را در بر سلطوت فد بود فیدون فرمودن اقتدار از پس
 مشتض بر التهاب نار و اطلالت از زمین را مانند کیه عفو دس پیش آهیل خان
 دیره بدایره متابعت و اطاعت در آمد هر چند که در کنار دریا را یک که نوعیت سنده
 ضمیمه جهان کن بود شش هفت کشتی بنا بر ملاحظه خرم از منصل سکا گشته صل سبلان کوه
 همراه آورده بودند که در ضمن ضرورت سیکر بقصد و هنده تا چون دیره آهیل خان
 نزدیک بدریای ایکه بود کشتهای بسیار جمع و غنایس همراهی راه باره بهم چوسته
 تو بخانه هایون و عمله و مستحفظان تو بخانه را با کشتهای از روی دریا روانه و از نمر
 بوار جهان گش را بجای دیره غازیان نهضت داده در پانزدهم ماه ولرد و دیره
 مرکز دایره دولت سنده غازیان و سرکشان آنرا بار در دیر بار فلک اقتدار آورده
 قله جات آن نواهی و عرض راه که از نوابی زنه بر کشته معناد بودند در مقام کرک
 و سنده او مقلد فلاحه افتخار گشته مورد عفو دمان و آهیل خان و غازیان هر یک

بدستور بق برین دلدی در دست خود نایزنده مشمول عولف جهان شدند از آنجا که
 خدیو پهمال از بنام دی عالی شیمه گردید آن بود که سالکان طریق ضلالت را اولاً
 بمنج هدایت دلالت نموده که بعد از اتمام حجت به تئیمه او پر دازند و در از دست
 سرکش آگاه سازند فرمان خطب بجد ایاقان صادر گشت که در بار خود را در بدر و عیایا
 که فخر شور و شرف خسته حکم مبارک را توتیند بازوی نیارند و میکلی کردن امید واری دیگر
 بلند رخ خسته بدبار میقتش تا به در چهار دهه زقیقه محلی معلوم بارگانه تخیم مراد قات
 سلطنت گشت چون در آنجا بعرض رسید که آن آیه نجاست در گوش خدایار مخد و ^{مفکلم}
 نصیحی خبر داده با غوار نیویات لغتاً بصیبت بکرات و بندر صورتی وی قرار نهاد
 انداز تئیمه او مقیم گشته بنده و اخلاق را با ناهزاده میزد در لارگان کد گشته خود
 با فوجی از غازیان جریده و سبای سبای قیاب و انصفت و کیشته از دریا رسند
 عبور کرده با یغماشی پرده اشند با وصف اینکه آن طرف دیار رسند تمام مشه و صورت
 طریقت خاندان پیک اندیشه بود و در حقت روز با یغی ران سافت بیده و اعلی کرده
 وار و شنداد پور و در آنجا عولیفه پیش کش از جانب خدایار رسیده بوضوح پیوست
 که ریش درون او اصلاح پذیر میشت و عمر کوت نام می را که در دست جد آب و آفته
 واقع و بجهت نمود وی فرسخ از آبا دانا در دست بر صورت آنکه ترک جهان گشت
 از دور و در چنان بر زمین عاجز خواهد بود از راه دیگر که آنا در دست بجان فرورفته
 آن قلعه را پناه عافیت خدیو پهمال دور نشسته و هم آنگاه سپاه منصور را بپرز

آب و آفته امر کرده هنگام صبح سید لطف الهی از شنداد پور روانه و آنروز
 آن شب یغیار نموده سه ساعت از دور گذارشته بجایا عمر کوت رسیده ندا و صفی آنکه
 خدایار مدتها بود که رخت برخت بقلمه فرور گشیده تمامی خزاین و جواهر خود را در ^{جایا}
 بسیار عمیق که خطاب و هم بقعر آن مخفی رسیدی مد فون سخته چهار فرود بود و دست
 منظره مراد با بانه بنود چون همیشه تا نیکو لب الفزه مخالف ترا کفرا کند و از خسته
 خوانی خواهی دست میدد خدایار را قلعه مذکور تیه حیرت و مجلس غفلت گشته بعد از آنکه
 کرد موکب فلک سگوه کرد بخار دیده مرادش گشته استیاط و درود بیت عقاب پیکر نموده
 مانند مرغ لکنده و طایر بال کنده از نفس قلعه بر گوشه بام فرار جسته آغاز فرختن نمود
 کشت هزاران لوح و شمشیر کتار که شیشه زان لشکر جلالت اثر بودند در فایح قلعه ^{رسند}
 او مانند صوه گشته بال راه تدبیر را بسته دیده خدایار بقلمه رسند و بعد از مدتی بغیر آید
 که در صدمه چنگلش بی حواش با شیمان هفت خراج گیر و راه بخند برای خود کمان
 کرده با ایران طایفه دست بردم سیمان زده پیا بوس اقدس سراز از دست
 و تمامی خزاین از بیم دزد و دزدت لولاه و کمر که در زوایای زمین پنهان داشت
 بیخط ضبط در آنکه بر جبهه یک کرد و تمام از تجویل کجوران کنوز خانه انتقال پیش
 پس موکب همایون روز پنجم و پنجم از عمر کوت عطف عنان کرده خدایار هم
 بر بسم بس همراه رکاب لغرت ختاب، موگشته درش نزد هم ماه تبا نیکد
 خدایارند لیکنه با فوج و ظفر و درد لار گور شدند در میان وقایع همین فصل ^{میل مطالبی}

هزار و صد و پنجاه و دو ساله سلطان زین العابدین اعظم روزیت و یکم ذی قعدة
 نشین محکمه جلگه خدیبه باغی که از خدا باد چرخ نماند مرغ ایشان کم کرده کرد
 کوی حرمان پیلود باز هزار نو اصیت کارانه در اطراف باغ بلند آوازه بر
 وفاخته را که در حرمت دار الملک کلشن کوکوزان ملکیت بطوق بندگام رو کردن آوازه
 برازجت رسول نسیم بهار با بدیه نسیم سکن از به من در ای فریدون فرزند درین بار
 وصول بهای کشت گلزار گنود سلطان با قوت انفرکل بر کشت زرد فام کلبن تکمه که
 بنیم خوقی و سگفته طبعی بر برور هر کوستان کلشن در است ملکه نیارینخو قلعه خود در بر
 شکر پرچ کشوده از خورده فشان متقبل باج و خراج کردید و رحمت گلزار از رستی
 کلهار لاله عباسی بند عباسی شد و دوران زینین چمن ترک تا زین جبهه خواجه ایستاد
 قرین شش کل بدر آمد و خوار زینان دی که غارتگر صحن وینما بیان در الملک کلشن
 بودند سر به بوسه کشیدند و از بیکان شک چشم سگوفه بجاکر که کشیده کلای
 نافرمانه خندان برین شمار کردند و از ترک صحرایشین ریاهین روی طاعت
 بدر بار سلطان بهار آوردند چون از ابتدای کار که مشعل عالم افزو این دولت نادره
 از پر تو انوار تا بند الهی او دشمن و بر رحمت احوال جهان بیان ضیا افکن گشته طریقی
 مرضیه آنجا بیهت که هر یک از گردن فرزندان که باین دولت فدا داد در بر کشته
 بر آوردند و غایت بزور اقبال شایسته ای از پهای در آمدند ایشان را با باز از بعضی حرکت
 دستگیر کرده بر صدر کامیاب جانی در آمدند درین وقت که فدا یا فدا ای گیر و آسیر

تقدیر

تقدیر شد عطفت خروانه که در کام بخشی هست و دشمن بر بر بهانه است با او از دست
 در آمده بچگ فوت ایالت سند و آنها را بر قسم انعام داده آنها را با بعضی از
 سند بخند یا مرمت و اوران به فلجان مخاطب در از از سنه و کیمت سند که در
 بوجبتن عنایت و سگار پودا با بعضی از مواضع سند که در این بین عینا واقع شده
 بخاین داوود پتره توفیق و قامت ایشان را بخلاص نوازش و مطلق از استند
 و چون حیات الله فان و لذت کیریا فان ناظم صوبه لا مورد عثمان در سفر شاه جهان
 از مهران رکاب احدس لجه به بنیامب والد خود بصوبه دار عثمان فایز در
 عثمان گشته بود در این اوقات بموجب امر همون مجد داد لارکانه مجدمت والا
 پوسته در سفر حرکت نیز طریق ملازمت سپرده در عینی که موجب از لارکانه عازم
 میشد فزان همون با حضار زکریا فان اصدار یا فته بود درین اوان بموجب حکم
 شرف اندوزتیم سعادت شمول و مطالب و مسئولات ایشان را در حضور خرد و بر
 و بجاج و وصول موصول و در باب خدمت و نجات و حضور محمد شاه با ایشان ناکند
 توکده و سفارتت بلیغ فرمودند و حیات الله فان که هند عای علامت و مخاطب
 فیه نوزدان کرده و حضرت اطراف با فته در آنجا انکار عریف از به من
 محمد تقی فان سیکل پیک فارسی رسید که آمدن سمیت سند صورت تیرنه پذیرفته
 و در دیک و مکران و از آنجا ملک دینارها که انجلی در مقام سرکش در آمده مش را لیه خواجه
 بر بر قتل او عین نموده بر او مسلط و اورا بخلو اویخت در آورده بنا بر حسب طاعت

موسم در با نوابت را به بندر عیسی برگردانید و تخته در کج و کرمان توفه دارد حکم و الا نافع شد
 که چون کار سنبه بر وجه اتم اکل فیصل و قه قشور از مرض و بیستی ل و لرد درگاه سپهر خصال
 کرده و چند روز بنظم همت انتر زین و انجام امود آن عرض سپهر ترین برده چند چهر
 که کامیابان میوه کام رس جهنم که کلید باغ کارانه عوض جهان در دست بنیان
 اقتدار ایشان است همچو که از لذت اندوز میوبای رنجنازک مستلذات جهنم و شیرین
 سر از شیرینان فلفله فارغ نمیشد آنا و جز مشرب از بر خط طمغوب طبع این فدیو
 کامیاب میباشد از جنس نوا که خیزه است که با آن رخ تمام دارند چنانچه در آیام
 توفه بغداد مکرر از کار بهرات که فالیزان رتبه بر سیر فالیز ملاد دارد
 خیزه بعد از آمدن در اوله که ریاست عالیست در ممالک هند و شش میوه
 از پنج و هرات و مرد این قافله خلاصت در راه و مطایای که پیکر گماند خیزه نای
 نفیس آن بوم و بر کشته پاشی بخش دایقه و روز نزدیک سبک کان درگاه میسکرت
 دیگر است جوینت که مرضی طبع رایش با هفت کش طبع همایون چنانچه چون بینی
 مفوم آستانه و پیکانه معلوم و دست و دهن کشته زبان دمان اطراف اسپان آنرا
 نژاد را پیش فرام کاروان سینگشها رغوش با حبه باین وسیله بخرش راه فرست
 میرویند و به آستانه خواجه سجد که امش لاسل میگویند و در آیام توفه بوبک و لاد
 فرستاده پادشاه و والایه محمد شاه با تحف و هدایا مرغوب وارد درگاه جهان پنا
 و در این حال شاهزاده رضا قلی میرزا اسپان ممتاز و ولایت بلخ نوباه و خیزه برسم

بنگش

سپش افاد خدمت فدیو که در نظر از نموده بودند چند بر این که توان با و است
 خیزه بجهت کار پادشاه و والایه مزبور ارسال فرستاده اند و است را مغز حبه
 انصاف و او اند **در بیان انصاف بوبک مایون از مملکت سند و در بیان انصاف**
 بعد از انجام کار سنبه و فراغ از همت سند میان همت منیر ممالک توران بسته فرایین
 قضا آیین بنفاد پیوست که از وضع ممالک محروسه است و به سبب آنکه میراث و کتبه
 طایران نصرشان و مدارک سفر گستان در هرات حاضر نمایند و چون شاهزاده رضا
 میرزا که بریناست سلطان ایران فایز بود در آن آوان بوجوب امر اقدس در طهران که کس
 سموره است توفه داشت که هم آیام فاشاق در اینجا نهایت رسانند و هم طایران پنا
 کرد اند مقورشند که شاهزاده با قشونهای لرگسته خود در هرات بوبک و الا چوسته
 شاهزادگان کار مبارکات همراه پیاور و در روز نهم ماه محرم ۱۱۵۲
 هزار و صد و پنجاه سه اعلام جهان کت بقبرت و کارانه با شکوه سلیمان از لارگان
 ساکت شده اند و سیوی و داد در دل و فوشیح مخ اعمال بوجبهان عازم نادر آباد و روز
 خفته هفتم ماه صفر که روز حرکت نادر آباد است تا روز ورود نادر آباد یکال اتفاق افتاد
 چون بهنج که سستی ذکر یافت در همین توفه ریایات نصرز آیات بجانب هندستان
 در مین در بفرطینان گرفته جا دو تله دست نخ مرجم ابره سیم فان بعرض مقدس سید
 رزا توفه عزم انتقام و قینه انطایف مذکور خاطر مقدس میوه بعد از وره بوبک و الا
 نادر آباد و عبد الغنی ابدا لیکلر کیک نادر آباد با قشون ابدا لار سفر گستان صحاف بقره

فرمودند که از ابتدای میران از نادر آباد روانه بشردان و در موسم زمستان که که المیزران
 که در راه نادر آباد میسرود و دیگر در بنه ایشان بود اند و همچنین فسخ خان کو سر آمد
 چو چینی و محمد علیان فرزند سر در آذربایجان را باقی از خانی و حکام و
 پانزده هزار نفر از لشکر نضرت از حوضان باین امر نازد و حکام که حستان و دیگر
 نیز بموخت و همراهی ایشان نامور شدند پس در روز دهم صفر کوکب مظفر از نادر
 آباد در ایت افراز و روز دوشنبه دهم ریح الاول وارد هرات و در جلگه کندی
 یکصد تنی شهر متوالوی کبکیستان و چون سبب غلغله تا خیز در دوش نادر
 رضای میرزا در موعد معترف واقع گردید حکم دالانا گذاشت که نادر از کان نادر از نادر
 میرزا دام تا میرزا با علیقا خان ولد الکر ابراهیم خان که با ایلت ارضی اقدس
 مرا فرزند داشت معقد بود در رضا تا میرزا نکشته زودتر وارد هرات شوند و رضا
 از راه نادر آباد در قرآبه باد عینس بموکب همچون غلی کرده نادر از کان با علیقا خان
 در پنجم ماه وارد خدمت خدیو از جمله و به تقبل باط مقدس سر بنده گشته چون
 تخت طاوسی که در ایام سلاطین سابقه بودند در شش صورت تمام و بعد از تسخیر
 شاه جهان آباد بجای خاندان بایقون نفعل یافته بود همت بندش نشانی که او کند
 نه پایه فلک را پست ترین پایه در جهان خود میدانست بآن غلی بافت کرده بود
 آن سیرر و دیگر با جنبه که لاتی آن تخت و نشانی شاهنشاهی فیر در محبت باشد
 مکتل بجای آبله دلان است هو از تربیت دهند اند بعد از حرکت از شاه جهان

آباد بکام عالیون استمدان صنایع کار و تجارت پیشگان جو امر کفار رهند و این
 سیر انجام آن تخت و جنبه که نادر الکن بر دوشه در مدت یک سال که تمام راه بود همت خردی
 از لولای غلطان و کو هر مار خشان که هر یک با جراح اقلیمی برابر و در بهما و هفتا کو هر شب
 چراغ ماه و لعل خشان شهاب صحر بود در کمال زین و فر تر متب داده و جنبه نیز در فرات
 مکتل بر و آید آبله و کو هر نایب هوار نقش پذیر انجام س هفتاد و بیست نادر در موسم
 روزی دیگر انجمنه و تخت را با تخت طاوسی نصب کرده چند روز منزلت طاوسی
 شاهزادگان از آسته های یلمای کران بها و بازو بند مار مرصع بجای هر نایب که نادر از
 حوصله قیاس و تخمین بود که شاهزادگان علا تبار و علیقا خان عطا و در دلد سلفه
 چون شکاه خاقان مخوفت سرخ میرزا ولد پسر خور کو رکان بود بسبب همتی و بقره
 خلافت و جهانبلاش سرخ میرزا که همین فرزندش هزاده رضا قلی میرزا بود همت و کینه
 و در اقباب هرات را انجام نامی آنجناب فرمودند و پان **نصبت بموکب و الالبیت**
نجا و ترکستان و بنجر آن مملکت نرفتند بنامند **قادر خشان** بعد از طی انعقدات
 شاهزادگان که ای را با نضرت میرزا از خفق و مقهور شدند که سه ماه در هرات گذر کرده
 در ابتدا میرزا که هو اعدال بدو وانه ارضی اقدس شوند پس در ایات نضرت برین در
 پست و پنجم ماه مذکور با صولت همتی و سطوت نصتنی از جلگه که کندی شش حرکت و
 در کارز که که از نتر نایب شهزادگان لایت نزل و در روز یکشنبه غره ریح الثانی وارد
 باد عینس گشته و در روز دوش کوکب جهان رضا قلی میرزا نیز با سپاه از آسته در راه

باقی شایسته از نهادت تقبل رکاب قدس بهره در کشته لشکر جانت اثر که دست
 بدستند و جو قهوجی قدر کمال ریختی دستعدا وصف بسته بودند از نظر آفتاب نگرند
 ملت شاهزاده کا حکار موقع قبول و سخنان در آمده و با نهر و باز و بند کوه کفار از روی
 یافته جو اهر قیسه و لولاش هموار با کمانه کوه هر صد و سلطنت عنایت کردند و در روزی
 انجام تمام سپاه در انترل کشت کرده از راه مار در باقی چکنه و اند خود عازم شد
 در مقام جهادی الاما موضع مشهور بنوشخانه یکم نسی بخ منسوب بر ادوات اقبال گشته
 چون عزیزت یک دلد خواه بسبب خلاص و مدت خدمت در این دولت ابد مدت
 در شکل و ک با خلاص کشتی نقد جان باشد لکن اینار محمد قوش پیک برادر او بوالیک
 بخ سر بنده و بختاب فلذ جره مند گشته حکومت اند خود بکده سلطان دلد داد خواه
 عنایت کردید و حکام و مقام ابولایت تا بولایتین و در روز دهم ماه مذکور بسیر بخ و
 که تخت شات طبع ازین شاهزاده نامدار در رضا میرزا بود و تشریف برده چون سابق
 هزاره و صد زدند گشتی که هر یک در سه هزار رخ بار بر میداشت در در بخ با هر کایون پرت
 در روی آب آمیزه آماده کرده بود مقرر شد که کشتیها را از غل و ذخیره پر کرده نوبت
 و لایزال نقل کشتیها نموده آن دریا را شش بار با غل و ذخیره چند اند در آب روان
 داشتند در ایات نهر آیات در مقدم ماه فرورد حرکت و عازم کلب و کشتیها نیز اند
 رب میجر کلب رسیده فوجی از غازیان به کشتیها از آب عبور و نامور شدند که هر جا
 از آن سمت آب مجاز در راه یون راه نورد و ادی مقصد باشند در دست و معتم

نزل کوبه هایون بمنزل کرک که مبرنجار بهت اشق افتاده در اینجا یکم با تالیق کرد
 زمان سابق دوران او ان عمده احرای توران بود با حکم حصار و حکم قرشی و اگر روسا
 انطرف آب آمیزه و در روزی مسلا و بشرف آستان بوسی فایز و مقبل خدمت گشته بخ
 فخره و نوازشت چشما عیاشند و از منزل بزور رضا میرزا با همت هزار نفر از لشکر
 فرزند ازین عیاشی منسب بودند که بریم منتقلای هیچ روز منزل پیشرفته در پی رجوی و تفت
 نمایند تا موبک جهون وارد شود و طبقه فان را نیز بجهت ثرته آمیزه نامور شده مقرر شدند
 که هیچ از حیوان مسکوک گز هزاره مرده چا گشته از ایلات و انشا کیمت هر کس در مقام
 ایلی و ایلت باشد صیانت متمدین را بقیه نمایند بعد از عبور علی فغان از آب عبور
 ایلات کردن بقلا ده افتاد و بنامده فوجی که از ده صواب انحراف در رنده عازم راه
 شدند مبرض نقل و بنب در آمده انقوج منصور با ابر و خیم موفور وارد در راه گشته
 در رضا میرزا که بجهت چارچو نامور بود چون سکنه آن ناحیه پیش از وقت بجهت
 چارچو بخار که چیده رفته بودند صید روزان طایفه دو بدام شیش رخ را سبک
 شاهزاده درینا بد و در چهارشنبه ششم جلاله لاف فرج چارچوی مقرر روی کویون
 پور شده بکلم و الا در عرض سه روز بر سرین بر آب آمیزه بسته انقوج قاهره آغاز عبور کرد
 فوجی بی نظمت چارچوی و صیانت رجرج و نظیف جمع کصولات آن نواحی نامور شدند و در
 و انقوج با غلان و فغان کشتیهای که بخاران نهر مند ضد مشتمل بر نیش و عمارت
 در کمال صفت رفته مخصوص کوب مقدس بقا در طراچی برداشته بودند کوار گشته

از آب عبور و حکم به اتالیق که دوزخ و در البه کارخانه سلطنت توران بود با جمعی از نقباء و پهلوانان
 بخارا در آن روز ولادت در بار خود شرف و بسلامت علی شرف و بخلع فخره و نوازشت
 عدوانه بر منگشته یک روز در آنجا که اتالیق را بارها مرض فرمود
 که ابو الفیض خان را منظر بخت شایسته بدگاه مقصد آورد و موکب آنها بر آن راه
 فدا کول کوچ بر کوچ عازم بخارا گشته نوزدهم ماه چهارم فرسخی بخارا مقرب اوقات حال
 چون ابو الفیض خان قوت مهارت از خود صلیب و سپاه ترکمانه و اورنگیکه که در اینست
 از آنضا رملک خود فراهم آورده بود در جنب چهره دستی نوکت شایسته ای مغلوب
 جز ایقاده چاره ندیده با حکم به اتالیق و تمامی خواهد زادگان و اشراف و قضات
 و امرا و جهان خود حقیقت تمام از باب احوال در آمده از دوی خدمت پذیر در کمال
 در بر براه سپهر اقسام آورده و پیکر شخصی از روی مختار و در روز شنبه سیم طرف علم
 اذیت کوشش یافته به نقیض عتبه علیا فایز و کین و افسر سلطنت را پر چون از فانیان
 چکنیز و دهان ترکمانه بود در خدمت جوس در مجلس منومثال یافته بصیقل نقد از حضور
 زنگ زدای نفوذ و توشش خاطر او گشته بعد از او جمع روس و نقباء یافته بیگانه حضور
 اقدس و جبهه سارگستان که در آن شان مقدس و در خدمت اشراف یافته منزل و حومه
 که بجهت خان و اتباع او مرتب گشته بود و در روز چهارشنبه سیم و در آنجا
 عروجه از آن منزل کوچ کرده به فرسخی بخارا حجه ششم از هر محشم و ابو الفیض خان بخارا
 فیض و با پوشش طلا و کمر خنجر مرصع و اسب نازن از ادب و احوال و دین طهارت مند و

و علیان او بوطیای فصاحت و شیرین سخن و انعامات شایسته عجزه منگشته و در آن
 توفیق مرکب جهان گشت ابو الفیض خان آنچه لازمه خدمت و فرمان بر بر بود بخدمت
 رسانیده جمع کثیر از اعیان ترکمانه و اورنگیکه بخارا و سایر ممالک توران را آورده و
 آورده از نظر اقدس کندارنده هر طریقی با برگزیده نخبه در سلک ملازمان رکاب نظام
 یافته اند و از آنانند که در آن زمان از توپخانه و ریات هیمن برده بخارا رسیده چند
 نفر از پیکر سکیان عظام و خواجهان روانه سمرقند فرمودند که از ترکمانه آن نواحی هر روز
 رکاب اختصاص داده از راه چار جواران بخارا شوند و اهدای را قدرت نشد که در آن
 از سلسله ایقاده بیرون گشته و بهر جهت میست هزار نفر از ترکمانه و اورنگیکه بخارا و سمرقند
 و بانه ولایات توران از گامیان خدمت رکاب و شرف اندوزان ملازمان را
 سیمت نقاب گشته نسبت بخاران، مور شدند و در پانزدهم رجب بخارا بروزش
 ابو الفیض خان تکلیف زینت بنهار و چهار روز در آنجا با فرکوهر که از زینت
 اختیار یافته چهار ممالک محدود فرمودند که بدستور پنج ولایات تا بجز آن بدولت
 نادره مستقی باشد و چون سلاطین سابقه توران ابا محمد بختاب خدا مخصوص بودند از نظر
 مکرمت نادر نام ابو الفیض خان را به افسر خطایش می رسانیدند خدمت حکام تمامی ولایات
 ترکستان یقین و صبیح که از دوی ایقاده بدربار سپهر پناه آمده متعهد خدمت شده بودند
 به سبب رعایت و مکن حکومت یکنان دادند چون علیخان برف برادر زادگان
 سررهنده میزبان در آن سفر از نهادت اندوزان خدمت والا بود در هر طرف اقدس

خطور کرده که دره از حد ف هرمان فضا در سگ از دواج او در آید انقضی
 اینجی را میه بمات است بقانون وقاعده سلطت ورا در رسم ترکمانیه نیزه
 مقصودرا بشتن حصول پیوست و در دیگرش که در جی غنی ف بود بخدمت
 حرم حرم سراجی عصمت مقرر کردید و در سفر خراثر خواندم آن مجذبه بر پشم
 چنگیز فضا در سگ پر دیکان حرم نظام یافت و چون معروفی شده فضا شده بود
 که در حد و کابل بعضی از افاغنه آنجا قدم از جلاده صواب پروان گذاشته بودند
 لهذا اظهار بیخانی جلای را که چاکر قسمت انداختند و است ایستاد بودند
 قیام و زمام حبس را ملک سمت نظام آب انک از حد تهته و مسند و منه در دست
 که از هندوستان وضع و باین دولت خداداد منتقل گشته بود با و فو فیض می
 از نیکو بیکان و حکام و فوجی از اغان زبان بهرام نظام را با امانت و در روز
 که از راه حصار رفته قشون ترکمانیه و اوزبکیه حصار و قوادما ترا که مرکز دکان نظام
 متوجه انجام آن شده بودند ملازم کرده روانه خراسان و از آنجا عازم مقصد گشته
 به پنده سرکن آن نواحی پردازد و بصوبه داران کابل و مسند و حکام انولیت
 فرایین مطوع و صادر شد که بدستور بقی در شغل خود مستقبل بعد تابع امر وانی سردار
 و مقرر شد که صوبه داران لاجورد و عثمان از نظر ف آب انک در دراز روز در نظر
 با هم برسم اعانت و طریقی موفقت سلوک دارند و آنچه منصفین خبرتیت هر لیتن باشد
 بعمل آورند در میان **تبر موکب و الامت خازرم و شیر اند یا بقوت با روی خرم چون**

در از مناسف نور سادات خورشان اکثر اوقات دست فرود نظر اول و پامال تصادول خود
 اوزبکیه و ترکمانیه خواندم شده انولیت خراب کرده انکرده و فهد قصص و مقام روز
 آنچه عت رکود غیر قد بود در سگوه سپو و خصوصاً در این اوان که ایما رس و لا انجالت
 موکب ها یون سر از کرمان زیاده سر بر آورده بعزم دست درازی قدم بکند و خراسان
 گذاشته بود حمت و الامت به نیکو و تدبیر افکند قرار گرفته کمال تعلق داشت بپادشاه
 نظام حرام امور ترکستان در شان نزدیم ماه رجب موکب فیروز از حساب از راه کابل
 منزل بمشرف عازم خواندم و بعد از دره بخواجه قلعه سی که تا سر حصار از ده فرسخ مسافت
 داشت با نهی مستحفظان ضرب مع علی رسید که تمامی ترکمانیه خواندم مبر که در کابل
 روشاق با اوزبکیه آنجا اتفاق کرده با حقیقت دستها تمام دارد شش فرسخی چارچ
 شده اند فدیو بلند و ضربتچو دشمنان انخرنمده و غرور را مانور شده که کوچ
 بر کوچ متعاقب روانه شوند و ده با فوج منصور حکام شب سوار در راه نورد و او را
 گشته یک عت از روز گذشته از خبر عبور و انروز با نظر گذشته شق افواج منصور در چیم
 چارچوی توتق و روز دیگر که خسته نیست و یک ماه مذکور باشد بعزم نینه آنچه عت افکند
 نوار خورشیدها کرده بعد از ظهر امروز که علامت کرد و سیاهی جمعیت سپاه خواندم
 قراولان گشته خبر رسیدند مقرر شد که عازبان قربانان که مقدمه بخش مسکن نظرت
 اثر و پیشتر که رخ و ظفر بودند به آنچه عت در داد گشته بش از روزی هرز و غم
 بدستباری مسئول سازند تا آنقدر بر وقت ایشان رسیده دست باز انکرده بر بار

انجا بد پس خود پوهمال از قول همون جدا گشته با فوجی از کینه تا زمان کین و جانان
 موبک ظفر قرین بقا بد لقا در اکثر غرضه تصور شد ندیکمید ان پس فاصلا مانده بود که
 حصار بنات و قرار لقا یفونمانند دیوار گشته که بهوار لقمه سیل از پادراید بر سر صد
 توجه آن سیل باز نه گشت یافته روز بر تا هشد دلیران حراز تبانید الهی و زمان
 ش هفتای متعاقب ایشان تا خسته جمعی از ایشان را از قفسه تا بناک خض و خازند کا
 در گرفت و فوج را حلقه گنند دلیران بهم آغوشی در بر گرفت و مرد زنده بسیار به پیشانی
 عرض پوست بعد از آنکه شیخ تبر دلیران انظار یفون کردن کش را از روار کرد و روزی که
 در همان منزل که تا چو رجوشش هفت فرسخ مسافت داشت برابر ملاحظه نمود چشم
 توقف در در سیموم عطف عنان کرده وارد اردهای یون گشته و چون رفتن را از
 شوق دیدن نصر الله میرزا را برادر کامکار خود که از هندیستان آمده در هر است
 توقف داشت غالب و مقامات او را طالب بود لهذا عرض گشته با عاقبتان
 روانه شدند مقدس و ریایات جهنما با منت رعبور بقیه افواج مضرور دینه و از وقت
 که در عقب مانده بود پنج روز دیگر در امکان توقف و هزاره همدردند گشتی که غلبه این
 بکلمه والا بر سر خواندم تربیت یافته به تو جانانه و غلا و ذخیره از طرف زون که خوراک
 و نغز و در است مشون گشته از راه آب آموید روانه شد و خواندم و کج که والا در خسته
 پست هشتم ماه با دید به خرد در آنکه آموید کج بر کج عانم مقصد که دیدند در بر دهم
 نر بود موضع مهور بدیونوسی که ابتدا از سموده خواندم است مغرب اوقات در است

ک:

گشته چون ایبارس والا خواندم پیش از وقت تمامی اوز کجه و ترکانه دشت و
 خواندم و ادال را جمع و در قلع هزاره ای که تا دیونوسی سر فرسخی پیش مسافت داشت
 مستعد جنگ و چهار تنال بود و در روز دیونوسی گشت واقع شد که ش بد ایبارس
 از قلع با بر صد روزم که از دوسری گرفت دیونوسی را قورغان ساخته گشته و زلف
 زایده و از وقت ارده دران منزل که هشته روزش نزد هم بجانب هزاره است
 و بیخبرخی قورده امرا در روز پنج فرمودند معلوم شد که والا فرورد پار عیادت گشته
 و تر قلع گشته پیش از ده چون قور زور مشمل بر خاکیز حکم و حصار استوار حکم بود است
 آموید اطراف آنرا احاطه داشت و یورش بردن انقلعه هر روز به فرم نمود
 لهذا فدیو کتور کبر لقا قورده پر دهم روز دیگر لوی جهان کش را بجای خود که کجایا
 خواندم و در وسط سموره مملکت بود هفت دادند که ش بد بیخبرخی مسله جنبان حرکت ایبارس
 کرد و بعد از آنکه گشت و یکمزل حرکت کرده ایبارس نیز از هزاره ای بر آمده از کتا
 آب آموید عازم آن سمت شد هر چند که از استیلا ی خوف زدگن را آب آموید و در گشته
 جرات بقا بود نمیکرد اما طایفه موت و کت و بایه ترکانه اولایت که از کج و بر نیاده ری
 متقاد بود و در نفوم دست با نر پار جرات پیش گذاشته انحصار تر سمینه و میره و قول
 و لقب را بهمان ترتیبی که داشتند از شمار باز نه داشته خو سعادت با فوجی از کجا
 جلالت پشته و شتر گاران درست اندیشه مرا به بر ایجا عت گرفته بر پس از که هشتاد
 که از ضرب دست دلیران کردن فرار فرخوش گرفته با ایبارس پوسنده ایبارس

از تاجی جاگش در رنگ خود را قلعوی خافه که از قلع غنچه خوانند و پایی هزار پسته
 و قیمت رسیده لشکر خود را در فوج قلع فرود آورده خود قلع لقب خیم افامت کرد
 مرکب هایون از فرود آمدن جنگ گاه گشت در روز دیگر صبح بر قلعوی خافه حرکت و حرکت
 زور زد که نشسته حوالا قلعوی گاه آهنگ ترکت زور دلیران کشته و لباس نیز با لشکر برآ
 از قلع و جمع اوز یکم و تر کمانه و تو بمانه که داشت تا چار از در ستر و او بر زور آمده
 خازین مرکب طرفین باشد که اقدس جلور بر بختی آن کرده گفت در ایگه و بخت
 با بر و اقبال با زوال جهاندار ای نظیفه را از پیش برداشته صبی از پیش بیدر شمشیر
 روانه دار فنا کرد و بدو بقیه آنجا گشت که در اصل این تا خیر بود در اصل قلعی کشته از آنها نراه فرار
 و قتل و نفرین نمودن این تراقت و صبی نیز در آنها گریز عرض شمع نیز در زورنده پس
 با بر کرده آنجا گشت او بر نه زور و بسته فزاک سهند و الا فرور با اوز یکم قلعوی مخفی گوی
 پا دکان رکاب همون از چهار طرف پورش نمود کشته نه الفور تمام خیم و بخت
 در اموال و انعام اوز یکم و همون رسیده در عیت این را که در شرفی و ضایع این
 نشین توهف بودند بدست آمد و شرفی را تصرف کردند پس حوالا رسیده آن وقت
 ترتیب یافته توبه های رعد او ای از در دنان و چهار نای ستاره زیر کشتن با
 سه شبانه روز برق خور صبر و توان دغان و مان سوز حال قلعوی کسان سهند قلع
 چ بک دست از چند جا بشکافتی زمین و مغز لقب برداشته و دیوار قلعوی بفریب
 قلع کوب و بران و نقیب با بریح حصار دست و کربان شده خازین جلاد دست بران

و دلیران بهرام کین جهنمی پورش کردیدند ایمل قلعوی چون خود را از نشین از در
 بلا دیدند با اکثر از دروس ای اوز یکم از باب ستهان در آمده در پست و چهارم و از درگاه
 جهان پناه و اعتبار رسد و نصف ایگه کشتی خود را تابه و زور و لست فخر رسیده
 میدید باز با اعوان بر لست ضلالت باقیه و در آمدن تغل میوزید و دیگر باره پست
 رفته و او را باروس ای اوز یکم با او اتفاق داشتند خواهی خواهی از قلعوی بر آورده در وقت
 سمدلت و خرس سهند هر چند که مرمت شمت ای اتقوی مغف و اغض کرده احوای
 شیخ سیاست بر شمشیر زبون روانید اشسته اما چون در صحن توهف مرکب هایون
 در بخار شاه ابو الفیض شاه اوز سباب جاه توران بکلم و الا چند نفر از معتبرین را
 نزد و الا مذکور فرستاده و او را با بیلی و اهل عت دعوت کرده در صحن سوخت کوب
 اقدس بیایب خوانند از چهار سو نیز نفر از خود احکام آنجا برای انعام محبت نزد او
 منور رفته بودند مووی ایله همکارا سوخته شمشیر میماک سخته بود لهذا قهرمان قهرمان
 بکلم عدل از در خون خواهی بر آمده او را با پست نفر از دروس ای اثر را که در صحن بود
 هنگامه آرامی ف و بودند پاس رسیدند و الا کرب طاهران نواده و الا قهرمان
 چنگیز که با سلاطین توران بی عزم و از خدمت کاران این دولت ابد توام بود عت
 و اتالیق و انباقان موافق ممولان مملکت یعنی فرمودند و از نواح ایگه باز جفته
 حکم هفت قلع در میان ارض منتر کشته فوجی از درگاه دیار المنس از در صحن
 خود بر بیایب قلع شسته آنگ تاراج خافه که دند این معنی معلوم رای جهان

اگر کشته سی نفر از در کشته گنجی نه بیرون نکلد والا کردن زدن چون سابق برین ایلمبارس
 بفرآق و از آل کس ز ستاده همدا کرده بود ابو یحیی فرغان و لا فرآق با فوجی از قریقه
 و او فیکه از آل و قلعو خیره که دار الملک و لاه خوارزم میباشد دارد کشته چون حال
 بدینوال دید عریفه خلاص امیر مشهور طاعت و نجات مصوب چند نفر از بهترین بدرگاه
 مسخ روانه و بعد از ارسال عریفه و آدم فرصت جنبه بو تسن گیرند ایجاب فرآق همین
 این خبر صبح اقدس سید ریات جهاکت بجای جنبه نهضت یافته چون قلعو فرور
 بتامت مشهور و در آن قلعو او فیکه را ذخیره و جمعیت موفور بو و او فیکه ایجاب پیش از وقت
 نیز دستی کرده اطراف را از بسته با علقه دهنه راه بر غاریان جلالت پرورد که از دریا
 آتش رو و تر از آب و از آب شد نزار هر میکند ششمه و در کرده بودند لهذا
 ابواب محالفت کشوند و از فرج قلعو مغرب خیمام سپهر قشام کشته اطراف قلعو
 محصور و مقرر شد که نهر با حفر کرده است از کنر قلعو بصحرای رس زنده ماورین بنام
 این امر در صحت بر زده در عرض سه روز اطراف قلعو را مانند کام مرام علیکنان
 خنک و حوالهای که در آن شکوه انجام یافته روز چهارم کلوه توب و چهار روز از آنجا
 سمت بقلعو کنر فرور میخند و در آنجا دیشان بر میخند چون انکافه نهر خور ایجاب است
 در بحر آتش غوطه در دیند هنگام عصر طرب اما و با یکدیگر قلعو وارد در با سپهرین
 و مودد عفو و جهان کشته حضرت زکریا چهار هزار نفر از او فیکه کار و جوانان
 قلعو خسته خوارزم راسان دیده اشخاب و ملازم رکاب نصرانت بس خسته بفران

مورد و محصلان شمشید از کنر جلال یقین و تمامی اسرار که در عهد سلف از ولایت
 خزان برده بودند ذکر او انما جمع کرده بهر یک از خویشان و اقربای ایشان که حاضر
 بودند سپردند و همچنین سابقه جمعی از یقین روئیده که شاربیت اسرار او فیکه شده بود
 ایشان تراست مخلص و باراد در اعلمه فرض کرده روانه مقصد شد و عدد اسرار خزان
 بهر جنبه هزار و نه هزار نفر تجاوز میشد که از آنجا که چهار هزار نفر آنها در قلعو خیره مر بودند
 با یکر و دو اب جنبه ایشان سرانجام و ذخیره و ماکول در وجه ایشان همین در روانه خراسان
 ساحت در قلعو که چهارشنبه سنجی اسپورد در موضع مشهور بچشمه فلجان که بمبار رحمت بلند در کانی
 خیمت از چند آن حضرت اهدا شده بود سکن دارند و قلعو نیز بچشمه آبا و مومون که
 و چند روز با نظام امور خوارزم و انجام تمام اتولایت پرده چشمه چون کد استنق نشکر زباله
 نزد ابوالعاشق تحویل مکنه و انما ایجاب میشد لهذا تمامی روس و خوارزم همه متعهد تقدیم قلعو
 اتولایت و متقبل ادای لوازم ایاب و اعانت کشته خدیو سپهسالار و امرا با محمود
 در آن مملکت گذارنده و در مقدم ماه مبارک حیمام از خیره صرف زمام نصر فرجام کرده
 چهارم نوال وارد چارچو شدند و بعد از وره الویه منصور چارچو حکیم و تالیق که کثر
 و مستند ه ابو العیض بود از جانب شاه و الایا ه جزیر با عریفه و پیشش وارد و طرف
 اندوز تقبل علیه عیالار نشای و بغایت خدیو انما بهای کشته رخصت انصاف میشد
 و لذا ایجاب ریات جهان کن بجای مرد و نهفت نموده در بنار آبا و مومون از طرفان و
 پنج با هم کند خود و اکابر و همایان مملکت حب الاره اقدس چیس می نیاز و در

خط و ربط امور ملک و او را علیه و شب رات بهمه از نو تفت اعلا افه کشته عرضی که دیدند
 و موبک و الا از راه کلمات و بیاب و کویکاب که ممکن قدیم انحراف است متوجه شدند
 مقدس و بعد از دروغ بکلمات هر چند سابق حکم همون عمارات عالیله و بنیه رفیع
 ترتیب یافته بود و طرح با زار و بی روی و قام و مسجد بناط در آن مکان از جمله حکم
 نافرمانی که کارکنان در اقام انبساطی چهل بنظور رسانند و در آنجا سیکل سیکل و تمام کوه
 آباد و یقین و برای هر یک از سکنه آنجا که پیشتر ابرار خود بودند سرشته معیشت یقین
 امور آن ولایت را مخط فرموده از راه عشرت آباد و جنون وارد و چند روز پس
 متفرقات در آن مکان پرداخته و در او آخر توالت و در دراضی قدس طرف انعقد
 طواف استقامت مقدس گشتند چون بعد از فرج شدند قندیل مرصع بنا کردند
 قبله بنا شد سپهر بر قنادیل طلای ماه و در هر طرفه میرد همچین بعد از تخریب گشت فصل طایفه
 کوهر الیکن مرصع بجا ابرئیم ترتیب یافته در روز روضه رضویه شده بود وضع
 در مکان موضوع از فرمودند در بیان وقایع ایام توفیق موبک مقدس در ارض
اقدمس و وقایع آن ایام چون قبل از دروغ کویک و الا فرستاده از جانب
 پادشاه و الایاه آمد و ششما با اخلاص نامه و تحت هدایا و چند زینجر فیل آمده
 در ارض قدس توفیق داشت بعد از چند روز با رایسه سکا حضور و هدایا از نظر آید
 گذرانیده نوشته توفیق پرکنات و مجال بصوبه تهنیت و مهارف صوبه کابل را که در
 سمت جنوب و شرق در بایک واقع و موافق عهدنامه فیما بین پادشاه و الایاه

تعلق داشت رسانید تبیین بمقاله که بعضی از پرکنات و احوال و رحمت ثمره در بایک
 در از منزه بقیمه صرف اخراجات کابل مقرر بود و در سکنه ولایات طرفین رود آنک
 فیما بین و ولایتین محدود و تبیین میشد پرکنات فرورد چون در رحمت ثمره آنک و در صوبه
 واقع بود سال با بنید ولت روز افزون حواله شد که بعد از مدت مذکوره باز بدولت
 علیه کور کاینه متعلق باشد و همچنین بعضی پرکنات از طرف آب آنک متعلق بصوبه تهنیت
 مربوطه اعراف نامظم صوبه کابل در یقین انصراف موبک میا یون از منزه شش عرض
 و استند نمود که پرکنات متعلق بصوبه کابل بطریق ایورد بهتر بدولت علیه ناید
 قرار گیرد و در از نظر ششما هی موقع قبول یافته این سخن با آنها سخندان بعضی
 حضرت تفرقه رسید بود از آنجا که انحراف ده همان بزرگ و حق شناسی بودند
 حقوق خدایا که ای حضرت ششما هی بدولت اید میوند کور کاینه بعمل آید بود این سخن
 دانسته برابر فرید لهیتام بصوبه داران لاهور و تهنیت و سندن فرایم نوشته مقرر داشتند
 داشته بودند که پرکنات فرورده که حدود میت بر لرد قان تبی و ز مالیات و مدافع این
 از نما لک هند و ستان وضع و علوا و تهنیت و سندن و غیره در صل حوضه قدرت ششما
 و همین حوضه مملکت نقل الهی دهند و همچنین از جانب قرالین خان وزیر انظم و ابرای
 هند و ستان و بصوبه داران لاهور و عثمان سنگشما می میان بدربار فلکان آورده
 فرستادگان ایشان بنوازشت خدیوانه را فرار در حضرت انصراف حاصل گردید و نیز
 از جانب طهارت خان جلایر سردار کابل که نامور بکرش بقیمه ملازم دوران بود و در نظر

نظر دهان بسته حلال گردید که از کتبه قانغان سکنه کولاب اولاهانه اطلعت را
 کلید باب تیز و بر حقه از در جلد دوزی در آمده بر در بخیالات باطله ایشان بپرده ایشان
 بنیسه بنیغ و جعبه اعراف شیخ بدرین سفته طازم و کلا رسد آنها بفرمانت ما نظم انصاف
 داده روانه و خود از راه بایمان روانه کابل گردید **در بیان منفی آیات کتبه**
از راهی اقدس بجایب دهنستان چون سبب قیضه مرحوم ابراهیم خان غنچه
 زکیه جان دله دهنستان منظور نظر اقبالیان به بنی که کنارش یافت از راه آبا و جد
 ابد ابله مانور به بنیسه آنها سفر نمودند و درین اوقات نیز که از تنه خواندم فراغت
 روی داده فوجی کثیر با سرداران و خواجین مانور گشته که قبل از کوه که هم یون روفا
 نیز روان و در بند گشته به افروختی نایزه کیر و درر هنگامه کاراکرم سازند تا موکب
 وارد شود و لشکر از کتبه توران و خواندم پیش از توجیه موکب جهانش بکیم و الا فوج
 به راهی اندر می آید من موج روانه استمت شدند و در ماه ارض فیض قرین نموده که تکیه
 گشته بعد از انجام بزم عیش و نظم جیش هتبار ممالک خوهان بش برزده نفر الله میرزا
 تفویض در روز چهارشنبه است و ششم و هفتم هنگام غروب ماه چهار آیات جهانش از ارض
 اقدس طلوع نموده چون بسبب عبور و مرور سپاه منصور در از کتبه توران و خواندم
 راه نیشا بور و بزره و در محرف رسید و از ثقات اهل غلات در اکثر ولایات و خورد
 و در ولایات سر راه کم یاب بود الیوه فلک فرزند انده خوشان و آبر باد و مانور در
 مقصد گشته در هم تخم منزل عا آباد خوشان مسفر الیوه خوشان گردید **در بیان**

و قیام تخم فوجی مثل مطابق سال هزار و صد و پنجاه شش و شصت و پنجم شهر محرم
 بود بعد از انقضای سرعت کف زان کچنه تقدیر بکیم مالک الملک جید برای لبس
 تجویل خرد کردن سبزه بر هر غیر از سرخ و سفید انجم و آخر بر طبقه های سپهبدان افغانک
 چندند و در شان قضا از نمایش دریا عین و از نار بطل کلدوزی بر صدر ابو ان گشته
 سلطان تیسار کان مربع نشین اوزک عمل گشته ابر از راهی بچوش تر دستی
 اسباب تجمل کلر اما لال سیل طراوت ساخته و جراح نسیم بهاری صرح بکلرک وجود
 تحت نقی زرد قام چمن لاله را که از بند قباله دریا فیه بود انصاف داد خدیو
 بهار بفرم نظام دهنستان لاله و شقایق مرکب صرصر ترا د صبارا از بزرگ
 سگوفه زین کرد و در بیاغ پیچی غبار اندوده دی را که در دله نمونه کوه البر گشته بود
 زایل نمود جوش خوردی مرتب گشته شمال سرد سهی که بزرگ دهنستان چمن بود بیک
 تدبیر از جهت در فای کل سرخ خار خار در کاز از طرف بر پشتند و ادبی سیاه درون
 فنا دی که در دل بود کل کرد از روی ظفر فرجام مانند کوه سلطان بهار خیمه برداشتن
 و یک روزه عازم مقصد شدند بعد از در در دهنستان انقلاب در براج هو راه باشد
 شروع بیارش و آنچه در این خم سر بسته بود آغاز تراوش کرده فهدان ذخیره و
 نیز عمدا و عقلت باران و ناسازی هوا شده چون بنزه و علف پازد امن صحرای
 مزایع آسمان برای جنود سلیمان از فانه موردانه دام میکرد تا شهرک که ایما کچوشش
 فرسخ بود به روز زده رفت طی و چهار پای بسیار از فرط که سنسکا باز مانده باشد

و سباب بسیاری از اجل روزه در این عبور از آنها سبب از خوارشند از آنجا که هر شسته
 باز طاقوس در خزانة ابهاری در کتب است چنانچه بعد از روزه در شهر که گویا که در آنجا
 چون در کتب کمال بریز نبره دریا این بود از روی حصول راناقه حاصل آیام عربت
 زایل گشته هر روز حدیو معشای قلم بنای حوکت را یکمتر و نیم گذاشته تبدل طبع
 میشد چند روزی در جانب شمال رود که کان سمت دشت نصب جناب طغز قلم گشته
 تا داب از کار رفته بی آنکه در در آنجا نعیضه خوانی در کرک دکان که ما مور بجای
 بودند بنظر اقدس رسید شعور بر آنکه سرچرا اقبال و نازدی قوی نیز در کتب نیز در آن
 پهنا لفظی که شامل بلخ داده ابواب دمار و هلاک بر روی ایشان گشته اند
 توضیح اقبال آنکه در کتب عار و تله بر تفت و تهور موقوف و بغداد اکتبر بر موقوف و این
 ایشان در سمت جنوب البرز واقع و آنکه از جهات مشهوره همان در رندی و رفت
 مرکوب چرخ که در آنست خوانی در کرک دکان بعد از آنکه از مرکوب اعراض گشته
 بودند در پانزدهم ذی قعد وارد کناره رودخانه قانی شده اند لفظی سه موضع را که موسوم
 بجار و دغ و انغری می باشد احکام داده در هر یک مرزاه بر غزبان گفته میگردد
 پرده شده در سنک اول که جار بود غزبان زور آور گشته معنی از لفظی نه ناچار چو از فنا
 و چون سمت شرقی کوه در تصرف لریکه بود لفظی تاج و دست نیامده جار
 کلا و چرخ رفته بنای پر قاش گذاشته بعد از چند روز که در جار و دغ جار باست عظیم
 و جنگلی متوالا بوقوع چوست معنی از ایشان نقل رسیدند و خود را بسنگ رسوم که

بر فرزند که واقع و صعب آن موضع بود کشیده مشغول جنگ شدند و آن یکجا است بسیار
 مشغول بر مشه و در حجت که در قلم که به شاق افهم و پیکراه آن حصار دادند که مشهور است چنانچه
 اغز سر که اگر پاده کم رو غور شید بر فرزندش اینک صمود کند از نینته قدم سازد
 و اگر یک سرین الیبر باه بر قلم پیش از نبالا روی کند خود را از درجه چهار اندازد و لا
 ابد الیاد اطلب گشته است عاگرد که پیش جنگ طفر اشر باشد احکام روز طوح جنگ گشته
 تا شام از طریق صبی معروض نقل در آمدند و نیم شب مانند دعای سحاب که آنک عالم
 با لکنه سبایدی در جلادت اعدا نمود که در هر چند لریکه لفظی نیند سنک و انده شان
 تیر و تفکک بمداغه پردا شد دلیل آن رو پس بکرده پای جلادت پیش گذاشته
 اگر چه صدق از ابد الیای تقبول و در قلم در کدید انا تا بنید آلی سنکر را تصرف
 و چون از سمت شمال کوه راه مسدود و طریق زار بر ایشان بسته شده بود صبی از آنجا
 از غله هر کس بر سر لریکه پرتیده بمجاک نیستی قاش دند و بقیه ایشان بر سر و دستگیر شدند
 که مسدودی از ایشان که از زمانه بدر رفته تمامی مسکن و اماکن لفظی از صد مره خود مسود
 عالیهاست فلها گشته اشر از آنجا و اندران نواحی باقی مانده در ازای این فتح نمایان
 دو بیت هزار تومان بصینت انعام و نعت بهما بر کرک دکان و غزبان غایت در آن
 و نعت شمل بر نوید عطایا مجددا از موقوف اعطای خطاب بر کرک دکان غرض در ریش
 و بفاصله سه روز عریضه مجددا از کرک دکان فرود رسید که با لریکه نیز می دله و در نطق
 مصلط و ایشان تا کن راکب مسود و محل موسوم بقصور قانیست و صبی از ایشان از نینته کردند

عیال و فضل را بقصد هر که در آورده عرضه جا رود تا اسکی لطفی بود با لیکه خرابی بود
 ایشان پرورشند اما در میان مرعیت حکم قضای بود و در وقت روی داده و در وقت
 نفر از غازیان در میان برضت فاش شده اند پس موکب و الا لکن رککان حرکت دراز
 خارج تهر با بد عبور کرده وارد اشرف و سه روز آنجا ماند و پذیرد محیط عز و شرف کرده
 از آنجا از راه سوادکوه عازم مقصد گشته **در تاریخ هجرت از آنکه در اقیام عرفی او وقوع است**
 آنکه چون ولایت از نذران تمام جنگی و پشته و در زمان سلاطین مسقطی جنگی را از آن
 خیابان را اهدا شده اند که شروع سخن بهمان خیابان است این سخن در مشافه
 در او اندک جنگ و کارزار نبود با حرم طی منازل میفرمود و در جنگی از نواحی سرایان
 و غلامان و همیشه کشیکان بقدر چنگی میبرد چشمه آبراه نیز بطریق مسوده طی حکم
 در محل سوادکوه از پل سفید گذشته با پای زرباب و همچنان نزدیک بقعه اولاد که از
 مواضع قدیم و در شاه نامه مذکور است روز یکشنبه نهم دهم صف که محقق است
 با تاریخ واقع و دست روز قبل از آن قرآن بخین اتفاق افتاده بود و در سیاهی
 بر کشته بخت از پشت درخت دیکه کین نشسته در میان عبور ذات اقدس نشانی
 هفت کلوله لعن شده از قطره چینی است قدم داشت لشکر آتش داده از آنجا
 که لطف آبی در محال حافظ و کعبان وجود سه سال پیش کلوله رد گشته زربازدی
 رهت را بقدر یک گشت خورشیده بر پشت دست چرب رسیده و از آنجا برگردان
 پس آمده آب بر غلظت رضا قلی میرزا در آن روز در سواری همراه بود حوام

سرایان و غلامان ترقی و همیشه کشیکان رکاب را اخبار و شب زاسر اسیر و پتیار
 بر کوه و کمر همیشه و جنگی سوار و سپاده که جمستی که دیده تا خبر شدن قدویان رکاب
 آن دغا پشته خود را جنگی همیشه رزده بدر رفت چون آنرا در دامن کوه و جنگی بسیار بوده
 بود اثری بنظر نرسید از آنجا که مرتبه و کار فرمای این کارخانه خداوند لیکانه است تعالی
 از آنجا که در کشته هر صراحت قسم بیا بپواداری فائوس حمایت سبحان جناری
 بدین شیخ جهان افزو ذات مقدس زنده بریدون لطف انوار الله با فوائدهم
 و التسم نوره القصد بعد از ورود بطهران رضای میرزا اعظم ایلی ششی از آنجا آمد
 مرتضی نامور توفیق طهران کشته با ایلات طهران به اخراجات هزاره مقرر کرد
 پس موکب همچون در اوسط پارس الاول وارد قزوین و بعد از پانزده روز از قزوین
 خارج وارد قتل و از آنجا از راه همدان می توبه گشته و در عرض راه تمامی رؤس و سران
 طوایف را که که در نواحی جبال البرز و ساکن صعب المساکد هستند ما واداشند
 بشرف پای بوس را فرار گشته در صدد اطاعت و فرمان بری در آمده هر یک را بر کف
 طارم و بورغمال رسد نوحه پر دامنند و در غره جاد و اشیاء غازی قوی که منتها می دانند
 بود متوجه که میمون گردید **در ذکر مقدمه انقلاب خونزم و وقوع قتل طارم**
 چون سابق در همین توفیق ریاست جهانگش در خونزم جمعی از اشرار او را بیکه و طایفه
 اراد که در دست شتره خونزم متصل بفراق می نشینند از همدست جیوش ظفر شتر

قرارش در نموده بودند در این اوقات نور علی ولد ابو یحیی و ملا قرآن طایفه
 و آمد عقبه خیره را محصور و بعد از چند اقله سسط و طاهران را با بعضی از روس که دم نزد
 هوا خواهی این هومان میزدند متول و مقلد قاده و ایلی که کشته از ستم و خیر نظر آید زیرا
 با جمعی از ترک دکان و افواج قاهره خراسان بر پنجه اشتر از خوارزم و تبر و اد افگت نامور
 محمد طغان فرزند حاجی سید الدین پسات از دربار سقا صاحب ایقان پهنات مکرار
 شخراده ساخته دستور العمل فصل که قانون کشور کتاسلا طین آفاق می توانست بود
 به این داده روانه خراسان فرودند که بر تپه و تدارک آن سفر پرده در روز نوروز
 در کابل بشهر داده از چند عازم خوارزم شوند و موکب میمون یکم در غازی قوق کت
 در آنجا خواص فولادان شحال و سه های قوت و احمد قان اوسمی قراقیطاق با چسب
 غلط و ایلام و شمشاد و ارد روی سقا و شرف اندوز قسطنطین علیا و بهر یا با غایت
 شهنشاهی و بخلع فاخره و عطای اسپ با زمین و حساب طلاهای کشته در ابتدا گاه
 رجب بعزم پنجه سرکش اول که مکن پیش در پهنای دغستان واقع و حدود و کس
 اتصال داشت دارد که دیدند و صورت راه و شعی مکن آنجا حجت نه جدیت کپش
 قلم کما نوادی تواند شد در تمام آنروز و بوم که نزد ابتدا تا آنها روز و روز قطعه
 زمین سطح نبی باشد در ای که در نظر پاده پهلوی هم تواند رفت بصورت پیدا شود
 نظر از آن تجدی سیاقیت دارد که در تابستان قتل جبال آن چسب گاه از برف غلا
 و اکثر اوقات تابستان با زستان اکنه دیگر لاف میزدند یا نرزه روز دیگر در آن

نواحی بر پنجه سرکش و اثر از پرده شد و از سوانج انقیاضه ای که علی از خراسان بر پنجه فرقه
 از ترک مورس خسته بودند چون خراسان را نابلدی بدت راه بود در مقام نامناسب این
 که بر برف آغاز جنگ کرده جمعی از فریقین فریق نه آنچه و فریق نه السیر بعضی هلاک در آمدند
 چون موسم عقرب و فصل خریف بود نزد برف باران و شدت سرما مانع شد که چند
 طایفه او از برودت بیخ عمل آید لهذا از آن منزل حرکت و عطف غسان فرودند سرفی تیر
 با کچ و بدنه خود از قوق حرکت و در موکب میمون وارد شدند که دید چون احمد قان اوسمی
 در همین توبه موکب میمون بی جنبه آوار بود از قوق علی از غازیان رکاب کچ می بیند
 ف نوازی و ملازم ترک که قراقیطاق نامور شده روانه فرموده بودند امر میمون صادر شد
 که غازیان نامور و نیز حرکت کرده در در بند موکب و الا بی که دند در عرض راه در حلق
 چراغ از اعمال و غستان بعضی رسید که در حسیکه غازیان از قراقیطاق که پیشه جنگ
 بود حرکت کرده بودند فوجی از اثر از ترک که قراقیطاق سحر یک اوسمی زمین جنگی و کوفه
 که شروع شد یک هتک و غازیان در سنگنی جنگی چون خود را بصحیحی توانستند که
 بهم برآمد و بعضی از حساب هلت اینان بتصرف نزدیک در آمد و جمعی هم قتل رسیدند
 و صول آنخبر مرده و صبان آتش غضب و درین زن نایره سخطات نشای کشته عزم
 جنگ تبسم یافت که چندی در مد و در بند دغستان توفیق و مادام که اثر از سر بر
 بر طبع و متقاعدان زنده لوای توبه ستمی میفرزند احکام میمون غرق و یا شبه حوصتان
 شدید توبه شد که از قسطنطین ابابکر و خلیل وارد سیل و از ف لصبه جات دیوانه و غیره

غلبه سربست غازیان با سزاده و دو اسب حمل و نقل از راه سرستی نموده باشند و زیارات
 لفرز آیات در چشم شبان دارد در بند در روز چهارم آخر وقت از راه می تپند که شسته با فوجی متوجه
 مجال فریضت دارند در بند لاهور و ولایات شمال همه با بغل صله در فرسخ و سه فرسخ قبیله
 محکم ترست داده جسی را با بجا قبیله فرمودند که تمامی آن مجال در تصرف غازیان بوده در هر
 اثری از ترکیه بظهور رسد در زمین ایشان کوشند و در دویم رمضان المبارک مرجهت دست
 داشت کازی سه فرسخی در بند را که جای بر آب و علف بود برای قتلای اعتبار و حرم محرم
 دینه و غزاق را با بقیه لاهور در بند حضور و مقور نسیم بودند که هر یک از روس
 و غازیان خانه در از چوب دانه ترست داده به تهنیه بهباب رستان پروراندند
موتیة ابان کنگر با بقیه لاهور داشت که در جنگی از ندران لاهیجی بجانبه ذات اقدس
 انداخته بودند چون بچند نفر از جهات نامی که در آن اوقات فرار نموده بودند مملکت
 میرفت کس برای دستگیر شدنی آن جهت قبیله و فراریان را در حدود او بود و فغان
 گرفته بجز راه اقدس آوردند معلوم شد که نیک قدم نام غلام دلا در تا یعنی با فوای
 آقای میرزا دله دلا در مصدر این حرکت شده بود آقای میرزا در لاری صدور این پیش
 برض سیاست در آمد چون بانیک قدم اقرار جان بخشی شده بود او را از چشم
 کور کردند و نذر در آن اوقات آدم از نزد محمد شاه والا جا هفتد با تخت و هدایا
 جهت تهنیت فتح توران و خوار نمودن دارد و بنمایات فغانه بر بندگشته نصف لاهور
 حاصل نموده و چچین نظیف اخدی و مینفا اخدی از هرات علیه غنایه لب رفت نامور

و باطن

و باطن حاج خان ایچی که از دربار عثمانی مرجهت کرده بود در ماه ذی قعدة وارد درگاه متبع و نامه
 پادشاه بکنند و روم که مشهور به هند از قول و تصدیق پادشاه عجز و تقوی نفس رکن بود رسانیده
 جواب بجزیر پادشاه باقی الذکر مرقوم شد که قبل از این که پادشاه ایران بسلاطین ترکمانیه
 اختصاص داشته در بعضی از ممالک روم و هند و ترکستان داخل حوزه مملکت ابطیه بوده بعد از آن
 که باقتضای تقدر سلطنت ایران بسلاطین صوفیه اتفاق افتاد در عهد آن سلسله پنج با توابع تصرف
 از یک دکان و توابع تصرف سلاطین هند و عراق عرب و دیار بکر و بعضی از آذربایجان
 تصرف هرات عثمانیه در آمده چنانچه بطور سیر بالک سجون است و مدد دستور روم که چنانچه
 فغانه مغز امیر محمود را بعد از غلبه کنی آن پادشاه سلیمان کینان قرار یافته معلوم میشد
 و در زمان که بتائید آبی جلوس بر او یک سلطنت ایران واقع شد منوی و سلو و ضمیر
 گشت که نبش الله ممالک مورد و نه که در تصرف سلاطین و طریقت امتزاج و تبر داد شود
 و سزای ممالک متصرف فیه روم که اولاً آنحضرت را قبول تکلیف فیه تصدیع در سیم
 هرگاه صورت حصول باید فوالمطلوب در چون عوض اصلا نظم سر رشته نیست البته
 در بابته خواهد بود و نیک و مملکت چهارمین بعد از آن خواهد داشت و هرگاه مقرون
 بقبول کردد مکتون بال را که گشته لاهور اعلام سزیم و در عالم هستی و برادری تو
 داشتیم که امور غنیمت چون تمضی صلاح حال مسلمین بود آنحضرت نیز طفیفه سلام بود
 بر وجه اتم و اکل فیصل ببدان خود در عقده امتناع مانده چون میانه دور و نزدیک
 حوزة زده ایم بطلب حرف خود عازم روم و متوجه امر زده بوم بهما شیم امید داریم

کاش الله بعد از درود بان سرزمین در عالم همان نوازی از طرف قرین الشرف اندوخت
 علیاً و مؤمنان و دروغ نکرده چون در خیال آن احوال حمدان او پس سر خود را با هر نفس
 خود بر سر پیشکش باشق چند نفر از که نمایان بدرگاه مقصد فرستاده کار در هستان نیز
 قریب با تمام بگو افندیان را بر خصیصه با جو آب نامه روانه فرمودند و از جمله عطایای
 خاص لکه الملک لایزال نسبت باین فدیو سه سال آنکه در دین رستان که برف و باران
 نطق سرشته نزول را از دست نداده لای تقطع تبار و پودر شتهای سفید و آب در هر روز
 نفضا نچی میگرداند اطراف ممالک محروسه غلات حل و نقل در روزی مسق کشته بعضی را
 که از عدت انجم و کوب در مویک آسمان شکوه در کاب نظر برده سپردند کف نیست
 هر چند که در صحای همان بخو که سابق ذکر یافت سنحت ب در نفس را انجم و طایا ابرار
 کرده پیش از نزع صمیم القلب فرید در این کالای کران باشد بودند اما در اینوقت
 از برای نریند تا کند بجدید کج شوک و فرمان شد بد خطب ابیجا اهل ایران از حدود در بند
 منتهای کامل و پیش در صداد که دید شرح **و قم منوت آن سب** که بیکر یکسان عظم
 و حکام کرام و سادات عالی مقام در و س و بر کر دکان و قابله قاضین و قضای کر و
 رقسام و ائمه شرح پیش و دهقان ممالک محروسه و قاضیان و کلا شران و کده فدایان و مجرب
 و متو قین ممالک محروسه ششاهی و مستظان سایه قدر مقصود هر ملت ابدت نقلی
 بکارم پدیدنغ فغانه و غنایات از حد افزون تا آله امید و در بوده بد اند که چون
 شاه همی صغور که در سال بنصد و شش خربوح کرده جمعی از عوام کالانعام را با خود منضم

باغبان مرغزهای لغت و ریاست و نیای و غا در میان اهل سلام قریح را و در بعضی
 بجای سب در نفس گذشت و باین وسیله اصدات منقضی عظیم بین مسلمین کرده نزع و نطق
 بر از ائت بجای که گفته در حدیث اول آن آیه کوش و فرج و دو مسلمین معرض نفس آید
 لندا در شورای کبرای معان در دین که جمهورانام و کافه من و عام ایران از نواب همون است
 قبول سر ایدش ای میگردند بایشان تکلیف فرمودیم که در صورت معلول ایشان مقرر و قبول
 نخواهد شد که ایشان نیز از حق بد فاسده و اقوال کاسده که از بد و ظهورش همی در میان
 اهل سلام شیوخ یا فقه کمال حقیقت خلاف فقهی رضوان الله علیهم اجمعین را که مذنب است
 همون و آرزو همون ما بوده باللسان و الجان ادغان و قبول کرده از نفس و تبرا
 تبرا و بولای ایشان قولاً نمائند و از برای یکدیگر یعنی از برای اجبار و فضیای دین در
 که مقرر رکاب ظفر شمار و بر تو اندر حضور و حرانار بودند تحقیق و تسع رفو بودم بجا
 بعضی اقدس رسانیدند که بعد از بعثت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم هر یک
 از صحابه را بدین دره بوج دین مپایم بذل نفوس اموال و هجرت از اهل و عیال و عیال
 و احوال قنبار و لوم لوام لیم و طعن و طعنت خاص عام با بر خود قرار داده بان
 و تبره برف صحبت خاص رسالت ماب اختصاص یافته پیرایه پوشش تشریف نزول آیه
 و ان هدایه و تب بقون الاول من لهما جری و الا انصار و اللین انتموهم با حین
 که دیدند و بعد از بعثت حضرت سید الابرار بنای خلافت با جماع صحابه که هر یک و عقد کار
 امت بودند بر فضیله اول ثانی اشقی از جهات الفار صدهایش مستند خلافت احمد شمار

ابو بکر الصدیق رضی الله عنه و بعد از او بنی و لقب اصحاب بر فاروق اعظم ترین المنیر و الحارث
 عمر ابن الخطاب رضی الله عنه و بعد از او بنی ب ذی النورین عثمان ابن عفان رضی الله
 و بعد از او بنی سعید الله الغالب کلی غالب منظر العلی پ ع ابن ابی طالب
 قراد یافت و هر یک از خلفای را بود در مدت خلافت خود با هم سالک طریق و فاق و نیز
 از شواپ خلافت و فاق بودند در رسم اخوت و اختلاف برعی و مخطوط و عجزه
 دین پرین را از طریق ترک و یکین شمشیر کین مخطوط میداشتند و بعد از خلافت خلفای ائمه
 با نامل اسلام در قبول عقاید مشقی بودند اگر چه برورد دور و تصرف احوام و مشهور
 باعتبار اختلاف علمی اسلام در بعضی از فروع عات از قبل ادای صوم و حج و غیره
 اختلاف راه یافت لیکن در قبول مذاهب و محبت و خلاص بخشش رسالت پناهی اذود
 و اصحاب او نفس و تصور و عقل و فتوری راه نیافته تا زمان ظهورش و همی همین دستور
 مستبر بود ایشان نیز بر بنیوی امر اقدس داشت حکم مقدس تو که آثار مستبر و بنی
 نمودند بل محبت و ولای آن چهار رکن ایوان دین پرین متمسک که دیدند و در ادای
 اجنبی با نیز بر رسم در برابر بوس محبت ، نوس اقدس ترین داده تمهذ بودیم که
 عود و معدوده را با بخشش فکر عفت خاقان البرین سلطان العزیز خادم الکریمین الترفیق
 ثانی اسکندر نور القربین برادر دارا قشام اغنی سلطان ممالک روم اعلام و ان مطلب را
 بر وفق نول پذیرای قشام ساریم که مقدسات مزبوره بنا شد الهی تو سپس قبول فدر ف
 ایجاخ و وصول است در این وقت که ساحت در بند مطلع با پهر ریت فیروز مستقر

و ک

که که آسمان پیوند بود تجدید مزید اللذیکند از برای کشف هم التیار و تو طین خاطر خفیت مله
 از عین تر العبد علی ما لک الکرمات باشی و با تو علمای کرام که در کتاب نصر ان کتاب حاضر
 و مقیس انوار خدمت فیض منظر بودند در جالس و خلوت سخن فرمودیم همان برآ
 سابق را مرور و فیض داشتند و بهر جهت حجاب شده و ابهام از پیشگاه غیر اقدس مرتفع
 و ماده تکلیف و تزیید منیع کر دیدند بجهتین پوست که همه جمع و اختلاف
 ناشی از فتنه انگریزانه همیمل بوده و آنا از صدر اول ابدا بد و ظهور او بیجا اهل اسلام در
 مناج اصول بر یک طریق ثابت در نسخ بوده بناء علی بذ المقال تا سید رباط و الیهم
 حکم اشرف علی از موهف خود علا شرف صدور یافت که تکیه از مبادی اسلام تنگنا
 ظهورش و همیمل بیجا خلفای رهشین خلیفه علی الحقیق میدانستند اینان دستور را
 خلیفه سخن دانسته از تب در نفس محمد را شنید خطبای کرام و لقیاء عظام در دروس نبی
 الهامی سامی و مناقب و محامد خلفای کرام را اندکورد و جارس خسته در تخریر و تفریز نام
 تبریزی با نمایند و علمای فتمای خلاصه الفضلاء و الکرام میرزا محمد علی نایب الصدقه کت
 محمد سر را با اقطار ممالک محمد و سه خاقان روانه فرمودیم که مضامین حکم هیوز را بیجا
 در روز دیکه اتفاقا ایشان نیز سبع قبول وغان و اضعا نموده مختلف از مذلول آن را
 موجب عذاب الهی و مورد خط انباشی دانند **در بیان وقایع ایستین مطبقی**
سال هزار و صد و پنجاه و چهار شب چهارشنبه محرم تحویل آفتاب عاتناب برج
 اوسمی بل اسم دی که بر نیز کند بر جنود ریاحین رکعت استیلا ، فته لکلون خیاکان

از پیش برک و بار عارض شده بود از طرف طایفه سلطان بهار با که برودت از دست
 گویا راه فرار نمود و غنچه برک و نوای بهی که در توران زمین چمن عرصه از تزلزلش
 استخوانی کلهای کشین نگاه دیده لوای استنداد بر ازشته بود از جرم گو که نوای
 پرستی و دواعی بارستی نمود روز چهارشنبه جشن نوزدی بفرزندی در کمال بهر ذری
 عزت اندوزی تقدیم رسید چون در نفس قدسی مرثیه چون نوحه و مژده بود
 که بعد از فراغ امور روز دهن تقی وضع آنروز بوم سلطنت ایران را یک از شاهزادگان
 که ام نفویض و نحو در کلمات که مسکن قدیم همون است بنای کوشه نشینی که پادشاه عالم
 معنی را بهیست از آن است بگذرانند لهذا هماران چهارت پشه و چند سان در دست
 اندیشه در کاران بحث کوشش کار که از آن صاحب اوشس بقین فرمودند که در
 عمارات عالیله و اینه رفیع که در رفعت و عظمت و شس ایوان پهر برین و طاق نرس
 رواق چرخ نشیمنی باشد با برتات و جهات و دکاکین و خانات و آب انباری
 که شرسیم صفا پرور در کماهی زرم مزاج سپس از اهدات و از اطراف هم ملک
 خود سه شمشای نفایس اسباب و لطایف ثواب و فواخر اقبه و زواخر استوار
 بر جنبش با تجلیح و هر نوع چیزی که چنان سرکار عظیم القدر بان تجلیح باشد بزودی
 و تدارک و نقل آن زلفت برای جنت قرین و بهجت آباد خلد آیین که حصین
 جهان در کن رکیب هموره عالم امکانست نمایند و مرکب لفرش شهنال را چون
 پست و پنجم شهر بیس اللاد که او اوسط جزای آن سال و در او نوسم اعتدال

اولا پشته اثر از طبر بران را در جهت ستمه از منت دشت کازی حرکت و آنچه لازمه
 بود از پخته و نایب و نوبت و احواق انکن و مسکن و چو ایندن مزاج و محمول
 آنطایفه بعلی آمده در آن دیار دیار و از آبادی آثار مکه آهسته و از آنجا عطف
 ب رجحان و خستمان کرده دلبران سپاه در دلمات و فرا و سخاق و قلاع نظای
 کار آتش در پشه و رنگ در مر و سیل در اینه که دند شجمل و در فای در اکثر اوان از شتران
 رکاب همون بوده در رسم خدمت تقصیر کردند تا احرافان اوسمی بنابر صده
 خیانت کلی از در مقام حشمت و در دشت و بجهت قله و مکان و صوبت
 معابر سطر تقویه قریش که در بالای کوه فلک شکوهی واقع و اطراف آن کوه نمایی
 پشه و در حشمت و شمشل بر یکراه با یک پستار حشمت بود محقق حشمت بعد از پخته و پشته
 بنام کرگان و اثر از کوه نشین و خستمان و منظم جهات آن نواحی و نمیشد
 امور او از متوجه قلع اوسمی گشته نه روز و دلبران زود خصم انکن و بهادران
 شرمولت صف کشن در راه قلعه و پای جلا دست افزوده بجهت شیده و صده
 غلیظه بر آن قلعه بنید و قلعه سپهر مانند ستمو شده اوسمی که از ترک و حصار و ایل
 کرده فرار همسار و آواره حشمت آوار و قدم خرابی صحرای ادبار گردید و قلعه بقلع
 و ایلاما قریب ق روی نیاز بر کاه خدیو کما کار آورده از روی عذر خواهی صده
 موکش انش بی گشته تقصیرات ایشان بفقو مقرون و مقوشد که اقله سنوار
 که از رنگ و آتو بر دهنه بودند و بران و با کوه بل کوه را با فاک صان گردید

و با حفظ یاد مندی و شکسته بلاهت آن تقصیرات انکشاف با غرض مخزون و بر پیشانی
 آنجاست ابوالمجدفان و لدایم با رسی که ازین بر کتفان تحت لوای انصرت مدار
 موبک علیحدت از ش هزاره نامدار بود غایت و آتالیقی و لاغز بود با توفیق انبیا حق
 و آتالیق نیز بود برادر خود را با جمعی از دوس روانه کرد کاب انصرت است ب نموده مقرر فرمود
 که ش هزاره و لا را تعلق شده روانه و مجدداً فوجی شایسته برای ملازمت کاب
 چگون ازین زمان کار آمد ارال و خود از دم گرفته بدرگاه مطهر روانه و بقیعه را برادر استخفی
 و تخته خا نوری که در موت تاک در ان توکلت گذرانیده تمام کوی چایبیده روانه نمود
 سازد و در وی انکشاف بود و فوج منصفان میهن تجمه در حضرت انصراف بخواندم
 حاصل نموده روانه شد هزاره بجانب خراسان ممرضف و در دروغ ان قدس کوی
ازین موانع پنج دهنور در پیش نهاد اندیش بران مملکت با دعای امانت و مال کاراد
 در این اوقات بعرض رسید که در او مطهره توان شخصی مجهول بحال از او بیانات
 او بر دست فلان در لباس رویش تو زرد اند خود و از آنجا عازم پنج گشته در استنا
 مقدس شده مردان که نزدیک پنج است با دعای امانت و اظهار بجزه و کرمت کرد
 جمع کثیر کار ترک و تا چیک پنج با عصمت الله فحوق و سعید شرف غدا و اکثر ازین مصلان
 او زنگ بر او که دیده همانند که روزی ده روز ازده روز از نفر بر سر اوج و از نظر
 تمام او فریاد حتی نیاز تجمه فغان و لا از عقل غایب از روی نیاز بر نیارت در پیش رفته و ک
 در شش ایجا در بمرگان رفته بعد از آنکه رفته رفته کار در پیش نیز بود با کشته و لا

و با همت ذکر یافت که بعد از شتر هم لک خواندم و پنجه اعبار رس و لاس باقی طارحان
 چنگیزی بو الیکری قیاس و موبک همچون عازم خراسان در ایام توفیق که مسمود
 در دستمان بعرض آمد پس رسید که انوار ارال و خود از دم بمطهرت و دروغی
 ابوالمجدفان و الاقزاق و افاق رتوق انبیا حق بر نجابت بر داشته با از جا و همچو
 پروان که گشته طارحان و لا عقول و لا ابوالمجدفان را بو الیکری قبول کرده اند چون
 صد و این حرکت از انما خواندم و ارال با وصف هر وقت و غیاتی که از جانب آمدن
 شهنشای در ازای خاشهای با بقایشان بطور پرست عین ناسپاسی و کمال
 حق شناسی بود نظر اندیز که تا فدا حکم هم لک خراسان بود با انواع خراسان
 و تو بخانه دستداد کمال با نور بر پنجه انوار و دستخیز خواندم مقرر شده بودند که بعد از
 نور روز نیز در عازم نینت شوند از توفیق انبیا با انلا و همان در دوس و مکرر دکان
 و خود از دم از توفیق موبک هزاره خبر دار داشت بلکه سر کینه در دروغ را از دست
 داشت میار گشته از روی انصاف از نام و دشمنان و خایف و در آن عازم خراسان
 شده در حد و در بجهت هزاره پوسته مستعدی مخوف و تهنه خدمت و پرورد تهنه
 اسرا و دادن فوجی عازم جدید شدند و ش هزاره در مرد توفیق و بعد از عرض و
 اذن و حضرت از خدمت نینت سیمانی حشمت بسبب اینکه هزار کس از او در کوفه
 در کاب انصرت است بشوق خدمتگداری و از روی انصاف لک طریق سربازی
 و چنانساری بودند از در بار خلافت مدارق انما بر اعانت حقوق خدمت و غیاتی

ازو خایف شده چهره بر او فرستاده چنانچه جنگ واقع و قتل و لاسکت خورد
 و یکسایخ با جمعی در میان مقول و قتل او از یک نیز بغداد دست بر آورده در پرده و در
 آن حرکت از مردم خویشان را که دیدند قتل رسانیدند و لادراک متحصص شده
 بعد از رسیدن آن خبر بعضی از مس جمعی از غازیان مرعدهات خویشان بر کرک و کله چینی
 چنگرک پیکر یک جنون و الله و بزدی پیک و محمد قاسم یک فرقه و جمعی دیگر
 از غازیان برای دفع این فتنه و پیشه در ویش بر نور با تو بجا و استعداد با نور
 و مقارن آن خبر رسید که در اشای مجادله باطن در ویش در ویش مد کرده عصمت انبیا
 که از جنب در ویش و دست بی رگستان ناهزد او شده بود لاجله لشکر رفتند و در
 ملاحظه یعنی تزلزل در احوال برید آن مست افتاد راه با فتنه فرزند در ویش بر نور در
 شاه مردان متحصص و عصمت الله بعد از روز با نرفی بمت متوجه خواستند الله
 متوجه آستانه بر نور فرصت یافته با جمعی از غازیان در ویش نامتقد را نرد و لادرا
 جمعی که مانند هوای باطل بر او بودند متفرق و لذت از آن که حرکت بود و جمعی دیگر
 بمعرض سیات نهادند امر همین صادر شد که مردان سابق مرشته کلا کلا
 نداده همان ضابطه مقوره عازم مقصد و با اتفاق و لایحه پنجه از ارشاد و جمعی از غازیان
 که در چنین امر میانه بکار طلب و فتنه ایگزند مقول و انکرده را پنجه بیخ نمائند چون
 به آنجا که سبب آن گرفتار شد و او بی بسا و در او آره و ساکن او با خاک
 یکسان و تمامی مجال در ششای قریه بقریه و محل مجل پال ستم تور دیران و در

تطاول

تطاول غازیان کردی شمال و رضای که بزرگ دستمان بودند با جمیع مرگن از
 کنان رکاب و مژم خدمت و طاعت گشته تمامی حکام و اعظم قومان و نهایی
 و چو کس که در هیچ عهد مطیع فرمان روا نموده اند قلاذه انبیا دیگر در گشته
 و نیز در ضلال آنکال از جانب سلطان محمودان پادشاه سکندر جاه روم نایب
 مشور بر اینکه از قول تصدیق نه هب جنوری و دادن رکن کجکه معتقد که مخصوص نماز
 آنکه عت باشد غدر خواهی نموده از هر کرده بودند که در ازای این مطلب امر دیگر از آن حضرت
 خویش شود در سال گذشته که اخذین از در بار عثمان برای عقد از همین معنی آمده بود
 متوسط ایشان هر یک با پادشاه روم نوشته شد که چنانچه مستعد باشد که بعد از تمام
 امور در عثمان متوجه دعایم آنروز و بوم خواهیم شد در این وقت نیز در جواب نامبر
 همان مرتبت گفته قلم بفرج و اعلان شده پادشاه خبر بود از توبه موبک بگش
 آگاهی بخشیدند پس محمد خان فرقه را با یاست در بند قیاس و جمعی از غازیان را
 با طاعت و نامور شده در روز شنبه یا نردیم دیگر از نعمت دستان لوای توبه
 بی جنب معان از هشد و چون از روزیکه موبک هایلون حرکت کرد بر خلاف لایم
 توفیق که هوا در کمال خوشی میگذشت برف و باران شدید شروع کرده لایق قطع از
 پرویزان آسمان آب بر سر کمان حوضه خراجی چشم و قطرات صحاب بر سر شسته
 ریزش را چون دست که میان لاد کف نمی کجفت و کرد آسپاسی سالیان که در پاره
 محوری حقیق چنین آب را بود و در رفع خشک نمونی خاک را ایگونه انگر دشتی در کار

شدت باران اوج سیل بکلا رسید که در آبار و آناه در حیدر از کواکب سجدا از خود
 گنگش یاد میداد و ساحت عالم آب گشته لطماتش پهلو بر چرخ و خضر میرزد و آب
 و اسباب بسیاری از کثرت لای و کل و نزول برف و باران و شدت سرما غرضها ط
 و انخاف و لذت در بند ناگنار که در منزل بود در عرض چهار روز طی گشته در او خونها
 در دو کجی کر واقع گردید **در بیان دقیق مکتوبی مطابق سال هزار و صد و پنجاه و پنج**
 شب نهمین پست و چهارم محرم بعد از انقضای یازده ساعت و چهل و دو دقیقه که غلظت
 لباس سنگین و جاسی در بر و کپس فرقد از او در داشت سلطان بسیار کان که گشته
 برد و چشم تو بر توی خلک منروی بود اقبلا شده از نهانجا نه حوت بر تن حمل گشته
 سیغ بر مع الیر نسیم از جانب کنور آرای بهار در دار الملک کنور بارگش و تخت
 و هدایای نفیخت عطر بارگش فرمان بران قوای امیر قزل و طاق کل سوره در صحن
 چمن برافزاشند و لشکر جالش که لردی بهشتی به تیغ خرمالک باغ و مراغ از راه در آمد
 بی همه حصول ب تین و قلع پرده هشت پاشیان با شایان طابع برای رفع غلبه
 برودت که فیما بین خدیو بهمن شوکت شیطاط و دلای اسکندر رحمت یار حاصل بود و
 صبا و شمال را بر آغوشند و انقدیان اعلام مرد و حضور بر قطع نخل خلافت شایان جوت
 بر جو آهسته و سادات بنو شمشاد و نارون و قنقار حرم سفید شوکند و نرسن
 که صد شش ایوان بستند در در و ضه فایض لاناوار کنور بختی نزهت و صفای میگر کن
 نوشند و چو شوش بر نشوئی کلهای سوری شوکت و شان شتا را که دشمن خاندانش

بود بیک سنان شوکت گشته پیش نوزوی از بسته گشته بعد از انقضای ایام عید
 و در فرسخی جواد عبور و صحرای مغناز قرارگاه کوبک منصور و پست یوم در امکان خیر بود
 افزاشته تا دو آب بجای آمده از راه هشت رود قرچین هفت و از چهار فرسخی تبریز عبور
 کرده عاشور خان پاپا پور ابایالت تبریز و مرداری آذربایجان سرافروز و شش هزار نفر را
 غیر ذری اثر را در حوزه همیشه او مقرر کرده فرودند که پیکر مکیان در بند و شر وان و
 تفلین ابروان و قربانغ و افشار هر یک با قشونهای خود و احکام تاین مستعد گشته
 بوده با اتفاق در عین ضرورت با عانت یکدیگر پرورند و چون سابق نظر آیه مرزا که
 در ارض اقدس توفت داشت نامور شده بود که با ش هزار دکان کرامت شرح مرزا
 و امام قلی میرزا بفرم لب ط بوسی وارد در بار سقا شوند و در منزل مریوان وارد و در نظر
 اندوزان دراک خدمت اقدس گشته و فرساده پادشاه و الایجاه ضد دستان
 نیز با تخت و هدایای گرانمایه که از بکلیک ب قزل و طاق چوب صندل بود که به اصطلاح
 هند بکلیک گویند و استدان ما هر در شاک و نقاسی در کمال تقضیه جارت بکار برده
 در کوکب هزار دکان بنوارش شتابی بهره مند گردیدند و منزل منزل اعلام
 کیتی کش آسمان سا گشته وارد چهار فرسخی سنبل و چون از بعدی حال غریبت
 جانب روم از راه بغداد در نظر اقدس تقسیم یافته مقرر شده بود که تو بجا نمانی خود
 از راه همدان روانه گردان و در زمان که حد بغدادت گشت نمائید احمدی
 و الایفداد از راه ضمیر اقدس و هفت گشته محمد آقای که فدای خود را با اسپان تاری

و پیشترهای لاتی برگاه آسمان به فرستاده و متعده اوقات و بعباد و در پرورد اصل
 قلعه بغداد تا انجام کار بر سرکری که از دولت عثمانی قیاس شده است مهال که در قلع بوجها
 کش نیز منزل و در قبول و نوجی از عک غیر فوری ماثر برای ضبط سمره و حله و نجف
 اشرف و کرهای معنی و حکم در ماخیزه و توان کن در بایله و بلیه نواجی و توانع بغداد
 و قوه فغان شیخ انومی چشگر که را بر دراری جانب بصره سرازرد و با بیکریک جوینه
 و حکام شیردان و شوشر و در قبول و اعواب است به تیسر بصره مانور و مقرر فرود
 که با غوا بلیله که در صلح جوینه طیار شده از شرط العرب عبور و با بنام امر مقرر و دارند
 در زمان منزل در نیم جادی الاوله نظر الله میرزا با مانت شازادگان و زواید اعیان
 و افعال مکرر روانه بغداد سخته فرستاده پادشاه و الایجاه هند را نیز مشمول کرده
 قانده و حضرت انصاف از زان و سدی پنج لک که قیمت و چهره لکان بوده باشد
 جواهر نفیسه در مصیق آلات از جواهر فانه خاص جدا با صد و یک زنجیر فل که ایام
 برای پادشاه همیشه هشتاد محبوب میرزا حسن پیش بودی همیشه زاده سعادت فغان
 روانه و جمعی از ارباب طرب هندی که در سلک مطربان سرکار نظام داشته چون
 جمعی راقان و نوازندگان و فنون سازند که بطریق هند آموخته و در رقص و در مشگری
 با هر سخته بودند ایشان را نیز ترخیص نموده فرستادند چون منظور نظر اقدس آن بود
 که قماش شی در صد و بغداد بعمل آید فرمان جایون بفرانقا و پوسه که غلات شهر
 روز صل و نقل بغداد شود پس اعلام جهانش از راه نهر روز و قلعه حوالان در آن روز

انده خاند پاشای حاکم بایان و شهر روز فرار و سلیم یک بنی عم او با شاق روس و عظمای
 اگر او در روز در بر خلافت بنیاد گشته بخطب غنایه و ایالت نولایت سر بلند است
 و تمامی آنروز و بوم از که دستجات روم مجوزه اوقات در آمدند و از آنجا متوجه کرکوک
 گشته در چهاردهم جادی الاخری نظر کرکوک مغرب سزادقات و است که دیده اندک
 با سحکام قلعه منور شده راه طاعت بسته در غلیف کشودند چون توبی نهی میسر
 که از راه کرمانشاهان و ذناب رفته بود باست باروی معنی طی شود با نظر ورود
 توبی نه چند روز نکند و بعد از کشفه که توبی نه بمکب هایون سپهت قلعه را از چهار طرف
 نشانه تیر کوله توب و چهاره کرده بگرد از نام تا شام آن آتش جارا بر حال کوه کمان
 منزل نوزال آسمان سخته عصر آنروز در قلعه کمان از آتش جانشور بجان آمده از آب
 صحت توبی نه قلعه شکن و چهارمای بنیاد افکن پتتاب و توان دستدعیان شدند
 محفوظ پوشش قانده از باب پوشش بریزی در آمده روی ایالت نرا پیراه پوش
 غلت عفو و بخشش شده و چهار نیز ضبط قلعه ارسیل که از قلعه می عبیر آن سمت بودنی
 فرمودند و آنرا نیز در یکروز بضر کوله توب قلعه کوب و آتش نیز بضر رانی
 ف نما شود بکجه شخر در آمد **در بیان حرکت موکب و الایجاب موصل** چون محمد
 از کرکوک از بیست اجد پایش برای مذاکره انجام مطالب محموده و بنای مصالحه قان
 استنول شده بود منظور نظر اقدس این بود که از کرکوک تاج در نشود و در آنجا سواد فرما
 از پادشاه روم که بر طبق فتوی شیخ الاسلام و اخذ بایان روم صادر شده بود از فرج

بنظر آید سر رسید مشور بر اینکه قتل و اسیر یافته ایران مباح و مذمب ایشان نخواهد سلامت
 و پنهانی دولت عثمانی و قنوی را محسوب بجد الله اقدی بموصل زمستان در حسن پاشا
 و الاصل را نیز با جمعی از پاشایان و عسکر عثمانی بمعیت حسن پاشای خیزور را مقرر شد یعنی
 تحریک عزم ثابت گشته روز چهارم در ماه رجب لوای نهضت بجانب موصل فلک درو
 پست و سوم ماه مذکور در دو کبک فخر کبک پیکار فرسجی بموصل در آن شده فرج
 پاشای حاکم کوی که از محافل آن قلع بود با فوجی از سپاه روم مرکب تهر رسید ان
 رائه بقیه پاشایان موکب منصور در آید جمع از ایشان عرضیه شمر گشته بقیه در
 و با من عاقبت تحقق جسته در در شب پست و پنجم بفرسجی شهر مطلع طلیعه شوکت
 و جوارز از شریف حضرت بونس علیه السلام مضرب سادات اقامت گردید او را کبک
 از عثمانی موصل برای القای تمام مدعا بدر بار مع طلب فرمودند پاشایان از عثمان
 ایشان شامی نمود و بقلعه داری بردهند پس حکم همچون بجا هر قلعه نماند گشته
 فرمان پذیران از روز بابت قلع جبر گمگشای شوند برود خانه بموصل بسته تو بجانهای
 رزده ایماست و فرج لیب و جزایر چنان بهرام کبی جلالت حسب فوج فوج آغاز عزم
 بسراجم سباب قلع گیری و بردن سپه و خندق استمال در زمینند بعد از آنکه در
 اقس محیط قلع گردید در شب هشتم شبان هنگام سحر فلیک توب و فلک دستاره داری
 چنانکه ای آسمان سنگ روز قیامت بر فلک آن سنگاگر گردند و بکلله توب و پنجاه
 از نهادن و کرد از میدان و مانها بر آوردند و چند روز بهیمن پنج سرای حیات

قلعیان بشو جواله پنجاه و کلله توب خانه روشنی میکرد تا اینکه پاشایان چون دیدند
 که عزم فلک از سر خردی از سر خطیب بدین منقلب باز نخواهند گشت جمعی از علمای اعظم
 و افسدیان کرام و رؤسای و جاق را با اسپان تازی شتراد کوه پیکر و سپه سالاران
 بدرگاه سپه روان فرستاده متعهد گشتند که جمعی را بدر بار قصری فرستاده امور موجود
 بخیریکه دلخواه اقدس است بن الله ولین صورت انجام دهند از آنجا که اطفاء شتران و سکن
 شتران فرطی نظر انور نمود قبول این مشول فرموده ایشان را پیرایه پوشش گوت ایان
 و شرایف اندوز تشریف غفور جهان ساعد پاشایان نیز قاضی و معنی موصل را چند
 از فرمان عثمانی روانه استنول نموده بعضی حال بردهند مقارن آن محمد آقا که از جانب
 احمد پاشا بدر بار عثمانی رفته وارد و خبر آورده که پادشاه اسلام پناه روم اورا پذیرده
 باشت خنده فرمودند که در عالم دوستی و برادری این توقع نداشته ایم که جناب نادری
 از قله دستوری ز فرزند هرگاه مدعا کایان انجام مدعاست بایست در رس احمد
 مملکت گلگویی مطلب نماید که امور موجوده مقرون بحصول خواهد شد اما چون تخمیس
 مذمب سویم حدودت شده عام و موجب انحلال ایند دولت ابد فرجام است بخرد از
 قفس در که زندد احمد پاشا را در امر صالحه ما فزون و بخیر شده بود لهذا در روم
 عطف خمان بجانب کرکوک فرمودند و چون زیارت انان تقدس کنون ضمیر بود از
 ورود بقراچه در جلگاه با نفیق بنه و در روز و غایب زمانه گشته با فوجی عازم عسبات
 عالیست گردیدند و از منزل شهر وان سلیمان پاشای که فدای بغداد با محمد آقا

و معتبر دیگر از زینب اهدی پاشا پیشکشهای لایق دارد و با عطای کمر خنجر صرع و خلع چو
 و انعامات و از ره همین جهان کشته شد محمد آقا برای ابلاغ خبر انصراف موکب
 بمیون و قبول از مصالطه از زینب اهدی پاشا مجدداً روانه در بار قصری که دید علی شهنشاهی
 بعد از آنکه از زیارت مرتبه منوره کاظمین علیهم السلام سعادت اند و عهد بکشته شد که
 اهدی پاشا در کمال زینت و درین ترتیب داده بود از آب عبور داد که زیارت
 هزار بار و خنجر نموده عصر مضر فبقاب شرف و در روز دیگر از راه قه عازم بخت ارف
 گشته و چون تمامی علمای ایران و خنجر و پنج و بخارا و سایر بلاد توران در رکاب
 حاضر بودند ای محبت علی معروف با تاج مذنب سلام و درغ سبزه و تران ازینانه حضرت
 سید الانام بود علمای شریفین ترفیع و قله و بغداد و توابع را نیز حضور در در استانه
 مقدسه علویه و جنبه بیته غزیه مجلس مذاکره و اینجمن مجاوره اتفاق دادند که طریقی بیا
 گفتگو کرده مواد نمازت را مندرغ و نخل منیارت و مشجرت را منقطع سازند
 لهذا علمای فریقین در آن درگاه عویش شهباده جمع گشته بعد از تمنا و دل که مشرف
 ملت محمدیه را از لای سنگ و شهباده تصفیة دادند و شیوه مشرف کتیب با جرم آورده نام
 حروف مرقوم و بهر هکذا انضال حضرت محموم گشته نقا از آن در خوانه مقدسه غزیه
 ضبط و بهر سوادی از بلدان محروسه سوادی انفا دیانت شرح **و شیوه بنوعان است که در**
 از تحریر این شیوه و نیز از این شیوه است که چون بعد از نبوت حضرت خاتم النبیین
 علیه و آله اجمعی هر یک از صحابه و رشیدین در ترویج دین مبین بیدل نفوس و احوال

با عویش سگواره و مجاهدات بر دره کرده پیرایه پوشش تشریف نرود آیه و انفا
 هدایه و ب بقول الاولون من المهاجرین و الانصار که دیدند بعد از رحلت جناب سید عالم
 بنامی خلافت با جماع صحابه که اصل حل و عقد کار است بودند بر طبقه اول تا ثانی
 از همه انصار صدر پیش مسند خلافت اهدی را با بکر الصدیق رضی الله عنه و بعد از آن
 بشوری و فحاق بنجاب ذی النورین عثمان ابن عفان رضی الله عنه و بعد از آن سید
 انبیا علی بن ابی طالب علیهم السلام قرریاقت و در هر یک از خلفای
 اربعه در مدت خلافت خود نایب مناج و ایستاد و مرام از شوامپ اختلاف بوده است
 مصداق دقت ملحوظ و حوزة ملت محمدیه را از نظر ترک و یکی منترکین محفوظ میداشته
 و بعد از انقضای امامت که خلافت به بنی امیه و بعد از آن بنی عباس انتقال یافت
 ایشان نیز به همین ملت و عقیده بانه و بخلاف خلفای اربعه قایل بودند تا اینکه در اول
 نهصد و شش کشته همعل صفوی خروج و بر مدایح سروری خروج کرده بتعلیم علمای کسلی
 و آذر با بکان وارد پس ترفیع نقد حجت خلفای ایشان و امانه قلوب عوام از بنی
 و مطا وعت ایشان نموده بطلا و ده آن بت در فض را که خامه لریسا آلسان از جهت
 ذکر آن زبان هر سرد کام فاموشی میکشد شیخ و در زمان بر دما بعد از آنکه اقوال
 و اعلان انواع فصیح و فضیله که دند و بعد از شیخ اینجمنی اصل سنت و جهت
 نیز از اطراف آغاز مصادات و ترک مصداق کت کرده قتل و جنب و بهر اینها بخوا
 مبعوح دانسته که برای امت خیرالوری در ترک و امانه و لایات بر ضعیف دثری گشته

و این حادثه شفا تا اتمام فاقان منقوش سلطان حسین متداول و معمول چوید تا آنکه رفته
 ترکمینه دشت و بعد از آن افغانه شد تا در و همچنین رویه در و سید از اطراف فغانه
 در میان ممالک ایران و سپس سلطنت و مملکت را در آن کرده قطع و استیصال ایران را
 بر خود لازم دانستند چون همیشه ملک الملک لم نزل با بری نقلی کرد و اسباب
 آن از پرده کون باحت شود در روزی آید لکن او کوب ذات پهمال و نیز وجود
 سعادت شاهی علی حضرت قدر قدرت کیوان همت ترخ سلامت بجا ایستادین
 و مرجع انقوابین قهرمان جهان رفیع آشن ترکمینه برق خوس سوزگش کن جهان
 بتاینه است بجای تبه تاج بخش ملوک ممالک هند و توران نقل سبحان نا در درون
 فغانه ملکه و سلطانه بخوید که در تاریخ نادری تفویض حال نجسته باش مذکور و مطروست
 از مطلع ملک سپورد آغا ز طلوع و بنیا و مطلع کرده ظلمت زدای سحت ایران و ممالک
 که با قضاوی دهر تصرف غیر در آمده بود بزور با زدی تا یسند آلهی و قوت بر خیزل
 از تراغ و کبر ضیان از باب غناد و نزاع نمودند تا اینکه در سال صد و چهل و شش هجری
 در شورا ای کبرای مغان که عموم و وضع و تشریف ایران را بحضور و مجلس مش در دست
 انقفا دادند فرمودند که عموم انجاست هر کس را خواضند سلطنت ایشان نموده بنده
 بکار خود بگذارند انانای ایران دست برد این ابرام و ایلح زده عرض کردند که
 پادشاهی سلطنت را خداوند عالم با مختصرت و آن حضرت را بما که است فرموده ما را
 اختیار کرد در تفریح حکم آلهی میث و این سلطنت حق انجاست بخوید که روز اول صیانت

احوال کرده عرض و نفوس سیمان از از چنگ دشمنان قوی رماند دادند باز در مقام محاربت
 باشند و ستم بدگان ایران را با یسند و یگری و اکنه ازند و عفو شرفش ای قسم نمودند که
 از نای ایران هر که سلطنت را رنج و آیش خود را طالب باشند در صورت این مصلحت
 اتفاق قبول و مقرون بجهول خواهد شد که آنا ر مبتدعه را که مخالف مذهب سلف کرام
 و آبا ی عظام نواب همین است تارک و بر منج سعادت خلفای اربوناسک و رنگ
 شوند ایشان نیز روزی حقانیت بدون شایسته انانیت موقی الارا این حکم تدبیری
 بسبب قبول ادغان و صفا نموده و شیعه برای توکید و استوار انی طلب نوشته بخوانند
 پیردند انجا حضرت شایسته ای نیز در ازای مخفی ایچی روانه دولت خماینه کرده از انجاست
 سلیمان حشمت با سرب طامن و انان نا شرایست ان الله اکبدر ذو القریین داد
 در ارادیت کثیر و غلام خدیو که در ان سگوه انجم انصام پادشاه اسلام بنیاه رویم
 بقا و طالس پنج مطلب شدند اول اینکه چون اهل ایران از عقاید سلف کول و
 جعفری را که ازند اهمیت ستم قبول نمودند قضات و علمای و فقیهان کرام ادغان
 کرده آنرا صفت مذمت شمارند تا انکه چون در کعبه موقوفه لرکان لر بنو مسجد اقصی
 انیمه لر بنو تعلق وارد انیمه انیمه مذمت در کشت فنی با ایشان نزدیک بوده بعد از ان
 عاصده با امام خود بایستی جعفری نماز که ازند تا است انکه هر سال از طرف ایران
 تعیین شود که بطریق امیر مرجع مصر و شام با کمال اعزاز و احترام حج ایران را بکنجه
 و در دولت خماینه امیر مرجع ایران نماز و مرجع مصر و شام دانند رابع انکه امرای

۲ یا رب العالی و الا ان
 فاقان العیون فادهم العیون فادهم

دو مملکت نزد هر کس بوده باشد مطلق العنان و آزاد بوده پس و شراب پاشان رو انا باشد
 خاص آنکه و کجا از اولین در پی سخت یکدیگر بود امور مملکتین بروی مصلحت میداده باشند
 که بدین وسیله رنج خلف صوری و منوی از میان است محمدیه کشتم بعد موقوفه
 انما المؤمنون اخوة رسم الهی و برادری فیما بین انما ایران روم سلوک شده منهای
 دولت خفته چند طلب را که عمارت از یقین امیر صبح و طلاق امرای جانی و بودن
 در مقرر لقی باشد قبول و مذمب جعفر را تصدیق کرده بانه مواد باجمی زیر شرف عینه
 و منی زیر بلیکه توفیق سخته اچنان کبعضی مخطوب از طرفین آمد و شد کرده از پیش
 اقامت غدر و از این طرف برای یسطح و حج قاطبه الله و افهام جوابیست چون
 احوال ایتمه مات بانه شد سفر صورت انجام نیافت در این سال حجت خال
 که نیکو نسل مطبقی عیال که کرمیون قانده و از روی نظرقریں خاقان بفرم اینک در خاک
 روم بابت کفکوی تخلا از هوای نغذ آتش شده را منطف و مایه ف و ذریع و از زمین
 اهل اسلام مشغ که داند حرکت و از تمامی هم لکای ایران و پنج و بخار پیشتر اسلام
 قضات کرام و علمای اعلام را برای مذاکره و متفادله این امور بموجب مرسوم چهار
 و برسم میماند وارد آنزیرین کردیدند که مرطلب منووده را با مقدمه ملک مورد
 طی نماید در اینوقت که در نجف اشرف بقیه بوسی و قفس رود و عینه غزوه فایز و شرف
 کردیدند جمعی از علمای نجف اشرف و کربلای مستی و حله و جمال تا بود بعد از در حوزة کفکوی
 حاضر شده محمد را امیر میمون بنفا دست که چون در مذمب اسلام همچو نه قصوری

دختری

دختری واقع میش آلف دی که از بد و دولت منویره در زمانه است بنوید شیعی باشد
 علمای کرام که دعایم سلامت با یکدیگر مجلس مجاوره و مذاکره از استه منهل است بنوید واکه
 از هجوم امواج خلف امیر آنچه از لای شکوک و شبهات است اصف و بزلال حق در
 و با معنی صفت و سدا زما بره ف در اطفای دهند اندامان مورین برنج مقرر در درگاه
 عرش استبا حضرت یعوب آلین و اما المیقین علی ابن ابی طالب علیه السلام
 بطبی مقالات و انظار عقاید پرده حقیقت اجرا انجامیست که در شمس شریف شهادت
 آنحضرت کفایشان عقیده اسلامیه و جهان و امام دولت قاهره نادره علمای ایران
 اینکه بعد از ولایت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و جمعی بنای خلافت باجماع
 است بر جناب خلیفه اول ابوبکر الصدیق رضی الله عنه و بعد از آن بنویس انجمن
 اصحاب بر فاروق اعظم عمر ابن الخطاب رضی الله عنه و بعد از بنوری و اتفاق بر
 عثمان ابن عفان رضی الله عنه و از بعد بامیرالمومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام
 قرار یافت و نموداری آید و انه بدایه است بقول الآدولون من المهاجرین و الانصار
 و الذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم و رضوخنه و فحوا ای آیه شریفه لقد رضی الله
 عن المؤمنین اذین اؤتوا کتبا کتبت الشجرة فیهم نانه فلو ابرسم و هدمش شریف
 اصبلا کا آنجوم با ایتیم اقتدیم امیدیم خلیفه برحق و در بط موصالت فیما بین ایشان
 محقق بوده همه با یکدیگر رسم موافقت با شانه میرت و مسافرت مسوک
 میداشتند و یکدی رسم موافقت فیما بین ایشان مرعی بود که بعد از ولایت خلیفه

دختری
 در این وقت که در نجف اشرف
 و کربلای مستی و حله و جمال
 تا بود بعد از در حوزة کفکوی
 حاضر شده محمد را امیر میمون
 بنفا دست که چون در مذمب
 اسلام همچو نه قصوری
 در این وقت که در نجف اشرف
 و کربلای مستی و حله و جمال
 تا بود بعد از در حوزة کفکوی
 حاضر شده محمد را امیر میمون
 بنفا دست که چون در مذمب
 اسلام همچو نه قصوری

اول نامه اردنمای از جناب مرتضوی سوال کردند حال ایشان را آنحضرت فرمودند
 انما من قاسطن عادلان کانا علی احوی و ما تا علی و خلیفه اول در شان خلیفه اول
 میفرموده است **لست بیکرم و علی فیکم و خلیفه نامه در شان** آنجناب فرموده بود
لنکلت عمر و نظیر این که کمال رضامندی ایشان از یکدیگر دلالت دارد پس
 مستحق ایران و دیگر کار و در رساله تصدیقش هجری گشته است پس صفوی خروج نمود
 از عرب در رض نسبت بخلفای ثلثه نموده است یعنی پشت و ظهورش در انبیا اول
 عباد کرده و مورث بفضیلت و معاد است فیما بین اهل اسلام شد تا آنکه توفیق
قل اللهم الملك المملک توبه الملك من تشاؤنه عالم پناه بر تبه سلطنت
 جهان داری فایز گشته بود که در ذوق مذکور است در روزی صحرای میان از این
 استکشاف فرموده ما نیز عرض عقاید اسلامیه بر این مظهره که خلفای اربعین
 علیهم اجمعین بر تربیت مذکور خلیفه علی است حضرت سید المرسلین مهید اینم و تک سببه
 مذکوریم و از رض و تبراترا آنچه میجو که جناب قدس العلماء و الاعلام شیخ الاسلام
 و ائمه ارباب عظام و ملت عثمانیه تصدیق مذکورند بجهت کرده اند مقلد طریقه آنحضرت
 و بر این اساس و ثابت میباشیم و آنچه تحت تحریر یافته شخص از خلوص نواد و میم
 و نقد ایتمه مصفا از شایسته و قبسط و هرگاه خلاف این عقیده از ما نظیر
 اردین پیکانه و مورث غضب خداوند یگانه و سخطش باشد زمانه میباشیم عقیده اقل
 در میان دو لیتن عقیدتین علمی بخلفا شرف ذکر بلای مسیحا و حله و توبان بعد از آنکه

اهم جوفه الصادق علیه السلام فرمود رسول اکرم و ممدوح اتم و نزه ائمه علیهم السلام است
 و از فرزندیکه علمای ایران عرض و تحریر کرده اند و نزه و همان تجویز یافته عقاید اسلامیه است
 صحیح و فرقه مزبور قابل تحقیق فغان و از اهل اسلام و امت حضرت سید الانام میباشند
 و هر کس که با تفرقه از اهل عداوت دینی کند او از دین خدا و رسول عربی و اکابر دین
 از او بری بوده در دنیا و آخرت که او سلطان عصر و در بعضی باقیار شده لایطش و القه خواهد
 بود عقیده اقل الدعوات علمی بخارا و پنج اینکه عقاید صحیح اسلامیه اهل ایران خوب است
 که علمای فوق چنان نموده اند و این فرقه از اهل اسلام و امت حضرت سید الانام میباشند
 و هر کس که با این جهات اظهار عداوت نماید با فرج اردین و محروم از شرف آنحضرت
 سید المرسلین بوده در دنیا و آخرت آن پادشاه عصر و در بعضی پادشاه سلطان
 خواهد بود و جمله که متعقدین عقاید مسطره در فروع است با همه مذاهب اربعه میباشند
 منافی و منیر اسلام نیست و صاحب این اعتقاد از اهل اسلام و قتل و لعن و در فرقی که
 مسلمانان و امت صحیده و برادر دینی اند بر یکدیگر حرمت **در میان اعراف مرکب**
جهنم از نجف اشرف بی جنب آند باین چون قبل ازین حکم جهنم سید
 کعبه عرض سهرای مبارک نموده گشته بود فرزان پذیران و نامورین بروی مقرر طلا
 کاری کنند میمون را که پهلوی بر چرخ برین میزد در کمال زینب و فرجام داده بودند
 حکما مورد عتابیت گشته و بهمین جهت دو الف تمام که عبارت از ذر است هزار
 ناری و در مشعل وینی که ده هزار تومان رواج این زمان است فرج مذمیب آن

گنبد فلک پیوند شده بود و از سر کار آید برت کو هر ش و یکم و الهه ه هزادگان
 کا مکار نظر آید میرزا و اما متقا میرزا نیز صد هزار عدد نادر می نویسد داده شد که صرف
 مرمت کاشی کاری دیوار صحن مقدس نمایند و شامه مرصع بجا هر شین و حجر طلای
 کران به دهشت آستانه مقدس شده و از آنجا عازم کربلای معلی در غره ماه شوال
 شرف اخذ در طواف روضه ملائک مطرف و از سر کار نواب محمد علی و بکر بیگ
 حرم سرای عفاف رقیبه سلطان پیکر منت فغان بشدت سلطان حسین نیز منتظر
 نادر می برای تعمیر مسجد جامع پشت سر مبارک تومیل کارکنان کردند و بعد از پنج روز
 نظر آید از منت سبب بجا آمد و انظرفی است و بخدمت و ارباب
 استحقاق با کس نماند و اینده ارباب علیهم السلام و الحیره و امام حنفی یک الف بیضیه
 نذر و جوایز از خزانچه ن عطا فرمودند و اهدای مکر اسپان کوه سکره ن فرام
 نیکشاهی لایق بود با سپهر انعام فرستاده فرستادگان ادهم جها ضروری
 خدمت و آداب بتقدیم رسیده از طرف قرین الشرف شایسته بی نیز آنچه حق
 ارجان و بنده نوازی و لازمه مروت و خیریت کسری بود در باره فرستادگان
 او و بنظر آمده چون سرداران عوستان و بصره ما در کمال شدت حضور و ظهور
 نیز تصرف گردیده بودند مقرر شد که سرداران دست از حیره باز داشته و در
 اردو شوند و نیز مقرر شد که قلاع کوچک و در پس و قرنه و بانه و لایا ترا که بقصر
 بود خانه نموده و تصرف کما مستحکان اهدای مکر اسپان بفرستادگان و الا از نظر نماند

حرکت و از جری که در جلا کجی بسته شده بود عبور و نبردان را مفرغ بنام خود
 سخته در میان انقلاب و ضلع در بند و نبردان و توبه مرکب است از آنکه
 بزعم بیکوی شده است، ن در صحن که مرکب میمون از در بند بجا می رود توبه میگرد
 محمد علی ن قرقلو را با ملت در بند توبه و توبه ابناء نصبت او نمود و در صحن در و در میان
 حیدر پیکار را مرکز کرده جزایر جهان را با ملت بیشتر و ان و بخطاب فضا سرافراز حشد
 در حینکه رحمت موصول مضر بر اوقات غرضه بود جز انقلاب نبردان رسید
 توضیح انتقال آنکه بعد از سنوح قیضه طبر الدوله ابراهیم خان که محمد طایک و له شایع
 او موسوم دیالست آذربایجان فایز که دیدم نام مجهول کمال مجتهد پیر سام
 حب سردری مبتلا در حدود آذربایجان ادعای شایسته هر ادک و پیری فغان منصور
 ابراهیم خان چینی در اقطع و مخصر شده او بجا میب و خستمان رفته با سر پاد در میان
 نیکه بر سر محمد و له سرهای که در ایام توفیق مرکب منصور در خستمان سر از اوقات
 باز زده در ولایت آرد و پنهانی کوه و جنگلی آورده پیور در چینی که لوی فلک توبه
 روم بود سام چینی بریده را که هنوز با نخوت در داغ دشت از راه کوتاه چینی شخص
 فتنه که جمعی را به نتر و او معتقد در مقام کوچک اهل طبرستان در بند در آمده از آنجا
 که عوام کالاف نام را از آنکه امور ضروری و قوی از غیر ضروری و نفع و ضرر نمیشد با خوانی
 جمعی از مکنایر طبعان آندیا و فرقیه گشته نوبخت به انا لا شردان از بند بستان
 آمده و شد میگرد، اینک این مرتب را محمد علی ن سردار در بند و بعضی اقداس رسیند

چون قلع در بند سر حریت دشت جیدخان نیز از توخت ایستاد و متا و نور کشته
 بنا بر آنکه است اهل دختان و در بند با عتبار قرب جوار نیز بشیر و ان سر میت کرد
 بود در میان شامی دشت بران جیدر فزاکر که جموع بعد از چند روز مقول و پهل
 اودر عازت کردند محمد ولد نرغی را با سام بشیر و ان آورده قلع آسوراکه متوکلوت
 بود بتصرف ایشان داده لوای خجافت فرستند و املاش بران و بطر سران نیز
 طوعا و کرها مقلد قلا ده امانت ایشان شدند این خبر در بند رسید و این زن
 نفاق شتراری که گفته دیر نیز ازین دولت دالا در سینه داشتند که دیده لوزدی
 در و نه کار را یکدیگر دندار از بخت صحت مغلذ و غیره که نامور بی نطق قلع قبر من اهل
 در بند میو دند جی از پشت رید که با ایشان نامور بودند کشته قلعی قرار بتصرف زیکه
 دادند و بام محمد خج کشته محمد علیان بعد از اینها تمامه جی لندوسا اشرار در بند
 با طازان مغلذ که منظره فدا با ایشان میرفت از در جلایستی در و جیتر اتر که چشم لند
 حقوق آیند ولت پوشیده بودند که در ده روانه منان سحت و خود با حکام
 قلع و بروج در بند پر دخت و حقیقت حال ره بر فوع کفان سده جمال رسیند اگر که
 سردار آذربایجان که در ایروان میبود بشیندن اخیر با جمعی که دشت بکره سیکسی ماه
 شریعی بشیر و ان ایمن را با حاجی خان چنگرک چکلر کچکه که در کنر که توخت و مشول
 بسن جبر بود خجی که دیو لیکس بعد از آنکه اینرا بت برض آتد س رسید کریم خان
 چکلر کچکه اردوی را برای سید راه فد بجای مبن مغان نامور و نوجی لوزغزبان

نیز بمعدت عاشرخان قیقین فرموده امر جمیع با حضار نصر الله میرزا که در شبلق
 همان توخت دشت غرا صدرا با شت هزاره در سجد هم رمضان در منزل ایستاد
 در چنگیک مرکب جمیع از کز لکوک عبود و عازم صحت بعد از او بود به تقبل طاعت
 فایز کشته خجی خان چرخشی و جی لوزغزبان و پانزده هزار نفر از غزبان را کابل
 عازم مرکب هزاره در روانه بشیر و ان س جلدت هزاره بعد از او بود به تبریز حاکم
 ایما یون جیو لیکر که کت خجی خان پشتر و ان سحت که بی شرفان خجی شود و نیز متعاقب
 از نیز روانه مقلد که دید بعد از او در و خجی خان روز چهارم ذیقعه سام و اشرار زیکه پست
 دلقه خانه و نوجی عظیم از زیکه و بشروان از زکوی که بالای باغ بود سبب آید
 زیکه داخل قلع شوند جیای جنگ کشته خجی خان و عاشرخان نیز سر راه برین کشته
 جنگ در پوشیدند و بنایند آلهی و سر خجی عبدالقیال شهنشای سیستان چون چهره تود
 دغان تاب توسن جهادت ایشان کشته هزار نفر خجی و سرور زنده با علم و نفاذ
 ایشان بدست آورده محمد ولد نرغی زنده و با بقیه السیف فرار نموده سام با محمد و
 بی بی کت که حجتان که کجک دلیران بی صره قلع آتو پر دخت در اندک روزی قلع
 و جی کیش لوزیکه که بی نطق قلع شتال داشتند زنده دستگیر کردند و تمام احوال ام
 در و توخت سال آیند ندو زیکه در دستان ظهور کرد و **یقین خان شتران در دستان**
دکتر کرا و چون درین توخت مرکب جهات در جولا در بند کلبی خان کوسر احد لولا
 بر داری و قیقین خان را جمد و ایامت خارس قیقین در روانه و شترالیهما مدته در آن

بسرزده کا در پیشتر محل کرده بودند لهذا محمد حسین خان فرقی میرا خبر باشی که در سفر
 روس بر گشته بود بعد از رفتن ویجا پاری روانه دکن و کلبه خان و تقی خان را بدو بار سپهر
 اقتدار احضار فرمودند بعد از درود محمد حسین خان بجان چون تقی خان قزوینی تبار
 با خود متقی خدیجات با طایفه پیشینها در نظر کرده بود جمعی از ترک دکان با خود آمیخته
 او بر سر کلبه خان ریخته او را مقول و در حدود کلبه محمد حسین خان در آنجا نماند رایله اند
 اینمقی دهشت و تالیف گشته بر گشتی نشسته خود را با صلح غنیمت رسانیده از آنجا
 بپیراز آمده تقی خان نیز با جمعی خود عازم پیراز گشته محمد حسین خان خود را بیکو کشیده
 حقیقت حال را بر عرض سده سپهر متالی رحمت تقی خان در خل پیراز شده در دست عیال
 بر او چشم از موبک های یون نیز با جمعی با غایت محمد حسین خان و پنه تقی خان نامور گشته
 تقی خان بعد از چندی بقول داری پرده چشم بست و دستگیر شده نزد ستمگره عشرت طراز پیراز
 از دست اعمال دموور قتل و غلبه و اسر و مقرر شد که او را اخصی و از یک چشم کور
 کرده بیکرگاه مقل آورده و او را او که در صفهان پیروزند بقتل رسانند فرمان بران
 بر طبق فرمان عمل کرده او را عقید به پستگاه حضور رسانیدند **در بیان شورش اتراباد**
و حضرت موبک نصرت خان بجایب آذربایجان ریاست نصرت آیات در آن
 دیگر از شهر وان بغداد بوزم آذربایجان حرکت و بعد از درود و بجا آمدت که مانت
 بعضی اقدس رسید که بعضی از جمال و جهان قاجار سبب سوء سلوک محمد حسین خان حکم
 و بجای با طایفه بیعت متقی و در خل پیراز آید گشته ولد محمد حسین خان که از بنام پدر با طایفه

فرار و نزد پیرو دغان چا دشمنی سردار ایک رفته حکم متقا در باب پنهان سازنده پیروز
 عزادار یافته محمد حسین خان نیز که در لاری ایون بود با این امر نامور گشته با مودین
 با جمعیت بر سر سهرابا در فقه برای اهل ولایت مستورا و بنا بر اینکه فیما بین بعضی از قاجاریه
 محمد حسین خان عداوت و بر سر نه تخی داشت لولزم قتل و سنگت و غلبه و مملکت از محمد
 خان نسبت بکنجه کار و بکنجه نظر ور رسیده آنولایت نیز با اهل دست انداز او کرد
 بعد از درود موبک های یون بکرامت خان علی قلیخان ولد ظهیر الدوله را که نسبت
 بر او دروا دگا با تحقیر داشت سپهر لاری حدود کرستان در استان فیما بین
 و خوجی از غزنیان را با و نامور و مقرر فرمودند که در حدود کرمانشاهان توقف و از کلبه
 اطمینانی ولایت همه با افواج مضموره مشغول قشاشی و بیلاشی بوده پنهان
 قریب و جولدو اسم مراعات بنظر در رسند و بخواه که سابق مذکور شد نصرت اتراباد
 در سال قبل متوجه خولزم بود بعد از درود و برود و در کور دکان خولزم و اول
 با اتفاق ارتوق ایناق لرلا نرودت هزاره آمده مقصد دادن ملازم و کوچ نیدن
 طایفه بیعت شده بودند نصرت اتراباد الوالی خان ولد ایما رس را بجمعی
 امر اقدس بوالیکری قیمن و ارتوق ایناق صاحب افسار کار کرده است نرودت
 خولزم و خود صا و دست کرده بعد از چندی بعضی از اتراباد خولزم با بیعت متقی
 و ارتوق ایناق مقول رسند اینر بهت بعضی اقدس رسیده علی قلیخان را سپهر
 سالاری نامور روانه خواهان رسند که در آنجا خود دیده در سال دیگر بوزم قیتمه بیعت

متوجه خواندم شود و در زمان پیدایش لوی تو به بیعت قلعه و عتبات شکر افراشته
 در بیان **دقیق سنجی** **نیل مطبقی** **هزار و صد و پنجاه و شش** سلطان طارم چارم در
 جمع پنجم ماه صفر بعد از انقضای شش ماهت و شش دقیقه از منزل پیدایش حوت
 بقمر وصل نقل گوید که جمال کرده سرعکری حجت و غیبت بودی هر غیبت کشته
 سپاه شاهی شب روی با خط طکه کشته اظهار کنار کرد فدیو بهار از سر و حضوریت
 بنصرت از حجت و خاتون جهان آرای پرسع لزرده ابرو آرای طغیانه کوس خشم کفکی
 و کشور کشاید بلند آساست افواج قاهرین سازد برک نمایش کرده مجرم دفع
 سرعکری بن برخواستند و جنود ایشان از زخم و زار و موج آب رسد بر برافروزش
 بر آتش و در منزل کنار قمر و مجلس خردان با هر لزان زمین در پنا انقاد و جشن
 نوروزی بفرمودی انقضای است چون در آن اوان اجدی است و جمال است که در دولت
 تبصر بر سرعکری منصوب و در تمام صی بود از جانب محمد شاه رخ که آنکه بعضی منزه است
 داشت و همان دولت عثمانی او را شخص اعتبار کرده بجهت سرعکری روانه کرده بودند و کجا
 بعضی از ولایات آذربایجان فرستاده چهار آنکه زیاده بر حوصله او در آنجا در
 و نقد جلالت را بزرگانه خرج کرده بودند و بستی است منزوره بنظر رسید و پنج ماه
 غضب و محک بنصرت موبک همایون کشته و در حواله بهر شانه در در آنجا بیعت علی
 رسید که سرعکری منور از دولت عثمانی منور و اجدی پاشی وزیر اعظم باقی بر سرعکری
 کشته چون محمد آقا فرستاده و ملائجه او که از برای انجام امر صلح بدو بار عثمانی فرستاد

بود در استنبول توخت داشت با شکار و حصول خبر از بیعت لوی الیدر علی معصود بنام
 طعی میشد که همین خطاب برداری مروان اصداری است که متعرض رعایای خود شود
 ستر کشته و سرانجام که لزرده طرف روم بدست آمده باشند متخصیص شده بر سرعکری
 مرسله و با او لزرده ارتباط در آید سر دارند که بر موجب فرمان عمل نموده سرعکری در جواب
 او نوشته بود که از مقدمات صلح در پیش حاضر میشد و من از دولت عثمانی با موافق
 صنی میرزا با برده در ایران ممکن سازم بعد از آنکه جواب سرعکری مسروض شده غایت
 کشت اعلام شده که آن این موجب تصدیق این است همان پذیر باشند
 که مغرب رابات هیون بشوق طقات او و صنی میرزا وارد آمدند و خواهد کردید
 پس این خرم رایت بنصرت بجایست قارص افراشته در عرض راه خبر که قاری سام
 رسیدتین این حال آنکه منجی که در صدرات سال قبل مذکور شد بعد از داقیه بیرون
 که کشت یافته منزه شده آماده داشته که نزد لویو اسلما خور کجی مجال که حستان
 رود و طهورت خان مصلح شده و در راه اعلی کت بر راه کرده او را با چند تن زن
 و سینه کرده بجهت بقعه قراقان فرستاده این امر است را بعرض اقدس رسانیدند
 متفر شد که چشم او را کرده با چند تن از که در آن روئیه نزد اجدی پاشی سرعکری
 بقارص و آنچه بفرستند که چون صنی میرزا نزد اوست برادران محمود یکدیگر در آن
 نمایند و بعد از ورود در ایات همایون مجدود که حستان مقدمه کشت روئیه مسروض
 شده و الا شرف کشت روئیه است که بعد از آنکه حمت و لوی دولت عثمانی

بملک محمد علی رضی الله عنه و آله و سلم و بعضی میرزا شاهان در ریافت از جمله تدابیری که در کار او
 بودند که خوانند و تحف و هدایا بجهت اصفهان اوستی و محمد ولد سرفی و حکام آوار و حاکمان
 و که خدا این بطهران حال در بند رسال دنیا متملق نه بهر یک نوشته ایشان را
 ترغیب با نفع داد و ادعای میرزا نمودند یوسف پاشای دلا خسته از دولت شمانا بپور
 با یصال خوانه ابلاغ فرایین گشته بعد از ورود بجو لاکوی ظهورش فان که در آن
 اوان دلا کاشت بود با شوق طافان قلعی سیکر یکا تقیلس دران نواجی در سیکر
 بودند یوسف پاشا از راه جغتای پست بکوه داده میان جنگلی سفیق کرده اقامت
 و عطایا و هدایا و فرایین را با جمعی از پیرامه روانه داشتند نمودن خو اینی نیز که بعد از
 رسم ساسیگری و خرم بودند پیش از وقت فوجی را در راه و تمام داشته با مورین گشت
 عبور با نظایف نداده جمعی از ایشان را از شیخ تیر گذرانیدند فوجی را نیز که بقادر است
 ساخته تمامی هدایا و فرایین را بدست آوردند یوسف پاشا در استماع آن خبر ترین دست
 درینس دست گشته فرار و از غایت خوف در بعضی راه چون نقش قدم از پا در آمد
 و فانیات و بعد از آنکه چلوک کاعرض اقدس رسید ظهورش فزار ازای این
 نیکو خدمتی بوالیکری کار تسل و در یکی میرزا و ولدش بوالیکری کاشت برافراز شدند
 چون بعد از انجام جهات تمت یثردان امر هیومن با حضرت نصر الله میرزا حاضر شده
 ش فراده نیز بموکتب والا پست **در میان توبه موکتب هیومن بی بی قارص غم**
مقا بر سر عکر دوم پس رابایت جهنم از حد و در نخلان عازم مقصد و از طریق کوکوه

بجز روشش زنجی از به عابد در موضع موسوم بی نعی بنه و از قوق را که نوشته در چشمنه
 دو از دهم جادی آلا فر موکتب هیومن را بی بی قارص حضرت دادند و در طریق
 قارص با جمعی رابایت نصر قیامت با روح سموات برافراشتند چند دفعه سر عکر و پشایان
 به از دهم تمام پست بدیور رفته بود بگو که جنگ آوردند هر دفعه جمعی از ایشان قیسل و
 دستیکر گشته بقیه القیف فراری دشمنان قله درای شدند لکن اینه و از قوق و هم
 نیز بموجب امر هیومن در روز دهم رجب در در راهی نعی که دید پس در اطراف
 قارص قیامت و سکرهای حکم تربت یافته جمعی از فرزندان با تو نجانه بر طرف قی
 گشته چون امدان کوک که کفای بموجب امر فرمان پادشاه روم با فوجی از
 نیکو بمی و مت سر عکر بقص آمده بود لکن کارها بدینحوال دیدند بیست و جمعی از
 بر آمده آنک که کیز که دنب جمعی از طلا به دران معکر نصرت از فرزند ایشان با خبر
 و بتعاقب امور گشته جمعی از ایشان عرضه هلاک شدند چون آیام حاصره امتداد
 اختلال احوال سر عکر گشته ادیانت و بسیاری از لشکر رویته فرار کردند سر عکر لکن
 اصطرار بعد از این پاشای را با اهدا فندی کسر مکه که از راهات قیصر کتبت
 موسوم و در میان رف روم بود با چند نفر از لشکر دکان اوجاق با سگشهای لایق جدا
 کیوان رواق فرستاده متوجه شد که بنظر فرزند در بار عثمان صورت دهد بعد از آنکه در
 کند این مسئول در حضرت خنروی موقع قبول ایش سر عکر اهدا کسر پیرا را با چند نفر از
 روش روانه در بار عثمان نموده چون موسوم رستان نزدیک درمای قارص معلوم و

متقدر بود و غله و لقمه در دیب بخت خفته و خورد است لهذا موبک میرون از قاصد رحی است
 در پیدای لطف نموده از آنجا توبه خست و اخلیک گشته امکان پذیر را محلی است
 ساخته تا تمامی حاصل و غلات آن نواحی بمصرف رسیده چون منظور آن بود که در
 قشلاق واقع شود کن ساعی مامور گشته که در حواله بروج در کلان که در خشت آب
 علف بسیار داشت چند هزار دست فانه و مرا از مرغوب از غله و چوب تربیت دهند
 و خود از راه آنچه قلمه و قزاق عازم کعبه در بروج و در ابتدا از بقیعه و در مدتی که با
 قشلاق اختیار شده بود که دیدند بعد از چند روز که دو آب آراچی گرفت چون زکته
 دهنستان نصب الیون میسر بود با بعضی اینکه مستان هستند ادانت با فوجی از غنایان
 سبای بجایب دهنستان توبه فرموده از جبر جواد عبور همه در منزل یکی پیغام نمود
 در ششم آنچه از در بند گشته و غازی با زها روسته کرده چهار بجایب خپال انداخته
 تمامی آنکس یغی را که با طینسان خاطر در آن نواحی ساکن دور در موبک و الا در چنین
 تصور میکردند تا حث و غارت کرده افتخام و دو آب فروز در خراب بدت آورده
 و بعد از آن که سه چهار روز در منزل کسب و تا ز اطراف بودند تمامی روس
 و سرگردان دهنستان و در درگاه پیر نیان و پیرایه پوش خلق جهان گشته
 روز عید اضحی صرف تمام بجایب در بند کرده امور بجای را در انظام و انزاهه بطریق
 عازم بروج و در پنجم حرم وارد مرقه است شدند دست روز امکان مفراب
 سرادقت عزوشان گشته چون آب حلف سمت شمال رود که در کمال و نور بود با

و اوراق حرکت و از که عبور فرموده وارد حمال لر سس گشته در میان وقایع اوید
مطابق سال هزار و صد و پنجاه و هفت چون از دربار سلطان قضا سپهبد بخت لرد
 جنود شسته غم ایران زمین چمن کرده از راه رسوالت بهمنی و عسکرومی نژاد برف
 اعلان داعیه رویشان تنی می نمود و در فلک سیر یعنی هر هزار بر سبب کردن بر آمده بود
 عسکر را کم مرطو میماند و در وقت نزدیک ماه صفر با افواج و یمنه در نقطه ابتدا الی سنی
 گشته حیوش توانی می بعد از که و فرزند ساز پس شوکت برد و سر عسکر دیرا که نوای
 بجادش در خفقان و سیف آهوش سمول بود از حرارت غریزی فانه شده بر جا
 خویش سر در گردید جسم خردی با سگوه سلیمان نظم و تربیت و قامت سران در درون
 خلع از تارای زینت و زینت و در پاره به ماه سیلاقت سگ مقویام سپهر
 هشتم و در آخر جوری از حدود شکا عطف غمان کرده از رود که عبور در سمت
 از راه میان کوه عازم کوچه سیلاق ایروان گشته و در عرض راه عارضه شدیدی
 عارض ذات هیول گشته چند منزل تحت روان طی فرمود باز بنیعت حکیم
 شغی حاصل که دست و فرج آهوس صحت و بهودی فرس و در جلگه کوچه مفراب
 خیام عزد میکن کردید در میان وقوع محاربه با یکی محمد پاشای سر عسکر سیوم روم و
الحوال او چون بتواتر خبر رسید که زرد است شمنه یکی محمد پاشای وزیر عظیم بقا
 بر عسکر منسوب و با هلیک پاشای والای دین و ده پانزده نفر از پانان
 دیگر جمعیت و از دهم عهد در سمت از آن آدم و قاصد رحی و محمد الله پاشای

جبهه با احمد خان و ولد سبحان و دردی خان چکر چکا اردلان که از این دست
 روی بر تاشه بر دمی پسته بود جمعی دیگر از پاشا بان و افواج رومیه از راه دیار بکر
 و موصل بقیه بله و تفریق شده هر یک از سمت ما مورجی سمت ایران می آیند لهذا
 نصر الله میرزا که از عراق بدر با سپهر روان طلبیده بودند به تنه رومیه که از سمت
 دیار بکر و موصل می آمدند تفریق و مجامعت روانه و افواج منصوره را که در حدود کرمانشاهان
 و رستان و کرستان بماندنی بودند بمبکت برزاده ما مورس عتد و چون فخر
 آن بود که برزاده از جنبه امامت میرزا و ابراهیم خان را که بعد از قیسه ولدش
 باین نام نامی و خطاب اوقات سرافراز بود مشاغل فرمائند لهذا حکم هیومن به تهنیت
 سور و مردمانند و چند در شب طشت و دینم اینها ط در سیاق کوچک در آستند
 و بعد از انجام کار طوی زمان همیشه را خوب نما با ما قلم میرزا و نظام امور عراق را
 به ابراهیم خان تفویض و هر روز با تدرکاتش بسته روانه مقصد و بنه و
 اخذ و ق را ما مورس توفیق در سیاقات حدود پنجاه و تیر فرزندند و خود نیز در روز
 مذکور بعزم مقابل سرعک راهت از لای نظف گشته اگر چه سرکوز میفرانند سلس آن بود
 که در نواهی قارص و از زن اردم برهنن جمعیت سرعک شوند مقارن آن خبر رسید
 که دست اجل بر نفس سرعک زده او را خواهی خواهی باین سمت می آوردند و گویند
 هیومن در نهم ماه مذکور از ابرودان عبور و روانه فرسجی ابرودان که مقام جنگ
 عبد الله پاشای کویری علی اغا بود قرارگاه دولت سهند کیکی محمد پاشا نیز بمسند

سوار و چهل هزار پاده یکتوی دستقداد تمام روز دهم بعد از ظهر آمده در روز هجدهم
 اردو در آنجا که در محل نزول محبت و ختام آن سمت از تهنیت با سحکام مکان واحد
 سنکر و مطریس پرده هشت پس روز چهارشنبه یازدهم از طرفین تسویه صفوف و ترمیم
 اوف گشته تا بیره بلا بلا و دانش طوس و ضرب دامن زن چرخ و الا که وقت بعد از
 حملات متواتر تقدیر خدای قادر گشت بر لشکر غنا امانده جمعی کثیر از آنجا محبت
 قبیل رسید سرعک بسبب خود تحقیق محبت و بسبب ظلمت شب رایات ظفر لایت نیز غرق
 منصور و جمعی از نیروش دریا خود بش بطرف سمت قارص و مجارت اردو سرعک
 ما مورسند راه محقق آفریده و غنم برعکس غنا مسدود شد که هر روز جمعی از قوتن بود
 در جلال اردوی سرعک ما مورس قطع می گشتند و از هر جهت عرصه بر سرعک تنگ گشته
 داشت کیش زنان او در میدان خصم نیشند بنا را بچنگ طوز فرنگ که آشته
 هر روز بقدر ربع فرسخ با سوار و پیاده سنکر و مطریس ترمیم داده و لیراه پیش
 می آمدند تا اینکه بچند کوچ نمیفرسند مانده اردو هیومن راهت توفیق برافزانت همان
 جمعی از پشاه کینه خواه با رده و الا برسم شیون بجوالا اردوی رومیه رفته و لوله و نظام
 بحال ایشان اکلندند آن شب ترزول احوال او سرعک او راه یافته جمعی فرار کردند سرعک
 چون حال را بدینموانالفت با همین عکس غنا طرح مشوره اکلندند بنا که آشت که
 همان شب با سوار و پیاده باروی هیومن شیون زند عصر آنروز که جمعیست و یکم
 مزبور باشد بیار و عیضه از جانب نصر الله میرزا رسید مشور بر اینکه سرعک را بمسند دیار بکر

اولا حکم نسبت بایان و خبر روز رسیده سلیم خان حاکم بایان اورا مدخل نداده کوچ
 و بنه و خود را در قلعه موردش محض داشته خود باروس می کرد بخدمتش برزاده
 پوسته لردان طرف سرعک می نورد با احمد لردان طواغیت اگر او بیاس صبح و بخت
 موفور خانم موصل کشته لردان طرف تیرش برزاده بقصد مقابلت رویت از کشته
 در جلا موصل قمانه فریقین واقع و بعضی تهاجم جزو مسو و کشت بر لشکر و دیده هم کشته
 از آنجمله قتل و کشتار و عکس با بقیه لیسف لک طرف فرور که دندیس خدیو
 پهمال بشکر اینز دستمال پرده کشته نوشته برزاده در محراب یکی از کشتار ایندیده
 بجای سرعک فرستاده هنوز شخص داخل اردوی او نشده بود که کوه سپه اردو
 اکتاب کتبی فرور رویت بکشت شام نموده معان آن انقلاب و آشوب در میان
 اردوی رومیه بپرسیده که در بر فلک تیر کرد اعراض خود کرده معان آن معلوم
 که هم فرور سرعک در کمال قدرت و توان بود تا توان کشته ملک مستی را و اوضاع دبا
 درون ترک نزاع نموده که رومیه چون خود را پسر دیدند بدست دپاکشته سرسخت
 پاکیزه داشتند قشونمانه که در اطراف لشکر رومیه بودند الفور بایشان دیدار
 جمیع احوال تمامی تو بخانه و خیام و سباب آنچه محتسدا که برجا مانده بود بکخط ضبط
 و تصرف در آوردند و فوجی از جنود مسو دینر از جانب اردوی همون بفرم تقاب
 اب جلا دست بر کتشد و تا لردی با همه با آنجمله را که فوج فوج مشغول فرور بودند
 شمشیر حده دوازده هزار نفر از ایشان کجا ک هلاک انگننده چو فرور نفر نمی در پیچید

از پاشایان و روسای ایشان زننده و سیکر که دندیس خدیو جهان شغفت مردت می
 از کشتار آن را که مجروح و ناتوان بودند در محض حده باقی بقا بر سر سوس آن که در کورگان
 او باقی و عظمای کشتار آن رویت بود و آنه قرض و بیار بر سر لردان فرودان لردان نموده
 جمیع مردان تیرس حده و چون قبل از این که در باب رکن و سر نهایی نام خبر القاصد
 علیه السلام بدولت عثمانیه تکلیف و اظهار و بعد از ابرام و اصرار معلوم شد که همان آوده
 از قبول این کار در مقام کاشی و انکار چنانچه اندک بعد از واقعه سرعک نامه در دست
 با عیض شریک پادشاه سکنده جا به روم نوشته بوصول پاری لردان بغداد روانه در باب
 عثمانیه خبر و دندیس بر اینکه هر چند ایلات ترکمان و طواغیت عجم که در ایران سکنند
 فرزان قدر قدرت شمشیر ایشان تراخواهی بخوای تابع مذمت شتم و سالک طریق
 اگای س حده خل و تغییر در بنیان آن راه نخواهد داشت اما تخلفی که از این بنا آنجمله
 بآن دولتمند چون علمای اعلام و همین آند دولتت بفرجام از قبول آن در امر
 برچیده اند و اصرار دران امر بیشتر موجب خون ریز و کشتن اینگز میگردند لردان
 کمالیف کنول و ترک آنها که مقصود انول لردان دولت عثمانیه و مایه التراج بود
 با کتبه از این طرف بعل آمدن بید بس دوستی و محبت بین انصرتان تهاورد
 استوار خواهد داشت پس موبک همون روز دست و عصم ماه فرور از امر ادبته که مستقر
 جلال بود لردان راه چورس و محمودی انصفت دینر در همان اوان سه نفر ایچی معبر لرد
 حجت پادشاه و الامان و خنن با کتف و هدایا و لرد درگاه سقا و نامه و هدایا بر بنظر

اقدس کذا نیندند **چو کی احوال پدش هفتی آنکه** دو نفر از اول و دیگر از هفت
 که یکی سلطت ختا دیگری سلطت حق منوبند و پادشاه هفتی چون آورده عظمت
 و صولت و صیت قدرت شهنشاهی که در آن نواحی اشترها روشته در مقام اظهار کجاست
 و موافقت در آمده سه نفر از بهترین دولت خود را فرستاده راه دوستی را کشید
 بود مضمون اینکه در سلطت پادشاهی ایشان که حکم الهی اتفاق افتاده بسیار
 خوشحال میباشیم و در عالم اتحاد ای در این بطنه دل از ایامه که در حوزه اقتدار ما پیش
 هر قدر که در کار باشد برای خدمت از دولت جیسا و حاضر خواهد بود و نیز اینچنین شغاف
 بعضی اقدس را نیندند که بعضی هم لک پایی ختا و فتن و نوران و وقت و ایامه که در آن
 میان هستند طریق خدمت نمی سپارند چون بشمار ملک نوزان با طمع شرف است
 از بن بست آنجا ب فریبی یقین شود که ایل و مملکتی را که متعلق به نوزان باشد وضع و متعلق
 آیند دولت با نظر ف که پغایله استباه هده و ستور و لیتی میهن باشد چون کوس
 همچون عازم خزان بود در ای اقدس بران قرار یافت که بعد از ورود در خزان صبی
 با بنجام این امر نمود و روانه کردند پس جواب اشفاق آمیز نشاء و الواجه خرد و فرجه
 دنه تو قزایب و شمشیر براق طلا دانه نفیس بخته پادشاه مذکور ارسال و پیشانی
 رخصت انصاف غایت فرمودند و با بقا کاش یا حث که عا قفیان سبب صدور
 نافرمانه از طایفه موت خالذنی نمود به چشمه آنچه عت شده حقیقت احوال فان بشاء الله
 اینکه بعد از ورود بخواندم ابو الفازی فان و عزم ریش بخندان و اشراف خواندم

در حال طریق استقبال چموده مراسم خدمت بقدیم رسانند لیکن جهات بیست
 باب برزگانه تبه تفاق و محبت نموده در حواله اوردی بقبله آمد و کشت فاحش باشد
 صبی از بن متقول و مال و اساری بسیار از آنچه عت بدست خازنان در آمد چون
 اکث نفی دیگر مجال توفیق در آن مملکت بنا شده مکن خود را عرضت و تبارج دیده
 کوی خود را بر داشته است که بخان که در حواله استرا با در واقع سبب فرار کردند و عتیان
 چند ی با نظام امور آن نواحی بر داشته دلد در مملکت خوارزم مکن داده بود حجب
 همچون عطف خنان و در روانه که مرکب فروری نشان در سا و خلیع کمری توفیق
 داشت و در در ارض زنت میان که دید پس حکم همچون خطب با خطی بود غرضت
 و محصل یقین شده که زلزلان میوت که بگوه بنیان آمده اند بر زلف خزانان کار آمده
 بر رسم عازمت رکاب فرستاده خود بدستور سایر ترکمانه در زره ایلمت بلوندم
 ایلی و نجبا و قیام نمایند و آن استعد قبینه جمده باشند و رایات نصرت آیات
 از نصرت جبرئیل و محمودی و نذراء اهدان عازم فزاعان و از آنجا بفرقه میرزا الله
 باز نذران و دسترا با در روانه از ارض اقدس ما حقه مرکب جهان کت متوجه صفین و در دریم
 تو بچه ورود و خط زنت میان کشنده تو ورود و مرکب ن نراهه جده و استرا با در
 و طایفه موت نیز بوجوب زمان عمل و ملزمان مقوره را اندازک و تسلیم نموده بودند و رایات
 جهان کت در دریم محرم سه لاله از صفین نصرت و از راه راه کان و پیمان طسین کوی
 بر کوی عازم از ارض اقدس و سبت و رسوم باه صفر وارد و مشهده تقدس که دیدند در پان

وقایع باری مثل مطالب سال **مقاله** شب و شبانه پست هشتم ماه صفر که چنانچه
 زین لباس نجوم در شهر با برنا خلق نعلیک آنک با الواد المقدس طوی یای برضه
 باجن آردا محفل سپهر پرده شد و هباب زین و سیمین در زیم خلک چندند و همدگذا
 قضا و قدر بطل کله ذری بر فرزا یوان صغیر نیافام کشیدند و او را هر نماز کرده
 بعد از آنقضی چی عت و در از زده دقیقه بریم شبیکه بر بختگاه حمل فرمیده خوانده داران
 توای نایم در کلمات جهان ابواب مجازن نشود نما گزوده از هر که هر بای کران
 علفان ششم و لولوا ابد از قطرات کباب سکه های منظم و عقود منضود بر طبق عرض
 کد آشتند و کفران طبع از لعل و با قوت و لاله شقایق و زرد و فیروزه سبز و دیگر
 آنچه در مکان امکان ممکن بود بر صحت کله از چیده عرضه خاک را اینها در موضع شدند
 خرد و دری با ظاهر دل کمی رنج برودت از عرضه جهان کرده و پیران چا بکعبت
 چار با علمت خسار بر صفت دست و ادراک کله از بعضی نامه کله رنده بر این خلک
 ش دروان ابرو آرداری برای طفا و آتش کانون مشه در حدود شهرستان فصیحی قطره
 زمان کشند جش خوردی در ارض اقدس منقش شده چون بر مشربات کلمات دعا
 جنت یاست که در آنکه خدا فرین بل رنگ سموره روی زین اعدا شده بود
 کنون ضمیر انور بود در پست و پنجم پرش لاله از ارض خلدن عازم امکان چند
 مجلس سرور در آریسته پیش و عشرت و تماشا آن نزهت سر او نظام امور آنجا پرده
 که در نای نقد با صلح کردگان و نفیس پیران که بر در شهر از آنقا لیم جهان در آن

جمع آنکه بود بمعرض زنده به تحویل انهای خوشیار و محمدان ذوی الاعترار
 مقرر و دلکلمات عازم عراقی که دیدند سابقا سمت نگریافت که در صحای مغان بعد از
 تکفل سلطنت مخطت رکن و غیره از پادشاه اسلام پناه روم خواستند شدند و چند
 سال که پان نخلیب در دست کنگو میو چون زرگ کش آره آمد و رفت ایلیان و پند
 خلاف انقطع عیناقت بعد از قیسه یکین محمد پاشا از مطالب مسموده نکول دست
 عثمانیه بتوسط چا پانزیمت را اعلام فرمودند پادشاه سکندر جا هر نور پنجمی هشتم
 دانسته لطیف اندیرا که باقی در دستان بدر بار سقا آمده بود مجددا ایچا باری
 برای بنای بحر صلحنامه و یقین شروع مساله روانه خدمت نموده موی الیه در حین راه
 مضر بخیام عزت ان بود بانامه قصیر وارد در روی هیون و زین مین ش شاه
 سکندر جا و شیعیه مجی بمرامنی دولت با داده شده اند بر اخصت انرف
 ارزانه آشتند بعد از ورود انقدی بدر بار عثمانی ایدان آندست احمد انقدی کی پیر
 که در قاره صی از بنب سر عکر بخدمت اقدس آمده بود پایه وزارت داده بفرست
 مأمور و با هدایا و نفیس سپار روانه ایران و از طرف شانشینتر مصطفی خان
 دکا بت حدود بفرست یقین و تحت طلای مرتضی به لولوا علفان که حاصل خان
 در چپ دوران داشت با دوزخ فیل رقا ص که از تحایف و غرایب انند و شمشیر
 بود برای پادشاه و الا جا به بانامه در ستان صلح نامه بکاتب حدود و هدایا را
 مصطفی خان تسلیم در دو هم محرم شد که موبک هیون از صفهان حرکت میکرد

کترینان روانه ساخته خود حجه و الزامه نبرد که مان عطف عثمان بجانب فرسان
 فرمودند صورت صحیح نامه که از بهر طرف بمشورده را قم خود حرف نوشته شده به جهت
 لَتَجِدَنَّ لِلَّهِ اَنَامًا عِيُونَ الْفِتَنِ بِاَنفَادِ قُلُوبِ السَّلَاطِينِ وَ
 اجزئی عیون الامین بین الانام بانطیاس انصار المنافیة بین
 انخواقین و الاساطین و اذهب فبیط قلوبهم لیثیب صدور
 قلوب مؤمنین و نزع ما فی صدورهم من غی و حقوقی
 باقیاء العقود محافذ فی کتابه المجید یا ایها الذین امنوا و
 قوا بالعقود و صل الله علی محمد صاحب المقام المحمود و علی
 الیه و احصایه و لا ستم احکفاء الاشدین الذین بدلو فی اصلا
 الذین غایة الجهود اما بعد چون در شورای کبرای صحرای عثمان که مجربا
 ایران از نواب میمون مستعدی قبول سلطت شدند بنا بر اینکه از بد و خروج
 همیصل صفوی سب و رخص او در ایران شیوع و مساعدات و منبصت بمانه روم و
 ایران ظهور و وقوع داشت نظر مذحبه ضعیف اهل سنت و جماعت که حتی را با
 کرام و هلاف عظام با بود از سلطت ایشان و بعد از آنکه ایح مکر از ان کرده
 ناشی شده از رزوم و دم که هرگاه اظهار بمان و لسان و اجمان تا رک قوال لا طیل و پخت
 خلفای کبار رضوان الله علیهم اجمعین قایل نموند بوصول مسؤلین خوانند شده
 ایشان هم حکم اقدس را قبول و از طاعت سالو کنول کردند چون همش قدر قدرت

اعظم سلطان جهان و انعم خاقین و دوران خدیو سلیمان حشم خرد خورشید علم با طرا
 و سلیمان قانع الخ و المشرکین سلطان البرین خاقان الجورین خاقان الجورین شرفین
 مانه اسکندر ذی القریض برادر جهاندار کردن بارگاه پادشاه سلام پناه ظل الله
 السلطان الغازی محمود خان غلام الله غلام علی روس القابین خلیفه اسلام
 و فرخ مشعل هر دو مان ترکمانیه بودند برای زیند الفش بین انخفرتین و رفع غول
 شوروشین از زمانه فریقین نواب میمون با مطالبه که در وقت سابق بقوه
 مسطور است از پادشاه اسکندریه ما مول و بعد از آنکه آمد در وقت سفر او که
 نیز سه ماده را متعلق بقبول داده و باقی را بمعا ذیر شرعیه و محی ذیر مملکه ترکول
 بموجب نوافج نواجح ختام لیام تمام نمودند فسخ این مراسم که دیدند اگر چه
 نواب میمون ماکه به نام محبت خجسته کنای از ناز اهل بیت علیهم السلام
 بتاخص و دفع تناقض در راه عباد و لذاته آثار غنا و منظوری مدستیم لیکن
 بنا بر خواست آن پادشاه سلیمان مقام و حفظ ناموس اسلام تکالیف محمود و مردک
 و طریق مملکت مسلوک داشته این نوید آرام بخش را بنجد نو فکر خشن اعلام نمودیم
 رای چون بعضی از هم لک عراق و آذربایجان در از منته ساله بساطین ترکمان تعلق
 داشت که بسبب ختلاف امیری شاه همیصل بدولت علیه عثمانیه انتقال یافته ضمنا
 اظهار شد که هرگاه بر طبع پادشاه سلام پناه شتی و مخالف رسم دفاع نباشد
 یک از این در مملکت بر رسم عیظه از ان حضرت مجوزه ممالک محموده نیز طرف

انفهام باید آنحضرت را از راه برادری در ردّه قبول آن محض راسخه بودیم در نامه
 هائون که در آنکه دست و الا مصوب افشارالامام بدلفیاف اندی غرض وصول است
 اندر بایح یافته بود که اگر چه نظر بجا تر مشکوره و معای بر مروره که از دولت ناقدیه احمد
 از نامه برع بقبول پر پوسته دو لیتن علی بن محمد مید اینم لکن بنا بر جهات فطر اقدس
 متعلق بآن است که بخوبی که بود اسبقه منفع شده از آن مطالب نیز برای مزید لغت
 و ایتنام اغراض و غرض و مصالحه فیه نو خلد بر ابع سلطان مراد خان بران محمد و محمد
 شود تا درستی در میان دو دولت عظمی و اخلاف کرام و عقاب عظام ننشاید
 در روزگار بانه و پایدار بماند از آنجا که علی حضرت پادشاه اسلام بنیاه و عده انیکه درستی
 مدد و جمل محبت را بخواهد موافقت شود فرموده اند ما نیز مرعات سنی درستی را
 بر ذمه خود واجب و رضای جوی خاطر آنحضرت و در آیش بلاد را که ابرم مطالب
 و عظیم مآرب میسر دیم لهذا بعد از وصول به سگی خنامه مآمول نامه خدیو اسلام را
 نیز بحسن در نص مقرون و محمد بر ابع بنای مصالحه مآدون سعیم و فیما بین محمدان
 دو لیتن امر صلح بر یک سس و شرط و سه ماده و نیز نبل بر این پنج قرار یافت
اب سس آنکه صلحی که در زمان فاقان خلد بر ابع سلطان مراد خان رابع واقع شده
 فیما بین در لیتن مرعی و عدد و دستوری که در میان مقرر بوده بهمان دستور استوار
 داشته غیر و خلل در لادگان آن راه نیاید **سش** ط آنکه من بعد شش نیم و شش در
 نیم قیام بوده آنچه لایق شان طرفین و مقرون بصلح در لیتن باشد مآول

و از اموری که هیچ پیش کدورت و منافه مصالحه صالحه و مسلمه سالمه باشد نسبت
 شود ان الله ایند دستی و محبت در میان هر دولت عظمی و اخفا این دو فایده
 کبر لای یوم القیامه قیام دوام و برقرار باشد **ماده اولی** آنکه حجاج ایران که لند
 بغداد یا شام عازم میست احرام باشند و اهل و حکام همراه ایشان را تحمل بجل باین
 اینهم یکدیگر رسانیده صیانت حال و مراعات احوال ایشان لازم دانند
ماده ثانی آنکه از برای ناکید محبت و تویش مودت در هر سال شخصی از آنکه دولت
 در ایران و از ایران در آن دولت بوده از خواستایشان از طرفین داده شود
ماده ثالث آنکه امرای طرفین مرخص بوده سیع و شراب ایشان نبوده کبر
 که خواهند بوطن خود در دند مخالفت ایشان نکنند **تربیل** آنکه حکام سرحدات از آنجا
 که خفته دوستی احراز کنند سوای آن امانا ایران از حرکات ناشیست که
 در زمان صفویه احداث شده تارک و در اصول عقاید بمذمب اهل سنت و جهت
 سالک بوده خلفای رشیدی را بر خیز و ترضی یا دشمنی و آنحضرت من بعد که مکتب
 و دینه متفرقه و مآه ملک سلام آمد و رفت نمایند از آنطرف بدستور ترحیم
 و امانا سایر بلاد اسلامیه بایشان سلوک و از ایشان دور مر و سایر وجوه خلاف
 شرع و حساب گرفته نشود و در زینده و بیاید بجزیره و همچنین در عیبات عالیه نام
 مال تجارت در دست ایشان نباشد حکام و بهما شرین بغداد باج نخواهند
 و هر یک که مال تجارت داشته باشند مال حید از ایشان اخذ و مطالبه زیاد نشود

و از این طرف باز تجار و امارا در مبعین منوال عمل و آنچه بعد العیوم از اهل ایران برود
 و از دروم بایران آیند حمایت نشده بولکای و ولایتی تسلیم نشود لهذا با نیز مرتب
 مسطوره را مضمی داشته بعد از مودیم که مصطلح مذکوره در مورد مشروطه هیئت بین الدولتین
 در عقاب و خلاف حضرتین مویده برقرار و محله و پایدار بوده مادامیکه از جانب دولت
 عظمی امری که مخالف عهد و میثاق و دفاق باشد ظهور نرسد از نظیر طرف نقص
 خلل در قواعد آن راه نیابد من کت فایما نیکت علی نفسه و من اذنه بنا عاده
 علیه الله فی سوره احرار عظیمی هر ذلک نه ترجمه سنه الف و ستمین من البوجه
 عا جها جوا الف السلام و البجه در میان **دفاع توستان مثل مطبقی** در شب
 سه شنبه نهم بیس الاول بعد از نطقی یازده ساعت و سی و دو دقیقه حضور در بیکار
 اقباب بدره الامان محل نعل کوبه جلال و عدول از جا ده عندال عموده آغاز زیاده
 کرد و موسم جوش غرور بهار گشته پدید مجنون سر بشودید که بر آورد و در بن خط و بیخ
 بافت بشنم از نگرش عرق گشته کشیده کل برای میل هزار لنگ رکبت او چنان
 سا و سا رکب ابواب تغییر برای سیم بدان سگوز و نترن گنودند و سنجی در
 هزار دستان از در ابواب الف با سیم غنچه نوشته و در باب قلم نگرش و سبیل
 از روی و راق و قمر کل سخن خلاف پیدار در حضرت سلطان بهار بعد شرح و برکت
 بنر نمودند و در لنگ دران آنجا در مان کلان را مثبت غنچه و چوب شاخ را چون
 گشته و شان قوای نامیده بر کان چهار برابر فلک کشیدند و نچنان از آریتم خورد

خوشه ناک را از در او گشیده قیر را طوق قرابغا بگردن بکنند فاشه را بجای گزینند
 در حث سبب شرح را در حث که در بند چشم نگرش از صده در آوردند اشجار طرف
 جو پار را از سلال موج زنجیر بر پانها دند و از نرودهای بار در لنگه منار با در دستیه خیابان
 چمن تربت دادند پای دسته کل را بچوب در میان بستند در حث قوی ساق
 گنده بر پای دوش بدوش در مجلس کلزار نشسته نمودن کلکهای آتشین را بر آتش
 سوخته میمان کل مریم را چون ز ناز از کوشیدند رحمت کلکشت مسلمانان کلکها کشیده
 نو بهار گشت شونایه میل با آتش بجان انداخته چنان دست قط و ل بر آتش
 دینم کلاه شکوفا را در بوده سرش خار به کلاه گذاشت کل در کمال خوری بر پای
 خورده از چوب آویخته شد خون لاله و شقایق در هر کل زبانی ریشند اندام غنچه
 از چوب جفا می چون بگود گشت و جو پار را آب طاقت از نر گزشت پیدار راه را غنچه
 کزید کل رعنا دور و در زید کرد و نفر از ان باغ یاغی گشته بر سر گشت بر آوردند قورقین
 صبا سباب تخیل کلر اسپه بر دند جلر کوسگان کلش از زبیره و سه بر که برداشته و غنچه
 بر روی یکدیگر کشیدند چمن پر امان بقی و جو انان و یا همین نوزاد کان کلکها
 بدست خویش بر بریدند جشن نوزدی در فربح شهر که مان بدولت و اقبال انقض
 یافته از آنجا موکب و الا عازم شدند مقدس و چون بگشت را واردن و اوضاع کلکها
 یافت نفر الی میرزا و اشترخ میرزا و با تاش هزار کان و جو اهر خانه و فانی سلطنت را
 از عرض راه بخمال لایستها چنهنه نصب و لایستها فیها لغوب روزنه کلمات

ساحت و خود وارد در فضیلت کشته شد زهر را بگون پرچی را جدا داده بجا فرستی
 و سنگ دما و پکنی مان پرده است در میان فاشه کار فغان غفران باب و توغ
 قتل ابا اولاد و هجاب خدیو پهمال از بدو حال تا مکنایمیکه از سفر خود برگشته
 عازم دهنستان شد در امر سلطنت و جهان نداری ایگانه و در راه در رسم مصلحت
 و عاجز نوازی فرزانه بود ایام ایران نیز از خور و بزرگ و تاجیک و ترک فدویانه
 نقد جانرا در راه او پناهند بعد از آنکه دهنستان میر کوکبه جلال کشت بنا بر استی
 و دس و تو آتیه چند قره العین جهان نداری و جهانمانا رضا قلی میرزا که در زند چینی
 و دلا عهد و ارشد اولاد بود از نظر اندر چشم جهان بین او را از چینه ها و طاعت
 و از غم منخی تغییر در احوال او راه یافته شفته مزاج کشت و در خلال آن حال از ایام
 ایران نیز که پرورده حقوق ایند است بودند اموری چند بظهور رسید که بیشتر
 سبب تغییر عقیده او گشته در ق حسن سلوک را بر کردار بنده از اجمل در حسینکه
 از در بندر همتا فرزند تو به بیامب روم کشت ایام فارس و بنا در عمو تا باقیان
 شیرازی که برکت تربیت آنحضرت بر تبه ایالت کل فارس و عثمان سرازار گشته
 بود اتفاق نموده کلیضان کوسه احمد لو که فایوش هزارگان بود بقیق رسیدند
 لوی خلیفت برافزاشته و چینی ایام شیروان حیدر خان فاش را حکم خود را
 مقتول و محمد و لدر فای لو که را شیروان آورده در آن ناحیه بنای اف دگد گشته
 و ایام نیز نام نام مجول ایام که کیفیت احوال و در قطعی و قیاس سال قبل از کشت

بافت سلطنت بر داشتند قاجاریه همراهم با نرکی نه منفی در برکتش بر آوردند ظهور
 این امور بیشتر سبب شدت ماته از طرفین بهیاب نفرت و وحشت آگاه گشته
 حرکتش از نظم طبعی قیام و راه مردت بسته باب ابواب کت و با نظری که عمال
 ممالک را که در محکمات بیافر میگردند با اندیشه روزی در مقام مؤانفده ایام
 انقد و عمل بر آید بودن اینکه از دست اعدای تقیر و حکایتی یا اذعان و شکایتی واقع
 شود و جماعتی را که در ولایات و سستی بلکه ناخنی نداشتند که شای سر تو اند فایده
 از بی بر خاک گشیده از ناخن بدر میگردند تا آن مکن مان به دست و پاشند هر کدام
 ده الف دست الف که هر الفی هزار تومان باشد از دست چوب باقیمانگی گشته
 بجای خودی نوشته اند فخر قرب و تغذیه برایشان زیاد تر میگردید و دستار
 و اعوان خود را بقله و مند ایشان سر تا پا را بچیز از خویش و پیکانه و هفتی نه
 در روز و نزدیک و تاجیک را دیده با ندیده همیش رسیده بودند بقله میدادند کا
 بجانا بخور شد که بجای مان که چند در بام آن شبانه کرده آبادی از آن بوم و بر ویرانه
 عزت کرینده بود آلف و الوف را که او را ق در شان فرمیدند و له با عشرت
 آن نمیکرد و الله میگردند و به فقر که فقیر در لب طنداشت و از برای دیناری همیشه
 در هم بود الفها رسید میرا نیندند و بسکین به رسم درسی که در سفر بوضان خشک کجای
 خیمه میبندد و در حضر برای نان شب فقر من تمام چشم سفید میگرد و سلفها هم نویس
 می نمودند و اگر اچنان در مقام انکاف بر آمده از قبول آن کردن می چیدند الف و طبع

بگردنش می چندان دگر از برای استنها و باستند عای و اسس القریة التي کنتما دم سیرد
 در دم بشما دست گاه عیش میفرستد و ندیس بایست از خوف جان در صدد تسلیم
 و متصرف بکنان نامضا باشد و بعد از آن که تقصیرات ایشان در درو اضراب
 تقدیم میگردد بر زنده شدن آنها بسکوش و غمی ایشان را قطع چشمها را کور کرده و حصلان
 شدید برای تحصیل آن در وجه موجوده روانه ساخته حصلان نیز با چار در شهر و برون برون
 مردی که دچار میکشند در آید بکشته از در مطایبه میگردند پس سیم نشان را بقتل نفرین
 بودن پوست از تن باز میگردند و خورشید طلعتان میمانند زرداری مانند آفتاب
 بر فلک میکشند نه بجز کس که چون خورشید زری بوجیهند بزرگ کل جاده جانش
 چاک بیزند و جوی که بان سر و سارها یک بقای فک بزند از میگردند بکنا کش
 از جفا از پایش در می آورند و اگر بکنان نقد جان بجلا و ده ال تسلیم می نمودند
 باز بخت برای ایشان میسر میکشند این حاله از دورته ایشان بهم سایه دلزهاییه تجرید از
 محله بملکت و از مملکت بولایت در دست دست بدست بر میست میگردند و این
 دو دراکس میندیشند و اینست که بچه معنی است و تا بخر خانه چنانش است بد و نیکو
 ز بخر عدل نویشد و آن را بفرستد که از بزم سلسله است بهمت این وجوه خاک بزرگ
 بوصول و بطلب پادشاه هر گونه بوصول می پوست **مهر** ز عشق تا بصورتی هزار
 ز سبک است بعد از آن که لا وصول کشتن این وجوه معلوم رای محبت است پر امید
 بکنان تا که بجای هر دینک از الف بخورده هزار چوب خورده بودند به تقصیر آنکه

حواصت لم یصل و صای چیا حاصل و حقوق ثابت و دیوانه منطل با حقه با با س
 حجج و چشمهای نا پنا بزجر و عقوبت براه عدم روانه می حشد ایند فخر حصلان
 به بخت طبع کاری و اندر حقیقت و انماض بعضی مصداقه در آمده نوبت ابوب
 بر فرزند با نام ایشان کوفته گشته این وجه را از ایشان میخواستند و ایشان همین
 منوال در زیر چوب در حقت انفر اما از برای خود بزرگ بصد شخ و بزرگ می گشته
 و سه نفر از فدای بفراسه پای او جان کیوانشان بل چهار کربان ایوان دولت مثلث
 بنیان ساخته بودند که بزبان الهام بیان یا بجای طرد می تر جهان میکشند و الفوز
 زبانها را تصدیق و بختی و مدح و آفرین آن نادره کار سحر آفرین لغت برای و نوا
 و نا یطق عن الیوم ان هو الا و حی یوحی میا حشد و هر گاه القیاد با کت در صورتی
 و متقضتی در او امر علیه واقع میشد ایشان پادشاهی اندر حشد و خود را با بد تعریف
 نموده بخط و خال جمال و لاریت بد تعریف و دش افزوده بزرگ امیر و نیز بکن
 سازی پدید آمدند مع بذالزبان نقد پناست بسوی هر اطفال حرارت بفظ نادری نشده
 نایزه پیداد را بجدی استند اودا که چند نفر ضد و وارثی و مسلمانان در میدان نقش
 جهان اصغان آتش افزوده سوختند و در دم حرم که از اصغان حرکت کرده از راه
 کرمان بجای خواران می آمد بملکت که وارد میشد که خناری از روس روس و صفای
 پاکنه تر میست چهاث در آن اما انا ایستادن نیز از اطاعت بر باز زده ^ن
 که برادر زاده پرورده نقل بر میست او بود با شق طهایب خان جلایرا موز ^ن

آنچه است گشته مقارن آن عمل آنرا که رات که بیای صاحب آمده بودند ز رفت
 ضرب و شتم نادی دروغ برسم با همه صد الف با هم عظیم آن و چنان الف با هم
 طهارت فان ابواب نوشته و محققان بر تحصیل آن بود با مورد بهرعت برق
 و در دانه شده عظیم فان چون میدانست که عند و کفار را بسجود در حرم نظر
 نادی با ریش و او را بستند جواب و بختی صدق و کذب کار نه با بست انسان
 متفق و آغاز حقیقت نموده طهارت فان نیز که از بدو حال الامکان هر خیال
 خیانت پیرایون خاطرش و شبانه نفاق حوالا باطن و ظاهرش گشته بود چشم
 گشته اول در خیانت با عظیم فان موافقت و تا حال که از دواعی ضمیرش مطلع
 گشت از خیانت مختلف نموده در صد منبع او در آمد تا قلیق او را سوم شش
 رهت خرافت و بستند او را از دست و ده چشمه خود را با طرافت ممالک خنجر شده عجمی
 از هم سلطت فاکذ بر کرمیان کم نامی گشیده که گفته کردادی بسامان بودند
 به اعلان تر پردخته در مقام طیفان بر آمدند اندا بجملا اگر از جنون پیکاره ترک
 اطلعت کرده بنای سرک گداشته اینچنان خاضه را که در قرق را دکان میوه داشت
 کرده بودند پادشاه بعد از درود بار عرض فیض نمود بعزم غنیه انظار به قسم گشته در دست
 یکشنبه یازدهم جمادی الاخری سنه هزار و یکصد و شصت در منزل شمس آباد در سجده
 جنون حقیقتان قاجار ایروان و موسی پیک ایرلوی افشار رودی با شرف عظیم
 و میند همه صلاح فان قرقلوی ایروادی و محمد قلیخان افشار رودی کنیک عیاشی

و جمعی از هیئت کشیک که با سپاه سر پرده دولت بودند نیم شب داخل بر پرده
 گشته پادشاه در حقول سر بر که از سر بر زک در هر دو همان نمی گنجد در میدان لره که کی
 لعبت طغیان رسیده صبح گمان که این خبر منتشر بافت لره در بهم بر آمده طایفه
 افغان و افزیک با اتفاق احمد خان ابداله که هوا خواه دولت نادی بودند
 با سحوق ننگ آن اوجاق مامری در بسته با فترت و لشکر میان لره در تاز
 سینه کردند فترت نیز جمعیت نموده با آن غنیه بی دل برداشته افغانه است ناز از پیش
 برداشته پس نشاندند و لرد و غارت کرده از آنجا روانه شد مارشند فترت
 حقیقت حلال بلیق فان که در هر است می بوی عرض کرد غنیه عظیم خان یکران مراد را
 وزیران دیده ماسرعت و زبده عازم شدند مقدس و سهراب غلام خود را بچشم
 بختی از دینی دیگر بر سر کلات فرستاده از آنجا قات مستحفظی آنجا نیز بر می از برود
 نزد باغ در خارج حصار که نهشته از آنجا آب برای خود می آوردند غافل شده نزد با
 در همان مکان که نهشته زبیت و فرزند آنجا بل خبر بودند مامورین به با این معنی
 برده عا الغلبه میامردی معارج حمت بر شرفات مفصود صعود نموده داخل کلات
 و آن حصص حصین و قله خدا قرین را تصرف نموده نصر الله میرزا و امام قلی میرزا با آنها
 ش هزاره کان و ش طایفه میرزا هر یک بر سبی لوار و بی مبن برود فرزند نموده که غم
 برادر عا قلیخان که در آنوقت در کلات پیوسته تا خارج کلات بقا فترت مراد کان
 پر دشته چون پیش تر رسیده بود مرعبت و دست محمد عجمی که توسی نصر الله میرزا بود

تغیبت و اما مقلد میرزا دشت مرغ میرزا از نه ز سخی زرگر دهنده قربان طغوش خود را
 بقرب نظر الله میرزا فرستاده قربانی در جوف سنک بنظر الله میرزا در چار شده
 نظر الله میرزا شمشیر کاری قربانی زده او را از آب انداخته خود بدرفت همی از قزاقان
 مردی در راه بنظر الله میرزا بر خورده او را که شته بگلات آوردند در ضایع قلیمر زابا یا زده نفر
 از اولاد و خفا و خور و بزرگ که در کلات بودند بزاید عدم فرستادند نظر الله میرزا
 دشت مرغ و اما مقلد میرزا با رضی اقدس آوردند و در برادر را در شسته مقبول دشت مرغ
 که در آن اذان چهارده ساله بود مخفی در ارک مجوس مشد و بفر قتل او متشر کرد پسند
 منظورش اینکه اگر در پادشاهی استقلال پیدا او را بر طرف کند و اگر اهل ایران پادشاهی
 او را قبول نموده از اولاد قان مغفور خواسته باشند شهادت برای سردی در دست
 بوده باشد در پان **سلطنت شاه** و **ابراهیم شاه** برادر او و **فاتمه کارا** ایشان چون
 طغیانی از تمام کارش برادگان دیده و دل فروغ و فراغ بخشید در دست او
 محکم جادی انقضا آن سال در ارض اقدس جلوس کرده خود را طغیانی نماید و بخطر و شک
 بنام خود کرد در آن تاریخ پانزده کرد و تقدیر مملوک که هرگز در پادشاه هزار قان باشد
 در خزان کلات مرجه بود برای جواهر خانه و تحلیف و نفایس که فزون از خراب
 و قیاس همی سبمان و هم و اندیشه بود طغیانی تمامی نفوذ و اسباب و اثواب
 و جواهر خانه نازدی را از کلات حمل و نقل مشد نموده دست بند نیز و اهراف کشوده
 پیمبرف بویض و شریف بر نشاند و نقره خام میهای ششم بچشمه و کوه برش هوار را یکی

سنک و نعل پنج و او حسن یک معتر الیما لک را با سهراب یک غلام نظام
 بخش کار سلطنت رحمت و عیاش و عشرت پرده است و ابراهیم خان برادر خود را
 که از او کوچکتر بود و از برادران بزرگتر بود سردار و صاحب فقها را صفهان نموده با یکی
 فرستاده تمامی ایلات از نیش روستا بر طوایف عراق و آذربایجان و جغتای بخشید
 که خاقان مغفور کویا سینه در حیل خوبان کفایت داده بود فرصت یافته روانه اولاد
 خود شدند و اگر در جنون بعد از آنکه مطیای حرص و از آنرا که اینها رفتن خود نموده
 بر تاشته بنای خجالت که انشده بخانه بر سر جنونان رفته بشان را به طبع رحمت
 و بسبب شدت قحط و غلظت و خرابی از آنجا عازم بازنندران گشته حجت باهجتی دزدان اولاد
 توخت کرده در آنجا الله یارشان توفیق سر کرده افغانه و عطفان سر کرده اذ بکنده
 که با قوت نهایی خود که در شهر روزه و دند با صفهان آمده قشونها را نزد ابراهیم خان گشته
 بی پاری نزد طغیانی آمده خدمت ایشان کردند چون شهراب خان مدد الله و محمد علی
 دولت عیاشی بود و حسن یک معتر الیما لک وجود او را در کانه سلطنت محلی کار خود
 سید است میبندی بر یکجمله او را روانه صفهان ساخته بود که در جزو خاندان تو حسن
 اقتدار ابراهیم خان نماید ابراهیم خان بدینجی لات او برده او را قبل برین
 افغانه و از بیک را با همی از زور سک در نزد او بودند بداند برینر حیل بدام افغان کشیده
 با خود متعلق رحمت و پرورد بال بنده پر داری کشوده بفر خود ساز می کشاده سلیم خان توفیق
 افشار که از این سبب قان مغفور سرداری آذربایجان نامور دنیا بر بعضی از نواب است از نیش

متوجه بود ابراهیم خان از باب ملاحظت در آمده و در این ترانه کچمه نموده بوده
از روی کاربرد دست و جمعی از تجنده را با آن فتنه و اوزبک که در اصفهان می بودند
بسرک داشت آن فرستاده امیر خان و دلدار پیک خان میست توبیخاشی که در آن
ادان بجاگوست کرناش آن نامور بود باقشون ابراهیم خان جنگ کرده مغلوب
و دستگیر شده لشکریان تمام شهر کرناش تا زبا با تاجار دوزواری که در آنجا بودند خاست
کرده با آن نواحی استیلا یافتند ابراهیم خان در اصفهان آننگ آذربایجان نموده
عاشق از این غمی اندیشه ناک گشته از آن زندان بفرم پند برادر حرکت کرده ابراهیم خان
امیر صمان خان را از آذربایجان حاضر نموده سپاه مستعد و جمیت حوزد امینت حاشه
ما بین زنجان و سلطانیه تمانه فریقین واقع شده فوجی از لشکریان عیاشه طریق نفاق
پیش گرفته و از همان جنگاه از عیاشه جدا گشته با ابراهیم خان مخفی شدند بینه
قشون عیاشه کشت یافته هر یک بر رنج متفرق گشتند عیاشه با سه نفر از برادران
دست و دی از خواص بظهران کریمت ابراهیم خان کس فرستاده عیاشه را با برادران گرفته
عیاشه را با خود کرده امیر صمان خان بعد از انجام کار عیاشه با جمیت خود روانه تبریز و ابراهیم خان
روانه همدان شد چون امیر صمان خان را در آن سمت اقمه لر کئی بهر سیده ابراهیم خان
بفکر دفع او افتاده از همدان حرکت و در حواله مراغه با امیر صمان خان جنگ کرده
بر او فانی گشت امیر صمان خان بر غنونه کاغذی فغان قرچه داغی حوزد امیر صمان
قرچه داغ کشید و در آنجا بهمانه او را دست گیر نزد ابراهیم خان آورده ابراهیم خان

او را با ساروفان برادرش مقبول ساخت و بعد از این مقدمات او را اقمه لر کئی سپرد
جمیت با نهایت انفا داداده چنانچه عدت لشکریانش بصد و پست هزار گیس بر رسید
چون شمع در است عیاشی از ظهور صبح کاذب نوکت ابراهیم خان را بر کوه پیمانستی
کبینه چرخ اقبال ابراهیم خان آغاز فتنه روشنی کرد و کوبک بخش نیم صبحی مانند
ستاره سحر رخسیدن نمود عیاشی پیک برادر خود را سردار و صاحب هزار فرخان کرده
با عیاشی عیاشی خان قدیمی و محمد رضا خان فرابور لور بخیران فرستاده شهرت داد
که با دشمنی با عیاشی متعلق بجایست هر چه است او را بغیر از خدمت و نفعه و ملک کچمه
در امر سلطه منظور نیست هزاره بمبت عراق توجه نموده اوزبک سلطه را بگوش
همین رسمت بخشد مقصودش اینکه در لباس این قمیس خزان مشهور داخل حوزد
نموده قلوب اهل خوزستان را بجای خود یا علی سخته در متم صدف سلطه دهر بنامه
با این وسیله بدست آورد و خوزستان اگر ادر دس و عمام انا لا خوزستان بعد از در در چنین
سپک جواب دادند که نهضت آنحضرتی بمبت عراق نزد می نداد در خوزستان مجلس
واقع شد او هم اگر بقرینه خود صادق باشد طریق موهبت سپرد پس کجا با این معنی
همه استمان شده است هزاره را از لارک بر آوردند نذر هزاره از قبول امر سلطه کجاش
کرده در مقام ابا و متشیع در آمد خوزستان در روزه رفیه جمعیت نموده عهد و پیمان را
منوکه سخته یکی دست بر سمیت دادند نذر هزاره تا چه تمقلد امیر بادشای و در شتم
نوروز آل مشعل در ارض سمیت بر بخش سلطه مورد نذر مجلس نموده سلطان اعظم تاریخ

در تقاضای اجازت از روزگار

برویدر کل شکفتن تو را

هستی تو در ماه اردیبهشت

بیا بنده و مغان با هم نشست

زین بیان گار نظر من که بنده

با سحر صولت با الهام قلام حسین

سر عالیاب و ادر در قلم خواند کبر

و انور به کلمات و کلمات با هم حرف گفت

بنامک ۱۱۱۱۱۱۱۱

نیم شبه بخود بفرستد ۱۳۵۵

مطابق ۱۴ فروردین ۱۳۱۱

۱۳۵

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

سورة

